۲۰

زیر نظر: استاد محقق

آیة الله مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

با همکاری:

جمعی از دانشمندان

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر نمونه

نویسنده:

آیت الله ناصرمکارم شیرازی

ناشر چاپی:

دار الکتب الاسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر نمونه جلد ۲۰

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر نمونه/ بقلم جمعی از نویسندگان؛ زیرنظر ناصر مکارم شیرازی.

مشخصات نشر : طهران. : دارالکتب الاسلامیه ، ۱۳۵۳.

مشخصات ظاهری : ج.

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی توصیفی

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد دوم، ۱۳۵۳.

یادداشت : کتابنامه.

شماره کتابشناسی ملی : ۵۴۲۴۵

ص :۱

(۴۰) سوره مؤمن در مکه نازل شده و دارای ۸۵ آیه است

اشاره

محتوای سوره مؤمن

سوره مؤمن نخستین سوره از "حوامیم "است(حوامیم هفت سوره از قرآن است که با "حم "شروع می شود و پشت سر هم قرار گرفته و همه از سوره های مکی است).

طبیعت این سوره همانند سایر سوره های مکی بحث از مسائل مختلف اعتقادی و مبانی و اصول دین است،چرا که نیاز مسلمانان در آن دوران بیش از همه تقویت پایه های عقیدتی بود.

محتوای این سوره مجموعه ای است از "قهر "و "لطف "، "انذار "و "بشارت " مبارزه منطقی قاطع و کوبنده با جباران و مستکبران،و لطف و مرحمت به مؤمنان حق طلب و حق جو.

ویژگی این سوره فرازی است از داستان موسی ع و فرعون مربوط به "مؤمن آل فرعون "که تنها در همین سوره مطرح شده و در جای دیگر قرآن نیست،داستان همان مرد با ایمان و بسیار هوشیار و مدبری که در زمره شخصیتهای فرعونی بود،ولی در باطن به موسی ع ایمان آورده،و سنگر مطمئنی برای دفاع از موسی ع و آئینش بود و بطوری که خواهیم دید در آن لحظاتی که موسی ع در خطر مرگ قرار گرفت او با روشی بسیار زیرکانه و ظریف به یاری او شتافت و او را از مرگ نجات داد!.

نامگذاری این سوره به سوره "مؤمن "نیز به خاطر همین است که شرح مجاهدتهای او،بیش از "۲۰ آیه "از این سوره،یعنی حدود یک چهارم از مجموع آیات این سوره را فرا گرفته است.

ص :۳

به نظر می رسد بیان حال مؤمن آل فرعون در این سوره یک برنامه آموزشی حساب شده برای گروهی از مسلمانان مکه بوده است که در عین ایمان آوردن به پیامبر ص روابط دوستانه خود را ظاهرا با دشمنان سرسخت و لجوج حفظ می کردند تا سنگری باشند برای روز خطر،و می گویند ابو طالب عموی پیامبر در همین زمره بود،چنان که در روایات اسلامی همین معنی از امیر مؤمنان علی ع روایت شده است (۱).

به هر حال محتوای این سوره را می توان در شش بخش خلاصه کرد:

بخش اول که آغاز سوره را تشکیل می دهد توجهی است به خداوند و قسمتی از اسماء حسنای او،مخصوصا آنچه خوف و رجاء را در دلها برمی انگیزد مانند "غافر الذنب و شدید العقاب".

بخش دوم تهدیدهایی است نسبت به کافران جبار پیرامون عذابهای این جهان همانند آنچه اقوام سرکش پیشین به آن گرفتار شدند،و عذابهای قیامت با ذکر خصوصیات و جزئیات آن.

بخش سوم پس از مطرح کردن داستان موسی ع و فرعون سخن را به مؤمن آل فرعون سوق می دهد و بخش وسیعی از سوره را به شرح گفتگوهای این مرد هوشمند شجاع با فرعونیان اختصاص می دهد.

بخش چهارم باز مطلب را به صحنه هایی از قیامت می کشاند تا دلهای خفتگان را بیدار کند.

در بخش پنجم مساله توحید و شرک را که مهمترین مساله زندگی انسان است به میان آورده،و قسمتی از نشانه های توحید و دلائل بطلان شرک را مطرح می کند.

در بخش ششم که آخرین بخش این سوره است ضمن دعوت پیامبر به صبر

۱- ۱) الغدیر جلد ۸ صفحه ۳۸۸.

و شکیبایی خلاصه ای از آنچه در بخشهای دیگر این سوره گذشت از مسائل مربوط به مبدء و معاد و عبرت گرفتن از سرنوشت پیشینیان و تهدید مشرکان لجوج و ذکر گوشه ای از نعمتهای الهی را بیان داشته و سوره را پایان می دهد.

گفتیم نامگذاری سوره به"مؤمن"بخاطر بخشی است که در باره مؤمن آل فرعون بیان می کند،همانطور که نام گذاری آن به"غافر"بخاطر آغاز سومین آیه آن است.

***

فضیلت تلاوت این سوره

در روایات اسلامی که از پیغمبر اکرم ص و ائمه اهل بیت ع نقل شده فضائل بسیاری برای همه سوره های"حم"عموما و سوره"مؤمن"خصوصا وارد شده است. در قسمت اول از پیامبر ص نقل شده که فرمود:الحوامیم تاج القرآن: "سوره های(هفتگانه)حم تاج قرآن است"! ۱. "ابن عباس"نیز سخنی دارد که احتمالا آن را از پیامبر ص یا علی ع شنیده،می گوید:لکل شیء لباب و لباب القرآن الحوامیم:"هر چیزی مغزی دارد و مغز قرآن سوره های حامیم است" ۲. و در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:" الحوامیم ریحان القرآن، فاحمدوا اللّه و اشکروه،بحفظها و تلاوتها،و ان العبد لیقوم یقرأ الحوامیم فیخرج من فیه اطیب من المسک الاذفر و العنبر و ان اللّه لیرحم تالیها و قارئها، و یرحم جیرانه و اصدقائه و معارفه و کل حمیم او قریب له،و انه فی القیامه یستغفر له العرش و الکرسی و ملائکه اللّه المقربون: "سوره های حامیم گلهای قرآن است،خدا را سپاس گوئید و با حفظ و تلاوت این سوره ها او را شکر گذارید،هر بنده ای که از خواب برخیزد و سوره های حامیم بخواند از دهانش(در قیامت)بوی عطر دل انگیزی بهتر از مشک و عنبر خارج می شود،و خداوند خواننده این سوره ها را رحمت می کند و نیز همسایگان و دوستان و آشنایان و تمام یاران نزدیک و دور او را مشمول رحمت خویش قرار می دهد، و در قیامت عرش و کرسی و فرشتگان مقرب خدا برای او استغفار می کنند" ۱. در حدیث دیگری از پیامبر ص می خوانیم: الحوامیم سبع و ابواب جهنم سبع،تجیء کل حامیم منها فتقف علی باب من هذه الأبواب تقول اللهم لا تدخل من هذا الباب من کان یؤمن بی و یقرانی "سوره های حامیم هفت سوره اند و درهای جهنم نیز هفت در است،هر یک از حامیمها می آید و در مقابل یکی از این درها می ایستد و می گوید خداوندا کسی را که به من ایمان آورده و مرا خوانده از این در وارد مکن! ۲. و در قسمت دوم در حدیثی از پیامبر می خوانیم: من قرء سوره حامیم المؤمن لم یبق تجیء کل حامیم منها فتقف علی باب من هذه الأبواب تقول اللهم لا تدخل من هذا الباب من کان یؤمن بی و یقرانی روح نبی و لا صدیق و لا مؤمن الا صلوا علیه و استغفروا له: "هر کس سوره حامیم مؤمن را بخواند همه ارواح انبیا و صدیقان و مؤمنان بر او درود می فرستند و برای او استغفار می کنند" ۳. روشن است این فضائل بزرگ پیوندی با آن محتوای برجسته دارد،محتوایی که هر گاه در زندگی انسان در بعد"اعتقادی"و"عملی"او پیاده شود بدون شک مستحق این فضائل عظیم است،و اگر در این روایات سخن از تلاوت به میان آمده،منظور تلاوتی است که مقدمه ای برای ایمان و عمل باشد. تعبیر پر معنی که در یکی از روایات نبوی وارد شده و می گوید هر کس "حم"را بخواند و به آن ایمان داشته باشد،شاهد گویای این گفتار است. ***

سوره مؤمن نخستین سوره از "حوامیم "است(حوامیم هفت سوره از قرآن است که با "حم "شروع می شود و پشت سر هم قرار گرفته و همه از سوره های مکی است).

طبیعت این سوره همانند سایر سوره های مکی بحث از مسائل مختلف اعتقادی و مبانی و اصول دین است،چرا که نیاز مسلمانان در آن دوران بیش از همه تقویت پایه های عقیدتی بود.

محتوای این سوره مجموعه ای است از "قهر "و "لطف "، "انذار "و "بشارت " مبارزه منطقی قاطع و کوبنده با جباران و مستکبران،و لطف و مرحمت به مؤمنان حق طلب و حق جو.

ویژگی این سوره فرازی است از داستان موسی ع و فرعون مربوط به "مؤمن آل فرعون "که تنها در همین سوره مطرح شده و در جای دیگر قرآن نیست،داستان همان مرد با ایمان و بسیار هوشیار و مدبری که در زمره شخصیتهای فرعونی بود،ولی در باطن به موسی ع ایمان آورده،و سنگر مطمئنی برای دفاع از موسی ع و آئینش بود و بطوری که خواهیم دید در آن لحظاتی که موسی ع در خطر مرگ قرار گرفت او با روشی بسیار زیرکانه و ظریف به یاری او شتافت و او را از مرگ نجات داد!.

نامگذاری این سوره به سوره "مؤمن "نیز به خاطر همین است که شرح مجاهدتهای او،بیش از "۲۰ آیه "از این سوره،یعنی حدود یک چهارم از مجموع آیات این سوره را فرا گرفته است.

ص :۶

سوره مؤمن نخستین سوره از "حوامیم "است(حوامیم هفت سوره از قرآن است که با "حم "شروع می شود و پشت سر هم قرار گرفته و همه از سوره های مکی است).

طبیعت این سوره همانند سایر سوره های مکی بحث از مسائل مختلف اعتقادی و مبانی و اصول دین است،چرا که نیاز مسلمانان در آن دوران بیش از همه تقویت پایه های عقیدتی بود.

محتوای این سوره مجموعه ای است از "قهر "و "لطف "،"انذار "و "بشارت " مبارزه منطقی قاطع و کوبنده با جباران و مستکبران،و لطف و مرحمت به مؤمنان حق طلب و حق جو.

ویژگی این سوره فرازی است از داستان موسی ع و فرعون مربوط به "مؤمن آل فرعون "که تنها در همین سوره مطرح شده و در جای دیگر قرآن نیست،داستان همان مرد با ایمان و بسیار هوشیار و مدبری که در زمره شخصیتهای فرعونی بود،ولی در باطن به موسی ع ایمان آورده،و سنگر مطمئنی برای دفاع از موسی ع و آئینش بود و بطوری که خواهیم دید در آن لحظاتی که موسی ع در خطر مرگ قرار گرفت او با روشی بسیار زیرکانه و ظریف به یاری او شتافت و او را از مرگ نجات داد!.

نامگذاری این سوره به سوره "مؤمن "نیز به خاطر همین است که شرح مجاهدتهای او،بیش از "۲۰ آیه "از این سوره،یعنی حدود یک چهارم از مجموع آیات این سوره را فرا گرفته است.

[سوره غافر (۴۰): آیات ۱ تا ۳]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِlt;br/gt;حم (۱) تَنْزِيلُ اَلْكِتٰابِ مِنَ اَللّٰهِ اَلْعَزِيزِ اَلْعَلِيمِ (۲) غٰافِرِ اَلذَّنْبِ وَ قٰابِلِ اَلتَّوْبِ شَدِيدِ اَلْعِقٰابِ ذِي اَلطَّوْلِ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ إِلَيْهِ اَلْمَصِيرُ (۳)

ترجمه:

بنام خداوند بخشایشگر ۱-حم.

۲-این کتابی است که از سوی خداوند قادر و دانا نازل شده است.

۳-خداوندی که آمرزنده گناه،و پذیرنده توبه و شدید العقاب،و صاحب نعمت فراوان است،هیچ معبودی جز او نیست،و بازگشت(همه شما)به سوی او است.

تفسیر:

اشاره

اوصافی امید بخش!

در آغاز این سوره نیز به"حروف مقطعه"برخورد می کنیم که در اینجا

ص:۸

از نوع تازه ای از آن است:"حاء"و"میم".

در زمینه تفسیر این حروف بحثهای فراوانی در آغاز سوره های"بقره""آل عمران"و"اعراف"و بعضی دیگر از سوره ها داشته ایم،چیزی که در اینجا باید بر آن افزود این است که در بعضی از روایات،و همچنین در بسیاری از کلمات مفسران دو حرف آغاز این سوره به نامهای خدا که با این دو حرف آغاز می شود تفسیر شده است،چنان که در حدیثی از امام صادق ع به"حمید"و"مجید" تفسیر گردیده (۱).

بعضی نیز"ح"را به نامهایی مانند"حمید"و"حلیم"و"حنان"و"م" به نامهایی مانند"ملک"و"مالک"و"مجید"تفسیر کرده اند.

این احتمال نیز وجود دارد که"ح"اشاره به حاکمیت و"م"اشاره به "مالکیت"خداوند بوده باشد.

از ابن عباس نیز نقل شده که"حم"از اسمهای اعظم خدا است (۲).

روشن است که این تفسیرها با هم منافاتی ندارد و ممکن است همه در معنی آیه جمع باشد.

*** در آیه بعد همانگونه که روش قرآن است بعد از ذکر"حروف مقطعه" سخن از عظمت مقام"قرآن"به میان می آورد،اشاره به اینکه این کتاب با اینهمه عظمت از حروف ساده الفبا ترکیب یافته،بنائی چنان عظیم از مصالحی چنین کوچک،و این خود دلیل بر اعجاز آن است.

می فرماید:"این کتابی است که از سوی خداوند قادر دانا نازل شده است"

ص:۹

۱- ۱) "معانی الاخبار"صدوق صفحه ۲۲(باب معنی الحروف المقطعه فی اوائل السور).

۲- ۲) "تفسیر قرطبی"ذیل آیات مورد بحث.

(تَنْزِیلُ الْکِتابِ مِنَ اللّهِ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ).

عزت و قدرتش موجب شده که احدی نتواند با آن برابری کند،و علمش سبب گردیده که محتوای آن در اعلی درجه کمال،و فراگیر همه نیازهای انسانها در طریق تکامل باشد.

*** آیه بعد خدا را به پنج وصف دیگر از صفات بزرگش که بعضی امید آفرین و بعضی خوف آفرین است توصیف کرده،می گوید:"خداوندی که گناهان را می آمرزد(غافِرِ الذَّنْبِ).

"توبه ها را می پذیرد"(قابِلِ التَّوْبِ) (۱).

"مجازاتش شدید است"(شَدِیدِ الْعِقابِ).

"نعمتش فراوان است"(ذِی الطَّوْلِ) (۲).

"خداوندی که معبودی جز او نیست"(لا إِلهَ إِلاّ هُوَ).

"و بازگشت همه شما به سوی او است"(إِلَیْهِ الْمَصِیرُ).

آری کسی که واجد این اوصاف است فقط او شایسته عبودیت است و مالک پاداش و کیفر.

***

نکته ها:

اشاره

۱-در دو آیه فوق(آیه ۲ و ۳)بعد از ذکر نام"اللّه"و قبل از ذکر"معاد"

۱- ۱) "توب"ممکن است جمع"توبه"و یا مصدر بوده باشد(مجمع البیان).

۲ - ۲) "طول"(بر وزن قول)به معنی نعمت و فضل است،و به معنی توانایی و رسایی و امکانات و مانند آن نیز آمده است،بعضی از مفسران گفته اند"ذی الطول"به کسی گفته می شود که نعمتی طولانی به دیگری می بخشد،بنا بر این معنی آن اخص از معنی"منعم" است(مجمع البیان).

(إِلَيْهِ الْمَصِيرُ)هفت وصف از اوصاف الهی بیان شده است که بعضی از"صفات ذات"و بعضی از"صفات فعل"است و مجموعه ای از توحید و علم و قدرت و رحمت و غضب را بیان می دارد،و"عزیز"و"علیم"پایه ای است برای نزول این کتاب آسمانی،و"غفران ذنوب"و"قبول توبه"و"شدت عقاب"و"بخشش نعمتها"مقدمه ای است برای تربیت نفوس و پرستش خداوند یگانه ای که هیچ معبودی جز او نیست.

***۲-در میان این اوصاف"غافر الذنب"مقدم داشته شده و"ذی الطول (صاحب نعمت و فضل)نیز در آخر آمده،و در این میان"شدید العقاب"است.

در حقیقت غضبش در میان دو رحمت قرار گرفته!، و از این گذشته در کنار این وصف که حاکی از غضب خداوند است سه وصف از اوصافش که از رحمت او حکایت دارد بیان شده،و همه اینها دلیل بر این است که"رحمتش بر غضبش پیشی گرفته"است(یا من سبقت رحمته غضبه).

***۳-جمله" إِلَيْهِ الْمَصِيرُ "نه تنها اشاره به این است که بازگشت همه در قیامت به سوی او است،بلکه مطلق بودن آن از این حکایت می کند که بازگشت همه امور در این جهان و آن جهان به سوی او و سلسله همه موجودات به دست او است.

***۴-قابل توجه اینکه جمله"لا إِلٰهَ إِلاّ هُوَ "که به عنوان آخرین وصف آمده و حکایت از مقام"توحید عبودیت"و عدم شایستگی غیر او برای پرستش می کند به عنوان آخرین صفت و نتیجه نهایی بیان شده،و لذا در حدیثی از ابن عباس آمده است که می گوید:او"غافر الذنب"است برای کسی که"لا اله الا

اللّ ه"بگویـد،"قابـل التـوب"اسـت برای کســی کـه"لاـ إلـه الاـ الله"بگویـد"شدیـد العقـاب"اسـت برای کســی کـه"لاـ الـه الا اللّه"نگوید،"ذی الطول"و غنی و بی نیاز است از کسی که"لا اله الا اللّه"نگوید.

بنـا بر این محور همه این صـفات کسانی هسـتند که مؤمن به توحیـد باشـند و در گفتار و عمل از این خط اصـیل الهی منحرف نشوند.

***

۵-اسباب آمرزش در قرآن مجید

در قرآن مجیـد امور زیادی به عنوان اسـباب مغفرت و از بین رفتن گناهان معرفی شده است که به قسـمتهایی از آن ذیلا اشاره می شود:

۱-"توبه": یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا تُوبُوا إِلَی اللّهِ تَوْبَهً نَصُوحاً عَسی رَبُّکُمْ أَنْ یُکَفِّرَ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ :"ای کسانی که ایمان آورده اید به سوی خدا باز گردید و توبه خالص کنید امید است خداوند گناهان شما را ببخشد"(تحریم-۸).

۲-ایمـان و عمـل صالـح:و اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ آمَنُوا بِما نُزِّلَ عَلی مُحَمَّدٍ وَ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ کَفَّرَ عَنْهُمْ سَیِّئاتِهِمْ :"کسانی که ایمان آوردنـد و عمل صالـح انجام دادند و نیز به آنچه بر محمد ص نازل شده است ایمان آوردند آیاتی که حق است و از سوی پروردگارشان می باشد خداوند گناهان آنها را می بخشد"(محمد-۲).

۳-تقوی: إِنْ تَتَّقُوا اللّهَ یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقاناً وَ یُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئاتِکُمْ :

"اگر تقوای الهی پیشه کنید خداوند برای تشـخیص حق از باطل به شما روشن بینی می دهد،و گناهانتان را می بخشد"(انفال-۲۹).

۴-هجرت و جهـاد و شـهادت: فَالَّذِینَ هاجَرُوا وَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَ أُوذُوا فِی سَبِیلِی وَ قاتَلُوا وَ قُتِلُوا لَأُکَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَیِّئاتِهِمْ :"کسانی که هجرت کنند و از خانه و وطن خود رانده شوند و در راه من آزار بینند و پیکار کنند

و مقتول گردند گناهانشان را می بخشم"(آل عمران-۱۹۵).

۵-انفاق مخفی: إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِیَ وَ إِنْ تُخْفُوهَا وَ تُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ وَ یُکَفِّرُ عَنْکُمْ مِنْ سَیِّئَاتِکُمْ :"اگر انفاقهای خود را در راه خدا آشکار سازید خوب است و اگر آن را پنهان دارید و به فقرا بدهید به سود شما است و از گناهانتان می بخشد"(بقره-۲۷۱).

۶-دادن قرض الحسنه: إِنْ تُقْرِضُوا اللّٰهَ قَرْضاً حَسَناً یُضَاعِفْهُ لَکُمْ وَ یَغْفِرْ لَکُمْ :"اگر به خداوند قرض الحسنه دهید آن را برای شما مضاعف می کند و شما را می آمرزد"(تغابن-۱۷).

۷-پرهیز از گناهان کبیره که موجب آمرزش گناهان صغیره است: إِنْ تَجْتَنِبُوا کَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُکَفِّرْ عَنْکُمْ سَیِّئَاتِکُمْ :"اگر از گناهان کبیره که از آن نهی شده اید اجتناب کنید گناهان صغیره شما را خواهیم بخشید" (نساء-۳۱).

به این ترتیب درهای مغفرت الهی از هر سو به روی بندگان باز است که هفت در آن در بالاـ به استناد هفت آیه قرآن ذکر شد،تا از کدامین در وارد شویم و چه خوبتر که از هر در وارد شویم.

***

[سوره غافر (۴۰): آیات ۴ تا ۶]

اشاره

مٰا یُجٰادِلُ فِی آیٰاتِ اَللّٰهِ إِلاَّ اَلَّذِینَ کَفَرُوا فَلاٰ یَغْرُرْکَ تَقَلُّبُهُمْ فِی اَلْبِلاٰدِ (۴) کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ اَلْأَحْزٰابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ هَمَّتْ کُلُّ أُمَّهٍ بِرَسُولِهِمْ لِیَأْخُذُوهُ وَ جٰادَلُوا بِالْبٰاطِلِ لِیُدْحِضُوا بِهِ اَلْحَقَّ فَأَخَذْتُهُمْ فَکَیْفَ کٰانَ عِقٰابِ (۵) وَ کَذٰلِکَ حَقَّتْ کَلِمَهُ رَبِّکَ عَلَی اَلَّذِینَ کَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحٰابُ اَلنّٰارِ (۶)

ترجمه:

۴-تنها کسانی در آیات ما مجادله می کنند که(از روی عناد)کافر شده اند،مبادا قدرت نمایی آنها تو را بفریبد! ۵-پیش از آنها قوم نوح و اقوامی که بعد از آنها آمدند(پیامبرانشان را)تکذیب کردند، و هر امتی توطئه ای چید که پیامبرش را بگیرد(و آزار دهد)و برای محو حق به مجادله باطل دست زدند،اما من آنها را گرفتم(و سخت مجازات کردم)ببین عذاب الهی چگونه بود؟!
۶-اینگونه فرمان پروردگارت در مورد کسانی که کافر شدند مسلم شده که آنها همه اهل دوزخند.

تفسیر:

فرمان قطعی پروردگار!

بعـد از ذکر نزول قرآن از سوی خداونـد و توصـیف او به صـفاتی که انگیزه خوف و رجـاء است سـخن از گروهی به میان می آورد که در برابر این آیـات الهی به مجـادله و پرخاشـگری برمی خیزنـد،و سـرنوشت این گروه را ضـمن جمله هـایی کوتـاه و کوبنـده روشن می سازد،می فرمایـد:"تنها کسانی در آیات الهی مجادله می کننـد که از روی عناد و لجاج کافر شـده اند"(مٰا یُجٰادِلُ فِی آیٰاتِ اللّٰهِ إِلاَّ الَّذِینَ کَفَرُوا).

درست است که این گروه احیانا نیرو و جمعیت و قـدرتی دارند،ولی"مبادا رفت و آمدهای آنها در شـهرهای مختلف و قدرت نمائیهایشان تو را بفریبد"!(فَلاٰ یَغْرُرْکَ تَقَلُّبُهُمْ فِی الْبِلاٰدِ).

چنـد روزی کر و فر و هیاهویی دارنـد،اما به زودی چون حبابهای روی آب محو و نابود می گردند و یا همچون خاکستری در برابر تند باد متلاشی می شوند.

"یجادل"از ماده"جدل"در اصل به معنی تابیدن طناب و محکم کردن آن است،سپس در مورد ساختمانها و زره،و مانند آن به کار رفته و به همین جهت به عمل کسانی که در مقابل هم می ایستند و مناظره می کنند و هر کدام می خواهد پایه های سخن خود را محکم کرده،بر دیگری غلبه نماید"مجادله"گفته می شود.

ولی باید توجه داشت که"مجادله"از نظر محتوای لغت عرب همیشه مذموم نیست(هر چند در فارسی روزمره به ما این معنی را می بخشد)بلکه اگر در مسیر حق و متکی به منطق و برای تبیین واقعیتها و ارشاد افراد بیخبر بوده باشد ممدوح

ص: ۱۵

است،و اگر متکی به دلائل واهی،و ناشی از تعصب و جهل و غرور،و به منظور اغفال این و آن صورت گیرد مذموم است،و اتفاقا در قرآن مجید در هر دو مورد به کار رفته است.

در یک جا می خوانیم: وَ جادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ :"با آنها به روشی که پسندیده تر است بحث و مجادله کن"(نحل-۱۲۵).

ولی در موارد دیگری مانند آیه فوق و آیه بعد از آن به معنی مجادله مذموم آمده است.

در زمینه"جدال و مجادله"بحثی داریم که در نکات می خوانید.

"تقلب"از ماده"قلب"به معنی دگرگون کردن است،و"تقلب" در اینجا به معنی تصرف و سلطه بر مناطق و بلاد مختلف و حکومت و سیطره بر آنها،و به معنی رفت و آمد در آنها می باشد.

هدف آیه فوق این است که به پیامبر ص و مؤمنان آغاز اسلام که غالبا از قشر محروم بودند گوشزد کند مبادا امکانات مالی، و قدرت سیاسی و اجتماعی کافران جبار را دلیلی بر حقانیت،و یا قدرت واقعی آنها بدانند،دنیا اینگونه اشخاص را زیاد به خاطر دارد،و تاریخ نشان می دهد که تا چه اندازه در برابر مجازاتهای الهی ضعیف و ناتوان بودند،همانند برگهای پژمرده پائیزی در برابر تند باد خزان.

همانگونه که امروز هم کفار مستکبر و ظالم برای اظهار وجود،یا مرعوب ساختن مستضعفان و محرومان جهان دست به یک سلسله تلاشها و تبلیغات و کنفراسها و دید و بازدیدهای سیاسی و مانورهای نظامی و عقد قراردادها و پیمانها،با هم مسلکانشان،می زنند،تا جو مساعدی برای پیشبرد اهداف شوم خود فراهم سازند، اما مؤمنان باید بیدار باشند و فریب این صحنه سازیهای کهنه را نخورند،و هرگز مرعوب و مفتون نشوند.

*** لـذا در آیه بعـد سـرنوشت بعضـی از اقـوام گمراه و سـرکش پیشـین را در عبـاراتی کوتـاه و کوبنـده به اینگـونه بیـان می کند:"پیش از آنها قوم نوح و اقوامی که بعد از آنها آمدند پیامبرشان را تکذیب کردند"(كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ الْأَحْزٰابُ مِنْ بَعْدِهِمْ).

منظور از"احزاب"،قوم عـاد،ثمود،حزب فرعونیان و لوط و ماننـد آنها است که در آیه ۱۲ و ۱۳ سوره ص به عنوان"احزاب"به آنهـا اشـاره شـده،آنجـا که می گويـد: كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عٰادٌ وَ فِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتٰادِ وَ ثَمُودُ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصْحٰابُ الْأَيْكَةِ أُولٰئِكَ الْأَحْزٰابُ :

آری آنها احزابی بودند که دست به دست هم دادند و به تکذیب پیامبران الهی که دعوتشان با منافع نامشروع و هوا و هوسهای آنها هماهنگ نبود برخاستند.

سپس می افزایـد به این مقدار نیز قناعت نکردند،بلکه"هر امتی از آنان توطئه ای چیدند که پیامبرشان را بگیرند و آزار دهند و به زندان بیفکنند و یا به قتل برسانند"(وَ هَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوهُ).

باز به اینهم اکتفاء نکردند"و برای محو و نابودی حق به سخنان باطل دست زدند و برای گمراه ساختن مردم اصرار ورزیدند"(وَ جٰادَلُوا بِالْبٰاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ) (۱).

امـا این امور برای همیشه ادامه نیـافت و به موقع"من آنهـا را گرفتم،و سـخت مجـازات کردم،ببین عـذاب الهی چگونه بود"؟!(فَأَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كٰانَ عِقٰابِ).

ویرانه های شـهرهای آنها در مسـیر مسافرتهای شـما به چشم می خورد،و سرنوشت شوم و عاقبت سیاه و تاریکشان بر صفحات تاریخ و سینه های صاحبدلان ثبت است،بنگرید و عبرت گیرید.

ص: ۱۷

۱- ۱) "لیدحضوا"از سه ماده"ادحاض"به معنی زایل کردن و ابطال است.

این کفـار سـرکش مکه و مشـرکان ظـالم عرب نیز سـرانجامی بهتر از آنهـا نخواهنـد داشت،مگر اینکه به خود آینـد و در کـار خویش تجدید نظر کنند.

آیـه فـوق برنـامه احزاب طغیـانگر را در سـه قسـمت خلاـصه می کنـد:"تکـذیب و انکـار"و"تـوطئه برای نـابود کردن مردان حق"و"تبلیغات مستمر برای گمراه ساختن توده های مردم".

مشـرکان عرب نیز تمـام این برنـامه هـا را در برابر پیامبر اسـلام ص تکرار کردنـد،بنا بر این چه جای تعجب که قرآن آنها را به همان سرنوشت اقوام پیشین تهدید کند.

*** آخرین آیه مورد بحث علاـوه بر مجـازات دنیوی،به مجـازات آنها در سـرای دیگر اشاره کرده می گویـد:"اینگونه فرمان پروردگـارت در مورد کسانی که کافر شدنـد مسـلم شـده که آنها اهل آتشـند"(كَذٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحٰابُ النّٰارِ).

ظـاهر معنی آیه وسـیع و گسـترده است و کـافران لجـوج را از همه اقوام شامـل می شود،و مخصوص کفـار مکه-آن چنـان که بعضی از مفسران پنداشته اند- نیست.

بـدیهی است مسـلم شدن فرمان پروردگار در باره این قوم به دنبال گناهان مسـتمر و اعمال خلافی است که با اراده خود انجام دادنـد،و عجب اینکه بعضـی از مفسـران-هماننـد فخر رازی-پنداشـته انـد که این آیه از دلائل وجود سـرنوشت جبری و الزامی برای اقوام مختلف و سـلب اراده و اختیار از آنها است، در حالی که اگر تعصـبهای فرقه ای اجازه می داد با کمی دقت در خود این آیـات مطلب بر آنهـا روشن می شـد که این سـرنوشت شوم را خداونـد وقـتی برای آنهـا مقرر می دارد که راههـای ظلم و جنایت را با پای خود پیمودند.

ص :۱۸

***

نکته ها:

اشاره

۱-قدرت نمایی ظاهری کافران

کرارا در آیات قرآن با این سخن روبرو می شویم که مؤمنان محروم هرگز تصور نکننـد امکانات وسیعی که گاهی در اختیار افراد یـا جمعیتهـای ظـالم و سـتمگر و بی ایمان قرار دارد دلیل بر سعادت و خوشبختی آنها،و یا نشانه پیروزیشان در پایان کار است.

مخصوصا قرآن برای ابطال این پندار که معمولا برای افراد کوته بینان فکر پیدا می شود و امکانات مادی افراد را احیانا دلیل بر حقانیت معنوی آنها می گیرنـد تاریـخ اقوام پیشـین را در برابر افکار مؤمنان و رق می زند،و انگشت روی نمونه های واضـحی می گذارد،همچون قدرتمندان فرعونی در مصـر،و نمرودیان در بابل، و قوم نوح و عاد و ثمود در عراق و حجاز و شامات،مبادا مؤمنانی که تهی دست و محرومند احساس کمبود و ضعف کنند و از "کر"و"فر"ظالمان بی ایمان مرعوب یا سست شوند.

البته قانون خداوند این نیست که هر کس را کار خلافی کرد فورا به سزایش برساند،همانگونه که در آیه ۵۹ کهف می خوانیم وَ جَعَلْنا لِمَهْلِکِهِمْ مَوْعِداً :

"ما برای نابودی آنها موعدی مقرر داشتیم".

در جای دیگر می فرمایـد: فَمَهِّلِ الْکافِرِینَ أَمْهِلْهُمْ رُوَیْداً :"انـدکی به کافران مهلت ده تا سرانجام کارشان روشن شود"(سوره طارق آیه ۱۷)و در جـای دیگر آمـده است: إِنَّما نُمْلِی لَهُمْ لِیَزْدادُوا إِثْماً :"مـا به آنهـا مهلت می دهیم تـا بر گناهانشان افزوده شود"!(آل عمران ۱۷۸).

خلاصه هدف از این مهلتها یا اتمام حجت بر کافران است،یا آزمایش

ص :۱۹

مؤمنان،و یا افزایش گناهان کسانی که تمام راههای بازگشت را به روی خود بسته اند.

نظیر این احساس حقارت در برابر کشورهای قدرتمند مادی ظالم در مورد بعضی از اقوام مؤمن که از نظر مادی عقب افتاده اند پیدا می شود که باید با همان منطق قرآنی بالا با آن به شدت مبارزه کرد.

افزون بر این،باید به آنها حالی نمود که این محرومیت و عقب افتادگی شما در درجه اول معلول ظلم آن ستمگران است،و اگر زنجیرهای ظلم و اسارت را پاره کنید با تلاش و کوشش مستمر می توانید عقب ماندگیها را جبران نمائید.

***

۲-مجادله در قرآن مجید

اشاره

در این سوره پنج بار سخن از"مجادله"به میان آمده است که تمام این موارد ناظر به"مجادله باطل"است(آیات ۴ و ۵ و ۳۵ و ۵۶ و ۶۹)به همین مناسبت سزاوار است بحثی پیرامون جدال از دیدگاه قرآن مجید مطرح شود.

"جدال"و"مراء"دو عنوان است که هم در آیات قرآن،و هم در روایات اسلامی زیاد روی آن بحث شده،و در این زمینه"اولا"باید مفهوم این دو کلمه روشن شود،سپس اقسام جدال(جدال به حق و جدال به باطل و نشانه های هر کدام تبیین گردد،و سرانجام ضررهای جدال به باطل و نیز عوامل پیروزی در مجادله به حق توضیح و تشریح گردد.

الف-مفهوم"جدال"و"مراء":

"جدال"و"مراء"و"مخاصمه"سه لفظ است که مفاهیمی نزدیک به هم دارد،در عین حال تفاوتهایی در میان آنها موجود است (۱).

"جدال"در اصل به معنی پیچانیدن طناب است سپس به پیچانیدن طرف

۱- ۱) این هر سه لفظ مصدر"باب مفاعله"است.

مقابل و گفتگو برای غلبه بر او به کار رفته.

"مراء"(بر وزن حجاب)به معنی گفتگو کردن در چیزی است که در آن "مریه"(شک)وجود دارد.

و"خصومت"و"مخاصمه"در اصل به معنی گلاویز شدن دو نفر به یکدیگر که هر کدام پهلوی دیگری را بگیرد آمده سپس به گفتگوها و مشاجرات لفظی اطلاق گردیده است.

به گفته مرحوم علامه مجلسی در"بحار الانوار""جدال"و"مراء"بیشتر در مسائل علمی به کار می رود در حالی که"مخاصمه"در امور دنیوی است.

و نیز گاهی تفاوت میان جدال و مراء را چنین می گذارند که در"مراء" هدف اظهار فضل و کمال است،و در"جدال"تحقیر و عاجز کردن طرف مقابل.

گاه گفته اند:"جدال"در مسائل علمی است و"مراء"اعم از آن است.

و گاه گفته اند:"مراء"جنبه دفاعی در مقابل حملات خصم دارد ولی "جدال"اعم از دفاعی و تهاجمی است (۱).

ب-جدال حق و باطل

گفتیم از موارد استعمال این لفظ مخصوصا در قرآن مجید به خوبی استفاده می شود که جدال مفهوم وسیعی دارد،و هر نوع بحث و گفتگوی طرفین را شامل می شود،خواه به حق باشد یا به باطل،در آیه ۱۲۵ سوره نحل می خوانیم که خداوند به پیامبر اسلام دستور می دهد: وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ :"با آنها به روشی که نیکوتر است مجادله و گفتگو کن"و در مورد ابراهیم در آیه ۷۴ هود می خوانیم: فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَ جَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ :"هنگامی که وحشت ابراهیم زائل شد و بشارت تولد فرزند به او رسید برای تاخیر مجازات قوم لوط با ما به گفتگو و مجادله پرداخت"اینها از

۱- ۱) بحار الانوار جلد ۷۳ صفحه ۳۹۹.

نوع مجادله به حق است.

ولی در غالب موارد در قرآن کریم این واژه در مجادله به باطل استعمال شده است،چنان که در همین سوره مؤمن پنج بار این کلمه در همین معنی به کار رفته.

به هر حال بحث و گفتگو و استدلال و مناقشه در گفتار دیگران اگر به منظور روشن شدن حق،نشان دادن راه،و ارشاد جاهل بوده باشد عملی است پسندیده و شایسته تقدیر،بلکه در بسیاری از موارد واجب است قرآن هرگز با بحث و گفتگوی روشنگرانه و استدلال برای تبیین حق مخالفت نکرده،بلکه در آیات زیادی آن را عملا تثبیت نموده است.

در بسیاری از موارد از مخالفین مطالبه برهان و دلیل می کند،و می گوید هاتوا برهانکم"استدلال خود را بیاورید" (1).

و در بسیاری از موارد در مقابل تقاضای برهان،به اقامه دلائل مختلف پرداخته است،چنان که در آخر سوره یس خواندیم که در برابر آن مرد عرب که استخوان پوسیده ای را به دست گرفته بود از پیامبر ص می پرسید مَنْ یُحْیِ الْعِظٰامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ :"چه کسی می تواند این استخوانهای پوسیده را از نو زنده کند"(یس-78)چندین دلیل بر مساله معاد و قدرت خداوند بر احیای مردگان اقامه می کند.

و نیز در آیه 258 سوره بقره گفتگوهای ابراهیم ع و دلائل دندان شکن او را در برابر نمرود،و در آیات 47 تا 54 سوره طه احتجاج موسی را در برابر فرعون منعکس ساخته که نمونه روشنی از مجادله شایسته است،همچنین قرآن پر است از دلائل مختلفی که پیامبر ص در مقابل بت پرستان و مشرکان و بهانه جویان اقامه می کرد.

اما در برابر آن موارد زیادی را نقل می کند که طرفداران باطل برای

1- 1) بقره 111،انبیاء 24،نمل 64،قصص 75.

به کرسی نشاندن سخنان بی اساس خود دست به مجادلات زشتی می زدند و با انواع سفسطه ها و بهانه جوئیها تلاش برای ابطال حق و اغوای مردم ساده دل داشته اند، سخریه و استهزاء تهدید و افترا و انکار بدون دلیل از روشهای معمولی اقوام گمراه و سرکش در مقابل پیامبران بود،و استدلال منطقی و آمیخته با مهر و محبت روش پیامبران الهی.

در روایات اسلامی نیز بحثهای زیادی پیرامون مناظرات پیغمبر اکرم ص یا ائمه اهل بیت ع در برابر مخالفان دیده می شود که اگر این بحث و مناظرات جمع آوری گردد کتاب بسیار قطوری را تشکیل می دهد(البته قسمتهایی از آنها جمع آوری شده).

نه تنها پیشوایان معصوم که اصحاب و یاران آنها نیز به تشویق آنها مناظرات و مجادلاتی با مخالفان داشته اند،ولی اجازه این کار را به کسانی می دادند که به قدر کافی توانایی و قدرت منطق داشته باشند،چه در غیر این صورت بجای اینکه جبه حق تقویت شود تضعیف می گردد،و مخالفان جسورتر و سرسخت تر می شوند.

لذا در حدیثی می خوانیم یکی از دوستان امام صادق ع بنام"طیار" (حمزه بن محمد)می گوید به امام عرض کردم بلغنی انک کرهت مناظره الناس:

"به من خبر رسیده که شما از مناظره کردن با مخالفان ناخشنود هستید".

امام ع در پاسخ فرمود:

اما مثلک فلا یکره،من اذا طار یحسن ان یقع و ان وقع یحسن ان یطیر،فمن کان هذا لا نکرهه :"اما کسی که چون تو باشد عیبی ندارد،از کسانی که وقتی پرواز می کنند و اوج می گیرند به خوبی می توانند بنشینند،و هنگامی که می نشینند به خوبی می توانند پرواز کنند و اوج گیرند،کسی که چنین باشد ما از مناظره او ناخشنود نیستیم"! (۱).

۱- ۱) رجال"کشی "صفحه ۲۹۸.

این تعبیر زیبا که اشاره روشنی به قدرت اوج گیری در استدلال،و سپس جمع و جور کردن و پایان دادن به بحث می باشد نشان می دهد که باید افرادی در این میدانها حضور یابند که از تسلط کافی بر بحثهای استدلالی برخوردار باشند، مبادا ضعف منطق آنها به حساب ضعف مکتب آنها گذارده شود.

ج-آثار شوم مجادله باطل

درست است که بحث و گفتگو کلید حل مشکلات می باشد،اما این در صورتی است که دو طرف بحث طالب حق و در جستجوی راه باشند،و یا حد اقل اگر یک طرف از طریق لجاجت وارد می شود طرف مقابل در فکر احقاق حق و رسیدن به واقع باشد، اما هر گاه گفتگو در میان کسانی روی دهد که هر کدام برای خودخواهی و اظهار تفوق بر دیگری،و به کرسی نشاندن حرف خویش به ستیزه و جنجال برخیزد نتیجه ای جز دور شدن از حق،تاریکی دل،ریشه دار شدن خصومتها و کینه ها نخواهد داشت.

و به همین دلیل در روایات اسلامی از مراء و مجادله به باطل نهی شده است، و اشارات پر معنایی به ضررهای این نوع مجادلات در این روایات وارد شده.

در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع می خوانیم:

من ضن بعرضه فلیدع المراء: "هر کس به آبروی خویش علاقمند است مجادله و ستیزه جویی را ترک کند" (۱).

زیرا در اینگونه مباحثات کار تدریجا به بی حرمتی و توهین و حتی دشنام و انواع سخنان زشت و رکیک و نسبتهای ناروا می رسد.

در حدیث دیگری از همان امام ع می خوانیم:

ایاکم و المراء و الخصومه فانهما یمرضان القلوب علی الاخوان،و ینبت علیهما النفاق!: "از مجادله

۱- ۱) "نهج البلاغه"کلمات قصار کلمه ۳۶۲.

و ستیز در گفتگو بپرهیزید،زیرا این دو دلهای برادران دینی را نسبت به یکدیگر بیمار و مکدر می کند،و بذر نفاق را پرورش می دهد" (۱).

چرا که اینگونه پرخاشگریها که غالبا عاری از اصول صحیح بحث و استدلال است روح لجاجت و تعصب را در افراد تقویت می کند تا آنجا که هر کدام می خواهد برای غلبه بر دیگری از هر وسیله حتی دروغ و تهمت و بی حرمتی استفاده کند، و این کار نتیجه ای جز کینه توزی و پرورش بذرهای نفاق در دلها نخواهد داشت.

یکی دیگر از مفاسد بزرگ"جدال به باطل "این است که طرفین در انحراف و اشتباه خود سخت تر و راسختر می شوند،زیرا هر کدام تلاش می کند برای اثبات مقصود خود به هر دلیل باطل متشبث شود و تا آنجا که می تواند سخنان حق طرف را نادیده بگیرد،و یا با دیده عدم رضا و قبول بنگرد و این خود موجب تقویت اشتباه و کجروی است.

د-روش مجادله به احسن

در جدال حق،هدف تحقیر طرف،و اثبات تفوق و پیروزی بر او نیست، بلکه هدف نفوذ در افکار و اعماق روح او است،به همین دلیل روش مجادله به احسن با جدال باطل در همه چیز متفاوت است.

در اینجا شخص جدالگر برای نفوذ معنوی در طرف از وسائل زیر باید استفاده کند که در قرآن مجید اشارات جالبی به آنها شده است:

۱-نباید اصرار داشته باشد که مطلب حق را به عنوان گفته او بپذیرد بلکه اگر بتواند چنان کند که طرف مقابل آن مطلب را نتیجه فکر خود بیندیشد بسیار مؤثرتر خواهد بود،و به تعبیر دیگر طرف فکر کند این اندیشه از درون وجود خودش جوشیده،و فرزند روح او است تا به آن علاقه مند شود!.

۱- ۱) "اصول کافی"جلد دوم"باب المراء و الخصومه"حدیث ۱.

سر اینکه قرآن مجید بسیاری از حقایق مهم را از توحید و نفی شرک گرفته تا مسائل دیگر در لباس استفهام در می آورد و مثلا بعد از ذکر دلائل توحید می گوید: أَ إِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ "آیا معبودی با خدا همراه است؟"(نمل-۶۰)شاید همین امر باشد.

۲-از هر چیزی که حس لجاجت طرف مقابل را برمی انگیزد باید خودداری نمود قرآن مجید می گوید: وَ لاٰ تَسُبُّوا الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ :"معبودهایی را که غیر از خدا می خوانند ناسزا و دشنام نگوئید"(انعام-۱۰۸)مبادا آنها روی دنده لجاجت بیفتند و به خداوند بزرگ اهانت کنند.

۳-در بحثها باید در مقابل هر کس و هر گروه نهایت انصاف را رعایت کرد تا طرف حس کند گوینده به راستی در صدد روشن کردن واقعیات است،فی المثل هنگامی که قرآن سخن از زیانهای شراب و قمار می گوید منافع جزئی مادی و اقتصادی آن را که برای گروهی حاصل می شود نادیده نمی گیرد،می فرماید: قُلْ فِیهِمٰا إِثْمٌ کَبِیرٌ وَ مَنٰافِعُ لِلنّٰاسِ وَ إِثْمُهُمٰا أَکْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمٰا :"بگو در شراب و قمار گناه عظیمی است و منافع جزئی برای مردم،اما گناه آنها از سودشان بیشتر است".

این طرز سخن مسلما در شنونده تاثیر عمیقتری می بخشد.

۴-باید در برابر بدیها و کینه توزیهای مقابله به مثل نکنند،بلکه طریق محبت و رافت و گذشت را پیش گیرد که این"مقابله به ضد"در این گونه موارد تاثیر فوق العاده ای در نرم کردن قلب دشمنان لجوج دارد،چنان که قرآن مجید می گوید: اِدْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَدٰاوَةٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ :"با روشی که نیکوتر است بدیها را دفع کن،در این حال کسی که میان تو و او دشمنی است آن چنان نرم می شود که گویی دوست گرم و صمیمی است"! (فصلت-۳۴).

ص :۲۶

خلاصه هر گاه گفتگوهای پیامبران را با دشمنان جبار و سرسخت که در قرآن منعکس است،و گفتگوهای پیامبر ص و ائمه معصومین ع را در برخورد با دشمنان به هنگام بحثهای عقیدتی دقیقا بررسی کنیم،درسهای آموزنده در این زمینه می یابیم که بیانگر دقیقترین مسائل روانی است که راه نفوذ در دیگران را صاف و هموار می سازد.

مخصوصا مرحوم علامه مجلسی حدیث مفصلی از پیغمبر گرامی اسلام ص در این زمینه نقل می کند که ضمن آن مناظره طولانی پیامبر ص با پنج گروه یهود و نصارا و دهریین و ثنویین(دوگانه پرستان)و مشرکان عرب مطرح شده که با لحنی جذاب و گیرا آنها را به قبول و تسلیم وا می دارد،مناظره آموزنده ای که می تواند الگویی برای مناظرات ما بوده باشد (۱).

***

۱- ۱) "بحار الانوار"جلد ۹ صفحه ۲۵۷ به بعد.

[سوره غافر (۴۰): آیات ۷ تا ۹]

اشاره

اَلَّذِینَ یَحْمِلُونَ اَلْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنا وَسِعْتَ کُلَّ شَیْءٍ رَحْمَهً وَ عِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِینَ تابُوا وَ اِتَّبَعُوا سَبِیلَکَ وَ قِهِمْ عَذابَ اَلْجَحِیمِ (۷) رَبَّنا وَ أَدْخِلْهُمْ جَنّاتِ عَدْنٍ اَلَّتِی وَعَدْتَهُمْ وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَ أَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّیّاتِهِمْ إِنَّکَ أَنْتَ اَلْعَزِیزُ اَلْحَکِیمُ (۸) وَ قِهِمُ اَلسَّیِّئاتِ وَ مَنْ تَقِ اَلسَّیِّئاتِ یَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَ ذلِکَ هُوَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِیمُ (۹)

ترجمه:

۷-فرشتگانی که حاملان عرشند و آنها که گرداگرد آن(طواف می کنند)تسبیح و حمد خدا می گویند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان استغفار می نمایند.

۸-(عرضه می دارند)پروردگارا!آنها را در باغهای جاویدان بهشت که به آنها وعده فرموده ای وارد کن،همچنین صالحان از پدران و همسران و فرزندان آنها را که تو توانا و حکیمی.

ص :۲۸

۹-و آنها را از بـدیها نگاهـدار،و هر کس را در آن روز از بـدیها نگاهداری مشـمول رحمتت ساخته ای و این است رسـتگاری بزرگ.

تفسیر:

اشاره

حاملان عرش الهی پیوسته به اهل ایمان دعا می کنند

لحن آیات پیشـین نشان می داد که این آیات هنگامی نازل شـده که مسـلمانان در اقلیت و محرومیت بودند،و دشـمنان در اوج قدرت و دارای سلطه و امکانات فراوان.

و بـه دنبـال آن آیـات مـورد بحـث در حقیقـت برای ایـن نـازل شـده کـه به مؤمنـان راسـتین بشـارت دهـد که شـما هرگز تنها نیستیـد،هرگز احسـاس غربـت نکنیـد،حاملاـن عرش الهی و مقربـترین و بزرگـترین فرشـتگان او بـا شـما همصـدا و دوسـتدار و طرفـداران شـما هسـتند،آنهـا پیوسـته برای شـما دعا می کننـد و پیروزیتان را در این عالم و عالم دیگر از خـدا می طلبنـد،و این بزرگترین وسیله دلگرمی است برای مؤمنان امروز و آن روز و فردا.

می فرمایـد:"فرشـتگانی که حاملان عرشـند و فرشـتگانی که در گرداگرد عرش پروردگار قرار دارنـد تسبیـح و حمـد خدا می گویند،به او ایمان دارند و برای مؤمنان اسـتغفار می کنند"(اَلَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا).

گفتار آنها این است که می گویند:"پروردگارا رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته(تو از گناهان بندگانت با خبری و نسبت به آنها رحیمی) خداونـدا!آنها را که توبه کرده اند و از راه تو می روند ببخش و بیامرز و آنها را از عذاب دوزخ نگاه دار(رَبَّنا وَسِعْتَ کُلَّ شَیْءٍ رَحْمَهً وَ عِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِینَ تابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِیلَکَ وَ قِهِمْ عَذابَ الْجَحِیمِ).

این سخن از یک سو به مؤمنان می گوید تنها شما نیستید که عبادت خداوند

ص :۲۹

می کنید،و تسبیح و حمد او را می گوئید،قبل از شما مقرب ترین فرشتگان خداوند و حاملان و طواف کنندگان عرش خدا حمد و تسبیحش می گویند.

از سوی دیگر به کفار هشدار می دهد که ایمان آوردن یا نیاوردن شما مهم نیست،خدا نیازی به ایمان کسی ندارد آن قدر فرشتگان او حمد و تسبیحش می گویند که به تصور نمی گنجد،تازه به حمد و تسبیح آنها نیز احتیاجی ندارد.

و از سوی سوم به مؤمنان آگاهی می دهد که شما در این جهان تنها نیستید -هر چند در محیط زندگی خود در اقلیت باشید- نیرومندترین قدرتهای غیبی عالم و حاملان عرش پروردگار پشتیبان شما و دعاگوی شما هستند،پیوسته از خداوند بزرگ می خواهند شما را مشمول عفو و رحمت گسترده اش قرار دهد، از خطاهایتان در گذرد،و از عذاب دوزخ نگاهتان دارد.

باز در این آیه به موضوع"عرش"برخورد می کنیم که از حاملان و فرشتگانی که آن را احاطه کرده اند نیز سخن به میان آمده،گرچه در تفسیر سوره های مختلف تا کنون در این باره سخن گفته ایم (۱)ولی باز شرحی در این زمینه در نکات خواهیم داشت.

*** در آیه بعد در ادامه دعاهای حاملان عرش در باره مؤمنان می افزاید:

"پروردگارا!آنها را در باغهای جاویدان بهشت که به آنها وعده فرموده ای داخل کن"(رَبَّنٰا وَ أَدْخِلْهُمْ جَنّٰاتِ عَدْنٍ الَّتِی وَعَدْتَهُمْ).

"و همچنین صالحان از پدران و همسران و فرزندان آنها را"(وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبٰائِهِمْ وَ أَزْوٰاجِهِمْ وَ ذُرِّیّٰاتِهِمْ) (۲).

۱- ۱) از جمله در جلد ششم صفحه ۲۰۴(ذیل آیه ۵۴ سوره اعراف)و جلد نهم صفحه ۲۵(ذیل آیه ۷ سوره هود)و جلد دوم صفحه ۲۰۰(ذیل آیه ۲۵۵ سوره بقره).
۲- ۲) جمله"و من صلح"معطوف است بر ضمیر در جمله"و ادخلهم".

"چرا که تو بر هر چیز توانایی و نسبت به همه چیز دانایی"(إِنَّکَ أَنْتَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ).

این آیه که با"ربنا"شروع شده تقاضای ملتمسانه حاملان عرش و فرشتگان مقرب خدا است که برای جلب لطف او بار دیگر روی مقام ربوبیتش تکیه می کنند،و نه تنها نجات از دوزخ را برای مؤمنان خواهانند،بلکه ورود در باغهای جاویدان بهشت را نیز برای آنها می خواهند،نه تنها برای خودشان بلکه برای پدران و همسران و فرزندانشان که در خط مکتب آنها بوده اند نیز تقاضا می کنند،و از صفات عزت و قدرت او یاری می طلبند.

وعده الهی که در این آیات به آن اشاره شده همان وعده ای است که بارها خداوند به وسیله پیامبران به مردم داده است.

تقسیم مؤمنان به دو گروه بیانگر این واقعیت است که گروهی در ردیف اول قرار دارند،و در پیروی اوامر خداوند کاملا کوشا هستند،اما گروه دیگری در این حد نیستند اما به خاطر پیروی نسبی از گروه اول و انتسابشان به آنها نیز مشمول دعای فرشتگانند. سپس آنها در چهارمین دعایشان در حق مؤمنان چنین می گویند:"آنها را از بدیها نگاهدار که هر کس را در آن روز از بدیها نگاهداری مشمول رحمتت ساخته ای"(وَ قِهِمُ السَّیِّئٰاتِ وَ مَنْ تَقِ السَّیِّئٰاتِ یَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ).

و بالآخره دعای خود را با این جمله پر معنی پایان می دهند:"این است رستگاری بزرگ"(وَ ذٰلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ).

چه فوز و نجاتی از این برتر که گناهان انسان بخشوده شود،عذاب و بدیها از او دور گردد،مشمول رحمت الهی شود،و در بهشت جاویدانش قدم بگذارد و بستگان مورد علاقه اش نیز به او ملحق گردند.

***

ص:۳۱

نکته ها:

اشاره

۱-دعاهای چهار گانه حاملان عرش

در اینجا سؤالی پیش می آید که در میان این دعاهای چهارگانه چه تفاوتی است؟آیا بعضی از آنها تکراری نیست؟ اما با کمی دقت روشن می شود که هر کدام ناظر به مطلب جداگانه ای است.

نخست آنها تقاضای غفران و شستشوی مؤمنان از آثار گناه می کنند،این امر علاوه بر اینکه مقدمه برای وصول به هر نعمت بزرگ است خود مطلوب بالذات است،چه موهبتی از این بالاتر که انسان احساس کند پاک و پاکیزه شده،خدایش از او راضی است او نیز از خدایش راضی؟آری قطع نظر از مساله بهشت و دوزخ این احساس برای بندگان خدا پرافتخارترین و باشکوهترین احساس است.

در مرحله دوم تقاضای دور داشتن آنها از عذاب جهنم می کنند که این خود مهمترین وسیله آرامش روان آنها است.

در مرحله سوم تقاضای بهشت می کنند نه تنها برای خودشان بلکه برای بستگانشان که وجود آنها در کنارشان مایه آرامش روح و نشاط قلب آنها است.

و از آنجا که غیر از دوزخ در صحنه قیامت ناراحتیهای دیگری نیز وجود دارد که مهم و قابل ملاحظه است مانند هول محشر،رسوایی در برابر خلایق،طول حساب،و امثال آن در دعای دیگرشان از خدا می خواهند که مؤمنان را از هر گونه بدی و مکروه در آن روز دور دارد تا با فراغت خاطر و احترام و تکریم وارد بهشت جاویدان شوند.

***

ص:۳۲

۲–آداب دعا کردن

در این آیات حاملان عرش الهی راه و رسم دعا را به مؤمنان می آموزند.

نخست تمسک به ذیل نام پروردگار(ربنا).

سپس او را به صفات جمال و جلالش ستودن و از مقام رحمت و علم بی پایانش مدد خواستن(وَسِعْتَ کُلَّ شَیْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْماً).

سرانجام وارد در دعا شدن،و مسائل را به ترتیب اهمیت خواستن و با شرائطی که زمینه استجابت را فراهم می سازد مقرون ساختن(فَاغْفِرْ لِلَّذِینَ تابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِیلَکَ).

سپس دعا را با ذکر اوصاف جمال و جلال او و توسل مجدد به ذیل رحمتش پایان دادن.

جالب توجه اینکه حاملان عرش در این دعا روی پنج وصف از مهمترین اوصاف الهی تکیه می کنند ربوبیت،رحمت،قدرت،علم و حکمت او.

***

۳–چرا دعاها با"ربنا"شروع می شود؟

مطالعه آیات قرآن مجید نشان می دهد که"اولیاء اللّه"اعم از پیامبران و فرشتگان و بندگان صالح به هنگام دعا سخن خود را با"ربنا"یا"ربی"شروع می کردند.

آدم می گوید: رَبَّنا ظَلَمْنا أَنْفُسَنا :"پروردگارا!من و همسرم بر خود ستم کردیم".

نوح عرض می کند: رَبِّ اغْفِرْ لِی وَ لِوالِدَیَّ :"پروردگار من و پدر و مادرم را بیامرز".

ابراهیم می گوید: رَبَّنَا اغْفِرْ لِی وَ لِوالِدَیَّ وَ لِلْمُؤْمِنِینَ یَوْمَ یَقُومُ الْحِسابُ :

"پروردگارا من و پدر و مادرم و همه مؤمنان را در روزی که حساب بر پا می شود ببخش".

یوسف ع می گوید: رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِی مِنَ الْمُلْكِ :"پروردگارا بهره ای از حکومت به من رحمت فرموده ای".

و موسی ع می گوید: رَبِّ بِمٰا أَنْعَمْتَ عَلَیَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِینَ :

"پروردگارا به خاطر نعمتی که به من داده ای پشتیبان مجرمان نخواهم بود".

سلیمان ع می گوید: هَبْ لِی مُلْكاً لاٰ يَنْبَغِی لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِی :

"خداوندا حکومتی به من ببخش که شایسته کسی بعد از من نباشد".

عیسی ع عرض می کند: رَبَّنٰا أَنْزِلْ عَلَيْنٰا مٰائِدَةً مِنَ السَّمٰاءِ :"پروردگارا! بر ما مائده ای از آسمان فرو فرست"(مائده-۱۱۴).

و پیامبر بزرگ اسلام ص عرضه می دارد: رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزٰاتِ الشَّيٰاطِينِ "پروردگارا من از وسوسه های شیاطین به تو پناه می برم"(مؤمنون-۹۷).

و مؤمنان طبق آیات آخر سوره آل عمران چندین بار این تعبیر را تکرار می کنند از جمله می گویند رَبَّنٰا مٰا خَلَقْتَ هٰذٰا بٰاطِلاً :"پروردگارا این آسمانها و زمین پهناور را بیهوده نیافریده ای"! از این تعبیرات به خوبی استفاده می شود که بهترین دعا آن است که از مساله ربوبیت پروردگار آغاز شود،درست است که نام مبارک"اللّه"جامعترین نامهای خدا است ولی از آنجا که تقاضا از محضر پر لطف او تناسب با مساله ربوبیت دارد، ربوبیتی که از ناحیه خداوند از نخستین لحظات وجود انسان آغاز می شود و تا آخر عمر او و بعد از آن ادامه دارد،و انسان را غرق الطاف الهی می کند،خواندن خداوند به این نام در آغاز دعاها از هر نام دیگر مناسبتر و شایسته تر است (۱).

***

۱- ۱) "تفسیر کبیر فخر رازی"ذیل آیات مورد بحث.

۴-عرش خدا چیست؟

بارها گفته ایم الفاظ ما که برای بیان مشخصات زندگی محدود و ناچیز ما وضع شده نمی تواند به درستی بیانگر عظمت خداوند و حتی عظمت مخلوقات بزرگ او باشد،به همین دلیل با استفاده از معانی کنایی این الفاظ شبحی از آن همه عظمت را ترسیم می کنیم.

و از جمله الفاظی که این سرنوشت را پیدا کرده است کلمه "عرش "است که در لغت به معنی "سقف "یا "تخت پایه بلند "در مقابل کرسی که به معنی تخت پایه کوتاه است آمده،سپس این کلمه در مورد تخت قدرت خداوند به عنوان عرش پروردگار به کار رفته است.

در اینکه منظور از عرش خدا چیست و این کلمه کنایه از چه معنایی می باشد؟ مفسران و محدثان و فلاسفه سخن بسیار گفته اند.

گاهی عرش را به معنی "علم بی پایان پروردگار "تفسیر کرده اند.

و گاه به معنی "مالکیت و حاکمیت خدا ".

و گاه به معنی هر یک از صفات کمالیه و جلالیه او،چرا که هر یک از این اوصاف بیانگر عظمت مقام او می باشد،همانگونه که تخت سلاطین نشانه عظمت آنها است.

آری خداوند دارای عرش علم،و عرش قدرت،و عرش رحمانیت و عرش رحیمیت است.

طبق این تفسیرهای سه گانه مفهوم "عرش "بازگشت به صفات ذات پاک پروردگار می کند،نه یک وجود خارجی دیگر.

بعضی از روایاتی که از طرق اهل بیت ع رسیده نیز همین معنی را تایید می نماید،مانند حدیثی که "حفص بن غیاث "از امام صادق ع نقل می کند که

ص: ۳۵

از امام ع در باره تفسیر " وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضَ "سؤال کردند، فرمود:"منظور علم او است" (۱).

و در حدیث دیگری از همان امام ع"عرش"را به معنی علمی که انبیا را بر آن واقف کرده،و"کرسی"را به معنی علمی که هیچکس را از آن آگاه نکرده است تفسیر فرموده (۲).

در حالی که بعضی دیگر از مفسران با الهام گرفتن از روایات دیگری "عرش"و"کرسی"را به دو موجود عظیم از مخلوقات پروردگار تفسیر کرده اند.

از جمله بعضی گفته اند:منظور از عرش مجموعه عالم هستی است.

و گاه گفته اند مجموعه این زمین و آسمان در درون کرسی قرار دارد،بلکه آسمان و زمین در برابر کرسی همچون حلقه انگشتری است در یک بیابان پهناور، و کرسی در برابر عرش نیز همچون حلقه انگشتری است در یک بیابان وسیع.

و گاه"عرش"را بر قلب انبیا و اوصیا و مؤمنان کامل اطلاق کرده اند،چنان که در حدیث آمده است:ان قلب المؤمن عرش الرحمن:"قلب مؤمن عرش بزرگ خدا است"! (۳)و نیز در حدیث قدسی نقل شده است:

لم یسعنی سمائی و لا ارضی و وسعنی قلب عبدی المؤمن: "آسمان و زمین من وسعت وجود مرا ندارد ولی قلب بنده مؤمن من جایگاه من است"! (۴).

اما برای درک حقیقت معنی عرش-البته تا آنجا که قدرت تشخیص انسان اجازه می دهد-بهترین راه این است که موارد استعمال آن را در قرآن مجید دقیقا مورد بررسی قرار دهیم:

در آیات زیادی از قرآن این تعبیر به چشم می خورد:

۱- ۱ و ۲) بحار الانوار جلد ۵۸ صفحه ۲۸(حدیث ۴۶ و ۴۷).

۲- ۳ و ۴) بحار الانوار جلد ۵۸ صفحه ۳۹.

۳-

۴-

ثُمَّ اسْتَوىٰ عَلَى الْعَرْشِ "خداوند(بعد از پایان گرفتن خلقت جهان)بر عرش تسلط یافت" (۱).

و در بعضی از آیات پشت سر این تعبیر جمله"یدبر الامر"و یا تعبیراتی که حاکی از علم و تدبیر پروردگار است دیده می شود.

در بعضی دیگر از آیات قرآن توصیفهایی برای عرش دیده می شود مانند توصیف به"عظیم"آنجا که می فرماید: وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ (توبه-۱۲۹).

گاه سخن از حاملان عرش است مانند آیه مورد بحث.

و گاه سخن از ملائکه ای است که گرداگرد عرش را گرفته اند وَ تَرَی الْمَلاٰئِکَةَ حَافِّینَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ (زمر-۷۵).

و گاه می گوید"عرش خدا روی آب قرار گرفته" وَ کٰانَ عَرْشُهُ عَلَی الْمٰاءِ .

از مجموع این تعبیرات و تعبیرات دیگری که در روایات اسلامی وارد شده به خوبی می توان نتیجه گرفت که عرش بر معانی مختلفی اطلاق شده هر چند ریشه مشترکی دارد.

یکی از معانی عرش همان مقام"حکومت و مالکیت و تدبیر عالم هستی" است،چرا که حتی در اطلاقات معمولی کلمه عرش به عنوان کنایه از تسلط یک زمامدار بر امور کشور خویش به کار می رود،می گوئیم:"فلان ثل عرشه" کنایه از اینکه قدرتش فرو ریخت،و در فارسی نیز می گوئیم:"پایه های تخت او در هم شکست".

دیگر از معانی عرش"مجموعه عالم هستی"است،چرا که همگی نشانه عظمت او است و گاه"عرش"به معنی"عالم بالا"و"کرسی"به معنی عالم پائین به کار می رود.

و گاه"عرش"به معنی"عالم ما وراء طبیعت"و کرسی به معنی مجموع

۱- ۱) اعراف ۵۴-یونس ۳-رعد ۲-فرقان ۵۹-سجده ۴-حدید ۴.

عالم ماده اعم از زمین و آسمان استعمال می شود چنان که در آیه الکرسی آمده است وسع کرسیه السماوات و الارض.

و از آنجا که مخلوقات و معلومات خداوند از ذات پاک او جدا نیستند گاهی عرش بر"علم خدا"اطلاق شده است.

و اگر به قلب پاک بندگان با ایمان"عرش الرحمن"گفته شده به خاطر این است که جایگاه معرفت ذات پاک او و نشانه ای از نشانه های عظمت و قدرت او است.

بنا بر این در هر مورد باید از قرائن فهمید که منظور از عرش کدامیک از معانی آن است،ولی در هر حال همگی در این امر مشترکند که عرش بیانگر بزرگی و عظمت خداوند است.

در آیه مورد بحث که سخن از حاملان عرش الهی می گوید ممکن است منظور از عرش همان حکومت خداوند و تدبیرش در عالم هستی باشد و حاملان عرش اجرا کنندگان حاکمیت و تدبیر او هستند.

و نیز ممکن است به معنی مجموعه عالم هستی و یا عالم ما وراء طبیعت باشد و حاملان آن فرشتگانی هستند که پایه های تدبیر این جهان به فرمان خدا بر دوش آنها است.

***

ص :38

[سوره غافر (۴۰): آیات ۱۰ تا ۱۲]

اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا يُنادَوْنَ لَمَقْتُ اَللّٰهِ أَكْبَرُ مِنْ مَقْتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَى اَلْإِيمانِ فَتَكْفُرُونَ (۱۰) قالُوا رَبَّنا أَمَتَّنَا اِثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا
اِثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنا بِذُنُوبِنا فَهَلْ إِلىٰ خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ (۱۱) ذٰلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذا دُعِيَ اَللّٰهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَ إِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا فَالْحُكْمُ لِلّٰهِ
اَلْعَلِيِّ اَلْكَبِيرِ (۱۲)

ترجمه:

۱۰-کسانی را که کافر شدند روز قیامت صدا می زنند که عداوت و خشم پروردگار نسبت به شما از عداوت و خشم خودتان نسبت به خودتان بیشتر است،چرا که دعوت به سوی ایمان می شدید ولی انکار می کردید.

۱۱-آنها می گویند:پروردگارا!ما را دو بار میراندی و دو بار زنده کردی،اکنون به گناهان خود معترفیم،آیا راهی برای خارج شدن(از دوزخ)وجود دارد؟! ۱۲-این بخاطر آن است که وقتی خداوند به یگانگی خوانده می شد انکار می کردید، و اگر کسانی برای او شریک قائل می شدند ایمان می آوردید،هم اکنون داوری مخصوص خداوند بلند مرتبه و بزرگ است(و شما را به حکمت خود کیفر می دهد).

تفسیر:

اشاره

ما به گناه خود معترفیم آیا راه جبرانی هست؟!

در آیات گذشته سخن از شمول"رحمت"الهی نسبت به مؤمنان بود،و در

آیات مورد بحث سخن از چگونگی "غضب"پروردگار بر افراد بی ایمان است، تا با قرینه مقابله هر دو بحث روشنتر گردد.

نخست می فرماید:"کسانی را که کافر شدند روز قیامت صدا می زنند که عداوت و خشم پروردگار نسبت به شما از عداوت و خشم شما به خودتان بیشتر است چرا که دعوت به سوی ایمان می شدید ولی راه کفر را پیش می گرفتید" (إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا یُنادَوْنَ لَمَقْتُ اللّهِ أَکْبَرُ مِنْ مَقْتِکُمْ أَنْفُسَکُمْ إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَی الْإِیمانِ فَتَکْفُرُونَ).

چه کسی آنها را چنین ندا می کند؟ظاهر این است که فرشتگان عذاب برای ملامت و سرزنش و رسوا کردن آنها چنین ندایی سر می دهند،در حالی که فرشتگان رحمت همواره آماده اکرام و احترام مردم با ایمان و صالح می باشند.

این احتمال نیز داده شده است که این ندا از ناحیه بعضی از کفار نسبت به بعضی دیگر است،اما معنی اول مناسبتر به نظر می رسد،و به هر حال این ندایی است که در روز قیامت داده می شود و آیات بعد گواه روشنی بر این معنی است.

"مقت"در لغت به معنی بغض و عداوت شدید است،این آیه نشان می دهد که افراد بی ایمان هر چند نسبت به خود عداوت شدید پیدا می کنند خشم خداوند نسبت به آنها از آن هم شدیدتر است.

اما اینکه منظور از خشم و عداوت کفار نسبت به خودشان چیست؟در اینجا دو تفسیر وجود دارد:

نخست اینکه آنها بزرگترین دشمنی را در حق خود در دنیا انجام داده اند، چرا که دست رد بر سینه منادیان توحید زدند،نه تنها از چراغهای هدایت الهی روی برتافتند بلکه آنها را در هم شکستند،آیا دشمنی با خویشتن از این شدیدتر می شود که انسان به خاطر پیروی هوای نفس و بهره گیری از متاع چند روزه

دنیا راه سعادت جاویدان را به روی خویش ببندد و درهای عذاب ابدی را بگشاید.

مطابق این تفسیر جمله" إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَی الْإِیمانِ فَتَکْفُرُونَ "(در آن زمان که به ایمان دعوت می شدید و شما کفر می ورزیدید)در واقع بیان کیفیت خشم و عداوت آنها با خودشان است.

تفسیر دیگر اینکه مراد دشمنی و خشم آنها بر خویشتن در قیامت است، چرا که وقتی نتیجه کار خود را در آنجا مشاهده می کنند سخت پشیمان و ناراحت می شوند،ناله و نعره آنها بلند می شود،از شدت ناراحتی دو دست خود را گاز می گیرند:" وَ یَوْمَ یَعَضُّ الظّالِمُ عَلی یَدَیْهِ "(فرقان-۲۷).

آرزو می کنند ای کاش خاک بودند: وَ یَقُولُ الْکافِرُ یا لَیْتَنِی کُنْتُ تُراباً (نبا-۴۰).

و از شدت ناراحتی به خود می پیچد،و چون چشم بینا به مقتضای فَبَصَرُکَ الْیَوْمَ حَدِیدٌ (ق-۲۲)پیدا کرده اند،و همه حقایق و اسرار درون به مقتضای" یَوْمَ تُبْلَی السَّرائِرُ "(الطارق-۹)آشکار گردیده، و پرونده های اعمال به مقتضای " وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ "(التکویر-۱۰)گشوده شده است،و به مقتضای " کَفی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسِیباً "(اسراء-۱۴)از خودش برای حسابرسی خودش دعوت گردیده،سخت خود را محکوم می کنند و با تمام وجود از خود متنفر می شوند و می گریزند.

اینجاست که ندا داده می شود:"دشمنی و خشم خدا بر شما از این هم بیشتر است،چرا که داعیان حق و فرستادگان خدا شما را به ایمان دعوت کردند و شما راه کفر پیش گرفتید و به آن ادامه دادید".

مطابق این تفسیر جمله" إِذْ تُدْعَوْنَ إِلَی الْإِیمانِ فَتَکْفُرُونَ "بیان دلیل

عظمت خشم خدا نسبت به آنان است (۱).

هر دو تفسیر مناسب است اما تفسیر اول از جهاتی مناسبتر به نظر می رسد.

*** به هر حال مجرمان با مشاهده اوضاع و احوال قیامت و آگاهی بر خشم خداوند نسبت به آنها از خواب غفلت طولانی خویش بیدار می شوند و در فکر چاره می افتند،و"می گویند:پروردگارا!ما را دو بار میراندی و دو بار زنده کردی و ما در این مرگ و حیاتها همه چیز را فهمیدیم،اکنون به گناهان خود اعتراف می کنیم،آیا راهی برای خارج شدن از دوزخ(و بازگشت به دنیا و جبران ما فات)وجود دارد"؟!(قالُوا رَبَّنا أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ وَ أَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ فَاعْتَرَفْنا بِذُنُوبِنا فَهَلْ إِلى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ).

آری در آنجا پرده های غرور و غفلت کنار می رود،و چشم حقیقت بین انسان باز می شود،لذا چاره ای جز اعتراف به گناه ندارد.

آنها در این جهان اصرار به انکار معاد داشتند،و پیامبران را در این زمینه به باد استهزاء می گرفتند، اما هنگامی که مرگ و حیات متوالی خود را می بینند جایی برای انکار باقی نمی ماند،تکیه کردن آنها روی تکرار مرگ و حیات شاید از این نظر است که می خواهند بگویند:ای خداوندی که مالک مرگ

ص: ۴۲

۱- ۱) طبق تفسیر اول"اذ""ظرفیه"است و متعلق به"مقتکم انفسکم"می باشد. و طبق تفسیر دوم"تعلیلیه"است،و متعلق به مقت اللّه می باشد-قابل توجه اینکه در باره دو"مقت"که در آیه فوق است چهار احتمال وجود دارد که هر یک از مفسران یکی از آنها را برگزیده است:نخست اینکه ظرف هر دو قیامت بوده باشد،دیگر اینکه ظرف هر دو دنیا باشد سوم اینکه ظرف مقت اول دنیا و مقت دوم آخرت باشد،و چهارم عکس آن است،ولی از همه بهتر طبق تفسیر فوق این است که اولی مربوط به آخرت و دومی مربوط به دنیا و یا هر دو مربوط به آخرت باشد(دقت کنید).

و حیاتی،توانایی این را داری که بار دیگر ما را به دنیا بازگردانی تا در مقام جبران برآئیم.

***

دو مرگ و دو حیات

در اینکه منظور از"دو بار میراندن"و"دو بار زنده کردن"چیست؟ مفسران چندین تفسیر ذکر کرده اند که از میان همه آنها سه احتمال قابل ذکر است.

۱-منظور از دو بار میراندن،مرگ در پایان عمر و مرگ در پایان برزخ است،و منظور از دو مرتبه احیا،احیای برزخی و احیای در قیامت است.

توضیح اینکه هنگامی که انسان می میرد نوع دیگری از حیات به عنوان حیات برزخی پیدا می کند،همان حیاتی که شهدا به مقتضای" بَلْ أَحْيٰاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ "(آل عمران-۱۶۹)دارند،همان حیاتی که پیامبر ص و امامان ع دارند،سلام ما را می شنوند و پاسخ می گویند،و نیز همان حیاتی که سرکشان و طاغیانی همچون آل فرعون دارند و صبح و شام به مقتضای" اَلنّٰارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهٰا غُدُوًّا وَ عَشِيًّا "(غافر-۴۶)مجازات می شوند.

از سوی دیگر می دانیم در پایان این جهان در نخستین نفخه صور نه تنها انسانها که همه فرشتگان و ارواح مردگان که در قالبهای مثالی هستند به مقتضای فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ :(زمر-۶۸)می میرند،و کسی جز ذات پاک خداوند باقی نمی ماند(البته مرگ و حیات فرشتگان و ارواح همانند مرگ و حیات ما انسانها نیست همانطور که شرح آن را در ذیل آیه ۸۶ سوره زمر دادیم).

به این ترتیب ما یک حیات جسمانی داریم و یک حیات برزخی،در پایان

ص :۴۳

عمر از حیات جسمانی می میریم،و در پایان این جهان از حیات برزخی و نیز دارای دو حیات به دنبال این دو مرگ هستیم:حیات برزخی،و حیات روز قیامت.

در اینجا این سؤال پیش می آید که ما غیر از این دو حیات حیات سومی هم در این دنیا داریم و مرگی هم قبل از ورود در این دنیا داشتیم چرا که قبلا موجود مرده ای بودیم،به این ترتیب سه حیات و مرگ می شود.

پاسخ این سؤال با دقت در خود آیه روشن می شود،زیرا مرگ قبل از حیات دنیا(در آن حال که خاک بودیم)"موت"است نه"اماته"یعنی"میراندن" و اما حیات در این دنیا گرچه مصداق احیاء است ولی قرآن در آیه فوق به این جهت به آن اشاره نکرده است که این احیا چندان مایه عبرت برای کافران نبوده، آنچه که باعث بیداری و اعتراف آنها به گناه شده نخست حیات برزخی است و سپس حیات در رستاخیز(دقت کنید).

۲-منظور از دو حیات زنده شدن در قبر برای پاره ای از سؤالات است، و زنده شدن در قیامت،و منظور از دو مرگ مرگ در پایان عمر و مرگ در قبر می باشد.

لذا جمعی از مفسران این آیه را دلیل بر حیات موقت در قبر دانسته اند.

در اینکه حیات در قبر چگونه است؟آیا جسمانی است،یا برزخی،یا نیمه جسمانی؟بحثهایی است که اینجا جای آن نیست.

۳-منظور از مرگ نخستین،مرگ قبل از وجود انسان در دنیا است، چرا که قبلا خاک بود،بنا بر این زندگی اول نیز زندگی این دنیا می شود،و مرگ دوم در پایان این جهان است،و حیات دوم در رستاخیز.

کسانی که این تفسیر را برگزیده اند به آیه ۲۸ سوره بقره نیز استدلال کرده اند که می گوید: كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللّٰهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوٰاتاً فَأَحْيٰاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ :"چگونه به خدا کافر می شوید در حالی که شما

مرده بودید او شما را زنده کرد،سپس می میراند،بار دیگر زنده می کند،سپس به سوی او باز می گردید".

ولی آیه مورد بحث سخن از دو"اماته""میراندن"می گوید در حالی که در آیه سوره بقره یک"موت"است و یک"اماته" (۱).

از میان این تفسیرها تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد.

این نکته نیز قابل توجه است که بعضی از طرفداران تناسخ خواسته اند از این آیه برای زندگی و مرگ تکراری انسانها و بازگشت ارواح به بدنهای جدید در این دنیا استدلال کنند،در حالی که آیه فوق یکی از دلائل زنده نفی تناسخ است،زیرا مرگ و حیات را منحصر در دو قسمت می کند،ولی طرفداران عقیده تناسخ خبر از مرگ و حیاتهای متعدد و متوالی می دهند و معتقدند روح یک انسان ممکن است چند بار در کالبدهای جدید و نطفه های تازه حلول کند و به این دنیا باز گردد.

*** به هر حال ناگفته پیداست که پاسخ این تقاضای کافران که از دوزخ بیرون آیند و به دنیا برگردند تا به گمان خود گذشته تاریک را جبران نمایند منفی است و منفی بودن آن به قدری روشن است که حتی در آیات مورد بحث سخنی از آن به میان نیامده،تنها در آیه بعد مطلبی ذکر می کند که به منزله دلیل آن است، می فرماید:"این به خاطر آن است که وقتی خداوند به یگانگی خوانده می شد راه انکار پیش می گرفتید و کفر می ورزیدید،ولی هر گاه کسانی به او شرک می آوردند در برابر آنها تسلیم بودید و ایمان می آوردید"

ص: ۴۵

۱- ۱) بعضی از مفسران این احتمال را نیز داده اند که آیه فوق ناظر به"رجعت" باشد،اما با توجه به عمومیت آیه فوق در باره همه کافران و عدم ثبوت عمومیت رجعت نسبت به همه آنها این تفسیر قابل گفتگو است.

(ذٰلِكَمْ بِأَنَّهُ إِذٰا دُعِيَ اللّٰهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَ إِنْ يُشْرَكْ بِهِ تُؤْمِنُوا).

آری هر جا سخن از توحید و پاکی و تقوا و فرمان حق بود چهره در هم می کشیدید،و هر جا از کفر و نفاق و شرک و آلودگی سخن به میان می آمد خوشحال و شادان می شدید، و به همین دلیل سرنوشتی غیر از این ندارید.

در اینجا این سؤال پیش می آید که این پاسخ چگونه با در خواست بازگشت به دنیا ارتباط پیدا می کند؟ ولی تعبیرات آیه بیانگر این واقعیت است که این گونه اعمال آنها مقطعی و موقتی نبود بلکه دائما چنین بودند،لذا اگر باز گردند همین برنامه را ادامه خواهند داد و این ایمان و تسلیم در قیامت جنبه اضطراری دارد نه واقعی،بعلاوه اعتقاد و اعمال و نیات گذشته آنها ایجاب می کند به طور مخلد در دوزخ باشند،با این حال بازگشت به دنیا امکان پذیر نیست.

به هر حال این وضع مخصوص کسانی است که کفر و شرک و گناه در وجود آنها ریشه دوانده،همانها که به گفته قرآن از شنیدن نام خدای یگانه مشمئز می شدند،و از شنیدن نام بتها شادمان،" وَ إِذٰا ذُكِرَ اللّٰهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَ إِذٰا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذٰا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (زمر-آیه ۴۵).

این اختصاص به عصر پیامبر ص ندارد در زمان ما نیز کوردلانی هستند که از ایمان و توحید و تقوا گریزانند و هر جا بوی کفر و نفاق و فساد به مشام برسد به آنجا رو می آورند.

لذا در بعضی از روایات اهل بیت ع این آیه به مساله"ولایت"تفسیر شده که بعضی از شنیدن آن ناراحت می شوند،و از شنیدن نام مخالفان آنها شاد(روشن است که این تفسیر از قبیل تطبیق کلی بر مصداق است نه انحصار تمام مفهوم آیه در این مصداق).

ص :۴۶

در پایان آیه برای آنکه این تاریک دلان مشرک را برای همیشه مایوس کند می افزاید:"حاکمیت و داوری مخصوص خداوند بلند مقام و بزرگ است" (فَالْحُكْمُ لِلّٰهِ الْعَلِيِّ الْكَبِيرِ).

جز او قاضی و داد خواه و دادرسی در این محکمه نیست،و چون او علی و کبیر است نه مغلوب کسی می گردد،نه توصیه ای در او مؤثر می شود،و نمی توان از طریق فداء و غرامت و یاری این و آن بر حکم او غلبه کرد،حاکم مطلق او است،و همه سر بر فرمان اویند،و هیچ راه فراری در برابر حکمش وجود ندارد.

***

نکته:

دعای دور از حاجت!

این نخستین بار نیست که در آیات قرآن به تقاضای دوزخیان یا کفار مبنی بر بازگشت مجدد به این جهان بر خورد می کنیم که با پاسخ منفی روبرو می شوند، بارها در آیات قرآن مجید این موضوع مطرح شده است.

در سوره شوری آیه ۴۴ می خوانیم:ظالمان بعد از مشاهده عذاب می گویند " هَلْ إِلىٰ مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ ":"آیا راهی به سوی بازگشت وجود دارد"؟ و در سوره زمر آیه ۵۸ در باره انسانهای گنهکار و بی ایمان آمده است:

هنگامی که آنها عذاب الهی را می بینند می گویند:اگر بار دیگر به دنیا باز گردیم از نیکوکاران خواهیم بود" أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذٰابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ".

و در مؤمنون آیه ۱۰۷ از قول همین اشخاص آمده است: رَبَّنٰا أَخْرِجْنٰا مِنْهٰا فَإِنْ عُدْنٰا فَإِنّٰا ظٰالِمُونَ :"پروردگارا ما را از دوزخ بیرون فرست،اگر بار دیگر بازگشت کردیم ما مسلما ظالم و ستمگریم"!

گروهی نیز به هنگامی که فرشتگان مرگ را می بینند چنین تقاضایی از خدا می کنند و می گویند: رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّی أَعْمَلُ صالِحاً فِیما تَرَکْتُ :

"پروردگارا مرا باز گردانید،شاید در آنچه کوتاهی نمودم و ترک گفتم عمل صالحی انجام دهم"(مؤمنون ۹۹-۱۰۰).

اما در همه جا با"کلا"(چنین چیزی ممکن نیست)و یا تعبیرات مشابهی رو به رو می شوند.

و به این ترتیب قرآن می گوید:زندگی این جهان تجربه ای است که هرگز برای یک نفر تکرار نمی شود،پس این خیال خام را باید از سر بیرون کرد که اگر بعد از مرگ با واکنشی شدید رو به رو شدیم راه بازگشت و جبران باز است،نه هرگز چنین نیست.

دلیل آن روشن است،در قانون تکامل و روند آن،ارتجاع و بازگشت ممکن نیست،همانگونه که محال است از نظر این قانون نوزادی به شکم مادر باز گردد،خواه دوران تکاملی خود را در رحم مادر به پایان رسانده باشد و یا ناقص سقط گردد،بازگشت امکان پذیر نیست،مرگ نیز همچون تولد ثانوی است،و انتقال از چنین عالم دنیا به عالم دیگر،در آنجا نیز چنین بازگشتی محال است.

از این گذشته بیداریهای اضطراری هرگز دلیل بر بیداری واقعی نیست و به هنگام فرونشستن عوامل آن،فراموشکاری باز می گردد و همان اعمال تکرار می شود،چنان که در زندگی همین دنیا در مورد بسیاری از مردم این معنی را آزمایش کرده ایم که در تنگناهای زندگی دست به دامن لطف خدا می زنند از در توبه وارد می شوند اما همین که طوفان فرو نشست همه چیز به دست فراموشی سپرده می شود.

***

ص :۴۸

[سوره غافر (۴۰): آیات ۱۳ تا ۱۵]

اشاره

هُوَ اَلَّذِی یُرِیکُمْ آیٰاتِهِ وَ یُنَزِّلُ لَکُمْ مِنَ اَلسَّمٰاءِ رِزْقاً وَ مٰا یَتَذَکَّرُ إِلاّٰ مَنْ یُنِیبُ (۱۳) فَادْعُوا اَللّٰهَ مُخْلِصِینَ لَهُ اَلدِّینَ وَ لَوْ کَرِهَ اَلْکٰافِرُونَ (۱۴) رَفِیعُ اَلدَّرَجٰاتِ ذُو اَلْعَرْشِ یُلْقِی اَلرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلیٰ مَنْ یَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ لِیُنْذِرَ یَوْمَ اَلتَّلاٰقِ (۱۵)

ترجمه:

۱۳-او کسی است که آیات خود را به شما نشان می دهد،و از آسمان برای شما روزی با ارزشی می فرستد،تنها کسانی متذکر این حقایق می شوند که به سوی خدا باز گردند.

۱۴-(تنها)خدا را بخوانید و دین خود را برای او خالص کنید،هر چند کافران ناخشنود باشند.

۱۵-او درجات بندگان صالح را بالا می برد،او صاحب عرش است،روح را به فرمانش بر هر کس از بندگانش که بخواهد القاء می کند،تا مردم را از روز ملاقات بیم دهد.

تفسیر:

تنها خدا را بخوانید هر چند کافران نپسندند

این آیات در حقیقت استدلالی است بر مسائلی که به صورت اندرز و نصیحت و تهدید و انذار در آیات پیشین گذشت،استدلالی است بر توحید و وحدانیت خداوند و ربوبیت او،و نفی شرک و بت پرستی.

ص: ۴۹

نخست می گوید:"او کسی است که آیاتش را به شما نشان می دهد"(هُوَ الَّذِی یُرِیکُمْ آیاتِهِ).

همان آیات و نشانه های آفاقی و انفسی که تمام عالم هستی را پر کرده است، و نقشهای عجیبی که بر در و دیوار وجود نمایان است نقشهایی که هر که فکرت نکند نقش بود بر دیوار! سپس به بیان یکی از این آیات پرداخته می افزاید:"او از آسمان برای شما روزی پر ارزشی می فرستد"(وَ یُنَزِّلُ لَکُمْ مِنَ السَّماءِ رِزْقاً).

دانه های حیاتبخش باران،نور آفتاب که زنده کننده تمام موجودات است، و هوایی که مایه حیات همه حیوانات و گیاهان می باشد همه از آسمان نازل می شود و می دانیم این سه امر مهمترین وسیله زندگی و حیات است و بقیه فرع بر آن می باشد.

بعضی از مفسران آسمان را به معنی"عالم غیب"و زمین را به معنی"عالم شهود"تفسیر کرده اند و نزول رزق الهی را از آسمان به زمین به معنی ظهور از عالم غیب به عالم شهود دانسته اند،اما علاوه بر اینکه این تفسیر مخالف ظاهر آیه است هیچ الزامی نیز بر آن وجود ندارد.

درست است که وحی و آیات فراوانی که غذای روح است از آسمان غیب و معنی نازل می شود،و باران و نور آفتاب که غذای جسم است از آسمان ظاهر است، و این هر دو با یکدیگر هماهنگ است،ولی نباید تصور کرد که تعبیر به آیات، در آیات مورد بحث اشاره به مفهومی اعم یا مخصوصا اشاره به آیات تشریعی است، چرا که تعبیر"یریکم آیاته":(آیاتش را به شما ارائه می دهد)مکرر در قرآن مجید بر آیات توحیدی عالم هستی اطلاق شده است،از جمله در اواخر همین سوره مؤمن بعد از ذکر نعمتهای خداوند از قبیل چهار پایان و کشتیها می فرماید: وَ یُرِیکُمْ آیاتِهِ فَأَیَّ آیاتِ اللّهِ تُنْکِرُونَ :"او آیاتش را به شما نشان می دهد،

کدامیک از آیات الهی را انکار می کنید(مؤمن-۸۱)و همچنین آیات دیگر.

اصولاـ تعبیر به"یریکم"(به شما ارائه می دهد)متناسب با آیات تکوینی است،اما در مورد آیات تشریعی معمولا تعبیرهای دیگری مانند"وحی فرستاد" و"به سراغ شما آمد"دیده می شود.

به هر حال اینکه بعضی از مفسران پیشین و بعضی از بزرگان مفسران معاصر آیات را در اینجا به معنی"آیات تشریعی"یا اعم از تشریعی و تکوینی گرفته اند دلیل ندارد.

این نکته نیز قابل توجه است که قرآن در اینجا از میان آیات عظیمی که در آسمان و زمین و وجود انسان قرار دارد تنها روی مساله رزق و روزی انسان انگشت گذارده،چرا که بیشترین مشغولیات فکری او را همین امر تشکیل می دهد، و گاه برای افزایش روزی و نجات از تنگناهای رزق دست به دامن بتها می زند، قرآن مجید می گوید:همه روزیها به دست خداوند است،و از بتها کاری ساخته نیست.

و در پایان آیه می افزاید:با وجود اینهمه آیات در پهنه جهان هستی چشمهای نابینا و قلوبی که حجاب بر آنها افکنده شده چیزی نمی بینند"تنها کسانی متذکر می شوند که به سوی خدا باز گردند"و قلب و جان خود را از آلودگیها بشویند.

(وَ مٰا يَتَذَكَّرُ إِلاّٰ مَنْ يُنِيبُ).

*** در آیه بعد چنین نتیجه گیری می کند:"اکنون که چنین است خدا را بخوانید و دین خود را برای او خالص کنید"(فَادْعُوا اللّٰهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ).

بر خیزید و با تیشه ایمان به جان بتهای مشرکان بیفتید،و همه را از صفحه فکر و فرهنگ و اجتماع خود محو کنید.

البته این کار شما کافران لجوج و متعصب را سخت ناراحت می کند ولی ترس

و هراسی به خود راه ندهید،آئین خود را خالص کنید"هر چند کافران ناخشنود باشند"(وَ لَوْ کَرِهَ الْکٰافِرُونَ).

در محیطی که اکثریت آن را بت پرستان گمراه تشکیل می دهند توحید در آغاز کار برای آنها چهره وحشتناکی دارد،همانگونه که طلوع آفتاب در میان جمع خفاشان،ولی اعتنا به این عکس العملهای جاهلانه و زودگذر نکنید، قاطعانه پیش بروید،و پرچم توحید و اخلاص را همه جا به اهتزاز در آورید.

*** آیه بعد خدا را با چند وصف مهم از اوصافش توصیف کرده می گوید:

"او رفیع الدرجات است"(رَفِیعُ الدَّرَجٰاتِ).

درجات بندگان صالح را بالا می برد،چنان که در آیه ۱۱ سوره مجادله نیز آمده است یَرْفَعِ اللّٰهُ الَّذِینَ آمَنُوا مِنْکُمْ وَ الَّذِینَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجٰاتٍ :"خداوند درجات مؤمنان و عالمان را بالا می برد".

او حتی در میان پیامبران،آنها که از عهده امتحانات بیشتری بر آمدند و مقام اخلاص را به مرز بالاتری رساندند فضیلت و برتری داده است تِلْکَ الرُّسُلُ فَضَّلْنٰا بَعْضَهُمْ عَلیٰ بَعْضٍ (بقره-۲۳۵).

او انسانها را جانشینان و نمایندگان خود در زمین قرار داده،و بر طبق شایستگیها بعضی را بر بعضی برتری بخشیده است" وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَکُمْ خَلاٰئِفَ الْأَرْضِ وَ رَفَعَ بَعْضَکُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجٰاتٍ "(انعام-۱۶۵).

اگر در آیه گذشته دعوت به اخلاص در دین شده در اینجا می گوید خداوند درجات شما را به میزان اخلاصتان بالا می برد،آری او"رفیع الدرجات"است.

اینها همه در صورتی است که"رفیع"را به معنی رافع و بالا برنده تفسیر کنیم،ولی بعضی گفته اند"رفیع"در اینجا را به معنی"مرتفع"است،بنا بر این رفیع الدرجات اشاره به اوصاف بلند و عالی خدا است:او در علمش بلند مرتبه

است،و در قـدرتش نیز بلنـد مرتبه،تمام اوصاف کمال و جمالش آن قـدر مرتفع و بالا است که همای بلنـد پرواز عقل و دانش بشری هرگز به اوج آن نمی رسد.

و از آنجا که"رفیع"در لغت به هر دو معنی آمده است آیه فوق به هر یک از دو معنی ممکن است تفسیر شود،ولی از آنجا که تناسب بحث در آیات با مساله پاداش به اعطای درجات عالی به بندگان صالح است معنی اول مناسـبتر به نظر می رسد هر چند به عقیـده ما که اسـتعمال لفظ را در بیش از یک معنی جایز می دانیم جمع میان هر دو تفسـیر بی مانع است،مخصوصا در مورد آیات قرآن که الفاظ آن مفاهیم وسیع و گسترده ای دارد.

سپس می افزاید:"او صاحب عرش است"(ذُو الْعَرْشِ).

سرتاسر عالم هستی تحت قدرت و حکومت او است،و حکومتش بلامنازع است،و این خود دلیلی است بر اینکه تعیین درجات بندگان بر حسب شایستگیها به دست قدرت او است.

و چون در آیه قبل پیرامون"عرش"مشروحا سخن گفتیم،در اینجا نیازی به تکرار نمی بینیم.

در سومین توصـیف می گویـد:"او کسـی است که روح را به فرمانش بر هر کسـی از بنـدگانش بخواهـد القا می کنـد"(یُلْقِی الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلیٰ مَنْ یَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ).

این روح همان قرآن و مقام نبوت و وحی است که مایه حیات دلها و همانند روح در پیکر انسانی است.

قدرت او از یک سو،و رفیع الدرجات بودنش از سوی دیگر،ایجاب می کند که برنامه تشریح و تکلیف را از طریق وحی اعلام دارد،و چه تعبیر جالبی از آن کرده است:تعبیر به روح،روحی که مایه حیات و حرکت و جنبش و جهاد و پیشرفت است.

گرچه مفسران در توضیح معنی"روح"در اینجا احتمالات مختلفی داده اند،

اما قرائن موجود در آیه،و همچنین آیه ۲ سوره نحل که می فرماید: یُنَزِّلُ الْمَلاٰئِکَهَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلیٰ مَنْ یَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ أَنَا فَاتَّقُونِ ،و همچنین آیه ۵۲ شوری که پیامبر اسلام را مخاطب ساخته و نزول قرآن و ایمان و روح را بر او بیان می کند وَ کَذٰلِکَ أَوْحَیْنٰا إِلَیْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنٰا مٰا کُنْتَ تَدْرِی مَا الْکِتٰابُ وَ لاَ الْإِیمٰانُ همگی دلیل بر این است که روح در این گونه موارد به معنی وحی و قرآن و تکالیف الهی است.

تعبیر به"من امره"(به فرمان او)اشاره به این است که اگر فرشته وحی مامور ابلاغ این روح است او نیز از ناحیه خدا سخن می گوید نه از ناحیه خودش.

و تعبیر به" عَلیٰ مَنْ یَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ "(بر هر کس از بندگانش بخواهد) نه به معنی این است که بی حساب موهبت وحی را به کسی می دهد،چرا که مشیت او عین حکمت او است،هر کس را شایسته این مقام ببیند مشمول این فرمان می سازد،همانگونه که در آیه ۱۲۴ سوره انعام می خوانیم: اَللّٰهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسٰالَتَهُ :"خداوند آگاهتر است که رسالت خود را در کجا قرار دهد".

و اگر می بینیم در بعضی از روایات که از طرق اهل بیت ع رسیده، "روح"در آیه فوق به"روح القدس"تفسیر شده و ویژه پیامبر و امامان معصوم معرفی گردیده منافات با آنچه گفتیم ندارد،چرا که"روح القدس"همان روح مقدس و مقام معنوی والایی است که به صورت کامل در پیامبران و امامان معصوم قرار دارد و بسیار می شود که پرتوی از آن در وجود افراد دیگر تجلی می کند، و"فیض روح القدس"هر گاه به آنها کمک نماید،کلمات فوق العاده و یا کارهای مهم الهی انجام می دهند (۱).

جالب اینکه در آیات پیشین سخن از نزول باران و ارزاق جسمانی در میان .

ص: ۵۴

۱- ۱) برای توضیح بیشتر به جلد اول ذیل آیه ۸۷ سوره بقره مراجعه فرمائید

بود و در اینجا سخن از نزول وحی و رزق روحانی است.

اکنون ببینیم هدف از القای روح القدس بر پیامبران چیست؟و آنها این راه پر نشیب و فراز و طولانی و پرمشقت را برای چه هدفی تعقیب می کنند؟ در آخرین جمله آیه فوق به این سؤال پاسخ داده شده می گوید:"هدف این است که مردم را از روز ملاقات انذار کنند"(لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلاقِ).

روزی که بندگان با پروردگارشان از طریق شهود باطنی ملاقات می کنند.

روزی که گذشتگان و آیندگان همه با هم تلاقی دارند.

روز ملاقات پیشوایان حق و باطل با پیروانشان.

روز لقای مستضعفین و مستکبرین.

روز ملاقات ظالم و مظلوم.

روز دیدار انسانها و فرشتگان.

و بالآخره روز تلاقی انسان با اعمال و گفتار و کردارش و با دادگاه عدل خداوند.

آری هدف از همه کتب آسمانی و برنامه های الهی این است که بندگان را از"روز تلاقی بزرگ"بیم دهند،و چه اسم عجیبی برای قیامت در این آیه انتخاب شده است"یوم التلاق".

***

ص :۵۵

[سوره غافر (۴۰): آیات ۱۶ تا ۱۷]

اشاره

يَوْمَ هُمْ بارِزُونَ لا يَخْفى عَلَى اَللّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ لِمَنِ اَلْمُلْكُ اَلْيَوْمَ لِلّهِ اَلْواحِدِ اَلْقَهّارِ (۱۶) اَلْيَوْمَ تُجْزى كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ لا ظُلْمَ اَلْيَوْمَ إِنَّ اَللّهَ سَرِيعُ اَلْحِسابِ (۱۷)

ترجمه:

۱۶-روز تلاقی روزی است که همه آنها آشکار می شوند و چیزی از آنها بر خدا مخفی نخواهد ماند،حکومت امروز برای کیست؟!برای خداوند یکتای قهار است.

۱۷-امروز هر کس در برابر کاری که انجام داده جزا داده می شود،هیچ ظلمی امروز وجود ندارد،خداوند سریع الحساب است.

تفسیر:

روز تلاقی!

این آیات و چند آیه بعد از آن توضیح و تفسیری است برای"یوم التلاق" که از نامهای قیامت است،و در آخرین آیات گذشته به آن اشاره شد.

در این دو آیه چند قسمت از ویژگیهای قیامت بیان شده که هر کدام از دیگری تکان دهنده تر است.

نخست می فرماید"روز تلاقی روزی است که همه بارز و ظاهر می شوند" (يَوْمَ هُمْ بارِزُونَ).

روزی است که تمام پرده ها و حجابها کنار می رود.

ص: ۵۶

از یک سو موانع مادی همچون کوه ها برچیده می شود،و به گفته قرآن زمین به صورت قاعاً صَفْصَفاً (همواره و بدون پستی و بلندی)در می آید(طه-۱۰۶).

از سوی دیگر همه انسانها از درون قبرها سر برمی دارند و خارج می شوند.

از سوی سوم اسرار درون همگان آشکار می گردد: یَوْمَ تُبْلَی السَّرائِرُ (طارق-۹).

و زمین آنچه را در درون دارد بیرون می فرستد: وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقالَها (زلزال-۲).

از سوی چهارم نامه های اعمال گشوده می شود و محتوای آن آشکار می گردد:

(وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ (تکویر-۱۰).

از سوی پنجم اعمالی که انسان از پیش فرستاده در برابر او مجسم می شود: یَوْمَ یَنْظُرُ الْمَرْءُ ما قَدَّمَتْ یَداهُ (نبا-۴۰).

و از سوی ششم مسائلی را که انسان اصرار در اخفای آنها داشت ظاهر می گردد: بَلْ بَدا لَهُمْ ما کانُوا یُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ (انعام-۲۸).

از سوی هفتم اعضای پیکر انسان و حتی زمینی که روی آن اعمالی انجام داده به افشاگری برمی خیزند و حقایق را بازگو می کنند: یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبارَها (زلزال-۴).

خلاصه انسانها با تمام وجود و تمام هستی و هویت خویش در آن صحنه عظیم ظاهر می شوند،و هیچ چیزی مکتوم نمی ماند: وَ بَرَزُوا لِلّهِ جَمِیعاً (ابراهیم-۲۱).

چه صحنه عجیب و وحشتناکی است؟! برای اینکه بدانیم در آنجا چه غوغایی بر پا می شود کافی است فکر کنیم که یک لحظه در این دنیا چنین صحنه ای بر پا شود و درون و برون و خلوت و جلوت همه انسانها یکی گردد،چه ولوله ای در میان خلق ایجاد خواهد شد؟و چگونه رشته های پیوند مردم از هم گسسته می شود؟!

ص: ۵۷

آری طبیعت آن جهان همین است و باید آن چنان بود که انسان از ظاهر شدن پنهانیها وحشتی نداشته باشد،اعمال و رفتارش را آن چنان انجام دهد که هم امروز اگر در ملاء عام نمایان گردد از آن نگران نباشد.

در دومین توصیف از آن روز می افزاید:"چیزی از مردم بر خدا مخفی نخواهد بود"(لا یَخْفی عَلَی اللّهِ مِنْهُمْ شَیْءٌ).

در این جهان و امروز نیز چیزی بر خداوند عالم و قادر مخفی نیست،و اصولاـ کسی که وجودش بی پایان است و هیچگونه محدودیتی در ذات پاکش راه ندارد آشکار و مخفی و غیب و شهود برای او یکسان است.

پس چرا قرآن جمله فوق را به عنوان توضیح و تفسیری برای جمله " یَوْمَ هُمْ بارِزُونَ "ذکر می کند؟ دلیل آن روشن است زیرا ظهور اشیاء در آن روز از تاکید بیشتری برخوردار است،جایی که دیگران نیز از اسرار هم آگاه شوند در مورد خداوند مساله نیاز به بحث و گفتگو ندارد.

سومین ویژگی آن روز حاکمیت مطلقه پروردگار است،چنان که در دنباله همین آیه می فرماید:"در آن روز گفته می شود حکومت و ملک امروز برای کیست"؟ (لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ).

و در پاسخ می گویند:"از آن خداوند واحد قهار است"(لِلّهِ الْواحِدِ الْقَهّارِ).

این سؤال را چه کسی مطرح می کند؟و آن جواب را چه کسانی می گویند؟ در آیه سخنی از آن به میان نیامده است.

بعضی گفته اند سؤال از ناحیه پروردگار مطرح می شود،و جواب را همه مؤمنان و کافران می گویند (1). .

۱- ۱) "مجمع البیان"ذیل آیات مورد بحث

بعضی نیز گفته اند:سؤال و جواب هر دو از ناحیه خداست (۱).

و بعضی معتقدند منادی الهی این سؤال را آشکارا مطرح می کند و خود او نیز پاسخ می گوید.

ولی ظاهر این است که این سؤال و جواب از سوی فرد خاصی عنوان نمی شود سؤالی است که از سوی خالق و مخلوق،فرشته و انسان،مؤمن و کافر و از تمام ذرات وجود و در و دیوار عالم هستی بدون استثنا مطرح است،و همگی نیز با زبان حال به آن پاسخ می گویند،یعنی به هر جا بنگری آثار حاکمیت او نمایان است و بر هر چه نگاه کنی نشانه های قاهریت او در آن ظاهر است.

به زمزمه هر ذره ای گوش فرا دهی" لِمَنِ الْمُلْكُ "می گوید،و در پاسخ لِلّهِ الْواحِدِ الْقَهّارِ از آن می شنوی.

نمونه بسیار کوچک آن را در همین دنیا می بینیم که گاه به هنگام ورود در یک خانه یا یک شهر و یک کشور ظهور و حضور و قدرت فرد معینی را در همه جا احساس می کنیم،گویی همه می گویند مالک و حاکم در اینجا فلان شخص است،در و دیوار نیز به این امر گواهی می دهد.

البته امروز نیز مالکیت خداوند در سراسر عالم حاکم است،اما در قیامت ظهور و بروز تازه ای پیدا می کند،در آنجا نه خبری از حکومت جباران است، و نه از نعره های مستانه طاغوتیان.

نه خبری از نیروهای اهریمنی به گوش می رسد،و نه از قدرت نمایی ظاهری شیطان و لشکریانش اثری به چشم می خورد.

*** ویژگی چهارم آن روز این است که روز پاداش و کیفر است،چنان که در آیه بعد می فرماید:"امروز هر کسی در برابر کاری که انجام داده جزا داده می شود". .

۱- ۱) "المیزان"ذیل آیات مورد بحث

(اَلْيَوْمَ تُجْزىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمٰا كَسَبَتْ).

آری آن ظهور و بروز و آن احاطه علمی خداوند و حاکمیت و مالکیت و قهاریت او همه دلیلی است روشن بر این حقیقت بزرگ و امید بخش و بیم آفرین.

ویژگی پنجم همان است که در جمله بعد می افزاید:"امروز هیچ ظلم و ستمی بر هیچکس نخواهد بود"(لاٰ ظُلْمَ الْيَوْمَ).

چگونه ممکن است ظلم و ستمی تحقق یابد در حالی که ظلم یا به خاطر جهل است که او بر همه چیز احاطه علمی دارد.

یا به خاطر عجز است که او قاهر و مالک و حاکم بر همه چیز است،پس چگونه ممکن است ظلم و ستمی در محضر الهی در آن روز انجام گیرد،به خصوص اینکه آن روز،روز داوری خدا است نه آزادی مردم برای آزمون.

ششمین و آخرین ویژگی سرعت محاسبه اعمال بندگان است،چنان که در پایان آیه می فرماید:"خداوند سریع الحساب است" (إِنَّ اللّٰهَ سَرِيعُ الْحِسٰابِ).

سرعت حسابش در آنجا به قدری است که در حدیث آمده است:

ان اللّه تعالی یحاسب الخلائق کلهم فی مقدار لمح البصر: "خداوند حساب همه بندگان را در یک چشم بر هم زدن می رسد"! (۱).

اصولا با قبول تجسم اعمال و بقاء آثار خیر و شر،مساله حساب مساله ای حل شده است،آیا دستگاه هایی که در دنیا همراه کار کردن نمره می اندازد نیازی به زمان برای حسابرسی دارد؟ تکرار تعبیر"سریع الحساب"در آیات مختلف قرآن شاید به این منظور است که بعضی شیطان صفتان،افراد ساده لوح را وسوسه نکنند که مگر حسابرسی خلایق در برابر اعمالی که در طول هزاران سال انجام داده اند به این آسانی ممکن است؟ .

ص:۶۰

۱- ۱) مجمع البیان ذیل آیه ۲۰۲ سوره بقره

از این گذشته این تعبیر هشداری است به همه انسانها که در آن روز مهلتی به مجرمان داده نمی شود،مانند مهلتی که در این دنیا به یک مجرم و قاتل برای رسیدگی چند ماه یا چند سال به پرونده اش می دهند.

***

ص :61

[سوره غافر (۴۰): آیات ۱۸ تا ۲۰]

اشاره

وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ اَلْآزِفَهِ إِذِ اَلْقُلُوبُ لَدَى اَلْحَناجِرِ كاظِمِينَ ما لِلظّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لا شَفِيعٍ يُطاعُ (۱۸) يَعْلَمُ خائِنَهَ اَلْأَعْيُنِ وَ ما تُخْفِی اَلصُّدُورُ (۱۹ وَ اَللّهُ يَقْضِی بِالْحَقِّ وَ اَلَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لا يَقْضُونَ بِشَیْءٍ إِنَّ اَللّهَ هُوَ اَلسَّمِيعُ اَلْبَصِيرُ (۲۰)

ترجمه:

۱۸-آنها را از روز نزدیک بترسان،روزی که از شدت وحشت دلها به گلوگاه می رسد، و تمامی وجود آنها مملو از اندوه می گردد،برای ستمکاران دوستی وجود ندارد و نه شفاعت کننده ای که شفاعتش پذیرفته شود.

۱۹-او چشمهایی را که به خیانت گردش می کند می داند،و از آنچه در سینه ها پنهان است با خبر است.

۲۰-خداوند به حق داوری می کند،و معبودهایی را که غیر از او می خوانند هیچگونه داوری ندارند،خداوند شنوا و بینا است.

تفسیر:

اشاره

روزی که جانها به لب می رسد!

این آیات هم چنان ادامه توصیف قیامت است و در حقیقت در این آیات هفت ویژگی دیگر از ویژگیهای قیامت و حوادث هول انگیز و دهشت زای آن که هر انسان مؤمنی را عمیقا در فکر فرو می برد بیان شده است:

ص:۶۲

نخست می گوید:"آنها را از روز نزدیک بترسان"(وَ أَنْذِرْهُمْ یَوْمَ الْآزِفَهِ).

"آزفه"در لغت به معنی"نزدیک"است،و چه نامگـذاری عجیبی است که به جای"یوم القیامه""یوم الازفه"بیان شده،تا بیخبران نگویند:هنوز تا قیامت زمان بسـیار زیادی است،فکر خود را مشـغول قیامت نکنید که وعده ای است نسیه! و اگر درست بنگریم مجموعه عمر دنیا در برابر عمر قیامت لحظه زود گـذری بیش نیست، و چون هیـچ تاریخی از سوی خداونـد برای آن به کسـی حتی به پیامبران اعلام نشده است باید همیشه آماده استقبال از آن بود.

دومین توصیف اینکه:"در آن روز از شدت هول و ترس دلها به گلوگاه می رسد"!(إِذِ الْقُلُوبُ لَدَی الْحَناجِرِ).

به هنگامی که انسان در تنگناهای سـخت قرار می گیرد احساس می کنـد که گویی قلبش دارد از جا کنده می شود،گویی می خواهـد از حنجره اش بیرون پرد،عرب از این حالت تعبیر به"بلغت القلوب الحناجر"می کنـد،و شایـد معادل آن در فارسـی این باشـد که می گوئیم"جـانش به لب رسـید"،و گرنه روشن است که قلب به معنی مرکز پخش خون هرگز از جای خود حرکت نمی کند و به گلوگاه نمی رسد.

و نیز ممکن است"قلب"کنایه از"جان"باشد،یعنی جانش به گلوگاه رسیده بود،گویی روح از بدنش تدریجا خارج شده،و تنها کمی از آن باقیمانده است.

به هر حال چنان هول و اضـطرابی از حساب و کتاب دقیق الهی،و بیم از رسوایی در حضور جمیع خلایق،و گرفتاری در عـذاب دردناکی که خلاصی از آن ممکن نیست،به انسان دست می دهد که با هیچ بیانی قابل شرح نیست.

ص :۶۳

در توصیف سوم می گوید:"وجود آنها مملو از غم و اندوه می شود اما توانایی اظهار آن را ندارند"(کاظمین).

"کاظم"از ماده"کظم"در اصل به معنی بستن دهان مشکی است که پر از آب باشد سپس در مورد کسانی که از خشم و غضب پر می شوند اما به دلائل مختلفی آن را اظهار نمی دارند اطلاق شده است.

اگر انسان گرفتار اندوه و غم جانکاهی شود اما بتواند فریاد کند ممکن است کمی آرام گیرد،اما افسوس که در آنجا حتی جای فریاد و نعره زدن نیست، آنجا صحنه بروز همه اسرار نهان و پیشگاه داوری حق و محضر عدل پروردگار، و حضور جمع خلایق است،فریاد چه سودی دارد؟! چهارمین توصیف اینکه:"برای ستمکاران دوستی وجود ندارد"(مٰا لِلظّٰالِمِینَ مِنْ حَمِیمٍ).

آن گروه از دغل دوستان که همچون مگسان گرد شیرینی به هنگام قدرت اطراف آنها را گرفته بودند،و با تملق و چاپلوسی خود را یارانی وفادار و جان نثار، و یا غلامانی خانه زاد،معرفی می کردند،همه گرفتار کار خویشند،و به دیگری نمی پردازند،آری در آن روز نه دوستی برای انسان وجود دارد و نه غمخواری برای درد دل کردن.

در پنجمین توصیف می فرماید:"و نه شفاعت کننده ای که شفاعتش پذیرفته شود"(وَ لاٰ شَفِیعٍ یُطٰاعُ).

چرا که شفاعت شافعان راستین مانند انبیا و اولیاء نیز به اذن پروردگار است،و به این ترتیب قلم بطلان بر پندار بت پرستان که بتها را شفعای خود در پیشگاه خدا می دانستند می کشد.

*** در ششمین مرحله یکی از اوصاف خدا را بیان می کند که در ضمن توصیفی

برای چگونگی قیامت است،می گوید:"خدا چشمهایی را که به خیانت گردش می کند می داند،و از آنچه در سینه ها پنهان است با خبر است"(يَعْلَمُ خٰائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَ مٰا تُخْفِي الصُّدُورُ) (۱).

آری خدایی که از حرکات مخفیانه چشمها و اسرار درون سینه ها آگاه است در آن روز در باره خلایق دادرسی و قضاوت می کند،و با این علم و آگاهی دقیق او روز گنهکاران سیاه و تاریک است.

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:هنگامی که از معنی این آیه از آن حضرت سؤال کردند،فرمود:

ا لم تر الی الرجل ینظر الی الشیء و کانه لا ینظر الیه،فذلک خائنه الاعین: "آیا ندیده ای گاه انسان به چیزی نگاه می کند اما چنین وانمود می کند که به آن نگاه نمی کند؟این نگاههای خیانت آلود است"! (۲).

آری این نگاهها خواه به نوامیس مردم باشد و یا امور دیگری که نگاه کردن به آن ممنوع است بر خداوندی که ذره ای از آنچه در آسمانها و زمین است از علم او مخفی نیست پنهان نمی ماند،" لاٰ يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقٰالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمٰاوٰاتِ وَ لاٰ فِي الْأَرْضِ " (سبا-۳).

در حدیث دیگری آمده است:یکی از یاران پیامبر در کنار یکی از مخالفان سرسخت اسلام در محضر پیامبر ص نشسته بود،بعد از آنکه آن مرد مخالف از محضر پیامبر ص امان گرفت و بیرون رفت عرض کرد:چرا اشاره ای نفرمودید . .

ص: ۶۵

۱- ۱) در جمله" يَعْلَمُ خٰائِنَةَ الْأَعْيُنِ "از نظر ترکیب نحوی دو احتمال وجود دارد:نخست اینکه"خائنه"معنی مصدری دارد و به معنی"خیانت"است،(مانند کاذبه و لاغیه که به معنی کذب و لغو است)این احتمال نیز داده شده است که از قبیل تقدیم صفت باشد و در اصل"الاعین الخائنه"بوده که به این ترتیب"اسم فاعل"می باشد

۲- ۲) "تفسیر صافی"ذیل آیه مورد بحث

تا بر خیزیم و گردنش را بزنیم پیش از آنکه از شما امان بگیرد؟!رسول خدا فرمود:

ان النبی لا تکون له خائنه الاعین: "پیامبران نگاه مخفیانه و خائنانه ندارند"! (۱).

البته خیانت چشمها اشکال مختلفی دارد:گاه به صورت نگاههای دزدکی و استراق بصر نسبت به زنان بیگانه است،و گاه به صورت اشاراتی با چشم به منظور تحقیر یا عیبجویی از دیگران،و یا اشاراتی که مقدمه توطئه ها و نقشه های شیطانی است.

راستی اگر انسان به یک چنین حسابرسی دقیقی در قیامت مؤمن باشد که حتی نگاهها،و اندیشه ها،با انگیزه هایی که دارند همگی زیر سؤال می روند، و دقیقا بررسی می شوند،حد اعلای تقوی در وجود او زنده خواهد شد،و چه اثری دارد این ایمان به معاد و مراقبت الهی و حسابرسی قیامت در تربیت نفوس انسانها؟! می گویند:یکی از علمای بزرگ پس از پایان تحصیلات خود در حوزه علمیه نجف هنگامی که می خواست به کشورش باز گردد ضمن خدا حافظی با استادش از او تقاضای پند و موعظه ای کرد،او گفت:بعد از تمام این زحمتها آخرین اندرزم کلام خدا است،این آیه را هرگز فراموش مکن أَ لَمْ یَعْلَمْ بِأَنَّ اللّٰهَ یَریٰ :"آیا انسان نمی دانست که خدا همه چیز را می بیند"(علق-۱۴).

آری از دیدگاه یک فرد مؤمن واقعی،تمام عالم محضر خدا است،و همه کارها در حضور او انجام می گیرد،همین شرم و حضور برای دوری از گناهان کافی است.

. ***

ص :۶۶

۱- ۱) "تفسیر قرطبی"جلد ۸ صفحه ۴۷-۵۷(با کمی تلخیص)

در هفتمین توصیف از قیامت که آن نیز به صورت توصیف خداوند مطرح شده می فرماید:"خداوند به حق داوری می کند"(وَ اللّهُ یَقْضِی بِالْحَقِّ).

"و معبودهایی را که غیر از او می خوانند هیچگونه قضاوت و داوری ندارند" (وَ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لا یَقْضُونَ بِشَیْءٍ).

آری آن روز مقام داوری مخصوص به خدا است،و او هم جز به حق داوری نمی کند،چرا که داوری به ظلم یا از جهل و عدم آگاهی ناشی می شود که او بر همه چیز حتی اسرار ضمائر احاطه دارد،و یا از عجز و نیاز است که همه اینها از ساحت مقدسش دور می شد.

ضمنا این جمله دلیلی است بر توحید معبود،زیرا کسی شایستگی عبودیت دارد که سرانجام داوری به دست او است،اما بتهایی که نه در این جهان خاصیتی دارند و نه در قیامت مرجع داوری هستند چگونه ممکن است شایسته عبودیت باشند؟ این نکته نیز قابل توجه است که داوری به حق از ناحیه خداوند معنی گسترده ای دارد که هم عالم تکوین را شامل می شود،و هم جهان تشریع را،همانگونه که تعبیر"قضا"در آیات قرآن نیز در هر دو مورد به کار رفته است،در یک جا می خوانیم: وَ قَضی رَبُّکَ أَلاّ تَعْبُدُوا إِلاّ إِیّاهُ :"پروردگارت حکم کرده که جز او را پرستش نکنید"(اسراء-۲۳)این قضاوت تشریعی او است.

و در جای دیگر می فرماید:" إِذا قَضی أَمْراً فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ ":

"هنگامی که حکم در باره چیزی صادر کند به آن می گوید:موجود باش! بلافاصله موجود می شود"!(آل عمران-۴۷).

سرانجام به عنوان تاکید بر آنچه در این آیات گذشت سخن را با این جمله پایان می دهد:"خداوند شنوا و بینا است"(إِنَّ اللّهَ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ).

بلکه بینایی و شنوایی به معنی واقعی کلمه،یعنی حضور همه مسموعات و مبصرات و تمام شنیدنیها و دیدنیها نزد او منحصر به ذات پاک خدا است،و این تاکیدی است بر علم و آگاهی او بر همه چیز،و داوری او به حق چرا که تا کسی سمیع و بصیر مطلق نباشد داور حق نخواهد بود.

***

ص :۶۸

[سوره غافر (۴۰): آیات ۲۱ تا ۲۲]

اشاره

أَ وَ لَمْ یَسِیرُوا فِی اَلْأَرْضِ فَیَنْظُرُوا کَیْفَ کانَ عاقِبَهُ اَلَّذِینَ کانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ کانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّهً وَ آثاراً فِی اَلْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اَللّهُ بِذُنُوبِهِمْ وَ ما کانَ لَهُمْ مِنَ اَللّهِ مِنْ واقٍ (۲۱) ذلِکَ بِأَنَّهُمْ کانَتْ تَأْتِیهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّناتِ فَکَفَرُوا فَأَخَذَهُمُ اَللّهُ إِنَّهُ قَوِیٌّ شَدِیدُ اَلْعِقابِ (۲۲)

ترجمه:

۲۱-آیا آنها روی زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنان بودند چگونه بود؟آنها از نظر قدرت و ایجاد آثار مهمی در زمین از اینها برتر بودند،ولی خداوند آنها را به گناهانشان گرفت،و در برابر عذاب او مدافعی نداشتند.

۲۲-این بخاطر آن بود که فرستادگان آنان پیوسته با دلائل روشن به سراغشان می آمدند ولی آنها همه را انکار می کردند،لذا خداوند آنها را گرفت(و کیفر داد)که او قوی و شدید العقاب است.

تفسیر:

عاقبت دردناک پیشینیان ستمگر را بنگرید!

از آنجا که روش قرآن در بسیاری از آیات این است که بعد از ذکر

كليات در مورد مسائل حساس و اصولى آن را با مسائل جزئى و محسوس مى آميزد، و دست انسانها را گرفته و براى پى جويى اين مسائل به تماشاى حوادث گذشته و حال مى برد،آيات مورد بحث نيز بعد از گفتگوهاى گذشته پيرامون مبدء و معاد و حسابرسى دقيق اعمال و عواقب شوم طغيان و گناه،مردم را به مطالعه حالات پيشينيان و از جمله وضع فرعون و فرعونيان دعوت مى كند.

نخست مى فرمايد:"آيا آنها روى زمين سير نكردند تا ببينند عاقبت كسانى كه پيش از آنان بودند چگونه بود"؟!(أَ وَ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذِينَ كانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ).

اين تاريخ مدون نيست كه در اصالت و صحت آن ترديد شود،اين تاريخ زنده اى است كه با زبان بى زبانى فرياد مى كشد،ويرانه هاى قصرهاى تبهكاران، شهرهاى بلا ديده سركشان،استخوانهاى پوسيده خفتگان در دل خاك،و كاخهاى مدفون شده در زمين،جمله هاى كوبنده اى هستند كه تاريخ واقعى را بى كم و كاست شرح مى دهند! سپس مى افزايد:"آنها كسانى بودند كه در قوت و قدرت و به وجود آوردن آثار مهمى در زمين از اينها نيرومندتر بودند"(كانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثاراً فِي الْأَرْضِ ".

آن چنان حكومت قوى و لشكريان عظيم و تمدن مادى درخشان داشتند كه زندگى مشركان مكه در برابر آنها بازيچه اى بيش نيست! تعبير به" أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً "هم قدرت سياسى و نظامى آنها را بازگو مى كند و هم قدرت اقتصادى و احيانا قدرت علمى را.

تعبير به" آثاراً فِي الْأَرْضِ "ممكن است اشاره به پيشرفت عظيم كشاورزى آنها باشد همانگونه كه در آيه ۹ سوره روم آمده: أَ وَ لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ أَثارُوا الْأَرْضَ

وَ عَمَرُوهٰا أَكْثَرَ مِمّٰا عَمَرُوهٰا :"آیا در زمین سیر نکردند،تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آنها بودند چه شد؟آنها بسیار نیرومندتر بودند،و زمین را(برای زراعت) دگرگون ساختند و بیش از آنچه اینها آباد کردند عمران نمودند".

و ممکن است اشاره به ساختمانها و بناهای محکمی باشد که بعضی از اقوام پیشین در دل کوه ها،و در میان دشتها بنا می کردند،چنان که قرآن در باره قوم"عاد"می گوید: أَ تَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ وَ تَتَّخِذُونَ مَصٰانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ :"آیا شما بر هر مکان مرتفعی نشانه ای از روی هوی و هوس می سازید؟ و قصرها و قلعه های زیبا و محکم بنا می کنید؟گویی در جهان جاویدان خواهید ماند"؟!(شعراء-۱۲۸-۱۲۹).

و در پایان آیه سرنوشت این اقوام سرکش را در یک جمله کوتاه چنین بازگو می کند:"خداوند آنها را به گناهانشان گرفت،و کسی نبود که از آنها در برابر خداوند دفاع کند و از عذاب الهی باز دارد":(فَأَخَذَهُمُ اللّٰهُ بِذُنُوبِهِمْ وَ مٰا كٰانَ لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ مِنْ وٰاقٍ).

نه کثرت نفرات آنها مانع از عذاب الهی شد،و نه قدرت و شوکت و مال و ثروت بیحسابشان.

کرارا در آیات قرآن"اخذ"(گرفتن)به معنی مجازات کردن آمده است،این به خاطر آنست که برای انجام یک مجازات سنگین نخست طرف را بازداشت می کنند و سپس کیفر می دهند.

*** در آیه بعد آنچه را به طور اجمال قبلا گفته است شرح می دهد و می فرماید:

"این مجازات دردناک الهی به خاطر این بود که فرستادگان آن پیوسته با دلائل روشن به سراغشان می آمدند و آنها همه را انکار می کردند"(ذٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كٰانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنٰاتِ فَكَفَرُوا).

ص :۷۱

چنان نبود که آنها غافل و بیخبر باشند،و یا کفر و گناهشان ناشی از عدم اتمام حجت گردد،نه رسولان آنها پی در پی می آمدند(چنان که از تعبیر"کانت تاتیهم"استفاده می شود)اما آنها هرگز در برابر اوامر الهی تسلیم نشدند، چراغهای هدایت را می شکستند،و به رسولان دلسوز خود پشت می کردند و گاه آنها را می کشتند.

"اینجا بود که خداوند آنها را گرفت و کیفر داد"(فَأَخَذَهُمُ اللّهُ).

"زیرا او قوی و شدید العقاب است"(إِنَّهُ قَوِیٌّ شَدِیدُ الْعِقابِ).

در جای رحمت"ارحم الراحمین"است،و در جای خشم و غضب"اشد المعاقبین".

***

ص :72

[سوره غافر (۴۰): آیات ۲۳ تا ۲۷]

اشاره

وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسی بِآیاتِنا وَ سُلْطانٍ مُبِینٍ (۲۳) إِلی فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ قارُونَ فَقالُوا ساحِرٌ کَذّابٌ (۲۴) فَلَمّا جاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنا قالُوا اُقْتُلُوا أَبْناءَ اَلَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ وَ اِسْتَحْیُوا نِساءَهُمْ وَ ما کَیْدُ اَلْکافِرِینَ إِلاّ فِی ضَلالٍ (۲۵) وَ قالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِی أَقْتُلْ مُوسی وَ لْیَدْعُ رَبَّهُ إِنِّی أَخافُ أَنْ یُبَدِّلَ دِینَکُمْ أَوْ أَنْ یُظْهِرَ فِی اَلْأَرْضِ اَلْفَسادَ (۲۶) وَ قالَ مُوسی إِنِّی عُذْتُ بِرَبِّی وَ رَبِّکُمْ مِنْ کُلِّ مُتَکَبِّرٍ لا یُؤْمِنُ بِیَوْمِ اَلْحِسابِ (۲۷)

ترجمه:

۲۳-ما موسی را با آیات خود و دلیل روشن فرستادیم.

۲۴-به سوی فِرْعَوْنَ وَ هامانَ وَ قارُونَ ،ولی آنها گفتند او ساحر بسیار دروغگوی است.

۲۵-هنگامی که حق از سوی ما برای آنها آمد گفتند:پسران کسانی را که با موسی ایمان آورده اند به قتل برسانید،و زنانشان را(برای اسارت و خدمت)زنده بگذارید، اما نقشه کافران جزء در گمراهی نیست(و نقش بر آب می شود).

۲۶-و فرعون گفت:بگذارید من موسی را بکشم و او پروردگارش را بخواند (تا نجاتش دهد)!من از این می ترسم که آئین شما را دگرگون سازد و یا در این زمین فساد بر پا کند!

ص :۷۳

۲۷-موسی گفت:من به پروردگارم و پروردگار شما پناه می برم و از هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی آورد.

تفسیر:

بگذارید موسی را بکشم!!

به دنبال اشاره ای که در آیات قبل پیرامون سرنوشت دردناک اقوام پیشین آمده بود در این آیات به شرح یکی از این ماجراها پرداخته،و انگشت روی داستان موسی و فرعون و هامان و قارون می گذارد.

درست است که داستان موسی و فرعون در بسیاری از سوره های قرآن تکرار شده،ولی بررسی آن نشان می دهد که هرگز جنبه تکراری ندارد،بلکه در هر مورد از زاویه خاصی به آنها نگاه شده است،چنانچه در مورد بحث منظور بیش از همه پیش کشیدن ماجرای مؤمن آل فرعون است و بقیه بیان زمینه ای است برای این ماجرای مهم.

نخست می فرماید:"ما موسی را با"آیات"خود"و سلطان مبین"فرستادیم (وَ لَقَدْ أَرْسَلْنٰا مُوسیٰ بِآیٰاتِنٰا وَ سُلْطٰانٍ مُبِینٍ).

*** "به سوی فرعون و هامان و قارون،اما آنها گفتند:او ساحر بسیار دروغگویی است"!(إِلیٰ فِرْعَوْنَ وَ هٰامٰانَ وَ قٰارُونَ فَقٰالُوا سٰاحِرٌ کَذّٰابٌ).

در اینکه میان"آیات"و"سلطان مبین"چه تفاوتی است؟تفسیرهای مختلفی از سوی مفسران بیان شده است:

بعضی آیات را اشاره به دلائل روشن،و سلطان مبین را اشاره به معجزات می دانند.

در حالی که بعضی دیگر آیات را اشاره به آیات تورات و سلطان مبین را اشاره به معجزات شمرده اند.

بعضی نیز احتمال داده اند که"آیات"همه انواع معجزات موسی را شامل می شود،اما"سلطان مبین"معجزات برجسته او همچون معجزه عصا و ید بیضا است که موجب سلطه آشکار او بر فرعون شد.

بعضی دیگر"آیات"را به معنی معجزات و"سلطان مبین"را به معنی سلطه قاهره و نفوذ الهی موسی دانسته اند که مانع از قتل او و خاموش ساختن دعوتش گردید.

هیچیک از این تفسیرها مدرک روشنی ندارد،آنچه از آیات دیگر قرآن استفاده می شود این است که"سلطان مبین"معمولا به معنی دلیل روشن و محکمی است که باعث سلطه آشکار می گردد،چنان که در آیه ۲۱ سوره نمل در داستان سلیمان و هدهد می خوانیم:سلیمان می گوید:"هدهد را نمی بینم،او چرا غائب شده؟ من او را کیفر سختی خواهم داد،یا او را ذبح می کنم و یا" سُلْطانٍ مُبِینٍ " (دلیل روشن)برای غیبت خود بیاورد".

و در آیه ۱۵ سوره کهف می خوانیم" لَوْ لاـ یَأْتُونَ عَلَیْهِمْ بِسُـلْطانٍ مـبین" "چرا آنها برای معبودهای خود دلیل روشنی نمی آورند"؟! "آیات"نیز کرارا در قرآن به معنی معجزات آمده است.

بنا بر این تعبیر به"آیات"اشاره به"معجزات موسی"و"سلطان مبین"به معنی منطق نیرومند و دلائل دندان شکنی است که موسی در برابر فرعونیان داشت.

به هر حال"موسی"هم مجهز به منطق عقل بود،و هم کارهای خارق العاده ای که نشانه ارتباط او با عالم ما وراء طبیعت بود انجام می داد،ولی موضعگیری سرکشان فرعونی در مقابل او چیزی جز این نبود که او را متهم به سحر و کذب می کردند.

اتهام سحر در برابر آیات و معجزات بود،و تکذیب در برابر استدلالات منطقی،و این خود شاهد دیگری است برای تفسیری که در مورد این دو تعبیر

بر گزیدیم.

آری همیشه سردمداران کفر برای خنثی کردن دلائل صدق مردان حق بر چسبهای دروغین از این قبیل پیدا می کردند که امروز هم نمونه های فراوانی از آن با چشم خود می بینیم.

قابل توجه اینکه نام سه کس در این آیه آمده است که هر کدام مظهر و سمبل چیزی بودند:

"فرعون"سمبل طغیان و سرکشی و حاکمیت ظلم و جور.

"هامان"مظهر شیطنت و طرحهای شیطانی.

و"قارون"مظهر ثروتمند یاغی و استثمارگر که برای حفظ ثروت خویش از هیچ کاری ابا نداشت.

به این ترتیب موسی ع مامور بود به ظلم حاکمان بیدادگر،و شیطنت سیاستمداران خائن،و تعدی ثروتمندان مستکبر پایان دهد و جامعه ای بر اساس عدالت و داد از نظر سیاسی و فرهنگی و اقتصادی بسازد،اما آنها که منافع نامشروعشان در خطر بود سخت به مقاومت برخاستند.

*** آیه بعد بخشی از طرحهای شیطانی آنها را بازگو کرده،می گوید:

"هنگامی که حق از نزد ما به سراغ آنها آمد بجای اینکه آن را مغتنم بشمرند به مقابله برخاستند،و گفتند:پسران کسانی را که با موسی ایمان آورده اند به قتل برسانید،و زنانشان را(برای اسارت و خدمت)زنده بگذارید"!(فَلَمّا جاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنا قالُوا اقْتُلُوا أَبْناءَ الَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ وَ اسْتَحْیُوا نِساءَهُمْ).

این تعبیر نشان می دهد که مساله قتل فرزندان پسر و زنده نگهداشتن دختران تنها در دوران قبل از تولد موسی ع نبوده،بلکه بعد از قیام و نبوت او نیز

ص :۷۶

این کار تکرار شد،"آیه ۱۲۹ سوره اعراف"نیز شاهد این مدعا است که بنی اسرائیل به موسی ع گفتند: أَوذِینٰا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَأْتِیَنٰا وَ مِنْ بَعْدِ مٰا جِئْتَنٰا :"پیش از آنکه بیایی و بعد از آنکه آمدی در هر دو زمان ما را آزار کرده و می کنند".

این سخن را بنی اسرائیل بعد از مساله توطئه قتل فرزندان مؤمنان از سوی فرعونیان بیان کردند.

به هر حال این یک نقشه شوم و مستمر حکومتهای شیطانی است که نیروهای فعال را به نابودی می کشانند و نیروهای غیر فعال را برای بهره کشی زنده نگه می دارند،و چه جای تعجب که این نقشه هم قبل از تولد موسی در میان بنی اسرائیل که به صورت بردگانی در دست فرعونیان بودند عملی شده باشد و چه بعد از قیام موسی ع این یک حرکت ضد انقلابی بود تا نیروهای بنی اسرائیل را شدیدا سرکوب کند و هرگز نتوانند قد علم نمایند.

اما قرآن در پایان آیه می افزاید"نقشه های کافران جز در ضلالت و گمراهی نیست"-تیرهایی است که در تاریکی جهل و ضلال پرتاب می کنند و به سنگ می خورد(وَ مٰا کَیْدُ الْکٰافِرِینَ إِلاّٰ فِی ضَلاٰلٍ).

و از آنجایی که هرگز باور ندارند فاجعه ها دامنگیرشان می شود،این مشیت الهی است که نیروهای حق سرانجام بر نیروی باطل غلبه کنند.

*** درگیری و نزاع میان موسی ع و پیروانش از یک سو،و فرعون و طرفدارانش از سوی دیگر بالا گرفت،و حوادث بسیاری در این میان واقع شد که قرآن در این مقطع از بحث از ذکر آنها صرفنظر می کند،و برای رسیدن به هدف خاصی که بعدا خواهیم دانست به سراغ این نکته می رود که وقتی کار بجای باریکی کشید فرعون برای جلوگیری از پیشرفت حرکت انقلابی موسی ع تصمیم بر قتل او گرفت،ولی گویا مشاوران و ملاء او مخالفت می کردند.

قرآن می گوید:"فرعون گفت:بگذارید من موسی را به قتل برسانم و او پروردگارش را بخواند تا نجاتش دهد"!(وَ قٰالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِی أَقْتُلْ مُوسیٰ وَ لْیَدْعُ رَبَّهُ).

از این تعبیر استفاده می شود که اکثریت مشاوران که مانع قتل موسی بودند یا لا اقل بعضی از آنان به این امر استدلال می کردند که با توجه به کارهای خارق العاده موسی ممکن است نفرینی کند و خدایش عذاب بر ما نازل کند،اما فرعون مغرور می گوید:من او را می کشم هر آنچه باداباد! البته معلوم نیست انگیزه واقعی اطرافیان و مشاوران در این ممانعت چه بود؟در اینجا احتمالات زیادی وجود دارد که ممکن است همه آنها با هم صحیح باشد.

نخست ترس از عذاب احتمالی پروردگار.

دوم ترس از اینکه موسی بعد از کشته شدن به عنوان یک شهید و قهرمان در هاله ی از قدس فرو رود و آئین او مؤمنان و هواخواهان بسیاری پیدا کند،مخصوصا اگر این ماجرا بعد از داستان مبارزه موسی با ساحران و غلبه عجیب و خارق العاده او بر آنان رخ داده باشد،و ظاهرا چنین است زیرا موسی در نخستین برخورد با فرعون دو معجزه بزرگ خود(معجزه عصا و ید بیضاء)را نشان داده بود، و همین امر سبب شد که فرعون او را ساحر بخواند،و دعوت برای مبارزه با جمع ساحران بنماید،و امیدوار بود از این طریق بتواند بر موسی غلبه کند لذا در انتظار روز موعود به سر می برد.

با این حال دلیلی ندارد که فرعون در این فاصله زمانی تصمیم قتل موسی را گرفته باشد،یا از تبدیل دین و آئین مردم مصر در وحشت فرو رود (۱).

ص :۷۸

۱- ۱) در تفسیر"المیزان"آمده است که آیه ۳۶ سوره شعراء"قٰالُوا أَرْجِهْ وَ أَخٰاهُ " (او و برادرش را نگاه دار)دلیل بر این است که گروهی بودند که فرعون را از قتل موسی مانع می شدند-ولی بررسی آیات مربوط به داستان موسی نشان می دهد که در آن وقت تصمیم قتل او در کار نبود،تنها هدف این بود که به اصطلاح صدق و کذب آنها روشن گردد و تصمیم قتل بعد از ماجرای ساحران و نفوذ موسی در اعماق قلوب گروهی از مردم مصر بود که فرعون را در وحشت سختی فرو برد.

خلاصه اینکه آنها معتقد بودند موسی شخصا یک "حادثه"است،اما اگر در آن شرایط کشته شود تبدیل به یک "جریان"خواهد شد،جریانی بزرگ و پر شور که کنترل آن بسیار مشکل خواهد بود.

بعضی دیگر از اطرافیان فرعون که دل خوشی از او نداشتند مایل بودند موسی زنده بماند و فکر فرعون را به خود مشغول دارد،تا آنها آسوده خاطر زندگی کنند و دور از چشم فرعون به سوء استفاده مشغول باشند،چرا که این یک برنامه همیشگی است که اطرافیان شاهان مایلند همیشه فکر آنها مشغول کاری باشد و آنها آسوده خاطر به تامین منافع نامشروع خود بپردازند،لذا گاهی دشمنان خارجی را تحریک می کردند تا از شر فراغت "شاه"در امان بمانند! سپس فرعون برای توجیه تصمیم قتل موسی دو دلیل برای اطرافیانش ذکر می کند:یکی جنبه به اصطلاح دینی و معنوی دارد،و دیگر جنبه دنیوی و مادی می گوید:"من از این می ترسم که آئین شما را عوض کند!و دین نیاکانتان را بر هم زند"!(إِنِّی أَخافُ أَنْ یُبَدِّلَ دِینَکُمْ).

"یا اینکه فسادی بر روی زمین آشکار سازد"(أَوْ أَنْ یُظْهِرَ فِی الْأَرْضِ الْفَسادَ) اگر سکوت کنم آئین موسی به سرعت در اعماق قلوب مردم مصر نفوذ می کند،و آئین مقدس بت پرستی که حافظ قومیت و منافع شما است جای خود را به یک آئین توحیدی بر ضد شما می دهد! و اگر امروز سکوت کنم و بعد از مدتی اقدام به مبارزه با موسی نمایم

هواخواهان بسیاری پیدا می کند و درگیری شدیدی به وجود می آید که مایه خونریزی و فساد و ناآرامی در سطح کشور خواهد بود،بنا بر این مصلحت این است که هر چه زودتر او را به قتل برسانم.

البته"دین"از دریچه فکر"فرعون"چیزی جز پرستش او و یا بتهای دیگر نبود، آئینی در مسیر تخدیر و تحمیق مردم،و وسیله ای برای مقدس شمردن سلطه جابرانه آن مرد خونخوار! و"فساد"نیز از نظر او به وجود آمدن یک انقلاب ضد استکباری برای آزاد ساختن توده های اسیر و در بند و محو آثار بت پرستی و احیای توحید بود.

و همیشه جباران و مفسدان برای توجیه جنایات خود و مبارزه با مردان خدا به این دو بهانه دروغین دست زده اند که هم امروز نیز نمونه هایش را در گوشه و کنار دنیا با چشم خود می بینیم.

*** اکنون ببینیم موسی ع که ظاهرا در آن مجلس حضور داشت چه عکس العملی نشان داد؟قرآن در آیه بعد می گوید:

"موسی گفت:من به پروردگارم و پروردگار شما پناه می برم از هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی آورد"!(وَ قٰالَ مُوسىٰ إِنِّی عُذْتُ بِرَبِّی وَ رَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لاٰ يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسٰابِ).

موسی این سخن را با قاطعیت و اطمینانی که مولود از ایمان نیرومند و اتکای او بر ذات پاک پروردگار بود بیان کرد و نشان داد که از چنین تهدیدی ترسی به خود راه نداده است.

این گفتار موسی ع به خوبی نشان می دهد افرادی که دارای این دو ویژگی باشند آدمهای خطرناکی محسوب می شوند:"تکبر"و"عدم ایمان به روز قیامت" و باید از چنین افرادی به خدا پناه برد!

"تکبر"سـبب می شود که انسان جز خود و افکار خودش را نبینـد،آیات و معجزات خـدا را سـحر بخوانـد،مصـلحان را مفسد،و اندرز دوسـتان و اطرافیان را محافظه کاری و ضـعف نفس بشمرد! و"عدم ایمان به روز حساب"سبب می شود که هیچ حسابی در برنـامه و کـار او نباشـد،و حتی در برابر قـدرت نامحـدود پروردگـار،با قـدرت بسـیار ناچیزش به مبارزه برخیزد، و به جنگ پیامبران او برود،چرا که حسابی در کار نیست.

اکنون ببینیم سـرانجام این تهدیـد فرعون به کجـا منتهی شـد؟آیـات بعـد پرده از روی این مساله بر می دارد و چگونگی نجات موسی را از چنگال آن مرد مغرور متکبر روشن می سازد.

***

ص :۸۱

[سوره غافر (۴۰): آیات ۲۸ تا ۲۹]

اشاره

وَ قٰالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمٰانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلاً أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اَللّٰهُ وَ قَدْ جٰاءَكُمْ بِالْبَيِّنٰاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَ إِنْ يَكُ كٰاذِباً
فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ وَ إِنْ يَكُ صٰادِقاً يُصِبْكُمْ بَعْضُ اَلَّذِي يَعِدُكُمْ إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذّٰابٌ (۲۸) يٰا قَوْمِ لَكُمُ اَلْمُلْكُ اَلْيَوْمَ
ظٰاهِرِينَ فِي اَلْأَرْضِ فَمَنْ يَنْصُرُنٰا مِنْ بَأْسِ اَللّٰهِ إِنْ جٰاءَنٰا قٰالَ فِرْعَوْنُ مٰا أُرِيكُمْ إِلاّٰ مٰا أَرىٰ وَ مٰا أَهْدِيكُمْ إِلاّٰ سَبِيلَ اَلرَّشٰادِ (۲۹)

ترجمه:

۲۸-مرد مؤمنی از آل فرعون که ایمان خود را پنهان می داشت گفت،آیا می خواهید کسی را به قتل برسانید بخاطر اینکه می گوید پروردگار من اللّه است در حالی که دلائل روشنی از سوی پروردگارتان آورده،اگر دروغگو باشد دروغش دامن خود او را خواهد گرفت،و اگر راستگو باشد(لا اقل)بعضی از عذابهایی را که وعده می دهد به شما خواهد رسید،خداوند کسی را که اسرافکار و بسیار دروغگو است هدایت نمی کند.

۲۹-ای قوم من!امروز حکومت از آن شماست،و در این سرزمین پیروزید،اگر عذاب الهی به سراغ ما آید،چه کسی ما را یاری خواهد کرد؟!فرعون گفت:من

جز آنچه را معتقدم به شما ارائه نمی دهم،و شما را جز به طریق حق و پیروزی دعوت نمی کنم(دستور همان قتل موسی است).

تفسیر:

آیا کسی را به خاطر دعوت به سوی خدا می کشند؟!

از اینجا فراز دیگری از تاریخ موسی ع و فرعون شروع می شود که در قرآن مجید تنها در این سوره مطرح شده است و آن داستان"مؤمن آل فرعون"است،که از نزدیکان فرعون بود دعوت موسی ع را به توحید پذیرفت ولی ایمان خود را آشکار نمی کرد،زیرا خود را موظف به حمایت حساب شده از موسی ع می دید،هنگامی که مشاهده کرد با خشم شدید فرعون جان موسی ع به خطر افتاده مردانه قدم پیش نهاد و با بیانات مؤثر خود توطئه قتل او را بر هم زد.

در نخستین آیه می فرماید:"مرد مؤمنی از آل فرعون که ایمان خود را کتمان می کرد گفت:آیا می خواهید کسی را به قتل برسانید بخاطر این که می گوید پروردگار من "اللّه"است"؟!(وَ قٰالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ یَکْتُمُ إِیمٰانَهُ أَ تَقْتُلُونَ رَجُلاً أَنْ یَقُولَ رَبِّیَ اللّٰهُ).

"در حالی که معجزات و دلائل روشنی از سوی پروردگارتان با خود آورده است" (وَ قَدْ جٰاءَکُمْ بِالْبَیِّنٰاتِ مِنْ رَبِّکُمْ).

آیا شما می توانید معجزات او را مانند معجزه عصا و ید بیضا انکار کنید؟آیا همه با چشم خود غلبه او را بر ساحران ندیدید تا آنجا که ساحران در برابر او تسلیم شدند،و به تهدیدهای ما گوش ندادند،و جان خود را بر سر ایمانشان به خدای موسی ع نهادند؟آیا به راستی چنین کسی را می توان ساحر خواند؟! خوب فکر کنید،دست به کار عجولانه و شتاب زده ای نزنید،و در عاقبت کار

خود درست بیندیشید و گرنه پشیمان خواهید شد.

از همه اینها گذشته از دو حال خارج نیست:"اگر او دروغگو باشد دروغش دامن خود او را خواهد گرفت،و اگر راستگو باشد لا اقل بعضی از عذابهایی را که وعده می دهد دامن شما را خواهد گرفت"(وَ إِنْ یَکُ کاذِباً فَعَلَیْهِ کَذِبُهُ وَ إِنْ یَکُ صادِقاً یُصِبْکُمْ بَعْضُ الَّذِی یَعِدُکُمْ).

خلاصه اگر او دروغگو است دروغ فروغی ندارد،سرانجام مشت او باز می شود و رسوا می گردد،و به کیفر دروغ خود گرفتار خواهد شد،اما این احتمال نیز وجود دارد که راستگو باشد و از سوی اللّه ماموریت دارد،بنا بر این وعده های عذاب او خواه ناخواه به وقوع می پیوندد،با این حال کشتن او از عقل و درایت دور است.

سپس افزود:"خداوند کسی را که اسرافکار و بسیار دروغگو است هدایت نمی کند"(إِنَّ اللّهَ لا یَهْدِی مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ کَذّابٌ).

اگر موسی راه تجاوز و اسراف و دروغ را پیش گرفته باشد مسلما مشمول هدایت الهی نخواهد شد،و اگر شما چنین باشید شما نیز از هدایتش محروم خواهید گشت.

این عبارت اخیر گرچه دو پهلو است،اما پیدا است که نظر مؤمن آل فرعون بیان حال فرعونیان بوده،ولی به هر حال تکیه او بر ربوبیت"اللّه"در این عبارت و عبارت بعد بیانگر این واقعیت است که فرعون یا لا اقل گروهی از فرعونیان بطور اجمال اعتقادی به"اللّه"داشته اند،و گرنه این تعبیرات نشانه ایمان او به خدای موسی و همکاری با بنی اسرائیل محسوب می شد و با اصول"تقیه تاکتیکی" که او در پیش گرفته بود سازگار نبود.

در اینجا دو سؤال از سوی بعضی از مفسران مطرح شده است:

نخست اینکه اگر موسی ع دروغگو باشد دروغش تنها به زیان خود او

تمام نمی شود بلکه دامان جامعه را نیز می گیرد زیرا باعث انحراف آنها است.

دیگر این که اگر راستگو باشد تمام تهدیدهای او تحقق خواهد یافت نه پاره ای از آنها.

در پاسخ سؤال نخست می توان گفت که منظور فقط مجازات دروغ است که تنها دامن دروغگو را می گیرد،و عذاب الهی برای دفع شر او کافی است، چگونه ممکن است کسی بر خدا دروغ ببندد و خدا او را به حال خود واگذارد تا مایه گمراهی مردم شود؟! و در پاسخ سؤال دوم می توان گفت:منظور این است که او شما را تهدید به عذابهای دنیا و آخرت می کند بنا بر این اگر راستگو باشد قسمتی از آن که مربوط به دنیا است هم اکنون دامن شما را خواهد گرفت،یا این که منظور بیان حد اقل است که اگر همه سخنان او را باور نکنید لا اقل ممکن است بخشی از آن صدق باشد.

به هر حال مؤمن آل فرعون ضمن این سخنان از چند طریق برای نفوذ در فرعون و اطرافیان او وارد شد:

نخست این که عمل موسی ع درخور چنین عکس العمل شدیدی نیست.

دیگر این که فراموش نکنید او با خود دلائلی دارد که ظاهر آن موجه به نظر می رسد،و مبارزه با چنین مردی خطرناک است.

سوم اینکه نیازی به اقدام شما نیست،چرا که اگر دروغگو باشد خدا کار او را می سازد،اما این احتمال را هم بدهید که راست بگوید و خدا کار ما را بسازد! *** مؤمن آل فرعون به این مقدار هم قناعت نکرد و باز ادامه داد،با لحنی

دوستانه و خیرخواهانه آنها را مخاطب ساخته،چنین گفت:"ای قوم من!امروز حکومت در این سرزمین پهناور مصر به دست شما است،و از هر نظر غالب و پیروزید،این نعمتهای فراوان را کفران نکنید،اگر عذاب الهی به سراغ ما آید چه کسی ما را یاری خواهد کرد"؟!(یٰا قَوْمِ لَکُمُ الْمُلْکُ الْیَوْمَ ظٰاهِرِینَ فِی الْأَرْضِ فَمَنْ یَنْصُرُنٰا مِنْ بَأْسِ اللّٰهِ إِنْ جٰاءَنٰا).

این احتمال نیز وجود دارد که منظور وی این بوده:شما امروز همه گونه قدرت در دست دارید و هر تصمیمی بخواهید در باره موسی ع می گیرید،ولی مغرور این قدرت نشوید،و پیامدهای احتمالی آن را فراموش نکنید.

این سخنان ظاهرا در"اطرافیان فرعون"بی اثر نبود،آنها را ملایم ساخت، و از خشمشان فرو کاست.

ولی فرعون در اینجا سکوت را برای خود جایز ندید کلام او را قطع کرده چنین گفت:"مطلب همان است که گفتم"من جز آنچه را که معتقدم به شما دستور نمی دهم به آن معتقدم که موسی حتما باید کشته شود و راهی غیر از این نیست"! (قٰالَ فِرْعَوْنُ مٰا أُرِیکُمْ إِلاّٰ مٰا أَریٰ).

"و بدانید من شما را جز به طریق حق و پیروزی دعوت نمی کنم"!(وَ مٰا أَهْدِیکُمْ إِلاّٰ سَبِیلَ الرَّشٰادِ).

و چنین است حال همه جباران و طاغوتها در طول تاریخ،و در گذشته و امروز که همیشه رای صواب را رای خود می پندارند و به احدی اجازه اظهار نظر در برابر رای خود نمی دهند،آنها به پندارشان عقل کل هستند،و دیگران مطلقا عقل و دانشی ندارند!و این نهایت جهل و حماقت است.

***

نکته ها:

اشاره

۱-مؤمن آل فرعون که بود؟

از آیات قرآن همین قدر استفاده می شود که او مردی بود از فرعونیان که به موسی ایمان آورده بود اما ایمان خود را مکتوم می داشت،در دل به موسی عشق می ورزید و خود را موظف به دفاع از او می دید.

او مردی بود هوشیار و دقیق و وقت شناس و از نظر منطق بسیار نیرومند و قوی که در لحظات حساس به یاری موسی شتافت،و چنان که در دنباله این آیات خواهد آمد او را از یک توطئه خطرناک قتل رهایی بخشید.

اما در روایات اسلامی و سخنان مفسران توصیفات بیشتری در باره او آمده است.

از جمله اینکه بعضی گفته اند:او پسر عمو یا پسر خاله فرعون بود،و تعبیر به "آل فرعون"را نیز شاهد بر این معنی دانسته اند زیرا تعبیر به آل معمولا در مورد خویشاوندان به کار می رود هر چند در مورد دوستان و اطرافیان نیز گفته می شود.

بعضی دیگر او را یکی از پیامبران خدا بنام"حزبیل"یا"حزقیل" می دانند (۱).

بعضی روایت کرده اند که او خازن(سرپرست خزائن و گنجینه های)فرعون بوده است (۲).

از ابن عباس نقل شده که در میان فرعونیان تنها سه کس به موسی ایمان . .

---

۱ - ۱) این معنی در روایتی از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده است(امالی صدوق طبق نقل تفسیر نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۵۱۹)اما با توجه به اینکه حزقیل از پیامبران بنی اسرائیل است این احتمال بعید به نظر می رسد و روایت فوق نیز از نظر سند ضعیف است مگر اینکه حزقیل معروف بنی اسرائیل نباشد بلکه شخص دیگری بوده به این نام

۲- ۲) این معنی در تفسیر علی بن ابراهیم نیز آمده است(نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۵۱۸)

آوردند:مؤمن آل فرعون،و همسر فرعون و آن مردی که قبل از نبوت موسی به او خبر داد که فرعونیان تصمیم دارند تو را به خاطر قتل یکی از اتباعشان به قتل برسانند و هر چه زودتر از مصر بیرون رو(قصص-۲۰).

ولی قرائتی در دست است که نشان می دهد بعد از ماجرای موسی با ساحران گروه قابل ملاحظه ای به موسی ایمان آوردند و ظاهر این است که ماجرای مؤمن آل فرعون بعد از جریان ساحران بود.

بعضی نیز احتمال داده اند که او از بنی اسرائیل بوده که در میان فرعونیان می زیسته و مورد اعتمادشان بوده است،ولی این احتمال بسیار ضعیف به نظر می رسد چرا که با تعبیر"آل فرعون"،و همچنین"یا قوم"(ای قوم من)سازگار نیست، ولی به هر حال نقش مؤثر او در تاریخ موسی و بنی اسرائیل کاملا روشن است، هر چند تمام خصوصیات زندگی او امروز برای ما روشن نیست.

***

۲-تقیه یک وسیله مؤثر مبارزه

"تقیه"یا"کتمان عقیده باطنی"بر خلاف آنچه بعضی می پندارند به معنی ضعف و ترس و محافظه کاری نیست،بلکه غالبا به عنوان یک وسیله مؤثر برای مبارزه با زورمندان و جباران و ظالمان مورد استفاده قرار می گیرد،کشف اسرار دشمن جز از طریق افرادی که از روش تقیه استفاده می کنند ممکن نیست.

ضربات غافلگیرانه بر پیکره دشمن جز از طریق تقیه و کتمان نقشه ها و طرحهای مبارزه صورت نمی گیرد.

و مؤمن آل فرعون نیز تقیه اش برای خدمت به آئین موسی ع و دفاع از حیات او در لحظات سخت و بحرانی بود،چه چیز از این بهتر که انسان فرد مؤمنی در دستگاه دشمن داشته باشد که تا اعماق تشکیلات او نفوذ کند،و از همه چیز با خبر گردد و به موقع دوستان را در جریان بگذارد،و حتی در موقع لزوم

در فکر جباران نفوذ کنـد و نقشه های آنها را دگرگون سازد؟! آیا اگر مؤمن آل فرعون از روش تقیه اسـتفاده نمی کرد هرگز توانایی انجام این خدمات را داشت؟ لذا در حدیثی از امام صادق ع آمده است:

التقیه دینی و دین آبائی، و لا دین لمن لا تقیه له،و التقیه ترس اللّه فی الأرض،لأن مؤمن آل فرعون لو أظهر الإسلام لقتل: "تقیه دین من و دین پـدران من است،کسـی که تقیه نـدارد دین نـدارد،تقیه سـپر خداونـد در روی زمین است،چرا که اگر مؤمن آل فرعون ایمان خود را اظهار داشته بود کشته می شد" (۱).

مخصوصا در زمانی که جمعیت مؤمنان در منطقه ای در اقلیت باشـند و در چنگال اکثریتی بی منطق و بیرحم گرفتار شوند هیچ عقلی اجـازه نمی دهـد که بـا اظهـار ایمـان جز در مورد ضـرورت نیروهای فعال خود را به هـدر دهنـد،بلکه بایـد در این مقطع خاص با کتمان عقیده نیروها را متشکل و متمرکز و برای قیام نهایی آماده سازند.

شخص پیـامبر اسـلام ع در آغـاز قیـامش در مـدت چنـد سال دعوت پنهانی داشت و از همین روش اسـتفاده می کرد،و بعـد از مدتی که یارانش فزونی گرفتند و هسته بندی اصلی محکم شد اسلام را رسما اعلام نمود.

در میـان پیامبران دیگر ابراهیم ع با تمام شـجاعت و قهرمانی که داشت به هنگام تصـمیم بر شکسـتن بتها از روش تقیه اسـتفاده کرد و برنامه خود را از بت پرستان کتمان نمود،و گرنه هرگز موفق نمی شد.

ابو طالب عموی پیامبر اسـلام ص شاید تا آخر عمر روش تقیه را از دست نداد،تنها در مقطعهای خاصـی ایمان خود را آشـکار ساخت،ولی در مواقع دیگر صریحا چیزی نمی گفت تا بتواند نقش مؤثر خود را در حفظ جان پیامبران ص .

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۸ صفحه ۵۲۱(ذیل آیات مورد بحث)

در مقابل بت پرستان لجوج و بیرحم و کینه توز ایفا کند.

به هر حال آنچه بعضی از جاهلان و ناآگاهان پنداشته اند که تقیه مخصوص مذهب شیعه است،یا تقیه نشانه ضعف و زبونی است،کاملا بی اساس و دور از منطق است،تقیه در تمام مکتبها بدون استثنا وجود دارد.

برای توضیح بیشتر به جلد دوم همین تفسیر صفحه ۳۷۳(ذیل آیه ۲۸ آل عمران)و جلد یازدهم صفحه ۴۲۳(ذیل آیه ۱۰۶ سوره نحل)مراجعه فرمائید.

***

۳-صدیقون کیانند؟

در بعضی از روایات از پیغمبر گرامی اسلام نقل شده:

الصدیقون ثلاثه "حبیب النجار"مؤمن آل یس الذی یقول"فاتبعوا المرسلین اتبعوا من لا یسالکم اجرا"و"حزقیل"مؤمن آل فرعون و"علی بن ابی طالب" (ع)و هو افضلهم: "نخستین تصدیق کنندگان(پیامبران بزرگ)سه کس بودند:حبیب نجار،مؤمن آل یس همان کسی که به مردم(انطاکیه)می گفت از فرستادگان خدا پیروی کنید،از کسانی پیروی کنید که پاداشی از شما نمی خواهند و خود هدایت یافته اند،و حزقیل مؤمن آل فرعون،و علی بن ابی طالب ع و او از همه برتر است".

این حدیث هم در منابع شیعه و هم در منابع اهل سنت به چشم می خورد" (۱).

و به راستی این هر سه در بحرانی ترین لحظات به پیامبران الهی ایمان آوردند و پیشگام و پیشقدم بودند و شایسته نام صدیقند،آنها در راس کسانی قرار دارند که پیامبران الهی را تصدیق کردند،مخصوصا علی ع که از آغاز عمر تا پایان همواره یار و یاور پیامبر اسلام ص بود،و در حیات پیامبر و حتی بعد از رحلت او فداکاری و ایثارگری را به آخرین حد ابراز داشت. .

۱- ۱) "صدوق"در"امالی"و"ابن حجر"نیز آن را در فصل ثانی از باب ۹ از"صواعق"آورده است

[سوره غافر (۴۰): آیات ۳۰ تا ۳۳]

اشاره

وَ قٰالَ اَلَّذِی آمَنَ یٰا قَوْمِ إِنِّی أَخٰافُ عَلَیْکُمْ مِثْلَ یَوْمِ اَلْأَحْزٰابِ (۳۰) مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَ عٰادٍ وَ ثَمُودَ وَ اَلَّذِینَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَ مَا اَللّٰهُ
یُرِیدُ ظُلْماً لِلْعِبٰادِ (۳۱) وَ یٰا قَوْمِ إِنِّی أَخٰافُ عَلَیْکُمْ یَوْمَ اَلتَّنٰادِ (۳۲) یَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِینَ مٰا لَکُمْ مِنَ اَللّٰهِ مِنْ عٰاصِمٍ وَ مَنْ یُضْلِلِ اَللّٰهُ
فَمٰا لَهُ مِنْ هٰادٍ (۳۳)

ترجمه:

۳۰-آن مرد با ایمان گفت:ای قوم من،من بر شما از روزی همانند روز(عذاب)اقوام پیشین خائفم!.

۳۱-از عادتی همچون عادت قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آنها بودند(از شرک و کفر و طغیان)می ترسم و خداوند ظلم و ستمی بر بندگانش نمی خواهد.

۳۲-ای قوم!من بر شما از روزی که مردم یکدیگر را صدا می زنند(و از هم یاری می طلبند و صدایشان به جایی نمی رسد)بیمناکم! ۳۳-همان روز که روی می گردانید و فرار می کنید،اما هیچ پناهگاهی در برابر عذاب

خداوند برای شما وجود ندارد،و هر کس را خداوند(بخاطر اعمالش)گمراه سازد،هدایت کننده ای برای او نیست.

تفسير:

من به شما اخطار می کنم!

مردم مصر به حکم اینکه در آن زمان نیز نسبتا متمدن و با سواد بودند گفتگوهای مورخان را در باره اقوام پیشین،اقوامی همچون قوم نوح و عاد و ثمود که سرزمین آنها غالبا فاصله زیادی از آنها نداشت شنیده بودند،و از سرنوشت دردناک آنها کم و بیش خبر داشتند.

لذا مؤمن آل فرعون بعد از آنکه با نقشه قتل موسی به مخالفت پرداخت و با مقاومت سرسختانه فرعون روبرو شد که دستور قتل را مجددا تایید کرد دست از تلاش و کوشش خود بر نداشت،و نمی بایست بردارد،لذا به این فکر افتاد که این بار دست این قوم سرکش را گرفته و به اعماق تاریخ پیشینیان ببرد،و آنها را از تکرار چنان مصائبی در مورد خودشان بیم دهد،شاید بیدار شوند و در تصمیم خود تجدید نظر کنند،سخن خود را از اینجا شروع کرد"و گفت:ای قوم من! من بر شما از روزی همانند روز مجازات اقوام پیشین می ترسم"(وَ قٰالَ الَّذِی آمَنَ یٰا قَوْمِ إِنِّی أَخٰافُ عَلَیْکُمْ مِثْلَ یَوْمِ الْأَحْزٰابِ).

*** سپس به شرح این سخن پرداخت و گفت"من از عادت شومی همانند عادت قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که بعد از آنها بودند بیمناکم"(مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ وَ عٰادٍ وَ ثَمُودَ وَ الَّذِینَ مِنْ بَعْدِهِمْ) (۱).

ص: ۹۲

۱- ۱) داب(بر وزن ضرب)در اصل به معنی ادامه سیر است و دائب به موجودی گفته می شود که به سیر خود ادامه می دهد سپس به هر عادت مستمری اطلاق شده و منظور در اینجا از دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ ....عادت مستمری است که آنها داشتند و آن استمرار بر شرک و طغیان و ظلم و کفران بود.

این اقوام عادتشان شرک و کفر و طغیان بود،و دیدیم به چه سرنوشتی گرفتار شدند؟گروهی با طوفان کوبنده نابود گشتند،گروهی با تند باد وحشتناک،جمعی با صاعقه های آسمانی،و عده ای با زمین لرزه های ویرانگر! آیا احتمال نمی دهید که شما هم با این اصراری که بر کفر و طغیان دارید گرفتار یکی از این بلاهای عظیم الهی شوید؟!پس به من اجازه دهید که بگویم من از چنین آینده شومی در مورد شما خائفم! آیا دلیلی دارید که شما تافته جدا بافته اید؟و اینگونه عذابهای الهی دامانتان را نخواهد گرفت؟مگر آنها چه کرده بودند که آن چنان گرفتار شدند؟ جز اینکه در برابر دعوت پیامبران الهی ایستادند و گاهی پیامبران را کشتند، و یا تکذیب کردند؟ ولی بدانید هر چه بر سر شما آید از ناحیه خود شما است"چرا که خداوند ظلم و ستمی بر بندگانش نمی خواهد"(وَ مَا اللّهُ یُرِیدُ ظُلْماً لِلْعِبادِ).

آنها را به فضل و کرمش آفریده،و نعمتهای بیشمار به آنها بخشیده،و پیامبرانش را برای هدایت آنها فرستاده است،مخالفت و طغیان بندگان است که موجب آن عذابهای دردناک می شود.

*** سپس افزود:"ای قوم!من بر شما از روزی می ترسم که مردم یکدیگر را صدا می زنند"از هم یاری می طلبند و صدایشان به جایی نمی رسد!(وَ یا قَوْمِ إِنِّی أَخافُ عَلَیْکُمْ یَوْمَ التَّنادِ).

"التناد"(در اصل "التنادی"بوده که یای آن حذف شده و کسره دال که دلیل بر آن است بر جای مانده)از ماده"ندا"به معنی صدا زدن است.

مشهور و معروف در میان مفسران این است که "یوم التناد"از اسامی قیامت است،و هر یک برای نامگذاری قیامت به این نام توجهی ذکر کرده،که با هم

شباهت زیادی دارند.

یکی می گوید:به خاطر صدا زدن دوزخیان نسبت به بهشتیان است چنان که قرآن می گوید وَ نادی أَصْحابُ النّارِ أَصْحابَ الْجَنَّهِ أَنْ أَفِیضُوا عَلَیْنا مِنَ الْماءِ أَوْ مِمّا رَزَقَکُمُ اللّهُ :"دوزخیان،بهشتیان را صدا می زنند که مقداری از آب و روزیهایی که خدا به شما داده است به ما ببخشید"،آنها نیز در پاسخ می گویند: إِنَّ اللّهَ حَرَّمَهُما عَلَی الْکافِرِینَ :"خداوند اینها را بر کافران تحریم کرده است" (اعراف-۵۰) (۱)و یا به خاطر اینکه مردم یکدیگر را صدا می زنند و به هم پناه می برند و از هم کمک می خواهند.

و یا اینکه فرشتگان آنها را برای حساب صدا می زنند و آنها نیز از فرشتگان استمداد می کنند.

و یا اینکه منادیان محشر ندا می دهند أَلا لَعْنَهُ اللّهِ عَلَی الظّالِمِینَ :"لعنت خدا بر ظالمان است"(هود-۱۸).

یا اینکه مؤمن هنگامی که نامه اعمال خود را می بیند از روی شوق فریاد می زند: هاؤُمُ اقْرَؤُا کِتابِیَهْ :"این نامه اعمال من است،بیایید ای مردم و آن را بخوانید"!(حاقه-۱۹).

و کافر در همین هنگام از وحشت فریاد می کشد: یا لَیْتَنِی لَمْ أُوتَ کِتابِیَهْ :

"ای کاش نامه اعمال ما به دست ما داده نمی شد"!(حاقه-۲۵).

ولی می توان برای این آیه معنی وسیعتری را در نظر گرفت که"یوم التناد" این دنیا را نیز شامل شود،چرا که"یوم التناد"مفهومش تنها"روز ندا دادن یکدیگر"است،و این تعبیر نشانه نهایت عجز و بیچارگی است در زمانی که کارد .

ص :۹۴

۱- ۱) همین معنی در حدیثی در"معانی الاخبار"صدوق از"امام صادق"(ع)نقل شده است

به استخوان می رسد،و افرادی که دستشان از همه جا بریده یکدیگر را صدا می کنند و فریادشان بجایی نمی رسد.

در این جهان نیز"یوم التناد"فراوان است،روزهایی که عذاب الهی نازل می شود،روزهایی که جامعه ها بر اثر گناهان و خطاهایشان به بن بست کشیده می شوند،روزهایی که بحرانها و حوادث سخت همه را تحت فشار قرار می دهد، فرار می کنند و پناهگاهی می جویند اما پناهگاهی وجود ندارد،و همه فریاد می کشند! *** آیه بعد در تفسیر یوم التناد می گوید:"روزی که روی می گردانید و فرار می کنید،اما هیچ پناهگاه و نگهدارنده ای در برابر عذاب الهی برای شما نیست"(یَوْمَ تُوَلُّونَ مُدْبِرِینَ مٰا لَکُمْ مِنَ اللّهِ مِنْ عٰاصِمٍ).

آری کسی را که خدا(بر اثر اعمالش)گمراه ساخته هدایت کننده ای برای او نیست"(وَ مَنْ یُضْلِلِ اللّٰهُ فَمٰا لَهُ مِنْ هٰادٍ).

آنها در این دنیا از طریق هدایت گمراه می شوند و در حجابی از جهل و ضلالت فرو می روند،و در آخرت از طریق بهشت و نعمتهای الهی گمراه خواهند شد.

تعبیر فوق ممکن است تلویحا اشاره ای به گفتار فرعون باشد که می گفت: مٰا أَهْدِیکُمْ إِلاّٰ سَبِیلَ الرَّشٰادِ :"من شما را جز به راه هدایت و راستی دعوت نمی کنم"(همین سوره سه آیه قبل).

***

[سوره غافر (۴۰): آیات ۳۴ تا ۳۵]

اشاره

وَ لَقَدْ جٰاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنٰاتِ فَمٰا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمّٰا جٰاءَكُمْ بِهِ حَتّٰى إِذٰا هَلَكَ قُلْتُمْ لَنْ يَبْعَثَ اَللّٰهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولاً كَذٰلِكَ يُضِلُّ اَللّٰهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتٰابٌ (۳۴) اَلَّذِينَ يُجٰادِلُونَ فِي آيٰاتِ اَللّٰهِ بِغَيْرِ سُلْطٰانٍ أَتٰاهُمْ كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اَللّٰهِ وَ عِنْدَ اَلَّذِينَ آمَنُوا كَذٰلِكَ يَطْبَعُ اَللّٰهُ عَلىٰ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ جَبّٰارٍ (۳۵)

ترجمه:

۳۴-پیش از این یوسف با دلائل روشن به سراغ شما آمد،ولی شما هم چنان در آنچه او آورده بود تردید داشتید،تا زمانی که از دنیا رفت،گفتید:هرگز خداوند بعد از او رسولی مبعوث نخواهد کرد،اینگونه خداوند هر اسرافکار تردید کننده ای را گمراه می سازد.

۳۵-همانها که در آیات الهی بی آنکه برای آنها آمده باشد به مجادله برمی خیزند، کاری که خشم عظیمی نزد خداوند و نزد کسانی که ایمان آورده اند بار می آورد، اینگونه خداوند بر قلب هر متکبر جباری مهر می نهد.

ص: ۹۶

تفسیر:

متکبران جبار از درک صحیح محرومند

در این آیات هم چنان سخنان مؤمن آل فرعون ادامه می یابد:

در یک بررسی اجمالی در آیات گذشته و آینده و آیات مورد بحث چنین به نظر می رسد که"مؤمن آل فرعون"برای نفوذ در قلب تیره فرعون و فرعونیان و زدودن زنگار کبر و کفر از آنها سخنان خود را در پنج شکل و مقطع مطرح کرد:

"مقطع اول"سخنان دو جانبه و احتیاط آمیز و دعوت آن قوم کافر طغیانگر به پرهیز از ضرر محتمل بود دائر بر اینکه"اگر موسی دروغ بگوید دامن خودش را می گیرد، و اگر راست بگوید دامان ما را می گیرد،بترسید و احتیاط را از دست ندهید".

در"مقطع دوم"آنها را به سیر و مطالعه در احوال اقوام پیشین دعوت می کند،و از اینکه آنها نیز گرفتار چنان سرنوشت شومی شوند آنها را بر حذر می دارند.

در"مقطع سوم"که در آیات مورد بحث مطرح شده قسمتی از تاریخ خودشان را متذکر می شود،تاریخی که چندان فاصله از آنها ندارد و روابط و پیوندهای آن به هم نخورده است،و آن مساله نبوت"یوسف"است که از اجداد موسی بود،و طرز برخورد آنها با دعوت او را مطرح می کند.

در آیه اول می گوید:"پیش از این،یوسف با دلائل روشن برای هدایت شما آمد"(وَ لَقَدْ جٰاءَكُمْ يُوسُفُ مِنْ قَبْلُ بِالْبَيِّنٰاتِ) (۱).

"اما شما هم چنان در دعوت او شک و تردید داشتید"(فَمٰا زِلْتُمْ فِي شَكٍّ مِمّٰا جٰاءَكُمْ بِهِ). .

ص: ۹۷

۱- ۱) تنها موردی که در قرآن دلالت بر نبوت"یوسف"دارد این آیه است هر چند در سوره یوسف نیز اشاراتی به این معنی هست اما صراحتی ندارد

نه از این جهت که دعوت او پیچیده گی داشت،و نشانه ها و دلائل او کافی نبود،بلکه به خاطر ادامه خودکامگیها،سرسختی نشان دادید،و پیوسته اظهار شک و تردید نمودید.

سپس برای اینکه خود را از هر گونه تعهد و مسئولیت خلاص کنید و به خودکامگی و هوسرانی خویش ادامه دهید"هنگامی که یوسف از دنیا رفت گفتید هرگز خداوند بعد از او رسولی مبعوث نخواهد کرد"(حَتّی إِذا هَلَکَ قُلْتُمْ لَنْ یَبْعَثَ اللّهُ مِنْ بَعْدِهِ رَسُولاً).

و به خاطر این روش نادرستتان مشمول هدایت الهی نشدید،آری"اینگونه خداوند هر اسرافکار تردید کننده وسوسه گر را گمراه می کند"(کَذلِکَ یُضِلُّ اللّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتابٌ).

شما از یک سو راه اسراف و تجاوز از حدود الهی را پیش گرفتید،و از سوی دیگر در همه چیز شک و تردید و وسوسه نمودید،و این دو کار سبب شد که خداوند دامنه لطفش را از شما بر گیرد،و شما را در وادی ضلالت رها سازد،و جز این سرنوشتی در انتظارتان نبود.

اکنون هم اگر در برابر دعوت موسی همان روش را پیش گیرید و به بحث و تحقیق نپردازید،ممکن است او پیامبری باشد از سوی خدا اما نور هدایتش هرگز بر قلوب مستور و محجوب شما نتابد.

*** آیه بعد به معرفی"مسرفان مرتاب"پرداخته می گوید:"آنها کسانی هستند که در آیات الهی بدون اینکه دلیلی برای آنها آمده باشد به مجادله برمی خیزند" (اَلَّذِینَ یُجادِلُونَ فِی آیاتِ اللّهِ بِغَیْرِ سُلْطانٍ أَتاهُمْ) (۱) .

۱- ۱) با اینکه"الذین"بدل از"مسرف مرتاب"است و"مبدل منه"مفرد می باشد بدل آن جمع آمده،زیرا نظر به فرد مشخص نیست،بلکه جنس است

بی آنکه هیچ دلیل روشنی از عقل و نقل برای سخنان خود داشته باشند، در برابر آیات بینات الهی موضعگیری می کنند،و با احتمالات نیش غولی و وسوسه های بی اساس و بهانه جوئیها به مخالفت خود ادامه می دهند.

سپس برای نشان دادن زشتی این عمل می افزاید:"اینگونه جدال بی اساس در مقابل حق خشم عظیمی نزد خداوند و نزد کسانی که ایمان آورده اند برمی انگیزد" (کَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللّٰهِ وَ عِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا) (۱).

چرا که"جدال به باطل"و موضعگیری بی دلیل و بی منطق در برابر آیات الهی هم مایه گمراهی مجادله کنندگان،و هم اسباب ضلالت دیگران است،نور حق را در محیط خاموش می کند و پایه های حاکمیت باطل را محکم می سازد.

و در پایان آیه به دلیل عدم تسلیم آنها در مقابل حق اشاره کرده می فرماید "اینگونه خداوند بر قلب هر متکبر جباری مهر می نهد"!(کَذٰلِکَ یَطْبَعُ اللّٰهُ عَلیٰ کُلِّ قَلْبِ مُتَکَبِّرٍ جَبّٰارٍ) (۲).

لجاجتها و عناد در برابر حق پرده ای ظلمانی بر فکر انسان می اندازد و حس تشخیص را از او می گیرد،کار به جایی می رسد که قلب او همچون یک ظرف در بسته مهر شده می گردد که نه محتوای فاسد آن بیرون می آید و نه محتوای صحیح و جانپروری وارد آن می شود. .

۱- ۱) فاعل "کبر""الجدال"است که از جمله قبلی استفاده می شود،"مقتا" تمیز می باشد،بعضی از مفسران نیز احتمال داده اند که فاعل آن"مسرف مرتاب"بوده باشد،ولی معنی اول بهتر به نظر می رسد.

۲- ۲) قابل توجه اینکه در این آیه"متکبر و جبار"به عنوان توصیف قلب ذکر شده (هر چند به صورت اضافه است)نه به عنوان توصیف شخص اشاره به اینکه اصل کبر و جباریت از قلب است،و از آنجاست که به سراسر وجود انسان سرایت می کند و تمام اعضا به رنگ تکبر و جباریت در می آید

آری کسانی که به خاطر داشتن این دو صفت زشت"تکبر و جباریت"تصمیم گرفته اند در مقابل حق بایستند و هیچ واقعیتی را پذیرا نشوند خداوند روح حق طلبی را از آنها می گیرد،آن چنان که حق در ذائقه آنها تلخ،و باطل شیرین می آید.

مؤمن آل فرعون با این بیانات کار خود را کرد،و چنان که از آیات بعد نیز استفاده می شود تصمیم فرعون را دائر بر قتل"موسی" ع متزلزل ساخت، و یا حد اقل آن را به تاخیر انداخت،همان تاخیری که سرانجام خطر را از موسی برطرف ساخت و این رسالت بزرگی بود که این مرد هوشیار و شجاع در این مرحله حساس انجام داد،و چنان که بعدا خواهیم دید احتمالا جان خود را بر سر این کار نهاد.

***

ص :۱۰۰

[سوره غافر (۴۰): آيات ۳۶ تا ۳۷]

اشاره

وَ قالَ فِرْعَوْنُ يا هامانُ اِبْنِ لِی صَرْحاً لَعَلِّی أَبْلُغُ اَلْأَسْبابَ (۳۶) أَسْبابَ اَلسَّماواتِ فَأَطَّلِعَ إِلی إِلهِ مُوسی وَ إِنِّی لَأَظُنُّهُ كاذِباً وَ كَذلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ وَ صُدَّ عَنِ اَلسَّبِيلِ وَ ما كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلاّ فِی تَبابٍ (۳۷)

ترجمه:

۳۶-فرعون گفت:ای هامان!برای من بنای مرتفعی بساز شايد به وسائلی رسم.

۳۷-وسائل(صعود به)آسمانها،تا از خدای موسی آگاه شوم،هر چند گمان می كنم او دروغگو باشد،اينچنين اعمال بد فرعون در نظرش زينت داده شده بود،و او را از راه حق باز داشت،و توطئه فرعون(و فرعون صفتان)جز به نابودی نمی انجامد.

تفسير:

می خواهم به آسمان روم تا از خدای موسی خبر گيرم!!

گرچه سخنان"مؤمن آل فرعون"اين اثر را گذاشت كه فرعون را از تصميم قتل موسی باز داشت،ولی نتوانست فرعون را از مركب غرور پائين آورد و از شيطنت باز دارد،و در مقابل حق به تسليم وادار كند،چرا كه فرعون شايستگی و لياقت آن را نداشت،لذا در ادامه اعمال شيطنت آميز خود به كار تازه ای دست

ص: ۱۰۱

زد و آن مساله ساختن برج بلند برای صعود به آسمانها و آگاهی از خدای موسی بود!چنان که در آیات مورد بحث می خوانیم:

"فرعون گفت:ای هامان!برای من بنای مرتفعی بساز شاید با وسائل و اسبابی مجهز شوم"(وَ قالَ فِرْعَوْنُ یا هامانُ ابْنِ لِی صَرْحاً لَعَلِّی أَبْلُغُ الْأَسْبابَ).

*** "اسبابی که مرا به آسمانها برساند تا از خدای موسی آگاه شوم،هر چند گمان می کنم او دروغگو باشد"(أَسْبابَ السَّماواتِ فَأَطَّلِعَ إِلی إِلهِ مُوسی وَ إِنِّی لَأَظُنُّهُ کاذِباً).

آری"این چنین اعمال بد فرعون در نظرش زینت داده شده بود و او را از راه حق باز داشت"(کَذلِکَ زُیِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ وَ صُدَّ عَنِ السَّبِیلِ).

"اما توطئه و مکر فرعون جز به زیان و نابودی نمی انجامد"(وَ ما کَیْدُ فِرْعَوْنَ إِلاّ فِی تَبابٍ).

"صرح"در اصل به معنی وضوح و روشنی و"تصریح"به معنی آشکار نمودن،سپس به بناهای بلند و به قصرهای زیبا و مرتفع این کلمه اطلاق شده، چرا که کاملا واضح و روشن و آشکار است،بسیاری از مفسران و ارباب لغت به این معنی تصریح کرده اند.

و"تباب"به معنی خسارت و هلاکت است.

نخستین چیزی که در اینجا به نظر می رسد این است که هدف فرعون از این کار چه بود؟ آیا او واقعا در این حد از حماقت بود که فکر می کرد خدای موسی ع در آسمان است و به فرض که در آسمان باشد با ساختن یک بنای بلند که در مقابل کوه های سطح زمین ارتفاع بسیار ناچیزی دارد می تواند به آسمان برود؟! این مساله بسیار بعید به نظر می رسد،چرا که فرعون با تمام غرور و تکبری

ص :۱۰۲

که داشته مرد هوشیار و سیاستمداری بود که سالیان دراز ملت عظیمی را در بند نگه داشته بود و با قدرت بر آنها حکومت می کرد،و در مورد چنین اشخاصی هر حرکتی جنبه شیطانی دارد،باید قبل از هر چیز به سراغ تحلیل انگیزه سیاست شیطانی این امر رفت.

ظاهر این است فرعون به عنوان چند هدف دست به چنین کاری زد:

۱-او می خواست وسیله ای برای اشتغال فکری مردم و انصراف ذهن آنها از مساله نبوت موسی ع و قیام بنی اسرائیل فراهم آورد،و مساله ساختن این بنای مرتفع که به گفته بعضی از مفسران در زمینی بسیار وسیع با پنجاه هزار مرد بنا و معمار،و کارگران زیاد برای فراهم آوردن وسائل ساخته می شد می توانست مسائل دیگر را تحت الشعاع قرار دهد،و هر چه بنا بالاتر می رود توجه مردم را بیشتر به خود جلب کند،و نقل همه محافل و خبر روز همین موضوع باشد و مساله پیروزی موسی را بر ساحران که ضربه عظیمی بر پیکر قدرت فرعونیان وارد ساخت موقتا به طاق نسیان زند.

۲-او می خواست از این طریق کمک مادی و اقتصادی به توده های زحمت کش کند،و کاری هر چند موقت برای بیکاران فراهم سازد تا کمی مظالم او را فراموش کنند و وابستگی مردم از نظر اقتصادی به خزینه او بیشتر گردد.

۳-برنامه این بود که بعد از پایان بنا بر فراز آن رود و نگاهی به آسمان کند و احتمالا تیری در کمان گذارد و پرتاب کند و باز گردد،و برای تحمیق مردم بگوید:خدای موسی هر چه بود تمام شد!به سراغ کار خود بروید،و فکرتان راحت باشد! و گرنه برای فرعون روشن بود بنای عظیم او که از چند صد متر تجاوز نمی کرد سهل است از فراز کوه های بسیار مرتفع نیز اگر به آسمان نگاه شود منظره آن همان است که از روی زمین صاف دیده می شود بدون کمترین تغییر.

ص :۱۰۳

قابل توجه این که فرعون در برابر موسی ع با گفتن این سخنان و بیان این دستور یک گام عقب نشینی می کند و می گوید:من می خواهم در باره خدای موسی تحقیق کنم" فَأَطَّلِعَ إِلىٰ إِلٰهِ مُوسىٰ "و می افزاید:"هر چند او را دروغگو گمان می کنم"و به این ترتیب از مرحله یقین به خلاف مرحله گمان و شک تنزل می کند.

و نیز قابل توجه اینکه قرآن با جمله" کَذٰلِکَ زُیِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ وَ صُدَّ عَنِ السَّبِیلِ وَ مٰا کَیْدُ فِرْعَوْنَ إِلاّٰ فِی تَبٰابٍ "نخست ریشه اصلی انحراف فرعون را که همان زینت یافتن اعمال زشتش در نظرش به خاطر کبر و غرور و خود خواهی بیان می دارد،سپس نتیجه آن را که گمراهی از طریق حق است،و در مرحله سوم شکست نهایی نقشه های او را اعلام می کند،سه جمله کوتاه با سه محتوای غنی.

مسلما این بازیهای سیاسی برای مدت کوتاهی می تواند مؤثر واقع شود، ولی در دراز مدت قطعا با شکست روبرو خواهد شد.

در بعضی از روایات آمده است که"هامان"بنای برج فرعونی را آن قدر بالا برد که دیگر تند بادها اجازه ادامه کار به بناها نمی دادند،نزد فرعون آمد و به او گفت:دیگر ما قادر نیستیم بر ارتفاع بنا بیفزائیم،و چیزی نگذشت که تند باد سهمگینی وزید و بنا را واژگون کرد (۱).

و معلوم شد تمام قدرت نمایی فرعون به یک باد بند است! *** .

۱- ۱) "بحار الانوار"جلد ۱۳ صفحه ۱۲۵(نقل از تفسیر علی بن ابراهیم)

[سوره غافر (۴۰): آیات ۳۸ تا ۴۰]

اشاره

وَ قالَ اَلَّذِی آمَنَ یا قَوْمِ اِتَّبِعُونِ أَهْدِکُمْ سَبِیلَ اَلرَّشادِ (۳۸) یا قَوْمِ إِنَّما هٰذِهِ اَلْحَیاهُ اَلدُّنْیا مَتاعٌ وَ إِنَّ اَلْآخِرَهَ هِیَ دارُ اَلْقَرارِ (۳۹) مَنْ عَمِلَ سَیِّئَهً فَلاٰ یُجْزیٰ إِلاّٰ مِثْلَها وَ مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثیٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولٰئِکَ یَدْخُلُونَ اَلْجَنَّهَ یُرْزَقُونَ فِیها بِغَیْرِ حِسابٍ (۴۰)

ترجمه:

۳۸-کسی که(از قوم فرعون)ایمان آورده بود گفت:ای قوم!از من پیروی کنید تا شما را به راه صحیح هدایت کنم.

۳۹-ای قوم من!این زندگی دنیا متاع زودگذری است،و آخرت سرای همیشگی است.

۴۰-هر کس عمل بدی انجام دهد جز به مانند آن کیفر داده نمی شود،ولی کسی که عمل صالحی انجام دهد،خواه مرد یا زن،در حالی که مؤمن باشد وارد بهشت می شود و روزی بیحسابی به او داده خواهد شد.

تفسیر:

از من پیروی کنید تا راه راست را به شما نشان دهم

گفتیم"مؤمن آل فرعون"سخنان خود را در چند مقطع بیان کرد،در این

ص:۱۰۵

آیات که چهارمین مقطع از سخنان او آمده است که مقصود خود را از طریق دیگری دنبال می کند،و آن توجه دادن به"ناپایداری زندگی دنیا"و"مساله معاد و حشر و نشر"است و توجه به آنها بدون شک تاثیر عمیقی در تربیت انسانها دارد.

نخست می گوید:"کسی که ایمان آورده بود صدا زد ای قوم من!از من پیروی کنید تا من شما را به راه حق ارشاد کنم"(وَ قالَ الَّذِی آمَنَ یا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِکُمْ سَبِیلَ الرَّشادِ).

در چند آیه قبل از این خواندیم که فرعون می گفت:آنچه من می گویم راه رشد و صلاح است،مؤمن آل فرعون با این سخنش به مقابله و تکذیب فرعون پرداخته،و به جمعیت می فهماند که فریب سخنان وسوسه انگیز فرعون را نخورید که برنامه های او به شکست و بدبختی می انجامد،راه این است که من می گویم،راه تقوا و خدا پرستی.

*** سپس افزود:"ای قوم من!به این دنیا دل نبندید که این زندگی دنیا متاع زودگذری است،و آخرت سرای همیشگی و ابدی شما است"(یا قَوْمِ إِنَّما هذِهِ الْحَیاةُ الدُّنْیا مَتاعٌ وَ إِنَّ الْآخِرَةَ هِیَ دارُ الْقَرارِ).

گیرم که با هزار مکر و فسون ما پیروز شویم و حق را پشت سر اندازیم، دست به انواع ظلم و ستم دراز کنیم،و دامان ما به خونهای بیگناهان آغشته شود، مگر عمر ما در این جهان چه اندازه خواهد بود؟این چند روز عمر به سرعت می گذرد،و چنگال مرگ گریبان همه را می گیرد،و از فراز قصرهای با شکوه به زیر خاک می کشاند،قرارگاه زندگی ما جای دیگری است.

*** مساله تنها فانی بودن این دنیا و باقی بودن سرای آخرت نیست،مساله مهم مساله حساب و جزاست:"هر کس عمل بدی انجام دهد فقط به اندازه آن به او

ص:۱۰۶

کیفر داده می شود،اما کسی که عمل صالحی انجام دهد خواه مرد باشد یا زن در حالی که مؤمن باشد وارد بهشت می شود و روزی بیحسابی به او داده خواهد شد" (مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً فَلا يُجْزى إِلاّ مِثْلَها وَ مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ فِيها بِغَيْرِ حِسابٍ).

او در این سخنان حساب شده اش از یک سو اشاره به عدالت خداوند در مورد مجرمان می کند که تنها به مقدار جرمشان جریمه می شوند.

و از سوی دیگر اشاره به فضل بی انتهای او که در مقابل یک عمل صالح پاداش بیحساب به مؤمنان داده می شود و هیچگونه موازنه ای در آن رعایت نخواهد شد،پاداشی که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و حتی به فکر انسانی خطور نکرده است.

و از سوی سوم لزوم توام بودن ایمان و عمل صالح را یاد آور می شود.

و از سوی چهارم مساوات مرد و زن در پیشگاه خداوند و در ارزشهای انسانی.

به هر حال او با این سخن کوتاه خود این واقعیت را بیان می کند که متاع این جهان گرچه ناچیز است و ناپایدار،ولی می تواند وسیله رسیدن به پاداش بیحساب گردد،چه معامله ای از این پرسودتر؟! ضمنا تعبیر به"مثلها"اشاره به این است که مجازاتهای عالم دیگر شبیه همان کاری است که انسان در این دنیا انجام داده است،شباهتی کامل و تمام عیار.

تعبیر به"غیر حساب"ممکن است اشاره به این مطلب باشد که نگاهداشتن حساب عطایا مخصوص کسانی است که مواهب محدودی دارند و می ترسند اگر حساب را نگه ندارند گرفتار کمبود شوند،اما کسی که خزائن نعمتهای او نامحدود و بی پایان است و هر قدر ببخشد کاستی در آن پیدا نمی شود(زیرا هر قدر از بی نهایت بر دارند باز هم بی نهایت است!)نیاز به حسابگری ندارد.

ص :۱۰۷

در اینجا این سؤال پیش می آید که آیا این آیه با آیه ای که می گوید:

"هر کس کـار نیکی انجـام دهـد ده برابر پاداش به او عطا می شود"منافات نـدارد؟ " مَنْ جاءَ بِالْحَسَـنَهِ فَلَهُ عَشْـرُ أَمْثالِها "(انعام ۱۶۰).

در پاسـخ بایـد به این نکته توجه کرد که ده برابر حـد اقل پاداش الهی است و لـذا در مورد انفاق به هفتصـد برابر و بیشتر ارتقا می یابد،و سرانجام به مرحله پاداش بیحساب می رسد که هیچکس جز خدا حد آن را نمی داند.

***

ص :۱۰۸

[سوره غافر (۴۰): آیات ۴۱ تا ۴۶]

اشاره

وَ یا قَوْمِ ما لِی أَدْعُوکُمْ إِلَی اَلنَّجاهِ وَ تَدْعُونَنِی إِلَی اَلنّارِ (۴۱) تَدْعُونَنِی لِأَکْفُرَ بِاللّهِ وَ أُشْرِکَ بِهِ ما لَیْسَ لِی بِهِ عِلْمٌ وَ أَنَا أَدْعُوکُمْ إِلَی اَلْعَزِیزِ اَلْغَفّارِ (۴۲) لا جَرَمَ أَنَّما تَدْعُونَنِی إِلَیْهِ لَیْسَ لَهُ دَعْوَهٌ فِی اَلدُّنْیا وَ لا فِی اَلْآخِرَهِ وَ أَنَّ مَرَدَّنا إِلَی اَللّهِ وَ أَنَّ اَلْمُسْرِفِینَ هُمْ أَصْحابُ اَلنّارِ (۴۳) فَسَتَذْکُرُونَ ما أَقُولُ لَکُمْ وَ أُفَوِّضُ أَمْرِی إِلَی اَللّهِ إِنَّ اَللّهَ بَصِیرٌ بِالْعِبادِ (۴۴) فَوَقاهُ اَللّهُ سَیِّئاتِ ما مَکَرُوا وَ حاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ اَلْعَذابِ (۴۵) اَلنّارُ یُعْرَضُونَ عَلَیْها غُدُوًّا وَ عَشِیًّا وَ یَوْمَ تَقُومُ اَلسّاعَهُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ اَلْعَذابِ (۴۶)

ص: ۱۰۹

ترجمه:

۴۱-ای قوم!چرا من شما را به سوی نجات دعوت می کنم،اما شما مرا به سوی آتش می خوانید؟! ۴۲-مرا دعوت می کنید که به خدای یگانه کافر شوم،و شریکهایی که به آن علم ندارم برای او قرار دهم،در حالی که من شما را به سوی خداوند عزیز غفار دعوت می کنم.

۴۳-قطعا آنچه مرا به سوی آن می خوانید نه دعوت(و حاکمیتی)در دنیا دارند و نه در آخرت،و تنها بازگشت ما در قیامت به سوی خدا است،و مسرفان اهل دوزخند.

۴۴-و به زودی آنچه را می گویم به خاطر خواهید آورد،من کار خود را به خداوند یکتا واگذار می کنم که او نسبت به بندگانش بیناست.

۴۵-خداوند او را از نقشه های سوء آنها نگهداشت،و عذابهای شدید بر آل فرعون نازل گردید.

۴۶-عذاب آنها آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می شوند،و روزی که قیامت بر پا می شود دستور می دهد آل فرعون را در سخت ترین عذابها وارد کنید.

تفسیر:

آخرین سخن!

در پنجمین و آخرین مرحله،"مؤمن آل فرعون"پرده ها را کنار زد، و بیش از آن نتوانست ایمان خود را مکتوم دارد،آنچه گفتنی بود گفت، و آنها نیز-چنان که خواهیم دید-تصمیم خطرناکی در باره او گرفتند.

از قرائن بر می آید که آن قوم لجوج و مغرور و خودخواه در برابر سخنان این مرد شجاع و با ایمان سکوت نکردند،و متقابلا از مزایای شرک سخن گفتند، و او را به بت پرستی دعوت نمودند.

لذا او فریاد زد و گفت:"ای قوم!چرا من شما را به سوی نجات دعوت می کنم اما شما مرا به سوی آتش می خوانید"؟!(وَ یٰا قَوْمِ مٰا لِی أَدْعُوکُمْ إِلَی النَّجٰاةِ وَ تَدْعُونَنِی إِلَی النّٰارِ).

من سعادت شما را می طلبم،و شما بدبختی مرا،من شما را به شاهراه هدایت می خوانم و شما مرا به بیراهه می خوانید.

*** آری"شما مرا دعوت می کنید که به خدای یگانه کافر شوم و شریکهایی که به آن علم ندارم برای او قرار دهم،در حالی که من شما را به سوی خداوند عزیز غفار دعوت می کنم"(تَدْعُونَنِی لِأَکْفُرَ بِاللّٰهِ وَ أُشْرِکَ بِهِ مٰا لَیْسَ لِی بِهِ عِلْمٌ وَ أَنَا أَدْعُوکُمْ إِلَی الْعَزِیزِ الْغَفّٰارِ).

از آیات مختلف قرآن و نیز تاریخ مردم مصر به خوبی استفاده می شود که آنها علاوه بر پرستش فراعنه بتهای فراوانی نیز داشتند،چنان که در آیه ۱۲۷ سوره اعراف می خوانیم که اطرافیان فرعون به او گفتند:" أَ تَذَرُ مُوسیٰ وَ قَوْمَهُ لِیُفْسِدُوا فِی الْأَرْضِ وَ یَذَرَکَ وَ آلِهَتَکَ ":"آیا اجازه می دهی که موسی و قومش در زمین فساد کنند و تو و خدایانت را ترک گویند"؟! یوسف نیز در زندان فراعنه به هم بندهای خود گفت:" أَ أَرْبٰابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَیْرٌ أَمِ اللّٰهُ الْوٰاحِدُ الْقَهّٰارُ ":"آیا معبودهای پراکنده بهترند یا خداوند یگانه قهار"؟!(یوسف آیه ۳۹).

به هر حال مؤمن آل فرعون در یک مقایسه روشن به آنها یاد آوری کرد که دعوت شما دعوت به سوی شرک است،چیزی که حد اقل دلیلی بر آن وجود ندارد، و راهی است تاریک و خطرناک،اما من شما را به راهی روشن،راه خداوند عزیز و توانا،راه خداوند غفار و بخشنده دعوت می کنم.

تعبیر به"عزیز"و"غفار"از یک سو اشاره به این مبدء بزرگ بیم و امید

است و از سوی دیگر اشاره ای به نفی الوهیت بتها و فراعنه که نه عزتی در آنان است و نه عفو و گذشتی! *** سپس افزود:"قطعا آنچه مرا به سوی آن می خوانید نه دعوتی در دنیا دارد و نه در آخرت(این بتها هرگز رسولانی به سوی مردم نفرستاده اند تا آنها را به سوی خود دعوت کنند و نه در آخرت می توانند حاکمیت بر چیزی داشته باشند" (لا جَرَمَ أَنَّما تَدْعُونَنِی إِلَیْهِ لَیْسَ لَهُ دَعْوَهٌ فِی الدُّنْیا وَ لا فِی الآخره) (۱).

این موجودات بی حس و شعور،هرگز مبدء حرکتی نبوده اند و نخواهند بود،نه سخنی می گویند،نه رسولانی دارند و نه دادگاه و محکمه ای،خلاصه نه گرهی از کار کسی می گشایند نه می توانند گرهی در کار کسی بزنند.

و به همین دلیل،باید بدانید"تنها بازگشت ما در قیامت به سوی خدا است" (وَ أَنَّ مَرَدَّنا إِلَی اللّهِ).

او است که رسولان خود را برای هدایت انسانها فرستاده،و او است که آنها را در برابر اعمالشان پاداش و کیفر می دهد.

و نیز باید بدانید که"اسرافکاران و متجاوزان اهل دوزخند"(وَ أَنَّ الْمُسْرِفِینَ هُمْ أَصْحابُ النّارِ).

به این ترتیب"مؤمن آل فرعون"سرانجام ایمان خود را آشکار ساخت، و خط توحیدی خویش را از خط شرک آلود آن قوم جدا کرد،دست رد بر سینه آن نامحرمان زد و یک تنه با منطق گویایش در برابر همه آنها ایستاد. .

ص :۱۱۲

۱- ۱) "لا جرم"چنان که قبلا هم گفته ایم ترکیبی است از کلمه"لا"و"جرم"بر وزن حرم)که در اصل به معنی قطع کردن و چیدن میوه است،این ترکیب مفهومش این است که چیزی نمی تواند این کار را قطع کند و مانع از آن شود،لذا رویهمرفته به معنی"قطعا"و"ناچار" و گاه به معنی سوگند به کار می رود

و در آخرین سخنش با تهدیدی پر معنی گفت:"به زودی آنچه را من امروز به شما می گویم به خاطر خواهید آورد،و هنگامی که آتش خشم و غضب الهی دامانتان را در این جهان و آن جهان می گیرد به صدق گفتار من پی می برید" (فَسَتَذْكُرُونَ مٰا أَقُولُ لَكُمْ).

اما افسوس که آن زمان دیر است،اگر در آخرت باشد راه بازگشت وجود ندارد،و اگر در دنیا باشد به هنگام نزول عذاب تمام درهای توبه بسته می شود.

سپس افزود:"من تمام کارهای خود را به خداوند یگانه یکتا واگذار می کنم که او نسبت به بندگانش بینا است"(وَ أُفَوِّضُ أَمْرِي إِلَى اللّٰهِ إِنَّ اللّٰهَ بَصِيرٌ بِالْعِبٰادِ).

و به همین دلیل نه از تهدیدهای شما می ترسم،و نه کثرت و قدرت شما و تنهایی من مرا به وحشت می افکند،چرا که سرتاپا خود را به کسی سپرده ام که قدرتش بی انتها است و از حال بندگانش به خوبی آگاه است.

این تعبیر ضمنا دعای مؤدبانه ای بود از این مرد با ایمان که در چنگال قومی زورمند و بیرحم گرفتار بود،تقاضایی بود مؤدبانه از پیشگاه پروردگار که در این شرائط او را در کنف حمایت خویش قرار دهد.

*** خداوند هم این بنده مؤمن مجاهد را تنها نگذاشت،و چنان که در آیه بعد می خوانیم:"خداوند او را از نقشه های شوم و سوء آنها نگه داشت"(فَوَقٰاهُ اللّٰهُ سَيِّئٰاتِ مٰا مَكَرُوا).

تعبیر به"سیئات ما مکروا"نشان می دهد که اجمالا توطئه های مختلفی بر ضد او چیدند،اما این توطئه ها چه بود؟قرآن سر بسته بیان کرده است، طبعا انواع مجازاتها و شکنجه ها و سرانجام قتل و اعدام بوده است،اما لطف الهی همه آنها را خنثی کرد.

در بعضی از تفاسیر آمده است که او با استفاده از یک فرصت مناسب خود را به موسی رسانید،و همراه بنی اسرائیل از دریا عبور کرد و نیز گفته شده است که وقتی تصمیم بر قتل او گرفتند او به کوهی متواری شد و از نظرها پنهان گشت (۱).

این دو منافاتی با هم ندارند ممکن است نخست در بیرون شهر مخفی شده باشد،تا بعدا به بنی اسرائیل ملحق گردد.

جزئی از این توطئه ها ممکن است توطئه تحمیل بت پرستی و بیرون کردن او از خط توحید بوده که خداوند این را هم از او بر طرف ساخت، و او را در مسیر ایمان و توحید و تقوا راسخ قدم کرد.

ولی در مقابل"عذابهای شدیدی بر آل فرعون نازل گردید"(وَ حٰاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذٰابِ) (۲).

عذاب و مجازات الهی همه اش دردناك است،اما تعبیر به"سوء العذاب" نشان می دهد که خداوند عذاب دردناک تری برای این گروه انتخاب فرمود این همان چیزی است که در آیه بعد به آن اشاره می کند.

*** و می فرماید"مجازات دردناک آنها همان آتش است که هر صبح و شام بر آن عرضه می شوند"(اَلنّٰارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهٰا غُدُوًّا وَ عَشِيًّا) (۳).

"و روزی که قیامت برپا می گردد دستور می دهد آل فرعون را در اشد عذاب وارد کنید"(وَ يَوْمَ تَقُومُ السّٰاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذٰابِ)....

ص:۱۱۴

۱- ۱) "مجمع البیان"ذیل آیه مورد بحث

۲- ۲) "حاق"به معنی اصابت کرد و نازل شد تفسیر شده است ولی این احتمال را نیز داده اند که اصل آن"حق"بوده که یک قاف آن تبدیل به الف شده و حاق شده(مفردات راغب ماده حاق)ضمنا"سوء العذاب"از قبیل اضافه صفت به موصوف است،و در اصل "العذاب السوء"بوده است

۳- ۳) "النار"بدل از"سوء العذاب"است

قابل توجه این که اولاـ تعبیر به آل فرعون می کند که اشاره به خاندان و اطرافیان و اصحاب گمراه او است،جایی که آنها گرفتار چنین سرنوشتی شوند تکلیف خود فرعون روشن است.

ثانیا:می گوید آنها صبح و شام بر آتش عرضه می شوند اما در قیامت آنها را وارد اشد عذاب می کند،این به خوبی دلالت دارد که عذاب اول عذاب برزخی است که بعد از این دنیا و قبل از قیام قیامت است و کیفیت آن عرضه و نزدیکی به آتش دوزخ است،عرضه ای که هم روح و جان را به لرزه در می آورد و هم جسم را تحت تاثیر قرار می دهد.

ثالثا:تعبیر به"غدو"و"عشی"(صبح و شام)یا اشاره به دوام این عذاب است چنان که می گوئیم فلان کس صبح و شام مزاحم ما است،یعنی همواره و همیشه،و یا اشاره به انقطاع عذاب برزخی است که تنها در مواقع صبح و شام که مواقع قدرت نمایی فراعنه و عیش و نوش آنها بوده به آن گرفتار می شوند.

از تعبیر"غدو"و"عشی"(صبح و شام)نیز نباید تعجب کرد که مگر در عالم برزخ چنین اموری هست؟زیرا از آیات قرآن استفاده می شود که حتی در قیامت صبح و شام نیز وجود دارد، چنان که در آیه ۶۲ سوره مریم می خوانیم: وَ لَهُمْ رِزْقُهُمْ فِیها بُکْرَةً وَ عَشِیًّا :"برای آنها(بهشتیان)صبح و شام روزهای مخصوصی است".

این منافات با دائمی بودن نعمتهای بهشتی ندارد،چنان که در آیه ۳۵ سوره رعد آمده است" أُکُلُها دائِمٌ وَ ظِلُّها "،زیرا ممکن است در عین دوام نعمت روزیها و الطاف مخصوصی در این دو وقت نصیب بهشتیان گردد.

***

نکته ها:

اشاره

۱–سرگذشت مؤمن آل فرعون یک درس بزرگ مبارزه با طاغوتها

ادیان الهی و مکتبهای آسمانی که در برابر طاغوتها و جباران ظاهر شدند در آغاز بوسیله گروه اندکی عرضه شد آنها اگر می خواستند از کمی نفرات وحشت کنند و کثرت مخالفان را دلیل بر حقانیت آنها بشمرند هرگز این مکتبها رشد نمی کرد.

اصل اساسی که بر تمام برنامه های آنها حاکم بود همان است که امیر مؤمنان علی ع در گفتار پرمحتوایش بیان فرموده:

ایها الناس لا تستوحشوا فی طریق الهدی لقله اهله: "ای مردم در طریق هدایت از کمی نفرات هرگز وحشت نکنید" (۱).

مؤمن آل فرعون سمبلی بود از این مکتب،و رهروی بود از پیشقدمان این راه،و نشان داد که یک انسان با عزم و اراده راسخ ناشی از ایمان می تواند حتی در اراده فراعنه جبار اثر بگذارد و پیامبر بزرگی را از خطر برهاند.

تاریخ زندگی این مرد شجاع و هوشیار نشان می دهد که همیشه باید حرکات طرفداران حق حساب شده باشد،گاه باید ایمان را اظهار کرد و فریاد کشید، گاه باید برای هدفهای"کوتاه مدت"و"دراز مدت"ایمان را مکتوم داشت.

و تقیه چیزی جز این نیست که انسان به خاطر هدفهای مقدسش اعتقاد خود را در مقطع خاصی مکتوم دارد.

همانگونه که مجهز بودن به سلاح ظاهری برای درهم کوبیدن دشمن لازم است سلاح برنده منطق نیز ضروری است که تاثیرش از سلاح ظاهر به مراتب بیشتر است:لذا کاری را که مؤمن آل فرعون با منطق خود انجام داد در آن شرائط خاص از هیچ سلاحی ساخته نبود. .

ص: ۱۱۶

۱- ۱) "نهج البلاغه"خطبه ۲۰۱

و بالآخره داستان مؤمن آل فرعون نشان می دهد که خدا اینگونه افراد با ایمان را تنها نمی گذارد و در برابر خطرات در پناه لطف خودش قرار می دهد.

این نکته نیز قابل توجه است که"مؤمن آل فرعون"طبق بعضی از روایات سرانجام به شهادت رسید،و اینکه قرآن می گوید خداوند او را از توطئه های شوم فرعونیان رهایی بخشید،منظور این است که او را از انحراف عقیده و تحمیل کفر و شرک بر او حفظ کرد (۱).

***

۲-تفویض کار به خدا

در باره اهمیت واگذاری کار خویش به خدا و توکل بر پروردگار همین بس که در حدیثی از امیر مؤمنان علی ع آمده است:

الایمان له اربعه ارکان التوکل علی اللّه و تفویض الامر الی اللّه عز و جل و الرضا بقضاء اللّه و التسلیم لامر اللّه :ایمان چهار رکن دارد:توکل بر خدا،واگذاری کار خویش به او و راضی بودن به قضای الهی و تسلیم در برابر فرمان خداوند" (۲).

امام صادق ع فرمود:"

المفوض امره الی اللّه فی راحه الابد،و العیش الدائم الرغد،و المفوض حقا هو العالی عن کل همه دون اللّه: "کسی که کار خود را به خدا واگذارد در راحت ابدی و زندگی جاودانه پر برکت است،و کسی که حقیقتا کار خود را به خدا واگذارد برتر از آن است که به غیر او بیندیشد" (۳).

"تفویض"چنان که راغب در مفردات می گوید:به معنی"رد کردن" . . .

ص :۱۱۷

---

۱ - ۱) در کتاب"محاسن برقی"آمده است که از"امام صادق"(ع)در باره تفسیر " فَوَقَاهُ اللّٰهُ سَیِّئَاتِ مَا مَکَرُوا "سؤال کردند،فرمود:اما لقد سطوا علیه و قتلوه و لکن ا تدرون ما وقاه؟،وقاه ان یفتنوه فی دینه(نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۵۲۱)

۲- ۲) بحار جلد ۶۸ صفحه ۳۴۱

۳- ۳) سفینه البحار جلد ۲ صفحه ۳۸۷ ماده"فوض"

است،بنا بر این "تفویض امر به خدا"به معنی واگذار نمودن کار خویش به او است،نه به این معنی که انسان دست از تلاش و کوشش بردارد که این بطور مسلم تحریفی است در معنی"تفویض"بلکه به این معنی است که نهایت کوشش و تلاش و جهاد را به کار گیرد،و هنگامی که در برابر موانع سخت قرار گرفت وحشت نکند دست پاچه نشود و دلسرد نگردد بلکه کار خود را به خدا واگذارد،و با عزمی راسخ به جهاد و تلاش ادامه دهد.

"تفویض"گرچه از نظر مفهوم با"توکل"شباهت زیادی دارد ولی مرحله ای برتر از آن است،چرا که"حقیقت توکل"خدا را وکیل خویش دانستن است،ولی تفویض مفهومش واگذاری مطلق به او است،زیرا بسیار می شود که انسان وکیلی انتخاب می کند ولی به نظارت خویش نیز ادامه می دهد،اما در مقام تفویض هیچ نظری از خود ندارد.

***

۳-عالم برزخ

"برزخ"چنان که از نامش پیدا است عالمی است واسطه در میان این جهان و جهان دیگر،در قرآن مجید به همان اندازه که در باره عالم قیامت فراوان صحبت شده در باره برزخ بحث کمی دیده می شود،به همین دلیل هاله ای از ابهام آن را فرا گرفته،و خصوصیات و جزئیات آن چندان روشن نیست.حقیقت این است که آگاهی بر خصوصیات برزخ تاثیر زیادی بر مسائل اعتقادی نمی گذارد و شاید به همین جهت کمتر در باره آن در کتاب اللّه بحث شده است،ولی این نکته را نباید فراموش کرد که قرآن اصل وجود عالم برزخ را با صراحت بیان داشته است.

از جمله آیاتی که به وضوح از وجود چنین عالمی خبر می دهد آیات مورد بحث است آنجا که می گوید:"آل فرعون قبل از قیام قیامت هر صبح و شام از طریق عرضه شدن بر آتش مجازات می شوند"این چیزی جز"عذاب برزخی"

ص:۱۱۸

نیست.

از سوی دیگر آیاتی که در باره حیات جاویدان شهیدان بعد از مرگ سخن می گوید،و از پاداشهای فوق العاده آنها بحث می کند گواه بر وجود"نعمتهای برزخی"است.

قابل توجه اینکه در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص می خوانیم که فرمود:

ان احدکم اذا مات عرض علیه مقعده بالغداه و العشی،ان کان من اهل الجنه فمن الجنه،و ان کان من اهل النار فمن النار،یقال هذا مقعدک حیث یبعثک اللّه یوم القیامه!:

"هنگامی که یکی از شما از دنیا می رود جایگاه او را هر صبح و شام به او نشان می دهند،اگر بهشتی باشد جایگاهش را در بهشت،و اگر دوزخی باشد جایگاهش را در آتش،و به او می گویند:این جایگاه تو در روز قیامت است" (و همین امر باعث شادی یا عذاب روح او می شود) (۱).

امام صادق ع می فرماید:

ذلک فی الدنیا قبل یوم القیامه لان فی نار القیامه لا یکون غدو و عشی،ثم قال ان کانوا یعذبون فی النار غدوا و عشیا ففیها بین ذلک هم من السعداء،لا و لکن هذا فی البرزخ قبل یوم القیامه ا لم تسمع قوله عز و جل: وَ یَوْمَ تَقُومُ السّٰاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذٰابِ :

"این در دنیا قبل از روز قیامت است،زیرا آتش قیامت صبح و شام ندارد سپس فرمود:اگر آنها در قیامت تنها صبح و شام در آتش دوزخ عذاب شوند در میان این دو باید سعادتمند باشند،چنین نیست،این مربوط به برزخ است پیش از روز .

ص: ۱۱۹

۱- ۱) این روایت را"بخاری"و"مسلم"در صحیح خود نقل کرده اند(طبق نقل طبرسی و در المنثور و قرطبی ذیل آیات مورد بحث)در"صحیح مسلم"بابی برای این موضوع منعقد شده و در آن روایات متعددی آمده است به جلد چهار صحیح مسلم صفحه ۲۱۹۹ مراجعه شود

قیامت،آیا سخن خدا را(بعد از این جمله)نشنیده ای که می فرماید:"هنگامی که قیامت برپا می گردد فرمان داده می شود آل فرعون را در اشد عذاب وارد کنید" (۱).

امام نمی فرماید:در قیامت صبح و شام نیست،بلکه می فرماید آتش دوزخ جاودانه است و صبح و شام ندارد،آنچه مجازاتش صبح و شام دارد عالم برزخ است، سپس به جمله بعد که سخن از قیامت می گوید به عنوان قرینه ای بر اینکه جمله قبل مربوط به برزخ است استدلال می فرماید.

در باره برزخ و دلائل آن در جلد ۱۴ صفحه ۳۱۴ به بعد(ذیل آیه ۱۰۰ سوره مؤمنون)به طور مشروح بحث کرده ایم.

***

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۸ صفحه ۵۲۶.

[سوره غافر (۴۰): آیات ۴۷ تا ۵۰]

اشاره

وَ إِذْ یَتَحَاجُّونَ فِی اَلنَّارِ فَیَقُولُ اَلضُّعَفٰاءُ لِلَّذِینَ اِسْتَکْبَرُوا إِنّٰا کُنّٰا لَکُمْ تَبَعاً فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنّٰا نَصِیباً مِنَ اَلنّٰارِ (۴۷) قٰالَ اَلَّذِینَ
اِسْتَکْبَرُوا إِنّٰا کُلٌّ فِیهٰا إِنَّ اَللّٰهَ قَدْ حَکَمَ بَیْنَ اَلْعِبٰادِ (۴۸) وَ قٰالَ اَلَّذِینَ فِی اَلنّٰارِ لِخَزَنَهِ جَهَنَّمَ اُدْعُوا رَبَّکُمْ یُخَفِّفْ عَنّٰا یَوْماً مِنَ اَلْعَذٰابِ
(۴۹) قٰالُوا أَ وَ لَمْ تَکُ تَأْتِیکُمْ رُسُلُکُمْ بِالْبَیِّنٰاتِ قٰالُوا بَلیٰ قٰالُوا فَادْعُوا وَ مٰا دُعٰاءُ اَلْکٰافِرِینَ إِلاّٰ فِی ضَلاٰلٍ (۵۰)

ترجمه:

۴۷-به خاطر بیاور هنگامی را که در آتش دوزخ با هم محاجه می کنند،ضعفا به مستکبران می گویند:ما پیرو شما بودیم آیا(امروز)سهمی از آتش را بجای ما پذیرا

ص:۱۲۱

می شوید؟! ۴۸-مستکبران می گویند:ما همگی در آن هستیم،خداوند در میان بندگانش(به عدالت) حکم کرده است.

۴۹-و آنها که در آتشند به خازنان جهنم می گویند:از پروردگارتان بخواهید یک روز عذاب را از ما بردارد.

۵۰-آنها می گویند:آیا پیامبران شما با دلائل روشن به سراغتان نیامدند؟می گویند:آری آنها می گویند:پس هر چه می خواهید دعا کنید،ولی دعای کافران(به جایی نمی رسد و)جز در ضلالت نیست.

تفسیر:

محاجه ضعفا و مستکبران در دوزخ!

از آنجا که مؤمن آل فرعون در پایان سخنانش جمعیت فرعونیان را به مساله قیامت و عذاب دوزخ توجه داد،آیات مورد بحث رشته سخن را در همین زمینه به دست گرفته و دنبال می کند،و صحنه هایی از گفتگوی پرخاشگرانه دوزخیان را در دل آتش منعکس می سازد.

نخست می فرماید:"بخاطر بیاور هنگامی را که آنها در آتش دوزخ محاجه و گفتگو می کنند،"ضعفا"به"مستکبران"می گویند:ما پیروان شما بودیم، آیا اکنون سهمی از عذاب و نصیبی از آتش دوزخ را بجای ما پذیرا می شوید"؟ (وَ إِذْ یَتَحاجُّونَ فِی النّارِ فَیَقُولُ الضُّعَفاءُ لِلَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا إِنّا کُنّا لَکُمْ تَبَعاً فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنّا نَصِیباً مِنَ النّارِ) (۱).

منظور از"ضعفا"کسانی هستند که علم کافی و استقلال فکری نداشتند، چشم و گوش بسته به دنبال سردمداران کفر حرکت می کردند که قرآن از آنها .

۱- ۱) بعضی تصور کرده اند که مرجع ضمیر در"یتحاجون"آل فرعون می باشد، ولی قرائن موجود در این آیات نشان می دهد که آیه مفهوم وسیعی دارد و همه کفار را شامل می شود

به عنوان مستکبران یاد کرده است:

بدون شک این پیروان در آنجا می دانند که رهبران آنها نیز خود گرفتار عذابند،و کمترین توانایی برای دفاع از آنها ندارند اما چرا این پیروان به آنها پناه می برند و تقاضا می کنند سهمی از عذابشان را بپذیرند؟! بعضی گفته اند این به خاطر آن است که در این جهان عادت کرده بودند در حوادث سخت به آنها پناه برند،در آنجا نیز ناخودآگاه به سوی این امر کشیده می شوند.

ولی بهتر این است که گفته شود این یک نوع سخریه و ملامت و سرزنش نسبت به آنها است،تا معلوم شود تمام ادعاهای آنها پوشالی و خالی از حقیقت بوده است (۱).

قابل توجه این که از امیر مؤمنان علی ع نقل شده در یکی از روزهای "غدیر"خطبه ای خواند و ضمن دعوت مردم به توحید الهی آنها را به طاعت کسانی که خداوند امر به اطاعت آنها کرده است توجه داد و آیه فوق را یادآور شد، سپس افزود:

ا فتدرون الاستکبار ما هو؟هو ترک الطاعه لمن امروا بطاعته، و الترفع علی من ندبوا الی متابعته،و القرآن ینطق من هذا کثیرا،ان تدبره متدبر زجره،و وعظه!:

"آیا می دانید استکبار چیست؟ترک اطاعت کسانی که مامور به اطاعت آنها هستید و خود برتربینی نسبت به آنها،قرآن از این مقوله سخن بسیار می گوید،به گونه ای که اگر انسان در آن بیندیشد او را اندرز می دهد و از خلاف باز می دارد" (در حقیقت امام ع با این تعبیرات زنده و روشن می خواهد راه عذر را بر کسانی که وصایای پیامبر ص را در روز غدیر فراموش کردند و دنبال دگران رفتند .

---

۱ – ۱) "تبعا"جمع تابع است،و بعضی احتمال داده اند که مصدر باشد و اطلاق مصدر بر اشخاصی که موصوف به صفتی هستند معمول است یعنی ما عین تبعیت برای شما بودیم!

هشدار دهد) (۱).

*** به هر حال مستکبران در پاسخ این سخن سکوت نمی کنند اما جوابی می گویند که از نهایت ضعف و زبونی آنها حکایت دارد،چنان که قرآن در آیه بعد به آن اشاره کرده می فرماید:"مستکبران می گویند:ما و شما همگی در این آتش دوزخیم،و سرنوشت مشترکی داریم،خداوند در میان بندگانش به عدالت حکم کرده است"!(قٰالَ الَّذِینَ اسْتَکْبَرُوا إِنّٰا کُلٌّ فِیهٰا إِنَّ اللّٰهَ قَدْ حَکَمَ بَیْنَ الْعِبٰادِ).

اگر می توانستیم مشکلی را از شما حل کنیم از خودمان حل می کردیم، هیچ کاری از ما در اینجا ساخته نیست،نه دفع عذاب از شما و نه از خودمان، و نه حتی پذیرش بخشی از مجازات شما.

قابل توجه اینکه در آیه ۲۱ سوره ابراهیم همین پیشنهاد ضعفا در برابر مستکبران مطرح شده و در آنجا می خوانیم:مستکبران در جواب می گویند: لَوْ هَدٰانَا اللّٰهُ لَهَدَیْنٰاکُمْ سَوٰاءٌ عَلَیْنٰا أَ جَزِعْنٰا أَمْ صَبَرْنٰا مٰا لَنٰا مِنْ مَحِیصٍ :

"اگر خدا ما را(به سوی راه رهایی از عذاب)هدایت کرده بود ما نیز شما را هدایت می کردیم(کار از اینها گذشته است)چه بیتابی کنیم و چه شکیبایی تفاوتی ندارد"!پیدا است که این دو جواب منافاتی با هم ندارد و مکمل یکدیگر است.

*** اینجا که دست آنها از هر وسیله ای کوتاه می شود رو به سوی خازنان دوزخ و ماموران عذاب می کنند"و این دوزخیان به خازنان جهنم می گویند شما از پروردگارتان بخواهید یک روز عذاب را از ما بر دارد"(وَ قٰالَ الَّذِینَ فِی النّٰارِ لِخَزَنَهِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّکُمْ یُخَفِّفْ عَنّٰا یَوْماً مِنَ الْعَذٰابِ) (۲). . .

۱- ۱) "مصباح شیخ"(طبق نقل تفسیر نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۵۲۶)

۲- ۲) "خزنه"جمع خازن به معنی محافظ و نگاهبان است

آنها می دانند که مجازات الهی بر طرف شدنی نیست،تنها تقاضایشان این است که یک روز عذاب الهی از آنان برداشته شود یک روز تخفیف بگیرند نفسی تازه کنند،و اندکی بیاسایند،و به همین قانع هستند! *** ولی مراقبان دوزخ"می گویند:آیا پیامبران شما با دلائل روشن به سراغتان نیامدند"؟و آیا بقدر کافی برای شما اتمام حجت نشد؟(قالُوا أَ وَ لَمْ تَکُ تَأْتِیکُمْ رُسُلُکُمْ بِالْبَیِّناتِ).

در پاسخ"می گویند:آری"(قالُوا بَلیٰ).

ولی خازنان دوزخ به آنان"می گویند:حال که چنین است هر چه می خواهید دعا کنید،اما بدانید دعای کافران بجایی نمی رسد و ضایع و نابود می شود"! (قالُوا فَادْعُوا وَ ما دُعاءُ الْکافِرِینَ إِلاّ فِی ضَلالٍ).

شما خود معترفید که پیامبران الهی با دلائل روشن آمدند،اما به آنها اعتنا نکردید و کافر شدید،بنا بر این هر چه دعا کنید سودی ندارد،چرا که خدا دعای کافران را نمی پذیرد.

جمعی از مفسران در تفسیر جمله اخیر گفته اند منظور این است که شما خودتان دعا کنید زیرا ما بدون اذن پروردگار نمی توانیم دعا کنیم،اشاره به این که وقتی ما چنین اجازه ای نداشته باشیم باید بدانید درهای نجات به روی شما بسته است،درست است که کافر در قیامت مؤمن می شود،اما این ایمان چیزی از آثار کفر او نمی کاهد،لذا هم چنان نام کافر بر او می ماند.

ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد.

***

ص:۱۲۵

[سوره غافر (۴۰): آیات ۵۱ تا ۵۵]

اشاره

إِنّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا فِی اَلْحَیاهِ اَلدُّنْیا وَ یَوْمَ یَقُومُ اَلْأَشْهادُ (۵۱) یَوْمَ لا یَنْفَعُ اَلظّالِمِینَ مَعْذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اَللَّعْنَهُ وَ لَهُمْ سُوءُ
اَلدّارِ (۵۲) وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسَی اَلْهُدی وَ أَوْرَثْنا بَنِی إِسْرائِیلَ اَلْکِتابَ (۵۳) هُدیً وَ ذِکْری لِأُولِی اَلْأَلْبابِ (۵۴) فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اَللّهِ
حَقٌّ وَ اِسْتَغْفِرْ لِذَنْبِکَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ بِالْعَشِیِّ وَ اَلْإِبْکارِ (۵۵)

ترجمه:

۵۱-ما به طور مسلم رسولان خود،و کسانی را که ایمان آورده اند،در زندگی دنیا و روزی که گواهان به پا می خیزند،یاری می دهیم.

ص:۱۲۶

۵۲-روزی که عذر خواهی ظالمان سودی نمی بخشد،و لعنت خدا از آن آنها و خانه(و جایگاه) بد نیز برای آنها است.

۵۳-ما به موسی هدایت بخشیدیم و بنی اسرائیل را وارثان کتاب(تورات)قرار دادیم.

۵۴-کتابی که مایه هدایت و تذکر برای صاحبان عقل بود.

۵۵-صبر و شکیبایی پیشه کن که وعده خدا حق است و برای گناهت استغفار نما و تسبیح و حمد پروردگارت را هر صبح و شام بجا آور.

تفسیر:

اشاره

ما مؤمنان را یاری می دهیم.

از آنجا که در آیات گذشته سخن از محاجه و گفتگوهای دوزخیان بود که نمی توانند یکدیگر را یاری کنند،و نه کسی به یاری آنها می شتابد،و از آنجا که در آیات پیش از آن نیز سخن از"مؤمن آل فرعون"آن مرد مجاهد و مبارز کم نظیر و حمایت خداوند از او مطرح بود،در آیات مورد بحث به عنوان یک قانون کلی حمایت خویش را از پیامبران و مؤمنان در دنیا و آخرت بیان می دارد.

می فرماید:"ما بطور مسلم رسولان خود و کسانی را که ایمان آورده اند در زندگی دنیا و روز قیامت که گواهان بر پا می خیزند یاری می دهیم"(إِنّٰا لَنَنْصُرُ رُسُلَنٰا وَ الَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیٰاةِ الدُّنْیٰا وَ یَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهٰادُ).

حمایتی بیدریغ و مؤکد به انواع تاکید،حمایتی که بی قید و شرط است و به همین جهت انواع پیروزیها را به دنبال دارد،و اعم از پیروزی در منطق و بیان، یا پیروزی در جنگها،یا فرستادن عذاب الهی بر مخالفان و نابود کردن آنان و یا امدادهای غیبی که قلب را تقویت و روح را به لطف الهی نیرومند و قوی می سازد.

در اینجا به تعبیر تازه ای در باره روز قیامت برخورد می کنیم و آن" یَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهٰادُ "(روزی که گواهان قیام می کنند)می باشد.

"اشهاد"جمع"شاهد"یا"شهید"است(همانگونه که"اصحاب"جمع

ص:۱۲۷

"صاحب"و"اشراف"جمع"شریف"است)و به هر حال به معنی گواهان است.

در اینکه این گواهان کیانند تفسیرهای مختلفی شده است که همه قابل جمع است:

۱-منظور فرشتگان مراقب اعمال آدمی است.

۲-منظور پیامبران می باشد که گواهان امتها هستند.

۳-مقصود فرشتگان و پیامبران و مؤمنانند که گواهان اعمال انسانها می باشند.

اما احتمال اینکه اعضاء پیکر انسان نیز داخل در این بحث باشد بعید به نظر می رسد،زیرا واژه"اشهاد"هر چند معنی گسترده ای دارد اما تعبیر به" یَوْمَ یَقُومُ الْأَشْهٰادُ "(روزی که گواهان قیام می کنند)با آن متناسب نیست.

این تعبیر اشاره به نکته جالبی است و می خواهد بگوید آن روزی که همه خلائق در آن جمعند گواهان در آن محضر بزرگ قیام می کنند،و رسوایی در آنجا بدترین رسوایی است،و پیروزی نیز برترین پیروزی است،ما در آن روز مؤمنان و رسولان خود را یاری می کنیم و بر آبروی آنها در آن محضر بزرگ می افزائیم.

*** اما آن روز روز رسوایی و بدبختی کافران و ظالمان است،چنان که در آیه بعد می افزاید:"همان روزی که عذرخواهی ظالمان سودی نمی بخشد،و لعنت خدا مخصوص آنها است،و خانه و جایگاه بد نیز به آنها تعلق دارد"(یَوْمَ لاٰ یَنْفَعُ الظّٰالِمِینَ مَعْذِرَتُهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدّٰارِ).

از یک سو عذر خواهی آنها در برابر گواهان به جایی نمی رسد و رسوایی در آن محضر بزرگ دامانشان را می گیرد.

از سوی دیگر از رحمت خدا دورند و لعنت که همان بعد معنوی از رحمت است گریبانگیرشان می شود.

ص :۱۲۸

و از سوی سوم از نظر جسمانی نیز در شکنجه و عذابند،و در بدترین جایگاه در آتش دوزخ! ***

سؤال

در اینجا سؤال مهمی مطرح می شود و آن اینکه:اگر خداوند وعده پیروزی پیامبران و مؤمنان را به صورت مؤکد داده،پس چرا ما در طول تاریخ شاهد کشتار جمعی از پیامبران و مؤمنان به دست کفار بی ایمان هستیم؟چرا گاه آنها شدیدا در تنگنا واقع می شدند؟و یا از نظر نظامی شاهد شکست بودند؟مگر وعده الهی تخلف پذیر است؟! پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود،و آن اینکه:مقیاس سنجش بسیاری از مردم در ارزیابی مفهوم پیروزی بسیار محدود است،آنها پیروزی را تنها در این می دانند که انسان دشمن را به عقب براند و چند روزی حکومت را به دست گیرد.

آنها پیروزی در هدف،و برتری مکتب را به حساب نمی آورند،آنها الگو شدن یک مجاهد شهید را برای نسلهای موجود و آینده در نظر نمی گیرند،آنها عزت و سربلندی در نزد همه آزادگان جهان و جلب خشنودی و رضایت خدا را به هیچ می انگارند.

بدیهی است در چنان ارزیابی محدودی این ایراد پاسخ ندارد، اما اگر دید خود را وسیعتر و افق فکر خود را بازتر کنیم و ارزشهای واقعی را در نظر بگیریم آن گاه به معنی عمیق آیه پی خواهیم برد.

"سید قطب"در تفسیر"فی ظلال"در اینجا سخنی دارد که شاهد ارزنده ای بر این مقصود است.

او قهرمان میدان کربلا حسین عزیز ع را مثال می زند و چنین می گوید:

"حسین رضوان اللّه علیه در چنان صحنه بزرگ از یک سو،و دردناک از سوی دیگر، شربت شهادت نوشید،آیا این پیروزی بود یا شکست؟! در مقیاس کوچک و صورت ظاهر شکست بود،اما در برابر حقیقت خالص و مقیاسهای بزرگ پیروزی عظیمی به شمار می آید.

برای هر شهیدی در روی زمین قلوب پاک انسانها می لرزد،عشق و عواطف را برمی انگیزد،و غیرت و فداکاری را در نفوس به جنب و جوش می آورد،همانگونه که حسین(رضوان اللّه علیه)چنین کرد.

این سخنی است که هم شیعیان و هم غیر شیعیان از سائر مسلمین،و هم گروه عظیمی از غیر مسلمانان در آن متفق و هم عقیده اند.

چه بسیار شهیدانی که اگر هزار سال زنده می ماندند نمی توانستند به مقدار شهادتشان عقیده و مکتب خود را یاری کنند،و قدرت نداشتند اینهمه مفاهیم بزرگ انسانی را در دلها به یادگار گذارند،و هزاران انسان را با آخرین سخنان خود که با خونشان می نویسند به کارهای بزرگ وادار کنند.

آری این سخنان و خطبه های آخرین که با خط خونین نوشته شده است پیوسته زنده می ماند،و فرزندان و نسلهای آینده را به حرکت در می آورد،و ای بسا تمام تاریخ را در طول قرون و اعصار تحت تاثیر خود قرار می دهد" (۱).

باید بر این سخن بیفزائیم که ما شیعیان همه سال با چشم خود آثار حیات امام حسین عزیز ع و دوستان شهیدش را در کربلا می بینیم که جلسات سوگواری آنها سرچشمه چه جنبشهای عظیمی می شود؟! ما با چشم خود شاهد و ناظر حرکت میلیونها نفر مسلمان بیدار در ایام عاشورای حسینی برای ریشه کن ساختن کاخ ظلم و استبداد و استعمار بودیم.

ما با چشم خود دیدیم که این نسل فداکار که درس خویش را در مکتب امام .

۱- ۱) "تفسیر فی ظلال"جلد ۷ صفحه ۱۸۹

حسین ع و مجالس یادبود و ایام عاشورای او خوانده بود چگونه با دست خالی از هر گونه سلاح قدرتمندترین سلاطین جبار را از تخت خود پائین کشیده اند.

آری ما با چشم دیدیم چگونه خون حسین در عروق آنها به جریان افتاد و تمام محاسبات سیاسی و نظامی ابرقدرتها را بر هم زد.

آیا این پیروزی حسین ع و یارانش نبود که توانستند بعد از ۱۳ قرن چنان قدرت نمایی کنند؟ ***

سؤال دیگر

سؤال دیگری نیز در اینجا مطرح می شود،و آن اینکه آیه فوق می گوید:

در روز قیامت عذر خواهی ظالمان مؤثر نیست،در حالی که در"آیه ۳۶ سوره مرسلات"می خوانیم در آن روز اصلا به آنها اجازه عذر خواهی داده نمی شود وَ لا یُؤْذَنُ لَهُمْ فَیَعْتَذِرُونَ این دو چگونه با هم سازگار است؟ در پاسخ باید به دو نکته توجه کرد:نخست اینکه روز قیامت مواقفی دارد که شرائط آن با هم متفاوت است،در پاره ای از مواقف زبان از کار می افتد و دست و پا و اعضاء و جوارح به سخن می آیند و گواهی می دهند،اما در پاره ای دیگر از مواقف زبان گشوده می شود و انسان سخن می گوید(چنان که آیات ۶۵ سوره یس از یک سو،و آیات گذشته همین سوره در باره گفتگوها و مشاجرات دوزخیان شاهد این مدعا است).

بنا بر این هیچ مانعی ندارد که در بعضی از مواقف اجازه عذرخواهی به آنها داده نشود؟در حالی که در مواقف دیگر عذرخواهی می کنند اما سودی ندارد.

نکته دیگر اینکه:گاه انسان سخنی می گوید اما بی فایده و بیهوده است، در چنین موارد گویی اصلا سخنی نگفته،بنا بر این جمله"به آنها اجازه عذر خواهی

داده نمی شود"ممکن است به این معنی باشد که عذر خواهی آنها بیهوده است.

*** سپس قرآن یکی از موارد یاری رسولان و پیروزی آنها را در پرتو حمایت الهی بر دشمنان عنوان کرده می گوید:ما به موسی هدایت بخشیدیم و بنی اسرائیل را وارثان کتاب آسمانی(تورات)قرار دادیم"(وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْهُدىٰ وَ أَوْرَثْنا بَنِي إِسْرائِيلَ الْكِتابَ).

هدایتی که خداوند به موسی ارزانی داشت معنی گسترده ای دارد که هم مقام نبوت و وحی را شامل می شود،و هم کتاب آسمانی یعنی تورات،و هم هدایتهایی که در مسیر انجام رسالتش به او داده شد،و معجزاتی که در اختیار او قرار گرفت.

تعبیر به میراث در مورد"تورات"بخاطر این است که بنی اسرائیل نسلی بعد از نسل دیگر آن را در اختیار گرفتند،و می توانستند از آن بهره گیری کنند بی آنکه زحمتی برای آن کشیده باشند،همچون میراثهای معمولی که بدون زحمت در اختیار انسان قرار می گیرد،هر چند آنها این میراث بزرگ الهی را ضایع کردند.

*** در آیه بعد می افزاید:"این کتاب آسمانی هم مایه هدایت بود،هم یاد آوری برای صاحبان عقل"(هُدىً وَ ذِكْرىٰ لِأُولِي الْأَلْبابِ) (۱).

تفاوت"هدایت"و"ذکری"در این است که هدایت در آغاز کار است، اما"تذکر"به عنوان یادآوری در برابر مسائلی است که انسان قبلا شنیده و به آن ایمان آورده اما از صفحه خاطرش محو شده است،و به تعبیر دیگر کتب آسمانی هم .

ص: ۱۳۲

---

۱ - ۱) "هدی و ذکری"ممکن است"مفعول لاجله باشد،و ممکن است"مصدر" به معنی"حال"یعنی"هادیا و مذکرا لاولی الالباب"بعضی احتمالات دیگری داده اند از قبیل بدل و یا خبر مبتدای محذوف بودن ولی مناسب به نظر نمی رسد

آغازگر هدایت است هم تداوم بخش آن.

ولی هم در آغاز،و هم در ادامه کار،بهره واقعی را"اولو الالباب"و صاحبان مغز و اندیشه می برند،نه نابخردان لجوج و نه متعصبان چشم و گوش بسته.

*** در آخرین آیه مورد بحث سه دستور مهم به پیامبر اسلام ص می دهد که در حقیقت دستوراتی است عمومی و همگانی هر چند مخاطب شخص پیامبر ص است.

نخست می گوید:"صبر و شکیبایی پیشه کن که وعده خدا حق است" (فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ).

در برابر عناد و لجاجت دشمنان و کارشکنی آنان صبر کن.

در مقابل نادانی جمعی از دوستان و سستی و سهل انگاری و احیانا آزار آنان صبر کن.

و در برابر تمایلات نفس و هوسهای سرکش و خشم و غضب نیز شکیبایی نما.

خلاصه کلید پیروزی تو در تمام زمینه ها صبر و استقامت است.

بدان که وعده خداوند در مورد پیروزی تو و امتت تخلف ناپذیر است،این ایمان به حقانیت وعده الهی تو را در مسیرت دلگرم و پر استقامت می کند،و تحمل ناملایمات را بر تو و مؤمنان آسان می سازد.

در قرآن مجید بارها پیغمبر ص مامور به صبر شده که گاهی به صورت مطلق است،همانند آیه مورد بحث،و بعضی آیات دیگر،و گاه در بعضی موارد مخصوص ذکر شده است مانند آیه ۳۹ و ۴۰ سوره ق" فَاصْبِرْ عَلی ما یَقُولُونَ ":"در برابر آنچه آنها می گویند و نسبتهای ناروایی که به تو می دهند صبر کن"در جای دیگر می گوید:"با آن دسته از یارانت که(ظاهرا فقیرند اما هر صبح و شام پروردگار خویش را می خوانند و عبادت می کنند صبر و شکیبایی کن و از آنها جدا

مشو "(کهف-۲۸).

تمام پیروزیهایی که نصیب پیامبر و مسلمانان نخستین شد در سایه همین صبر و استقامت بود،و امروز نیز بدون آن غلبه بر دشمنان فراوان و مشکلات زیاد ممکن نیست.

در دستور دوم می فرماید:"و برای گناهت استغفار کن "(و استغفر لذنبک).

مسلم است پیامبر بخاطر مقام عصمت مرتکب گناهی نمی شد،ولی چنان که گفته ایم این گونه تعبیرات در قرآن مجید در مورد پیغمبر اسلام ص و سایر انبیاء ع اشاره به گناهان نسبی است،چرا که گاهی اعمالی که در مورد افراد عادی عبادت و حسنات است در مورد انبیای بزرگ گناه محسوب می شود چرا که "حسنات الأبرار سیئات المقربین".

یک لحظه غفلت و حتی یک ترک اولی در مورد آنها سزاوار نیست،و به خاطر مقام والا و سطح عالی معرفتشان باید از همه این امور برکنار باشند و هر گاه از آنها سر زند از آن استغفار می کنند.

اما این که بعضی گفته اند منظور گناهان امت است،یا گناهانی که دیگران در مورد پیامبر ص انجام دادند،و یا استغفار در اینجا تعبدی است،بعید به نظر می رسد.

در آخرین دستور می فرماید:"تسبیح و حمد پروردگارت را هر عصر و صبح بجا آور "(وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ بِالْعَشِیِّ وَ الْإِبْکارِ).

"عشی"به معنی بعد از ظهر تا قبل از غروب آفتاب است و"ابکار" بین الطلوعین را می گویند.

ممکن است"عشی"و"ابکار"اشاره به دو وقت معین عصرگاهان و صبحگاهان باشد که انسان آمادگی برای حمد و تسبیح الهی دارد،چرا که هنوز مشغول کار روزانه نشده،و یا آن را به پایان رسانیده است.

و ممکن است به معنی دوام حمد و تسبیح در مدت تمام شبانه روز باشد، و این تعبیر معمول است که فی المثل می گوئیم:"صبح و شام از او مراقبت کنید"، یعنی همیشه.

بعضی این حمد و تسبیح را اشاره به نمازهای صبح و عصر یا تمام نمازهای پنجگانه دانسته اند،در حالی که ظاهر تعبیر آیه مفهومی وسیعتر از آن دارد و نمازها می تواند فقط مصداقی از آن باشد.

به هر حال این سه دستور جامع در زمینه خودسازی و آمادگی برای پیروزیها در سایه لطف الهی است،و این زاد و توشه ای است در مسیر وصول به اهداف بزرگ.

قبل از هر چیز تحمل و شکیبایی در برابر شدائد و موانع،سپس پاک ساختن صفحه دل از زنگار گناه و از هر گونه آلودگی،و بعد آراستن آن با یاد پروردگار، آراستنی که تسبیح و حمد به معنی منزه دانستن خداوند از هر گونه عیب و نقص و ستایش او بر هر حسن و کمال را شامل می گردد.

حمد و تسبیحی که در مورد خالق است ولی پرتوش در دل مخلوق نیز می افتد، و او را از عیوب پاک کرده،به صفات کمالیه آراسته می سازد.

***

ص: ۱۳۵

[سوره غافر (۴۰): آیات ۵۶ تا ۵۹]

اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ يُجادِلُونَ فِي آياتِ اَللّهِ بِغَيْرِ سُلْطانٍ أَتاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلاّ كِبْرٌ ما هُمْ بِبالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ إِنَّهُ هُوَ اَلسَّمِيعُ اَلْبَصِيرُ (۵۶)
لَخَلْقُ اَلسَّماواتِ وَ اَلْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ اَلنّاسِ وَ لكِنَّ أَكْثَرَ اَلنّاسِ لا يَعْلَمُونَ (۵۷) وَ ما يَسْتَوِي اَلْأَعْمى وَ اَلْبَصِيرُ وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ
عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ وَ لاَ اَلْمُسِيءُ قَلِيلاً ما تَتَذَكَّرُونَ (۵۸) إِنَّ اَلسّاعَةَ لَآتِيَةٌ لا رَيْبَ فِيها وَ لكِنَّ أَكْثَرَ اَلنّاسِ لا يُؤْمِنُونَ (۵۹)

ترجمه:

۵۶-کسانی که در آیات خداوند بدون دلیلی که از سوی خدا برای آنها آمده باشد ستیزه جویی می کنند در دلهایشان فقط تکبر(و غرور)است،و هرگز به منظور خود نخواهند

ص :۱۳۶

رسید،بنا بر این به خداوند پناه بر که او شنوا و بینا است.

۵۷-آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش انسانها مهمتر است ولی اکثر مردم نمی دانند.

۵۸-هرگز نابینا و بینا مساوی نیستند،همچنین کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند با بدکاران یکسان نخواهند بود،اما کمتر متذکر می شوید.

۵۹-روز قیامت به طور مسلم خواهد آمد،شکی در آن نیست،ولی اکثر مردم ایمان نمی آورند.

تفسیر:

"نابینا"و"بینا"یکسان نیست،همچنین"کافر"و"مؤمن"

در آیات گذشته خداوند پیامبر ص را به صبر و شکیبایی در مقابل مخالفان و نغمه های ناموزون و توطئه های شوم آنها دعوت می کرد،و آیات مورد بحث انگیزه مجادله و ستیزه جوئیهای آنان را در مقابل حق شرح می دهد.

در نخستین آیه می گوید:"کسانی که بدون منطق و دلیلی که از سوی خدا برای آنها آمده باشد در آیات الهی مجادله می کنند،و در سینه هاشان جز تکبر نیست" (إِنَّ الَّذِینَ یُجادِلُونَ فِی آیاتِ اللّهِ بِغَیْرِ سُلْطانٍ أَتاهُمْ إِنْ فِی صُدُورِهِمْ إِلاّ کِبْرٌ).

"مجادله"-چنان که قبلا هم اشاره کرده ایم-به معنی مخاصمه و ستیزه جویی در سخن و جر و بحثهای بی منطق است.هر چند گاهی در معنی وسیع اعم از گفتگوی باطل و حق نیز به کار می رود،و تعبیر"بِغَیْرِ سُلْطانٍ أَتاهُمْ "تاکیدی است بر آنچه معمولا از معنی مجادله استفاده می شود،چرا که"سلطان"به معنی دلیل و برهانی است که مایه سلطه انسان بر طرف مقابل می شود.

و تعبیر"اتاهم"اشاره به دلائلی است که از طریق وحی از سوی خدا نازل می گردد،و چون وحی مطمئن ترین طریق برای اثبات حقائق است در اینجا روی آن تکیه شده است.

منظور از"آیات اللّه"که آنها در مورد آن مجادله می کردند"معجزات و آیات قرآن"و بحثهای مربوط به مبدء و معاد است که گاه آن را سحر می خواندند،گاه

ص :۱۳۷

نشانه جنون و گاه اساطیر الاولین و افسانه های پیشینیان! و به این ترتیب آیه گواه زنده ای بر این حقیقت است که سرچشمه اصلی مجادله کبر و غرور و خودمحوری است،چرا که افراد متکبر و خود محور به خاطر علاقه شدید به خویشتن،به دیگران اعتنا ندارند،افکار خود را حق و نظرات دیگران را هر چه باشد باطل می پندارند،لذا روی سخنان باطل خود ایستادگی به خرج می دهند.

تعبیر به"ان"اشاره به این است که عامل منحصر در اینگونه موارد همان کبر و خود برتربینی است و الاـ چگونه ممکن است انسان بدون دلیل و مدرک اینهمه بر گفتار خود ایستادگی به خرج دهد.

"صدور"(سینه ها)در اینجا اشاره به قلبها است و منظور از قلب روح و جان و فکر است که در آیات قرآن کرارا به این معنی آمده است.

بعضی از مفسران"کبر"را در آیه فوق به معنی"حسد"تفسیر کرده اند، و عامل مجادله آنها را حسادتشان نسبت به پیامبر ص و مقام معنوی و ظاهری او می دانند،در حالی که کبر در لغت به این معنی نیست،ولی ممکن است ملازم آن باشد، چرا که افراد متکبر و خود محور معمولاـ حسود نیز هستند،همه مواهب را برای خود می خواهند و از اینکه دیگران از آن بهره گیرند ناراحت می شوند.

سپس می افزاید:"آنها هرگز به منظور خود نخواهند رسید"(مٰا هُمْ بِبٰالِغِيهِ).

هدف آنان این است که خود را بزرگ ببینند،فخر بفروشند و بر جامعه حکومت کنند،اما جز ذلت و زیر دست بودن بهره ای نخواهند گرفت،نه به هدفی که از کبر و غرور دارند می رسند،و نه به هدفی که برای مجادله های باطل و بی اساس دارند که حق را ابطال کنند و باطل را بر کرسی بنشانند (۱). .

---

۱ – ۱) در اینکه مرجع ضمیر"بالغیه"چیست؟مفسران دو احتمال داده اند:نخست اینکه به"کبر"برگردد،چرا که جمله"ما هم ببالغیه"توصیفی است برای"کبر"،و مفهوم جمله چنین می شود که آنها به مقتضی و هدف تکبرشان نمی رسند(در حقیقت"مضاف" در اینجا حذف شده-"ما هم ببالغی مقتضی کبرهم")دیگر اینکه ضمیر به"جدال"باز گردد که از جمله"یجادلون"استفاده می شود،یعنی آنها به هدف جدال باطل خود که ابطال حق است نمی رسند،اما در اینصورت جمله نمی تواند صفت کبر بوده باشد،و باید عطف بر جمله های قبل گردد،با حذف عاطف

در پایان آیه به پیامبر ص دستور می دهد که از شر اینگونه افراد مغرور و خود خواه و بی منطق به خدا پناه ببرد،می فرماید:"اکنون که چنین است به خدا پناه ببر که او شنوا و بینا است"(فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ).

هم سخنان بی اساس آنها را می شنود و هم توطئه ها و اعمال زشتشان را می بیند.

نه تنها پیامبر اسلام ص که همه رهروان راه حق باید در طوفانهای حوادث و در برابر ستیزه جویان بی منطق خود را به خدا بسپارند.

لذا یوسف پیامبر بزرگ خدا ع هنگامی که در برابر طوفان سخت هوسهای زلیخا قرار می گیرد می گوید: مَعاذَ اللّهِ إِنَّهُ رَبِّی أَحْسَنَ مَثْوایَ :"به خدا پناه می برم،عزیز مصر صاحب نعمت من است،مقام مرا گرامی داشته،چگونه ممکن است به او خیانت کنم"؟و در آیات گذشته همین سوره نیز از زبان موسی ع خواندیم: إِنِّی عُذْتُ بِرَبِّی وَ رَبِّکُمْ مِنْ کُلِّ مُتَکَبِّرٍ لا یُؤْمِنُ بِیَوْمِ الْحِسابِ :

"من به پروردگارم و پروردگار شما پناه می برم از هر متکبری که به روز حساب ایمان نمی آورد"(مؤمن ۲۷).

*** و از آنجا که یکی از موارد مهم مجادله کفار در برابر پیامبر اسلام ص مساله معاد و زنده شدن انسانها بعد از مرگ بود،در آیه بعد با یک بیان روشن مسئله

ص :۱۳۹

معاد را متذکر می شود می فرماید:"آفرینش آسمانها و زمین از آفرینش انسانها مهمتر و بالاتر است،ولی اکثر مردم نمی دانند" (لَخَلْقُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النّٰاسِ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّٰاسِ لاٰ يَعْلَمُونَ).

کسی که توانایی دارد این کرات عظیم و کهکشانهای وسیع و گسترده را با آن همه عظمت بیافریند،و اداره و تدبیر کند چگونه از احیای مردگان عاجز و ناتوان خواهد بود؟این جهل گروهی از مردم است که به آنها اجازه درک این حقایق را نمی دهد.

غالب مفسران این آیه را پاسخی به مجادله مشرکان در مورد"معاد"دانسته اند (۱)ولی بعضی نیز احتمال داده اند که منظور پاسخی است به کبر متکبران مغرور که خود و افکار کوتاهشان را بزرگ می پنداشتند،در حالی که در مقایسه با عظمت عالم هستی ذره ناچیزی بیش نبودند،این معنی از مفهوم آیات چندان دور نیست ولی با توجه با آیات بعد معنی اول مناسبتر به نظر می رسد.

به هر حال در این آیه یکی دیگر از عوامل"مجادله"باطل را ذکر کرده که آن"جهل"است،در حالی که در آیات قبل مسئله"کبر"مطرح شده بود،و این هر دو رابطه نزدیک با هم دارند،چرا که سرچشمه"کبر""جهل و نادانی"و عدم شناخت قدر خود یا مقدار علم و دانایی خویشتن است.

*** در آیه بعد در یک مقایسه روشن وضع حال این متکبران جاهل را در مقابل مؤمنان آگاه،روشن ساخته،می گوید:"نابینا و بینا هرگز مساوی نیستند" (وَ مٰا يَسْتَوِي الْأَعْمىٰ وَ الْبَصِيرُ).

"همچنین کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند،با بدکاران .

۱- ۱) مجمع البیان،تفسیر کبیر فخر رازی،تفسیر کشاف،تفسیر روح المعانی،تفسیر صافی،و تفسیر روح البیان

یکسان نخواهند بود"(وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ لاَ الْمُسِیءُ) (۱).

اما شما بر اثر خود خواهی و جهل "کمتر متذکر می شوید"(قَلِیلاً ما تَتَذَکَّرُونَ) (۲).

نابینا همان آدم نادان و بیخبری است که پرده های کبر و غرور بر چشمانش افتاده،و اجازه درک حقایق را به او نمی دهد،و بینا کسی است که در پرتو نور علم و استدلالات منطقی،حق را مشاهده می کند،آیا این دو با هم برابرند؟! این از نظر ایمان و اعتقاد،و اما از نظر عمل چگونه "افراد مؤمن صالح العمل" با "آلودگان بدکار و مجرم" یکسان خواهند بود؟در حقیقت مقایسه اول از نظر شناخت و علم است،و مقایسه دوم از نظر بازتاب آن در اعمال آنها است.

آری بینایان هم کوچکی خود را می بینند و هم عظمت جهان اطراف خویش را،و به همین دلیل به موقعیت و قدر خویش واقفند،اما "نابینا" نه موقعیت خود را در زمان و مکان می داند،و نه جهان اطراف خویش را می بیند،به همین جهت همیشه در ارزیابی وجود خویشتن خطا می کند و گرفتار کبر و غرور می گردد، و همین کبر و غرور او را به زشتکاری وادار می سازد.

این نکته نیز ممکن است از دو جمله آیه فوق در ارتباط با یکدیگر استفاده شود که ایمان و عمل صالح چشم دل را بینا می کند کفر و اعمال زشت آدمی را نابینا می سازد و حس تشخیص حق را از باطل از او می گیرد.

***. .

ص:۱۴۱

۱- ۱) طرز جمله بندی آیات در بدو نظر ایجاب می کند که"لا"در جمله"و لا المسیء" ذکر نشود،ولی تاکید نفی از یک سو،و مقصود اصلی بودن این جمله از سوی دیگر،ایجاب کرده که نفی تکرار شود،به خصوص اینکه طولانی بودن جمله گاه سبب می شود که انسان نفی را که در آغاز آن آمده فراموش کند

۲- ۲) "ما"در جمله قلیلا ما تتذکرون زائده است و برای تاکید می باشد

در آخرین آیه مورد بحث با قاطعیت و صراحت خبر از وقوع قیامت می دهد می گوید:"ساعت(روز قیامت)به طور مسلم خواهد آمد،و شک و تردیدی در آن نیست،ولی اکثر مردم ایمان نمی آورند"(إِنَّ السّٰاعَةَ لَآتِيَةٌ لاٰ رَيْبَ فِيهٰا وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ النّٰاسِ يُؤْمِنُونَ).

کلمه"ان"و"لام"در"لاتیه"و جمله"لا ریب فیها"همه تاکیدهای مکرری است بر محتوای این جمله که قیام قیامت است،و از آنجا که در آیات قرآن دلائل بسیاری برای این رستاخیز بزرگ اقامه شده در پاره ای از موارد بدون ذکر دلیل،و به عنوان یک مساله قطعی از آن بحث کرده و می گذرد.

"ساعه"به گفته"راغب"در"مفردات"در اصل به معنی"جزئی از اجزاء زمان"است و از آنجا که وقوع قیامت و حساب انسانها در آن روز به سرعت انجام می گیرد از آن تعبیر به"ساعه"شده است.

این تعبیر دهها بار در قرآن مجید به همین معنی به کار رفته،منتها گاه در مورد خود قیامت است،و گاه در پایان جهان و مقدمات رستاخیز،و چون هر دو با یکدیگر پیوند دارند،و هر دو به صورت ناگهانی رخ می دهند از هر دو تعبیر به"ساعه"شده است (۱).

اما اینکه می گوید:"اکثر مردم ایمان نمی آورند"نه به خاطر آن است که مساله قیام قیامت مطلبی مخفی و مبهم است،بلکه یکی از علل عمده انکار قیامت تمایل به آزادی در بهره گیری بی قید و شرط از دنیا و هر گونه هوسرانی و هوسبازی است،از این گذشته آرزوهای دور و دراز مانع از آن می شود که انسان به فکر قیامت باشد و نسبت به آن اظهار ایمان کند.

. ***

۱- ۱) در مورد نامگذاری قیامت به"ساعه"بحث مشروحتری در ذیل آیه ۱۲ سوره روم(جلد ۱۶ صفحه ۳۸۰)آورده ایم

نکته:

یهودیان مغرور!

بعضی از مفسران شان نزولی برای نخستین آیه از آیات فوق ذکر کرده اند که حاصلش این است:یهودیان می گفتند:به زودی"مسیح،دجال"ظهور می کند و ما او را یاری خواهیم کرد تا محمد و یارانش را در هم بکوبد،و ما از دست آنان راحت خواهیم شد"! (۱).

این عبارت،دو معنی می تواند داشته باشد:نخست اینکه آنها می خواستند ظهور"مسیح"و غلبه او را بر"دجال"که در انتظارش بودند بیان کنند،مسیح را از خود بدانند،و العیاذ باللّه دجال را بر پیامبر گرامی اسلام ص منطبق سازند.

دیگر اینکه آنها به راستی در انتظار خود"دجال"بودند و او را از خود می دانستند.

زیرا کلمه"مسیح"چنان که"راغب"در"مفردات"و"ابن منظور"در "لسان العرب"آورده است هم بر حضرت عیسی ع اطلاق شده به خاطر سیر و سیاحتش در زمین،یا به خاطر اینکه بیماران را با دست خود"مسح"می کرد، و آنها را به فرمان خدا شفا می داد،و هم بر دجال اطلاق گردیده است به خاطر اینکه یک چشم بیشتر ندارد،و جای چشم دیگرش "ممسوح"و صاف است.

احتمال دارد یهود از فرط عصبانیت به خاطر شکستهای پی در پی بعد از ظهور پیامبر اسلام ص به راستی در انتظار دجال،آن مرد دروغگو و فریبکار، بودند تا با او همصدا شوند،و خود را از دست پیامبر ص و یارانش خلاص کنند! یا اینکه در انتظار مسیح ع بودند،چنان که از قاموس مقدس استفاده می شود که نه تنها مسیحیان که یهودیان نیز در انتظار ظهور مسیح هستند،آنها معتقدند که"مسیح"با"دجال"پیکار می کند،و او را در هم می کوبد و این .

ص:۱۴۳

۱- ۱) مجمع البیان جلد ۸ صفحه ۵۲۸ ذیل آیات مورد بحث

عقیده را می خواستند بر ظهور اسلام منطبق سازند!.

به هر حال بعضـی وجود این شان نزول را در مورد آیه فوق دلیل بر این گرفته انـد که آیه فوق و آیه ما بعـد آن در مدینه نازل شـده،بخلاـف سایر آیات این سوره که همه مکی است،ولی از آنجا که اصل شان نزول ثابت نیست،به علاوه مفاد آن نیز مبهم است این نتیجه گیری قابل قبول نیست.

***

ص :144

[سوره غافر (۴۰): آیات ۶۰ تا ۶۳]

اشاره

وَ قٰالَ رَبُّكُمُ اُدْعُونِی أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ اَلَّذِینَ یَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبٰادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دٰاخِرِینَ (۶۰) اَللّٰهُ اَلَّذِی جَعَلَ لَكُمُ اَللَّیْلَ
لِتَسْكُنُوا فِیهِ وَ اَلنَّهٰارَ مُبْصِراً إِنَّ اَللّٰهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى اَلنّٰاسِ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَ اَلنّٰاسِ لاٰ یَشْكُرُونَ (۶۱) ذٰلِكُمُ اَللّٰهُ رَبُّكُمْ خٰالِقُ كُلِّ شَیْءٍ لاٰ
إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ فَأَنّٰى تُؤْفَكُونَ (۶۲) كَذٰلِكَ یُؤْفَكُ اَلَّذِینَ كٰانُوا بِآیٰاتِ اَللّٰهِ یَجْحَدُونَ (۶۳)

ترجمه:

۶۰-پروردگار شما گفته است مرا بخوانید تا(دعای)شما را اجابت کنم،کسانی که از عبادت من تکبر می ورزند به زودی با ذلت وارد دوزخ می شوند.

ص: ۱۴۵

۶۱-خداوند کسی است که شب را برای شما آفرید تا در آن بیاسائید،و روز را روشنی بخش قرار داد،خداوند نسبت به مردم صاحب فضل و کرم است هر چند اکثر مردم شکرگزاری نمی کنند.

۶۲-این است خداوند پروردگار شما که آفریننده همه چیز است،هیچ معبودی جز او نیست،با اینحال چگونه از راه حق منحرف می شوید؟! ۶۳-اینچنین کسانی که آیات خدا را انکار می کردند منحرف می شوند.

تفسیر:

اشاره

مرا بخوانید تا اجابت کنم!

از آنجا که در آیات گذشته تهدیداتی نسبت به افراد بی ایمان و متکبر و مغرور آمده بود،در این آیات آن را با لطف و مهربانی می آمیزد،و آغوش رحمتش را به روی توبه کنندگان می گشاید،نخست می گوید:"پروردگار شما گفته است که مرا بخوانید تا دعای شما را اجابت کنم"(وَ قٰالَ رَبُّکُمُ ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ).

بسیاری از مفسران دعا و خواندن را در اینجا به همان معنی معروفش تفسیر کرده اند،و جمله" أَسْتَجِبْ لَکُمْ "و همچنین روایات متعددی که در ذیل این آیه در زمینه دعا و ثوابهای آن آمده است،و بعدا به آن اشاره خواهیم کرد،نیز شاهد همین معنی است.

در حالی که بعضی دیگر به پیروی از"ابن عباس"مفسر معروف احتمال داده اند که"دعا"در اینجا به معنی توحید و عبادت پروردگار است،یعنی"مرا بپرستید و به وحدانیتم اقرار کنید"ولی ظاهر همان تفسیر اول است.

به هر حال از آیه فوق چند نکته استفاده می شود:

۱-دعا کردن محبوب الهی و خواست خود او است.

۲-بعد از دعا وعده اجابت داده شده است،ولی می دانیم این وعده وعده ای است مشروط،و نه مطلق،دعائی به هدف اجابت می رسد که شرائط لازم در"دعا"

ص:۱۴۶

و"دعا کننده"و"مطلبی که مورد تقاضا"است جمع باشد،و ما این موضوع را به ضمیمه فلسفه"نیایش و دعا"و"مفهوم واقعی آن"در ذیل آیه ۱۸۶ سوره بقره به طور مشروح بیان کرده ایم و نیاز به تکرار نیست (۱).

۳-دعا خود یک نوع عبادت است،چرا که در ذیل آیه واژه عبادت بر آن اطلاق شده.

و در ذیل آیه تهدید شدیدی نسبت به کسانی که از دعا کردن ابا دارند کرده، می گوید:"کسانی که از عبادت من استکبار می ورزند به زودی با ذلت و خواری وارد دوزخ می شوند"(إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبٰادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دٰاخِرِینَ) (۲).

***

اهمیت دعا و شرایط استجابت

روایات متعددی که از پیغمبر گرامی اسلام ص و سایر پیشوایان بزرگ ع نقل شده اهمیت دعا را کاملا روشن می سازد:

۱-در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص آمده است:

الدعاء هو العباده :

"دعا عبادت است " (۳).

۲-در حدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم:یکی از یارانش سؤال کرد ما تقول فی رجلین دخلا المسجد جمیعا کان احدهما اکثر صلاه،و الآخر دعاء فایهما افضل؟قال کل حسن:"چه می فرمایی در باره دو نفر که هر دو وارد مسجد شدند یکی نماز بیشتری بجا آورد،و دیگری دعای بیشتری،کدامیک . . .

۱- ۱) جلد اول"تفسیر نمونه"صفحه ۶۳۸ تا صفحه ۶۴۷(چاپ جدید)

۲- ۲) "داخر"از ماده"دخور"به معنی ذلت و خواری است،این ذلت و خواری کیفر آن تکبر و خود برتربینی می باشد

۳- ۳) مجمع البیان جلد ۸ صفحه ۵۲۸

از این دو افضلند؟ فرمود:هر دو خوبند.

سؤال کننده مجددا عرض کرد:قد علمت،و لکن ایهما افضل؟:"می دانم هر دو خوبند ولی کدامیک افضل است".

امام فرمود:اکثرهما دعاء،اما تسمع قول اللّه تعالی اُدْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ عَنْ عِبادَتِی سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ داخِرِینَ :

"آن کس که بیشتر دعا می کند افضل است،مگر سخن خداوند متعال را نشنیده ای که می فرماید: اُدْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ ...

سپس افزود هی العباده الکبری:"دعا عبادت بزرگ است" (۱).

۳-در حدیث دیگری از امام باقر ع نقل شده است که در جواب این سؤال که کدام عبادت افضل است؟فرمود:

ما من شیء افضل عند اللّه من ان یسئل و یطلب مما عنده،و ما احد ابغض الی اللّه عز و جل ممن یستکبر عن عبادته،و لا یسئل ما عنده:

"چیزی نزد خدا افضل از این نیست که از او تقاضا کنند و از آنچه نزد او است بخواهند،و هیچکس مبغوض تر و منفورتر نزد خداوند از کسانی که از عبادت او تکبر می ورزند و از مواهب او تقاضا نمی کنند نیست"! (۲).

۴-در روایتی از امام صادق ع آمده است:"مقاماتی نزد خداوند است که راه وصول به آن تنها دعاست:"

ان عند اللّه عز و جل منزله لا تنال الا بمساله، و لو ان عبدا سد فاه و لم یسئل لم یعط شیئا،فاسئل تعط،انه لیس من باب یقرع الا یوشک ان یفتح لصاحبه!: "نزد خدا مقامی است که جز با دعا و تقاضا نمی توان به آن رسید،و اگر بنده ای دهان خود را از دعا فرو بندد و چیزی تقاضا . .

ص:۱۴۸

۱- ۱) مجمع البیان جلد ۸ صفحه ۵۲۹

۲- ۲) کافی جلد ۲"باب فضل الدعاء و الحث علیه"صفحه ۳۳۸

نکند چیزی به او داده نخواهد شد،پس از خدا بخواه تا به تو عطا شود،چرا که هر دری را بکوبید و اصرار کنید سرانجام گشوده خواهد شد" (۱).

۵-در بعضی از روایات دعا کردن حتی از تلاوت قرآن هم افضل شمرده شده،چنان که از پیامبر ص و امام باقر ع و امام صادق ع نقل شده که فرمودند:

الدعاء افضل من قراءه القران

(۲)

.

در یک تحلیل کوتاه می توان به عمق مفاد این احادیث رسید،زیرا دعا از یک سو انسان را به شناخت پروردگار(معرفه اللّه)که برترین سرمایه هر انسان است دعوت می کند.

و از سوی دیگر سبب می شود که خود را نیازمند او ببیند و در برابرش خضوع کند،و از مرکب غرور و کبر که سرچشمه انواع بدبختی ها و مجادله در آیات اللّه است فرود آید،و برای خود در برابر ذات پاک او موجودیتی قائل نشود.

از سوی سوم نعمتها را از او ببیند،و به او عشق ورزد،و رابطه عاطفی او از این طریق با ساحت مقدسش محکم گردد.

از سوی چهارم چون خود را نیازمند و مرهون نعمتهای خدا می بیند موظف به اطاعت فرمانش می شمرد.

از سوی پنجم چون می داند استجابت این دعا بی قید و شرط نیست،بلکه خلوص نیت و صفای دل و توبه از گناه و بر آوردن حاجات نیازمندان و دوستان از شرائط آن است خودسازی می کند و در طریق تربیت خویشتن گام بر می دارد.

از سوی ششم دعا به او اعتماد به نفس می دهد،و از یاس و نومیدی باز . .

۱- ۱) کافی جلد ۲"باب فضل الدعاء و الحث علیه"صفحه ۳۳۸

۲- ۲) "مکارم الاخلاق"طبق نقل"المیزان"جلد ۲ صفحه ۳۴(ذیل آیه ۱۸۶ بقره)

می دارد،و به تلاش و کوشش بیشتر دعوت می کند (۱).

"نکته مهمی"که در پایان این بحث فشرده لازم است یاد آوری شود اینکه دعا طبق روایات اسلامی مخصوص مواردی است که تلاشها و کوششهای انسان اثری نبخشد،و یا به تعبیر دیگر آنچه انسان در توان دارد انجام دهد،و بقیه را از خدا بخواهد.

بنا بر این اگر انسان دعا را جانشین تلاش و کوشش کند قطعا مستجاب نخواهد شد.

لذا در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

اربعه لا تستجاب لهم دعوه:

رجل جالس فی بیته یقول:اللهم ارزقنی،فیقال له ا لم آمرک بالطلب؟ و رجل کانت له امراه فدعا علیها،فیقال له:ا لم اجعل امرها الیک؟ و رجل کان له مال فافسده،فیقول:اللهم ارزقنی،فیقال له:ا لم امرک بالاقتصاد؟ا لم آمرک بالاصلاح؟ و رجل کان له مال فادانه بغیر بینه،فیقال له:ا لم آمرک بالشهاده"؟! "چهار گروهند که دعای آنها مستجاب نمی شود:

کسی که در خانه خود نشسته و می گوید:خداوندا!مرا روزی ده،به او گفته می شود:آیا به تو دستور تلاش و کوشش ندادم؟ و کسی که همسری دارد(که دائما او را ناراحت می کند)و او دعا می کند که او از دستش خلاص شود،به او گفته می شود:مگر حق طلاق را به تو ندادم؟ و کسی که اموالی داشته و آن را بیهوده تلف کرده،می گوید:خداوندا! به من روزی مرحمت کن،اما به او گفته می شود:مگر دستور اقتصاد و میانه روی .

ص: ۱۵۰

۱- ۱) در مورد دعا و فلسفه و شرائط آن در مجلدات دیگر تفسیر نمونه از جمله جلد ۱۵ صفحه ۱۷۲ ذیل آیه ۷۷ سوره فرقان،و جلد ۶ صفحه ۲۰۹،و به طور مشروحتر در جلد اول صفحه ۶۳۸ بحث شده است

به تو نـدادم؟مگر دسـتور اصـلاح مال به تو نـدادم؟ و کسـی که مالی داشـته و بـدون شاهد و گواه به دیگری وام داده،(اما وام گیرنـده منکر شـده،او دعـا می کنـد خداونـدا قلبش را نرم کن،و وادار به اداء دین فرمـا)به او گفته می شـود:مگر به تو دسـتور ندادم به هنگام وام دادن شاهد و گواه بگیر"؟ (۱).

روشن است در تمام این موارد انسان تلاش و تـدبیر لازم را به خرج نـداده و گرفتار پیامدهای آن شده،و در برابر این تقصـیر و کوتاهی و ترک تلاش دعای او مستجاب نخواهد شد.

و از اینجـا یکی از علـل عـدم اسـتجابت بسـیاری از دعاها روشن می شود،چرا که گروهی از مردم می خواهنـد دست از تلاش لازم بردارند،و به دعا پناه برند، چنین دعاهایی مستجاب نمی گردد،این یک سنت الهی است.

البته عدم استجابت بعضی از دعاها علل و عوامل دیگری نیز دارد،از جمله اینکه بسیار می شود که انسان در تشخیص مصالح و مفاسـد خود به اشـتباه می افتـد، گاه با تمام وجودش مطلبی را از خدا می خواهد که به هیچوجه صـلاح او نیست، حتی ممکن است خود او بعدا واقف به چنین امری بشود،این درست به این می ماند که گاهی بیمار یا کودک غذاهای رنگینی از پرستاران خود می طلبـد که اگر به خواسـته او عمـل کننـد بیمـاریش افزون می شود،و یـا حتی جـان او را به خطر می افکنـد، در اینگونه موارد خداوند رحیم و مهربان دعا را مستجاب نمی کند و برای آخرت او ذخیره می سازد.

بعلاوه اسـتجابت دعا شـرائطی دارد که در آیات قرآن و روایات اسـلامی آمده است،و در جلد اول همین تفسیر مشروحا از آن بحث کرده ایم(سوره بقره .

۱- ۱) "اصول کافی جلد دوم باب من لا یستجاب له دعوه حدیث ۲

آیه ۱۸۶).

***

موانع استجابت دعا

در بعضـی از روایـات گناهـان متعـددی بـه عنـوان موانـع اسـتجابت دعـا ذکر شـده از جمله سوء نیت،نفـاق،تـاخیر نمـاز از وقت،بدزبانی، غذای حرام،و ترک صدقه و انفاق در راه خدا است (۱).

این سخن را با حدیثی پر معنی از امام صادق ع پایان می دهیم:

مرحوم"طبرسی"در"احتجاج"از آن حضرت چنین نقل می کند:

انه سئل ا لیس یقول اللّه اُدْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ ؟و قـد نری المضـطر یـدعوه و لا یجـاب له،و المظلوم یستنصـره علی عـدوه فلا ینصره،قال ویحک!ما یدعوه احد الا استجاب له،اما الظالم فدعاؤه مردود الی ان یتوب،و اما المحق فاذا دعا استجاب له و صرف عنه البلاء من حیث لا یعلمه،او ادخر له ثوابا جزیلا لیوم حاجته الیه،و ان لم یکن الامر الذی سئل العبد خیرا له ان اعطاه امسک عنه:

"از آن حضرت سؤال کردند آیا خداوند نمی فرماید دعا کنید تا برای شما اجابت کنم؟در حالی که افراد مضطری را می بینیم که دعا می کننـد و به اجابت نمی رسـد،و مظلومانی را می بینیم که از خـدا پیروزی بر دشـمن می طلبند ولی آنها را یاری نمی کند.

امـام فرمود:وای بر تو!هیچکس او را نمی خوانـد مگر اینکه اجـابت می کنـد،امـا ظـالم دعـای او مردود است تا توبه کنـد،و اما صاحب حق هنگامی که دعا کنـد اجابت می فرماید و بلا را از او برطرف می سازد به طوری که گاه خود او نمی داند،و یا آن را به صورت ثواب فراوانی برای روز نیازش به آن(روز .

۱- ۱) معانی الاخبار(طبق نقل تفسیر نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۵۳۴ و اصول کافی)

قیامت)ذخیره می کند،و هر گاه چیزی را که بندگان تقاضا کنند مصلحت آنها نباشد خودداری می فرماید" (۱).

*** و از آنجا که دعا و تقاضای از خدا فرع بر معرفت خداوند است در آیه بعد از حقایقی سخن می گوید که سطح معرفت آدمی را بالا می برد،و یکی از شرائط دعا را که امید به اجابت است افزایش می دهد.

می فرماید:"خداوند کسی است که شب را برای شما آفرید تا در آن بیاسائید" (اَللّٰهُ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اللَّیْلَ لِتَسْکُنُوا فِیهِ).

چرا که تاریکی شب از یک سو موجب تعطیل قهری برنامه های روزانه است، و از سوی دیگر خود تاریکی آرام بخش و مایه استراحت تن و اعصاب و روح است، و نور مایه جنبش و حرکت.

لذا به دنبال آن می افزاید:"و روز را بینا و روشنی بخش"(وَ النَّهٰارَ مُبْصِراً).

تا محیط زندگی انسانها را روشن سازد و برای هر گونه فعالیت آماده کند.

قابل توجه اینکه:"مبصر"به معنی"بینا"است،و توصیف روز به"بینا بودن" در حقیقت یک نوع تاکید و مبالغه در بینا کردن مردم است (۲).

سپس اضافه می کند:"خداوند نسبت به مردم صاحب فضل و کرم است، هر چند اکثر مردم شکرگزاری نمی کنند"(إِنَّ اللّٰهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَی النّٰاسِ وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَ النّٰاسِ لاٰ یَشْکُرُونَ).

این نظام دقیق شب و روز،و برنامه متناوب نور و ظلمت،یکی از نمونه های . .

۱- ۱) تفسیر صافی ذیل آیات مورد بحث

۲- ۲) در باره اسرار و فلسفه های نور و ظلمت و شب و روز در جلد ۱۶ صفحه ۱۴۶ و جلد ۱۵ صفحه ۵۶۴ و جلد ۸ صفحه ۳۴۱ ذیل آیات ۷۱ سوره قصص و ۸۶ نمل و ۸۷ یونس بحث کرده ایم

فضل و کرم پروردگار بر بندگان است،و از عوامل مهم حیات انسانها و موجودات زنده است.

اگر نور نبود حیات و زندگی و حرکت وجود نداشت،و اگر تاریکی متناوب نبود شدت نور همه موجودات را خسته و ناتوان و فرسوده می کرد و گیاهان را می سوزانید و نابود می ساخت،ولی اکثر مردم از کنار این مواهب عظیم الهی بی توجه می گذرند و شکر او را بجا نمی آورند.

جالب اینکه قاعده باید به جای"الناس"دوم ضمیر باشد و بفرماید"لکن اکثرهم لا یشکرون"ولی ذکر کلمه"الناس"بجای ضمیر گویا اشاره به این است که طبع انسان(تربیت نایافته)کفران نعمت است،چنان که در آیه ۳۴ "سوره ابراهیم"نیز می خوانیم إِنَّ الْإِنْسانَ لَظَلُومٌ كَفّارٌ :"انسان بسیار ظالم و کفران کننده است" (۱).

اما اگر انسان چشمی بینا و قلبی دانا داشته باشد که خوان نعمت بیدریغ الهی را که همه جا گسترده است ببیند،و باران رحمت بیحسابش را که همه جا رسیده است مشاهده کند،بی اختیار زبان به شکر و ثنای او می گشاید و خود را در مقابل اینهمه عظمت و رحمت کوچک و مدیون می بیند (۲).

*** آیه بعد،از توحید ربوبیت پروردگار شروع کرده و به توحید خالقیت و ربوبیت ختم می کند،می فرماید:"آن کس که این همه نعمتها را بر شما ارزانی داشته خداوندی است که مالك و مربی شما است"(ذلِكُمُ اللّهُ رَبُّكُمْ).

"همان خداوندی که خالق همه چیز است"(خالِقُ كُلِّ شَيْءٍ). . .

ص:۱۵۴

۱- ۱) "تفسیر المیزان"و"تفسیر روح المعانی"ذیل آیات مورد بحث

۲- ۲) در باره معنی"شکر"و اقسام و انواع آن در جلد دهم صفحه ۲۷۸ به بعد(ذیل آیه ۷ سوره ابراهیم مشروحا بحث شده است)

"معبودی جز او نیست"(لاّ إِلَهَ إِلاّ هُوَ).

در حقیقت وجود نعمتهای فراوان الهی دلیل بر ربوبیت و مدبریت او است.

و خالق همه چیز بودن دلیل دیگری بر یگانگی او در ربوبیت است،چرا که خالق موجودات مالك و مربی آنهاست،زیرا می دانیم خالقیت خداوند به این معنی نیست که موجودات را بیافریند و کنار رود،بلکه لحظه به لحظه فیض وجود از ناحیه او بر همه موجودات عالم هستی افاضه می شود،و چنین خالقیتی از ربوبیت جدا نخواهد بود.

بدیهی است تنها چنین کسی شایسته پرستش و الوهیت است بنا بر این جمله " خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ "به منزله دلیل برای" ذَلِكُمُ اللّهُ رَبُّكُمْ "می باشد و" لاَ إِلَهَ إِلاّ هُوَ "بمنزله نتیجه آن(دقت کنید).

و در پایان آیه می افزاید:"با این حال چگونه از راه حق منحرف می شوید"؟ (فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ) (۱).

و چرا از پرستش خداوند یگانه یکتا به سوی بتها روی می آورید؟! توجه داشته باشید که"تؤفکون"به صورت صیغه مجهول است،یعنی شما را از مسیر حق منحرف می سازند،گویی بت پرستان چنان بی اراده اند که در این مسیر از خود اختیاری ندارند.

*** در آخرین آیه مورد بحث به عنوان توضیح و تاکید مطالب گذشته می فرماید:

"کسانی که آیات خدا را انکار می کردند اینگونه از طریق حق بازگردانده می شوند" (كَذَلِكَ يُؤْفَكُ الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللّهِ يَجْحَدُونَ). .

۱ - ۱) قبلا نیز گفته ایم "تؤفکون"از ماده"افک"به معنی انحراف و بازگشت از مسیر حق است،و اگر"بادهای مخالف"را"مؤتفکات"می گویند به همین جهت است و تعبیر از"دروغ"به"افك"نیز بخاطر انحراف آن از بیان حق است

"یجحدون"از ماده"جحد"در اصل به معنی انکار کردن چیزی است که در دل وجود دارد،یعنی انسان معتقد به چیزی باشد در عین حال آن را نفی کند، و یا معتقد به نفی آن باشد ولی با زبان آن را اثبات کند،به افراد بخیل و کم خیر که غالبا اظهار فقر می کنند"جحد"گفته می شود و"ارض جحده"به معنی زمین کم گیاه است (۱).

بعضی دیگر از ارباب لغت"جحد"و"جحود"را نیز چنین تفسیر کرده اند:

الجحود الانکار مع العلم:جحود به معنی انکار توأم با علم است (۲).

بنا بر این در مفهوم جحد همیشه یک نوع لجاجت یا عناد در برابر حق نهفته است بدیهی است کسی که با چنین صفتی با حقایق برخورد کند سرنوشتی جز انحراف از طریق حق نخواهد داشت،چرا که تا انسان حقجو و حق طلب و تسلیم در مقابل واقعیات نباشد به آنها نخواهد رسید.

به همین دلیل وصول به حق نیاز به خودسازی قبلی دارد و این همان تقوای قبل از ایمان است که قرآن در سوره بقره به آن اشاره کرده،می گوید: ذٰلِکَ الْکِتٰابُ لاٰ رَیْبَ فِیهِ هُدیً لِلْمُتَّقِینَ "در این کتاب آسمانی تردیدی نیست و مایه هدایت پرهیزگاران است".

..***

ص :۱۵۶

۱- ۱) "راغب"در مفردات ماده"جحد"

۲- ۲) "لسان العرب"این تعریف را از جوهری نقل می کند

[سوره غافر (۴۰): آیات ۶۴ تا ۶۶]

اشاره

اَللّهُ اَلَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اَلْأَرْضَ قَراراً وَ اَلسَّماءَ بِناءً وَ صَوَّرَکُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَکُمْ وَ رَزَقَکُمْ مِنَ اَلطَّیِّباتِ ذٰلِکُمُ اَللّهُ رَبُّکُمْ فَتَبارَکَ اَللّهُ رَبُّ اَلْعالَمِینَ (۶۴) هُوَ اَلْحَیُّ لاٰ إِلٰهَ إِلاّ هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِینَ لَهُ اَلدِّینَ اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ اَلْعالَمِینَ (۶۵) قُلْ إِنِّی نُهِیتُ أَنْ أَعْبُدَ اَلَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اَللّهِ لَمّا جاءَنِی اَلْبَیِّناتُ مِنْ رَبِّی وَ أُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ اَلْعالَمِینَ (۶۶)

ترجمه:

۶۴-خداوند کسی است که زمین را برای شما جایگاه امن و مطمئن قرار داد،و آسمان را همچون سقفی(بالای سرتان)و شما را صورتگری کرد و صورتتان را نیکو آفرید،

و از طیبات به شما روزی داد،این است خداوند پروردگار شما،جاوید و پر برکت است خداوندی که پروردگار عالمیان است.

۶۵-زنده واقعی او است،معبودی جز او وجود ندارد،پس او را بخوانید و دین خود را برای او خالص کنید،ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است.

۶۶-بگو:من نهی شده ام از اینکه معبودهایی را که شما غیر از خدا می خوانید بپرستم، و مامورم که تنها در برابر پروردگار عالمیان تسلیم باشم.

تفسیر:

اشاره

این است پروردگار شما

این آیات هم چنان بحث از مواهب بزرگ الهی و شمول آن نسبت به بندگان را ادامه می دهد،تا هم شناخت بیشتری به آنها عطا کند،و هم امید افزونتری تا در پرتو آن به مقام دعا بر آیند و از اجابت برخوردار شوند.

جالب اینکه در آیات گذشته سخن از"نعمتهای زمانی"یعنی شب و روز بود و در اینجا سخن از"نعمتهای مکانی"یعنی قرارگاه زمین و سقف مرتفع آسمان است،می فرماید:"خداوند همان کسی است که زمین را برای شما جایگاه مطمئن و آرامی قرار داد"(اَللّٰهُ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَرْضَ قَرٰاراً).

آری او تمام شرائطی را که برای یک قرارگاه مطمئن و آرام لازم است در کره زمین آفریده،محلی است ثابت و خالی از هر گونه تزلزل،هماهنگ با ساختمان روح و جسم انسان،دارای منابع گوناگون،مشتمل بر همه وسائل مورد نیاز انسان،بسیار گسترده و مباح و رایگان.

سپس می افزاید:"و آسمان را همچون سقف و قبه ای بالای سر شما قرار داد" (وَ السَّمٰاءَ بِنٰاءً).

"بناء"چنان که"ابن منظور"در"لسان العرب"می گوید:به معنی خانه هایی است که اعراب بادیه نشین از آن استفاده می کردند،مانند خیمه ها

ص:۱۵۸

و سایبانها و نظائر آن.

چه تعبیر جالبی است که آسمان را به خیمه ای تشبیه کرده که اطراف زمین را گرفته،البته منظور از"آسمان"در اینجا بیشتر همان جو و هوای فشرده ای است که گرداگرد زمین را فرا گرفته،و همچون خیمه ای بر تمام کره زمین کشیده شده است.

این خیمه بزرگ الهی هم از شدت تابش نور آفتاب می کاهد که اگر نبود اشعه آفتاب،و همچنین اشعه مرگبار کیهانی،موجود زنده ای را بر زمین نمی گذاشت، و به همین دلیل مسافران فضایی مجبورند دائما در برابر این پرتوها از لباسهای مخصوص سنگین و گرانقیمتی استفاده کنند.

بعلاوه این خیمه جلو سقوط سنگهای آسمانی را که پیوسته به کره زمین جذب می شوند می گیرد،و آنها را در نخستین برخورد به خاطر سرعت و فشاری که دارند آتش می زند تا خاکستر آنها آرام بر زمین بنشیند.

و این همان چیزی است که در"آیه ۳۲ سوره انبیا"از آن تعبیر به"سقف محفوظ"شده است: وَ جَعَلْنَا السَّمٰاءَ سَقْفاً مَحْفُوظاً (۱).

سپس از آیات آفاقی به آیات انفسی پرداخته،می گوید:"او کسی است که شما را صورتگری کرد،و صورتتان را نیکو آفرید" (وَ صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ).

قامتی موزون و راست،با صورتی زیبا و دلپذیر،در نهایت نظم و استحکام که امتیاز آن بر صورت موجودات زنده دیگر و انواع حیوانات در نخستین برخورد روشن و آشکار است،و همین ساختمان ویژه به او امکان می دهد که به انواع کارها و صنایع ظریف یا سنگین دست زند،و با داشتن اعضای مختلف به راحتی زندگی کند و از مواهب حیات بهره گیرد. .

۱- ۱) برای توضیح بیشتر به جلد ۱۳ تفسیر نمونه ص ۳۹۸ مراجعه فرمائید

انسان بر خلاف غالب حیوانات که با دهان آب و غذا می خورند با دست خود و با دقت و با ظرافت غذا و نوشیدنی را بر می دارد و به دهان می گذارد و این امر کمک فراوانی به انتخاب غذاهای پاک از غذاهای آلوده به اجزاء خارجی و اضافی می کند میوه ها را به راحتی پوست می کند و اجزاء غیر قابل استفاده را دور می ریزد.

بعضی از مفسران صورت را در اینجا به معنی اعم از صورت ظاهر و باطن گرفته اند،و اشاره به انواع استعدادها و ذوقهایی می دانند که خدا در آدمی آفریده، و او را بر سایر جانداران برتری بخشیده است.

و سرانجام در بیان چهارمین و آخرین نعمت از این سلسله،موضوع روزیهای پاکیزه را مطرح کرده،می فرماید:"او شما را از طیبات روزی داد"(وَ رَزَقَکُمْ مِنَ الطَّیِّبٰاتِ).

"طیبات"معنی بسیار گسترده ای دارد که هر چیز پاکیزه اعم از غذا، لباس،همسران،خانه ها،مرکبها،حتی سخنان و گفتگوهای پاکیزه را شامل می شود.

ممکن است انسان بر اثر نادانی،این مواهب پاک را بیالاید،ولی خداوند در عالم آفرینش آنها را پاک آفریده است.

در پایان آیه بعد از بیان این چهار نعمت بزرگ که نیمی از آن به آسمان و زمین بر می گردد،و نیمی از آن به انسانها،می فرماید:"این است خداوند پروردگار شما"(ذٰلِکُمُ اللّٰهُ رَبُّکُمْ) (۱).

"و چون چنین است جاوید و پر برکت است خداوندی که پروردگار عالمیان است"(فَتَبٰارَکَ اللّٰهُ رَبُّ الْعٰالَمِینَ). .

۱- ۱) "ذلکم"در اصل اشاره به دور است که در اینگونه موارد کنایه از علو مقام و عظمت می باشد،ولی چون در فارسی این تعبیر معمول نیست ما در ترجمه ها آن را به صورت اشاره به نزدیک تفسیر می کنیم

آری کسی که اینهمه مواهب را به انسانها بخشیده مدبر عالم هستی است،و هم او شایسته عبودیت و پرستش است.

*** آیه بعد مساله توحید عبودیت را از طریق دیگر تعقیب می کند،و آن طریق انحصار حیات به معنی واقعی به خداوند است،می فرماید:"او است زنده واقعی"(هُوَ الْحَیُّ).

چرا که حیاتش از ذات او است و متکی به غیر نیست،حیاتی است که در آن مرگ راه ندارد و جاودانه است،تنها خداوند چنین است،و همه موجودات زنده غیر از او حیاتی آمیخته به مرگ دارند،و این حیات محدود و موقت را از ذات پاک خداوند می گیرند.

روشن است کسی را باید پرستش کرد که زنده است و دارای حیات مطلق، لذا به دنبال آن می افزاید:"هیچ معبودی جز او وجود ندارد"(لا إِلهَ إِلاّ هُوَ).

"و اکنون که چنین است تنها او را بخوانید،و دین خود را برای او خالص کنید"(فَادْعُوهُ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ).

و هر چه غیر او است کنار بگذارید که همه فانی می شوند،و در حال حیاتشان نیز دائما در تغییرند،"آنچه تغییر نپذیرد او است"و"آنچه نمرده است و نمیرد او است"! و آیه را با این جمله پایان می دهد:"حمد و ستایش مخصوص خداوندی است که پروردگار جهانیان است"(اَلْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ).

این جمله در حقیقت تعلیمی است برای بندگان که خدا را به خاطر نعمتهایی که در آیات قبل اشاره شد،نعمتهایی که تمام وجود انسان را فراگرفته،مخصوصا نعمت حیات و زندگی،حمد و ستایش کنند،و شکر و سپاس گویند.

***

در آخرین آیه مورد بحث به عنوان یک نتیجه گیری از بحثهای توحیدی گذشته و برای مایوس ساختن مشرکان و بت پرستان روی سخن را به پیامبر ص کرده،می فرماید:"بگو:من نهی شده ام از اینکه معبودهایی که شما غیر از خدا می خوانید پرستش کنم،چرا که بینات و دلائل روشن از سوی پروردگارم برای من آمده است"(قُلْ إِنِّی نُهِیتُ أَنْ أَعْبُدَ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ لَمّا جاءَنِی الْبَیِّناتُ مِنْ رَبِّی).

نه تنها نهی شده ام که غیر او را نپرستم بلکه"مامورم تنها در برابر رب العالمین تسلیم باشم"(وَ أُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ الْعالَمِینَ).

از یک سو نهی از پرستش بتها است،و به دنبال آن دلیل منطقی و روشن و بینات و دلائل واضحی از عقل و نقل که از طرف پروردگار آمده،و از سوی دیگر امر به تسلیم در برابر"رب العالمین"که خود این تعبیر نیز دلیل دیگری بر مقصود است،چرا که پروردگار جهانیان بودن دلیلی است کافی برای تسلیم بودن در مقابل ذات پاک او.

قابل توجه اینکه در این آیه مورد امر و نهی جدا است،امر به تسلیم در برابر خداوند،و نهی از پرستش بت،این تفاوت ممکن است به خاطر این باشد که در مورد بت تنها چیزی که تصور می شود همان پرستش است که از آن نهی شده،و اما در مورد خداوند علاوه بر پرستش و عبادت باید تسلیم فرمان و دستورهای او بود.

لذا در آیه ۱۱ و ۱۲ سوره زمر می خوانیم: قُلْ إِنِّی أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللّهَ مُخْلِصاً لَهُ الدِّینَ وَ أُمِرْتُ لِأَنْ أَکُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِینَ :"بگو من مامور شده ام که خدا را با اخلاص عبادت کنم،و نیز مامورم که اولین تسلیم شونده در برابر او باشم".

به هر حال تعبیرهای آیه فوق که نظائری نیز در سایر سوره های قرآن دارد تعبیرهایی است فوق العاده نرم و ملایم و مؤدبانه که در برابر دشمنان لجوج و سرسخت

گفته می شود،تا اگر کمترین آمادگی برای پذیرش حق دارند،تحت تاثیر قرار گیرند.

دقت کنید:می گوید:"من چنین ماموریت یافته ام و من چنین نهی شده ام" یعنی شما خودتان حساب خویش را برسید،بی آنکه حس لجاجتشان را تحریک کند.

آخرین سخن در باره آیات فوق اینکه در سه آیه پشت سر هم توصیف خداوند به"رب العالمین"تکرار شده است.

نخست می گوید فَتَبٰارَکَ اللّٰهُ رَبُّ الْعٰالَمِینَ .

بعد می گوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِینَ .

و سپس می فرماید: أُمِرْتُ أَنْ أُسْلِمَ لِرَبِّ الْعٰالَمِینَ .

یک نوع ترتیب منطقی در میان آنها مشاهده می شود زیرا نخست سخن از جاویدان و پربرکت بودن خدا است،سپس از اختصاص هر گونه حمد و ستایش به ذات پاک او،و سرانجام انحصار عبودیت و پرستش در ذات مقدسش.

***

[سوره غافر (۴۰): آيات ۶۷ تا ۶۸]

اشاره

هُوَ اَلَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَهٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَهٍ ثُمَّ یُخْرِجُکُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّکُمْ ثُمَّ لِتَکُونُوا شُیُوخاً وَ مِنْکُمْ مَنْ یُتَوَفّی مِنْ قَبْلُ وَ لِتَبْلُغُوا أَجَلاً مُسَمًّی وَ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ (۶۷) هُوَ اَلَّذِی یُحْیِی وَ یُمِیتُ فَإِذا قَضی أَمْراً فَإِنَّما یَقُولُ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ (۶۸)

ترجمه:

۶۷-او کسی است که شما را از خاک آفرید سپس از نطفه،بعد از علقه(خون منعقد) سپس شما را به صورت طفلی بیرون می فرستد،بعد به مرحله کمال قوت می رسید، بعد از آن پیر می شوید،و(در این میان)گروهی از شما پیش از رسیدن به این مرحله می میرند،و هدف این است به سرآمد عمر خود برسید و شاید تعقل کنید.

۶۸-او کسی است که زنده می کند و می میراند،و هنگامی که چیزی را اراده کند تنها به آن می گوید:موجود باش!او نیز بلافاصله موجود می شود.

تفسیر:

اشاره

مراحل هفتگانه خلقت انسان

بار دیگر در ادامه آیات توحیدی به بخشی از"آیات انفسی"پرداخته مراحل

ص: ۱۶۴

تطور خلقت انسان را از خاک،و دوران جنینی،و دوران حیات در دنیا تا هنگام مرگ،در هفت مرحله بیان می کند،تا هم عظمت قدرت و ربوبیت او روشن شود و هم مواهب و نعمتهایش بر بندگان.

می فرماید"او کسی است که شما را از خاک آفرید،سپس از نطفه،بعد از علقه(چیزی شبیه به خون منعقد)بعد شما را به صورت طفلی از شکم مادر بیرون می فرستد،سپس به مرحله کمال و قوت و توانایی می رسید،بعد از آن به مرحله پیری،هر چند گروهی از شما پیش از رسیدن به این مرحله می میرند و هدف آن است که به سرآمد عمر خود برسید،شاید تعقل کنید" (هُوَ الَّذِی خَلَقَکُمْ مِنْ تُرابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَهٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَهٍ ثُمَّ یُخْرِجُکُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّکُمْ ثُمَّ لِتَکُونُوا شُیُوخاً وَ مِنْکُمْ مَنْ یُتَوَفّی مِنْ قَبْلُ وَ لِتَبْلُغُوا أَجَلاً مُسَمًّی وَ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ).

به این ترتیب نخستین مرحله،مرحله تراب و خاک است که اشاره به آفرینش آدم جد نخستین ما از خاک می باشد،و یا خلقت همه انسانها از خاک،چرا که مواد غذایی که وجود انسان و حتی نطفه او را تشکیل می دهد اعم از مواد حیوانی و گیاهی همه از خاک مایه می گیرد.

مرحله دوم مرحله نطفه است که مربوط به همه انسانها جز آدم و همسرش حوا است.

مرحله سوم مرحله ای است که نطفه تکامل یافته،و نمو قابل ملاحظه ای نموده،و به صورت یک قطعه خون بسته در آمده است.

بعد از این مرحله"مضغه"(چیزی شبیه به گوشت جویده)و مرحله ظهور اعضاء،مرحله حس و حرکت است که قرآن در اینجا سخنی از این سه مرحله به میان نیاورده هر چند در آیات دیگر به آن اشاره کرده است.

در اینجا چهارمین مرحله را مرحله تولد جنین ذکر می کند،و مرحله پنجم را مرحله تکامل قدرت و قوت جسمی که بعضی آن را سن سی سالگی می دانند

که در آن حد اکثر نمو قوای جسمانی حاصل می شود و بعضی آن را کمتر یا بیشتر گفته اند،البته ممکن است در افراد متفاوت باشد و قرآن از آن تعبیر به"بلوغ اشد"کرده است.

از آن به بعد مرحله عقب گرد و از دست دادن نیروها آغاز می شود و تدریجا دوران پیری که مرحله ششم است فرا می رسد.

سرانجام پایان عمر که آخرین مرحله است فرا می رسد و انتقال از این سرا به سرای جاویدان تحقق می یابد.

آیا با اینهمه تغییرات و تطورات منظم،و حساب شده،باز هم جای تردید در قدرت و عظمت مبدء عالم هستی و الطاف و مواهب او وجود دارد؟ قابل توجه اینکه در چهار مرحله اول که مربوط به آفرینش از خاک و نطفه و علقه و تولد طفل است تعبیر به"خلقکم"(شما را آفرید)شده،و هیچ نقشی برای خود انسان در آن قائل نیست،ولی در سه مرحله بعد از تولد یعنی مرحله وصول به نهایت قوت جسمانی،و بعد از آن پیری،و بعد پایان عمر،تعبیر"لتبلغوا" (تا برسید)و"لتکونوا"(تا بوده باشید)آمده است که هم اشاره ای است به استقلال وجودی انسان بعد از تولد و هم احتمالا اشاره ای است به این حقیقت که این دورانهای سه گانه ممکن است با حسن تدبیر یا سوء تدبیر خود انسان جلوتر یا عقب تر شود،و گاه پیری زودرس،یا مرگ زودرس،دامان انسان را بگیرد،و این نشان می دهد که تعبیرات قرآن تا چه حد دقیق و حساب شده است.

تعبیر به"یتوفی"در مورد مرگ-چنان که قبلا هم گفته ایم-اشاره به این است که"مرگ"در منطق قرآن به معنی فنا و نابودی نیست،بلکه فرشتگان مرگ روح انسان را دریافت می دارند و به عالم پس از مرگ منتقل می سازند،این تعبیر که بارها در قرآن تکرار شده دیدگاه اسلام را در مورد مرگ به خوبی نشان می دهد،و مرگ را از مفهوم مادی آن که فنا و نیستی است

به کلی در می آورد و دریچه به عالم بقا معرفی می کند.

جمله"و مِنْکُمْ مَنْ یُتَوَفّی مِنْ قَبْلُ "(بعضی از شما پیش از این می میرند) ممکن است اشاره به قبل از رسیدن به مرحله پیری باشد،یا اشاره به تمام مراحل قبلی،یعنی قبل از رسیدن به هر یک از مراحل امکان مرگ وجود دارد.

این نیز قابل توجه است که تمام این مراحل را با کلمه"ثم"به یکدیگر عطف کرده،که نشانه ترتیب توام با فاصله است،جز مرحله اخیر یعنی رسیدن به پایان زندگی که به وسیله"واو"عطف شده،این تفاوت تعبیر ممکن است به خاطر این باشد که رسیدن به پایان عمر همیشه بعد از پیری نخواهد بود چرا که"بسیار جوان مرد و یکی پیر نشد"و یا حتی افرادی قبل از رسیدن به دوران جوانی می میرند.

در باره اجل مسمی در جلد ۵ تفسیر نمونه صفحه ۱۴۸ و جلد ششم صفحه ۱۵۷ و جلد ۱۱ صفحه ۲۸۱ بحث کرده ایم).

*** در آخرین آیه مورد بحث سخن از مهمترین مظاهر قدرت پروردگار یعنی مساله حیات و مرگ به میان می آورد،همان دو پدیده ای که با تمام پیشرفت علوم بشر هنوز جزء معماهای ناگشوده است،می فرماید:"او کسی است که زنده می کند و می میراند"(هُوَ الَّذِی یُحْیِی وَ یُمِیتُ).

آری حیات و مرگ به معنی وسیع کلمه،چه در گیاهان و چه انواع حیوانات و انسانها به دست خداوند است،حیات در اشکال مختلف و انواع گوناگون ظاهر می شود.

جالب اینکه از موجودات زنده تک سلولی گرفته،تا حیوانات غول پیکر و از اعماق اقیانوسهای تاریک و ظلمانی گرفته،تا پرندگانی که بر اوج آسمانها پرواز می کنند،از گیاه ذره بینی بسیار کوچکی که در لابلای امواج اقیانوس

شناور است،تا درختانی که دهها متر طول قامت دارند،هر یک دارای نوعی حیات و شرائطی مخصوص به خود می باشند و به همین نسبت مرگهای آنها نیز متفاوت است،و بدون شک چهره های حیات متنوع ترین چهره های جهان خلقت و اعجاب انگیزترین آنها است.

مخصوصا انتقال از جهان بیجان به جهان موجودات زنده،و انتقال از جهان حیات به مرگ دارای شگفتیهایی است که اسرار آفرینش را بازگو می کند، و هر کدام آیتی است از آیات قدرت خدا.

اما قابل توجه اینکه هیچیک از این مسائل مهم و پیچیده در برابر قدرت او صعوبت و اشکالی ندارد،و به محض اراده و فرمانش صورت می گیرد.

لذا در پایان آیه می فرماید:"هنگامی که چیزی را اراده کند تنها به او می گوید موجود باش،او نیز بلافاصله موجود می شود"! (فَإِذا قَضىٰ أَمْراً فَإِنَّما يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ).

حتی تعبیر به"کن"(موجود باش)و به دنبال آن"فیکون"(موجود می شود)نیز از عدم گنجایش الفاظ است،و الا حتی نیاز به جمله کن نیست،اراده خداوند همان و تحقق یافتن موجودات همان (۱).

*** .

۱- ۱) در مورد تفسیر جمله"کن فیکون"در جلد اول ذیل آیه ۱۱۷ سوره بقره صفحه ۴۱۸(چاپ جدید)مشروحا بحث کرده ایم

[سوره غافر (۴۰): آیات ۶۹ تا ۷۶]

اشاره

أَ لَمْ تَرَ إِلَى اَلَّذِينَ يُجادِلُونَ فِي آياتِ اَللّهِ أَنّى يُصْرَفُونَ (۶۹) اَلَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتابِ وَ بِما أَرْسَلْنا بِهِ رُسُلَنا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ (۷۰) إِذِ
اَلْأَغْلالُ فِي أَعْناقِهِمْ وَ اَلسَّلاسِلُ يُسْحَبُونَ (۷۱) فِي اَلْحَمِيمِ ثُمَّ فِي اَلنّارِ يُسْجَرُونَ (۷۲) ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ أَيْنَ ما كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ (۷۳) مِنْ
دُونِ اَللّهِ قالُوا ضَلُّوا عَنّا بَلْ لَمْ نَكُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَيْئاً كَذلِكَ يُضِلُّ اَللّهُ اَلْكافِرِينَ (۷۴) ذلِكُمْ بِما كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي اَلْأَرْضِ بِغَيْرِ
اَلْحَقِّ وَ بِما كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ (۷۵) اُدْخُلُوا أَبْوابَ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها فَبِئْسَ مَثْوَى اَلْمُتَكَبِّرِينَ (۷۶)

ص: ۱۶۹

ترجمه:

۶۹-آیـا ندیـدی کسـانی را کـه مجـادله در آیـات مـا می کننـد چگـونه از راه حـق منحرف می شونـد؟ ۷۰-کسانی که کتاب(آسمانی)و آنچه را بر فرستادگان خود نازل کردیم تکذیب کردند، اما به زودی(نتیجه کار خود را)می فهمند.

۷۱-در آن هنگام که غلها و زنجیرها بر گردن آنان قرار گرفته و آنها را می کشند.

۷۲-و در آب جوشـان وارد می کننـد،سـپس در آتش دوزخ افروخته می شونـد! ۷۳-سـپس به آنها گفته می شود:کجا هسـتند آنچه را شـریک خـدا قرار می دادید؟ ۷۴-همان معبودهایی را که جز خـدا پرسـتش می کردیـد؟آنها می گویند:همه از نظر ما پنهان و گم شدنـد،بلکه ما اصـلا قبل از این چیزی پرسـتش نمی کردیم!اینگونه خداوند کافران را گمراه می سازد! ۷۵-این به خاطر آن است که به ناحق در زمین شادی می کردید و از روی غرور و مستی به خوشحالی می پرداختید.

۷۶-از درهای جهنم وارد شوید،و جاودانه در آن بمانید،و چه بد جایگاهی است جایگاه متکبران؟!

تفسیر:

سرنوشت ستیزه جویان مغرور

باز هم در این آیات سـخن از کسانی است که در آیات الهی به مجادله برمی خیزنـد، و در برابر دلائل نبوت و محتوای دعوت انبیا سر تسلیم فرود نمی آورند،در این آیات سرنوشت چنین اشخاصی به طرز روشنی ترسیم شده است.

نخست می گویـد:"آیا ندیـدی کسانی که در آیات الهی مجادله می کنند چگونه از راه حق منحرف می گردند"(أَ لَمْ تَرَ إِلَی الَّذِینَ یُجٰادِلُونَ فِی آیٰاتِ اللّٰهِ أَنّٰی یُصْرَفُونَ).

این مجادله و گفتگوهای توام با لجاجت و عناد،این تقلیدهای کورکورانه و تعصبهای بی پایه سبب می شود که آنها از صراط مستقیم به بیراهه کشیده شوند، چرا که حقایق تنها در پرتو روح حقجویی آشکار می گردد.

در حقیقت بیان این مطلب در صورت یک استفهام تعجب آمیز از شخص پیامبر بیانگر این است که هر انسان بی طرفی به وضع آنها نگاه کند از انحراف آنها در شگفتی فرو می رود که با اینهمه آیات و نشانه های روشن چگونه حق را نمی بینند؟! *** سپس به توضیح بیشتر در باره آنها پرداخته،می افزاید:"همان کسانی که کتاب آسمانی و آنچه را بر رسولان خود نازل کردیم تکذیب کردند"(اَلَّذِینَ کَذَّبُوا بِالْکِتابِ وَ بِما أَرْسَلْنا بِهِ رُسُلَنا).

قابل توجه اینکه در این سوره بارها از"مجادله کنندگان در آیات الهی" سخن به میان آمده است که در سه مورد به صورت اَلَّذِینَ یُجادِلُونَ فِی آیاتِ اللّهِ مطرح شده،(آیه ۳۵ و ۵۶ و آیه مورد بحث)و قرائن نشان می دهد که مقصود از"آیات اللّه"بیشتر همان آیات نبوت،و محتوای کتب آسمانی است،البته از آنجا که آیات توحید و مسائل مربوط به معاد نیز در کتب آسمانی مطرح بوده آنها نیز در قلمرو مجادله آنها قرار داشته است.

آیا این تکرار برای تاکید این مطلب مهم است و یا در هر دو مورد مطلب جدیدی منظور بوده؟ احتمال دوم نزدیکتر به نظر می رسد،چرا که هر یک از این آیات سه گانه مطلب خاصی را تعقیب می کند.

در آیه ۵۶ سخن از انگیزه اینگونه مجادله ها یعنی کبر و غرور و خود برتربینی است.

ص :۱۷۱

در حالی که در آیه ۳۵ از مجازات دنیوی آنها که مساله مهر نهادن خداوند بر دلهای آنان است بحث می کند.

و در آیه مورد بحث گفتگو از مجازات اخروی آنها و انواع کیفرهای دوزخی است.

توجه به این نکته نیز لازم است که"یجادلون"به صورت فعل مضارع است که دلالت بر استمرار دارد،اشاره به اینکه اینگونه افراد که آیات الهی را تکذیب کرده اند برای توجیه عقائد و اعمال زشت خود مرتبا به مجادله و گفتگوهای بی اساس می پردازند.

به هر حال در پایان آیه آنها را با این سخن تهدید می کند:"آنان به زودی نتیجه شوم کار خود را می فهمند"(فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ).

*** "آن هنگام که غلها و زنجیرها بر گردن آنها قرار گرفته و با این غل و زنجیر آنها را می کشند"(إِذِ الْأَغْلالُ فِي أَعْناقِهِمْ وَ السَّلاسِلُ يُسْحَبُونَ) (۱).

*** "به درون آب جوشان،و سپس در آتش دوزخ سوزانده می شوند"!(فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النّارِ يُسْجَرُونَ).

"یسجرون"از ماده"سجر"(بر وزن فجر)به گفته راغب در مفردات به معنی بر افروختن آتش و شعله ور ساختن آن است،و به گفته جمعی دیگر از ارباب

۱- ۱) "اغلال"جمع"غل"به معنی طوقی است که بر گردن یا دست و پا می نهند، و در اصل از ماده"غلل"بر وزن اجل،به معنی آبی است که در میان درختان جاری میشود و اگر به خیانت"غلول"و به حرارت ناشی از تشنگی"غلیل"می گویند به خاطر نفوذ تدریجی آنها در درون انسان است،و"سلاسل"جمع"سلسله"به معنی زنجیر است و"یسحبون"از ماده"سحب"(بر وزن سهو)به معنی کشیدن است.

لغت و مفسران به معنی پر کردن تنور از آتش است (۱).

به همین جهت بعضی از آیه چنین فهمیده اند که این گروه از کافران خود آتشگیره های دوزخ می شوند همانگونه که در آیه ۲۴ سوره بقره می خوانیم: فَاتَّقُوا النّارَ الَّتِی وَقُودُهَا النّاسُ وَ الْحِجارَةُ :"از آتشی بپرهیزید که هیزم آن سنگها و انسانها است"و جمعی از این تعبیر چنین فهمیده اند که تمام وجود آنها پر از آتش می شود(البته این دو معنی با هم منافاتی ندارد).

این نوع مجازات برای مجادله کنندگان و مستکبران لجوج در حقیقت عکس العملی است مناسب با اعمال آنها در این جهان،آنها از روی کبر و غرور به تکذیب آیات الهی پرداختند،و خود را در زنجیرهای تقلیدها و تعصبهای کورکورانه گرفتار ساختند،در آن روز با نهایت ذلت و خواری غل و زنجیر بر گردن آنها می نهند و آنها را در آب سوزان می کشند و سپس به آتشگیره های دوزخ تبدیل می شوند.

*** علاوه بر این عذابهای جسمانی آنها را با یک سلسله عذابهای دردناک روحی مجازات می کنند،از جمله همان است که در آیه بعد به آن اشاره کرده،می فرماید:

"سپس به آنها گفته می شود کجا هستند آنچه را شریک خداوند قرار می دادید"؟! (ثُمَّ قِیلَ لَهُمْ أَیْنَ ما کُنْتُمْ تُشْرِکُونَ).

*** "همان معبودهایی را که جز خدا پرستش می کردید"(مِنْ دُونِ اللّهِ).

تا از شما شفاعت کنند و از میان این عذابهای دردناک و امواج متلاطم آتش .

ص:۱۷۳

۱- ۱) "تفسیر صافی"و"روح المعانی"و"کشاف"ذیل آیات مورد بحث-در "لسان العرب"معنی اصلی"سجر"را پر کردن قرار داده است،و می گوید"سجرت النهر"به معنی پر کردن نهر از آب است

دوزخ رهایی بخشند،مگر بارها نگفتید که ما اینها را به خاطر آن پرستش می کنیم که شفیعان ما باشند؟"پس کجا رفت شفاعتشان؟! ولی آنها با سرافکندگی و سرشکستگی در پاسخ"می گویند:آنها از نظر ما پنهان شدند و نابود و هلاک گشتند به طوری که هیچ خبری از آنها نیست" (قالُوا ضَلُّوا عَنّا) (۱).

بدون شک-همانگونه که در سایر آیات قرآن نیز آمده-این معبودان دروغین در جهنم هستند،و ای بسا در کنارشان باشند،اما از این نظر که هیچ نقش و تاثیر و خاصیتی ندارند گویی گم و گور شده اند! سپس آنها می بینند که اصل اعتراف به عبودیت بتها داغ ننگی بر پیشانیشان است،لذا در مقام انکار بر می آیند و می گویند:"ما اصلا قبل از این چیزی پرستش نمی کردیم"!(بَلْ لَمْ نَکُنْ نَدْعُوا مِنْ قَبْلُ شَیْئاً).

اینها اوهام و خیالاتی بیش نبودند که ما آنها را واقعیتهایی می پنداشتیم، سرابهایی بودند در بیابان زندگی ما که آنها را آب گمان می کردیم،اما امروز برای ما روشن شده که آنها اسمهایی بی مسمی و الفاظی بی معنی و مفهومند که پرستش آنها جز ضلالت و گمراهی و بیهودگی هیچ نبود،بنا بر این آنها یک واقعیت غیر قابل انکار را بازگو می کنند.

احتمال دیگری در تفسیر این آیه نیز وجود دارد که آنها در مقام دروغگویی بر می آیند،به گمان اینکه خود را با دروغ از رسوایی برهانند،چنان که در آیه ۲۳ و ۲۴ سوره انعام می خوانیم: ثُمَّ لَمْ تَکُنْ فِتْنَتُهُمْ إِلاّ أَنْ قالُوا وَ اللّهِ رَبِّنا ما کُنّا مُشْرِکِینَ اُنْظُرْ کَیْفَ کَذَبُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما کانُوا یَفْتَرُونَ : .

۱ - ۱) مفسران برای"ضلوا"در اینجا دو معنی گفته اند:بعضی آن را به معنی"ضاعوا" و"هلکوا"گرفته اند،و بعضی به معنی"غابوا"چنان که می گوئیم"ضلت الدابه"یعنی "غابت فلم یعرف مکانها"

"پاسخ عذر آنها جز این نیست که می گویند به خدایی که پروردگار ما است سوگند که ما مشرک نبودیم،ببین چگونه به خودشان نیز دروغ می گویند، و آنچه را به دروغ شریک خدا می پنداشتند از انظارشان گم می شود"! در پایان آیه می فرماید:"اینگونه خداوند کافران را گمراه می سازد" (کَذٰلِکَ یُضِلُّ اللّٰهُ الْکافِرِینَ).

کفر و لجاجت آنها پرده و حجابی بر قلب و فکر آنها می شود،لذا راه مستقیم حق را گذارده،در بیراهه گام می نهد،و در قیامت نیز از راه بهشت محروم شده به بیراهه دوزخ کشیده می شوند،آری اینچنین خداوند کافران را گمراه می سازد.

*** آیه بعد به علت گرفتاریهای این گروه،در اینهمه بلا و مصیبت و عذاب اشاره کرده،می گوید:"این عذابها به خاطر آن است که به ناحق در زمین شادی می کردید و از روی غرور و مستی شهوات به خوشحالی می پرداختید"!(ذٰلِکُمْ بِمٰا کُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ بِمٰا کُنْتُمْ تَمْرَحُونَ).

از مخالفت با پیامبران و کشتن مؤمنان و در فشار گذاردن محرومان و مستضعفان لذت می بردید،و از ارتکاب گناهان و قانون شکنیها در خود احساس غرور و سربلندی می کردید،اکنون باید کفاره آن همه شادی بیجا و غرور و غفلت و مستی شهوت را در میان این غل و زنجیرها،و در لابلای شعله های آتش بدهید.

"تفرحون"از ماده"فرح"به معنی شادی و خوشحالی است که گاهی ممدوح است و شایسته،همانگونه که در آیه ۴-۵ سوره روم آمده است وَ یَوْمَئِذٍ یَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللّٰهِ :"در آن روز(که رومیان اهل کتاب بر مشرکان مجوس پیروز گردند)مؤمنان شاد خواهند شد.

و گاه مذموم است و بر اساس باطل،چنان که در داستان قارون در آیه ۷۶

سوره قصص می خوانیم: إِذْ قٰالَ لَهُ قَوْمُهُ لاٰ تَفْرَحْ إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یُحِبُّ الْفَرِحِینَ :"به خاطر بیاور هنگامی را که قومش به او گفتند اینهمه شادی مغرورانه مکن که خداوند شادی کنندگان مغرور را دوست نمی دارد".

البته این تفاوت باید از قرائن شناخته شود،و پیداست که در آیه مورد بحث"فرح"از نوع دوم منظور است.

"تمرحون"از ماده"مرح"(بر وزن فرح)به گفته جمعی از ارباب لغت و مفسران به معنی شدت فرح،و گستردگی آن است.

و بعضی آن را به معنی شادی به خاطر مطالب بی اساس دانسته اند.

در حالی که بعضی دیگر آن را به معنی شادی توام با یک نوع طرب و به کار گرفتن نعمتهای الهی در مسیر باطل شمرده اند.

ظاهر این است که همه این معانی به یک مطلب باز می گردد،زیرا شدت شادی و افراط در آن سر از همه این مسائل در می آورد،و با انواع گناهان و آلودگیها و عیاشی و هوسرانی توام می شود (۱).

آری اینگونه شادیهای توام با غرور و غفلت و بیخبری،و همراه با هوسرانی و شهوت،انسان را به سرعت از خدا دور می کند،و از درک حقایق باز می دارد، واقعیتها را شوخی،و حقایق را مجاز جلوه می دهد،و چنین کسانی سرنوشتی جز آنچه در آیات فوق گفته شد ندارند.

*** اینجاست که به آنها خطاب می شود که:"وارد شوید از درهای جهنم، و جاودانه در آن بمانید"(اُدْخُلُوا أَبْوٰابَ جَهَنَّمَ خٰالِدِینَ فِیهٰا).

"و چه بد جایگاهی است جایگاه متکبران"(فَبِئْسَ مَثْوَی الْمُتَکَبِّرِینَ). .

ص: ۱۷۶

۱- ۱) "راغب"در"مفردات"می گوید:الفرح انشراح الصدر بلذه عاجله و اکثر ما یکون ذلک فی اللذات البدنیه و المرح شده الفرح و التوسع فیه

این جمله تاکید مجددی است بر اینکه سرچشمه اصلی بدبختیهای آنها همان کبر و غرور بوده است،همان کبری که ام الفساد و حجاب در برابر دیدگان حق بین انسان و عامل مقاومت در برابر انبیاء و اصرار در مسیر باطل است.

در این آیه باز به"ابواب جهنم"(درهای دوزخ)برخورد می کنیم.

آیا داخل شدن از درهای دوزخ به این معنی است که هر گروهی از دری وارد می شوند؟یا یک گروه از درهای متعدد می گذرند؟به این معنی که دوزخ همانند بعضی از زندانهای وحشتناک و تو بر تو از بندها یا طبقات گوناگون تشکیل شده،گروهی از گمراهان سرسخت باید از همه این طبقات بگذرند،و در"درک اسفل"و"قعر جهنم"جای گیرند! شاهد این سخن حدیثی است که از امیر مؤمنان علی ع در تفسیر آیه لَهٰا سَبْعَةُ أَبْوٰابٍ لِكُلِّ بٰابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ (حجر-۴۴)نقل شده که فرمود:

ان جهنم لها سبعه ابواب،اطباق بعضها فوق بعض،و وضع احدی یدیه علی الأخری،فقال هکذا!: "جهنم هفت در دارد،هفت طبقه بعضی بالای بعضی قرار گرفته،سپس یکی از دستهای خود را روی دیگری قرار داد و فرمود اینچنین"! (۱).

در اینجا تفسیر دیگری نیز وجود دارد که خلاصه اش این است:درهای جهنم-همانند درهای بهشت-اشاره به عوامل گوناگونی است که انسان را به جهنم یا بهشت می کشاند،هر نوع از گناهان،و هر نوع از اعمال خیر،دری محسوب می شود،در روایات اسلامی نیز به آن اشاره شده است،مطابق این تفسیر عدد ۷ برای"تکثیر"است نه"تعداد"و اینکه گفته می شود بهشت دارای هشت در است اشاره به افزون بودن عوامل رحمت از عوامل عذاب و غضب است(دقت .

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۵ و ۶ صفحه ۳۳۸(ذیل آیه ۴۴ سوره حجر)در این زمینه روایات دیگری نیز نقل شده که مرحوم علامه مجلسی در جلد ۸ بحار الانوار صفحه ۲۸۹ و ۳۰۱ و ۲۸۵ آورده است

کنید).

این دو تفسیر با هم تضادی ندارند (۱).

. ***

ص :۱۷۸

۱- ۱) در این زمینه شرح بیشتری در جلد ۱۱ صفحه ۷۷(ذیل آیه ۴۴ سوره حجر) آورده ایم

[سوره غافر (۴۰): آیات ۷۷ تا ۷۸]

اشاره

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اَللّٰهِ حَقٌّ فَإِمّٰا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ اَلَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنٰا يُرْجَعُونَ (۷۷) وَ لَقَدْ أَرْسَلْنٰا رُسُلاً مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنٰا عَلَيْكَ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَيْكَ وَ مٰا كٰانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلاّٰ بِإِذْنِ اَللّٰهِ فَإِذٰا جٰاءَ أَمْرُ اَللّٰهِ قُضِيَ بِالْحَقِّ وَ خَسِرَ هُنٰالِكَ اَلْمُبْطِلُونَ (۷۸)

ترجمه:

۷۷-صبر کن که وعده خدا حق است،هر گاه قسمتی از مجازاتهایی را که به آنها وعده داده ایم در حال حیاتت به تو ارائه دهیم،یا تو را(پیش از آن)از دنیا ببریم(مهم نیست)چرا که بازگشت آنها به سوی ماست.

۷۸-ما پیش از تو رسولانی فرستادیم،گروهی از آنان سرگذشتشان را برای تو بازگو کرده ایم،و گروهی را برای تو بازگو نکرده ایم،هیچ پیامبری حق نداشت معجزه ای جز به فرمان خدا بیاورد،و هنگامی که فرمان خداوند(برای مجازات آنها)صادر شود در میان آنها به حق داوری خواهد شد،و در آن هنگام اهل باطل زیان خواهند کرد.

ص: ۱۷۹

تفسیر:

باز هم صبر کن

به دنبال بحثهای گذشته در زمینه کارشکنیهای کفار و کبر و غرور و تکذیب آنها نسبت به آیات الهی در دو آیه مورد بحث پیامبر ص را دلداری داده،امر به صبر و استقامت در مقابل این مشکلات می کند.

نخست می فرماید:"اکنون که چنین است صبر و شکیبایی پیشه کن که وعده خدا حق است"(فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ).

هم وعده پیروزی که به تو داده شده،و هم وعده مجازات دردناک مستکبران مغرور و تکذیب کننده،هر دو حق است و بدون شک تحقق می یابد.

سپس برای اینکه دشمنان حق چنین تصور نکنند که اگر در مجازاتشان تاخیری رخ دهد می توانند از چنگال کیفر و عذاب الهی بگریزند اضافه می کند:

"هر گاه قسمتی از مجازاتهایی را که به آنها وعده داده ایم در حال حیاتت به تو نشان دهیم،و یا پیش از آنکه آنها گرفتار عذاب شوند تو را از دنیا ببریم مهم نیست،چرا که در هر حال به سوی ما بازگشت می کنند"و ما به وعده های خود در باره آنان عمل خواهیم کرد(فَإِمّٰا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنٰا يُرْجَعُونَ) (۱).

وظیفه تو تنها ابلاغ آشکار و اتمام حجت بر همگان است،تا دلهای بیدار در پرتو تبلیغ تو روشن گردد،و برای مخالفان نیز جای عذر و بهانه ای باقی نماند،تو به هیچ چیزی جز به انجام این وظیفه دلبستگی نداشته باش،و حتی در بند این نباش که آتش سوزان دلت نسبت به این گروه سرکش با مجازات سریع الهی تسکین یابد.

این سخن در ضمن،تهدید روشنی نسبت به آنها است تا بدانند در هر حال .

۱- ۱) نظیر همین معنی در آیه ۴۶ سوره یونس نیز آمده است

در چنگال عذاب الهی گرفتار خواهند شد،همانگونه که گروهی از آنان در همین دنیا در میدان بدر و صحنه های مشابه آن به کیفر خود رسیدند،گروه بیشتری در قیامت سزای اعمال خود را خواهند دید.

*** باز برای مزید تسلی خاطر و دلداری پیامبر اشاره به وضع مشابه پیامبران پیشین می کند،که آنها نیز گرفتار چنین مشکلاتی بودند ولی هم چنان به راه خود ادامه دادند،و پیروزی را در آغوش گرفتند،می فرماید:"ما پیش از تو رسولانی فرستادیم،سرگذشت گروهی از آنان را در قرآن برای تو بازگو کرده ایم، هر چند سرگذشت گروهی دیگر را برای تو بیان ننمودیم"(وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلاً مِنْ قَبْلِکَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنا عَلَیْکَ وَ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ عَلَیْکَ).

هر کدام با صحنه هایی از این قبیل و مشکلاتی طاقتفرسا دست به گریبان بودند،و در مقابل آنها اقوام لجوج و متکبر و مغرور فراوان قرار داشتند،ولی سرانجام آئین حق پیروز گشت و ظالمان و مجرمان مغلوب شدند.

و از آنجا که مشرکان و کافران بهانه جو و لجوج هر روز در برابر انبیای الهی تقاضای معجزه دلخواه خود را داشتند،و مشرکان زمان پیامبر ص نیز همین شیوه را تکرار می کردند،قرآن در دنباله این سخن اضافه می کند:"هیچ پیامبری حق نداشت و نمی توانست معجزه ای جز به فرمان خدا بیاورد"!(وَ ما کانَ لِرَسُولٍ أَنْ یَأْتِیَ بِآیَهٍ إِلاّ بِإِذْنِ اللّهِ).

اصولا-همه معجزات در اختیار خدا است،و بازیچه دست کفار نمی تواند باشد،و پیامبر ص در برابر"معجزات اقتراحی"آنان هرگز نمی تواند سر تسلیم فرود آورد،آنچه را برای هدایت مردم،و پیدا کردن حق ضروری و لازم است بر دست پیامبرانش ظاهر می سازد.

سپس با لحنی جدی و تهدید آمیز به کسانی که می گفتند اگر راست می گویی

چرا عذاب الهی به سراغ ما نمی آید هشدار می دهد که:"هنگامی که فرمان الهی برای مجازات این منکران لجوج صادر شود در میان آنها به حق داوری خواهد شد،و پیروان باطل در آن هنگام زیان خواهند کرد"(فَإِذا جاءَ أَمْرُ اللّهِ قُضِیَ بِالْحَقِّ وَ خَسِرَ هُنالِکَ الْمُبْطِلُونَ).

در آن روز درهای توبه بسته می شود،راههای بازگشت مسدود می گردد، و ناله ها و فریادها و شیونها بجایی نخواهد رسید،آن روز است که رهروان راه باطل به روشنی می بینند که تمام سرمایه های هستی خود را از کف داده و متاعی نخریدند بلکه گرفتار خشم و غضب و کیفر دردناک الهی شده اند،پس چرا اینهمه اصرار دارند که آن روز غیر قابل برگشت فرا رسد؟! مطابق این تفسیر،آیه فوق اشاره به"عذاب استیصال"است.

ولی جمعی از مفسران این آیه را اشاره به فرمان عذاب در قیامت دانسته اند، در آنجاست که داوری حق در میان همگان می شود،و پیروان باطل به خسران و زیانکار بودن خود از هر جهت آگاه می شوند.

تعبیر آیه ۲۷ سوره جاثیه نیز مؤید این تفسیر است،آنجا که می فرماید: وَ یَوْمَ تَقُومُ السّاعَةُ یَوْمَئِذٍ یَخْسَرُ الْمُبْطِلُونَ :"هنگامی که قیامت برپا شود در آن روز پیروان باطل خسارت می بینند".

ولی تعبیر به"امر اللّه"و مانند آن در آیات متعددی در مورد عذاب دنیا به کار رفته است (۱).

این احتمال نیز وجود دارد که آیه معنی گسترده ای داشته باشد که هم عذاب دنیا را شامل شود و هم مجازات آخرت را،و در هر دو صحنه زیانکاری مبطلین آشکار می شود.

قابل توجه اینکه در حدیثی می خوانیم:در شهر مدینه دلقکی بود که .

۱- ۱) مانند هود ۴۳ و ۷۶ و ۱۰۱

مردم را می خنداند و گاه اظهار می داشت که این مرد(امام سجاد علی بن الحسین ع)مرا خسته کرده است،تا به حال نتوانسته ام او را بخندانم،لذا روزی امام ع)عبور می کرد،آن مرد آمد و عبای حضرت را از دوش مبارکش برداشت و رفت،امام ع اعتنایی به او نکرد،همراهان به دنبال او رفتند و عبا را از وی گرفتند و بر دوش حضرت افکندند،امام ع پرسید این شخص که بود؟عرض کردند:دلقکی است که اهل مدینه را می خنداند،فرمود به او بگوئید:

ان للّٰه یوما یخسر فیه المبطلون "خداوند روزی دارد که در آن روز اهل باطل زیان می بینند"! (۱)***

نکته:

عدد پیامبران الهی

بسیاری از مفسران به تناسب آیات فوق در اینجا بحثی در باره تعداد پیامبران الهی مطرح کرده اند،و روایات مختلفی در این زمینه نقل شده است.

روایت مشهور در این زمینه عدد یکصد و بیست و چهار هزار را نشان می دهد، در حالی که در بعضی از روایات عدد پیامبران هشت هزار شمرده شده است که چهار هزار از بنی اسرائیل و چهار هزار از غیر آنها بوده اند (۲).

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا ع چنین آمده است که پیغمبر گرامی اسلام فرمود:

خلق اللّٰه عز و جل مائه الف نبی و اربعه و عشرین الف نبی انا اکرمهم علی اللّٰه و لا فخر،و خلق اللّٰه عز و جل مائه الف وصی و اربعه و عشرین الف وصی،فعلی اکرمهم علی اللّٰه و افضلهم: "خداوند ۱۲۴ هزار پیامبر آفرید که من از همه آنها نزد خداوند گرامی ترم در عین حال فخر و مباهاتی نمی کنم .

ص: ۱۸۳

۱- ۱) "امالی صدوق"مطابق نقل نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۵۳۷.

۲- ۲) "مجمع البیان"ذیل آیات مورد بحث

(و غروری به خود راه نمی دهم)و خداوند ۱۲۴ هزار وصی آفرید که علی ع از همه آنها نزد خداوند گرامی تر و برتر است" (۱).

در روایت دیگری از "انس بن مالک"از پیامبر ص چنین نقل شده است:

بعثت علی اثر ثمانیه آلاف نبی،منهم اربعه آلاف من بنی اسرائیل "من به دنبال ۸ هزار پیامبر مبعوث شده ام که چهار هزار از آنها از بنی اسرائیل بودند" (۲).

این دو حدیث با هم منافاتی ندارد،زیرا ممکن است حدیث دوم اشاره به انبیای بزرگ باشد(همانگونه که مرحوم علامه مجلسی در توضیح این سخن بیان کرده است).

باز در حدیث دیگری از پیامبر ص می خوانیم که در پاسخ سؤال "ابو ذر" از تعداد پیامبران الهی عدد ۱۲۴ هزار را بیان فرمود،و به دنبال سؤال از تعداد رسولان از میان آنها عدد ۳۱۳ نفر را ذکر نمود (۳).

و نیز در حدیث دیگری از پیامبر ص بعد از ذکر عدد ۱۲۴ هزار می خوانیم:

۵ نفر از آنها اولو العزم بودند:نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد ص (۴).

روایات دیگری نیز در این زمینه نقل شده که عدد بالا را تایید می کند.

به هر حال از آنچه گفتیم روشن می شود که این روایت خبر واحد نیست- چنان که "بر سویی"از بعضی از علما در تفسیر "روح البیان"نقل کرده است،بلکه اخبار متعدد و مستفیض این مطلب را تایید می کند که پیامبران الهی ۱۲۴ هزار نفر بودند،اخباری که در منابع مختلف اسلامی وارد شده است.

قابل توجه اینکه عدد پیامبرانی که نام آنها صریحا در قرآن آمده است . . . .

۱- ۱) بحار الانوار جلد ۱۱ صفحه ۳۰(حدیث ۲۱)

۲- ۲) بحار الانوار جلد ۱۱ صفحه ۳۱(حدیث ۲۲)

۳- ۳) همان مدرک صفحه ۳۲(حدیث ۲۴)

۴- ۴) همان مدرک صفحه ۴۱(حدیث ۴۳)

فقط ۲۶ نفر است و آنها عبارتند از:

آدم-نوح-ادریس-صالح-هود-ابراهیم-اسماعیل-اسحاق یوسف-لوط-یعقوب-موسی-هارون-شعیب-زکریا-یحیی عیسی-داود-سلیمان-الیاس-الیسع-ذو الکفل-ایوب-یونس-عزیر و محمد(علیهم الصلاه و السلام).

ولی پیامبران دیگری نیز هستند که در قرآن اشاراتی به آنها شده بی آنکه صریحا نام آنها بیان شود،مانند"اشموئیل"که در آیه ۲۴۸ سوره بقره به عنوان وَ قٰالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ به او اشاره شده است.

و"ارمیا"که در آیه ۲۵۹ بقره به عنوان أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلىٰ قَرْيَةٍ ... (۱).

و"یوشع"که در آیه ۶۰ سوره کهف به عنوان وَ إِذْ قٰالَ مُوسىٰ لِفَتٰاهُ به او اشاره شده است(بنا بر اینکه یوشع از پیامبران باشد).

و"خضر"که در آیه ۶۵ کهف به عنوان فَوَجَدٰا عَبْداً مِنْ عِبٰادِنٰا ذکر شده است.

و همچنین "اسباط بنی اسرائیل"که بزرگان قبائل بودند و در آیه ۱۶۳ سوره نساء تصریح شده که بر آنها وحی الهی نازل گردیده است: وَ أَوْحَيْنٰا إِلىٰ إِبْرٰاهِيمَ وَ إِسْمٰاعِيلَ وَ إِسْحٰاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبٰاطِ ...

و اگر در میان برادران یوسف نیز پیامبرانی وجود داشته اند در سوره یوسف کرارا اشاره به وضع آنها شده است.

کوتاه سخن اینکه:عدد پیامبرانی که خداوند اشاره به داستان و سرگذشت آنها نموده از ۲۶ نفر بسیار بیشتر است،این عدد تنها مربوط به آنها است که نام آنها صریحا ذکر شده. .

۱- ۱) البته در میان مفسران در این زمینه گفتگو است بعضی او را"ارمیا"و بعضی "خضر"و جمعی "عزیر"می دانند

آخرین سخن در اینجا اینکه:از بعضی از روایات که در کتب شیعه و اهل سنت آمده استفاده می شود که خداوند از میان سیاه پوستان نیز پیامبری مبعوث کرد،چنان که طبرسی در مجمع البیان می گوید:روی عن علی انه قال:

بعث اللّه نبیا اسود لم یقص قصته: "خداوند پیامبری سیاه پوست مبعوث کرد، هر چند شرح سرگذشت او را در قرآن بیان نکرده است (۱).

***

ص: ۱۸۶

۱- ۱) "مجمع البیان"ذیل آیات مورد بحث،ضمنا در حواشی تفسیر کشاف نیز روایات متعددی در این زمینه نقل شده(جلد ۴ صفحه ۱۸۰ چاپ دار الکتاب العربی).

[سوره غافر (۴۰): آیات ۷۹ تا ۸۱]

اشاره

اَللّٰهُ اَلَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اَلْأَنْعٰامَ لِتَرْکَبُوا مِنْهٰا وَ مِنْهٰا تَأْکُلُونَ (۷۹) وَ لَکُمْ فِیهٰا مَنٰافِعُ وَ لِتَبْلُغُوا عَلَیْهٰا حٰاجَةً فِی صُدُورِکُمْ وَ عَلَیْهٰا وَ عَلَی اَلْفُلْکِ تُحْمَلُونَ (۸۰) وَ یُرِیکُمْ آیٰاتِهِ فَأَیَّ آیٰاتِ اَللّٰهِ تُنْکِرُونَ (۸۱)

ترجمه:

۷۹-خداوند کسی است که چهار پایان را برای شما آفرید تا بعضی را سوار شوید،و از بعضی تغذیه کنید.

۸۰-و برای شما در آنها منافع قابل ملاحظه ای(غیر از اینها)است،منظور این است، که به وسیله آنها به مقصدی که در دل دارید برسید،و بر آنها و بر کشتیها سوار می شوید.

۸۱-او آیاتش را همواره به شما نشان می دهد،کدامیک از آیات او را انکار می کنید؟!

تفسیر:

منافع گوناگون چهار پایان

بار دیگر در این آیات به نشانه های قدرت خداوند و مواهب گسترده اش نسبت به انسانها باز می گردد،و گوشه دیگری از آن را شرح می دهد،تا هم به عظمت او آشناتر شوند،و هم حس شکرگزاری را که وسیله ای برای معرفت اللّٰه است در آنها برانگیزد.

می فرماید:"خداوند همان کسی است که چهار پایان را برای شما آفرید،

ص:۱۸۷

تا بر آنها سوار شوید،و از آنها تغذیه کنید"(اَللّٰهُ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ الْأَنْعٰامَ لِتَرْکَبُوا مِنْهٰا وَ مِنْهٰا تَأْکُلُونَ).

بعضـی از آنها تنها برای تغذیه مورد استفاده قرار می گیرند همچون گوسفند، و بعضی هم برای سواری و هم برای تغذیه مانند شتر که هم کشتی بیابانهای خشک و سوزان است و هم وسـیله ای برای تغذیه آدمیان! "انعام"جمع "نعم"(بر وزن قلم)در اصل بر شتر اطلاق می شده،ولی بعدا توسـعه یافته و به شتر و گاو و گوسفند گفته می شود،این واژه از کلمه"نعمت" گرفته شده، به خاطر اینکه یکی از بزرگترین نعمتها برای انسانها چهارپایان محسوب می شود،حتی امروز که آن همه وسایل نقلیه سـریع السیر هوایی و زمینی اختراع شده است باز در بعضـی از موارد منحصـرا باید از چهارپایان اسـتفاده کرد، در بیابانهای شـنزار که عبور وسائل نقلیه در آن بسـیار مشـکل است،و در بعضـی از گذرگاههای باریک کوهسـتانها تنها وسـیله ای که با آن می توان عبور کرد هنوز هم چهارپایاننـد! اصولاـ آفرینش چهارپایان با آن خلقتهای متفاوت،و مخصوصا با آن روح تسـلیم و قابلیت برای رام شدن،در حالی که در بسیاری از اوقات نیرومندتر از قویترین انسانها هستند،خود نشانه ای از نشانه های بزرگ خدا است.

حیوانـات کوچـک و کم جثه ای را سـراغ داریم که به خـاطر توحش برای انسانها سـخت خطرناکنـد،در حالی که گاهی افسار یـک قطـار بزرگ از شتران عظیم الجثه را به دست کودکی می سـپارند"و می برد هر جـا که خـاطر خواه اوست"! *** از این گذشـته استفاده های فراوان دیگری نیز از آنها می شود،همانگونه که در آیه بعد به آن اشاره کرده،می فرماید:"و برای شما در آنها منافع قابل ملاحظه ای غیر از اینها است"(وَ لَکُمْ فِیهٰا مَنٰافِعُ).

از شیر و پشم و پوست و سایر اجزای آنها استفاده می کنید و حتی فضولات بدن آنها نیز در کشاورزی و غیره قابل استفاده است،خلاصه در تمام وجود این چهارپایان چیزی بی مصرف نیست،تمام مفید و سودمند است،حتی بعضی از مواد دارویی را از بدن چهارپایان می گیرند.

(توجه داشته باشید نکره بودن"منافع"برای بیان اهمیت آن است).

سپس می افزاید:"منظور دیگر از آفرینش آنها این بوده است که بر آنها سوار شوید و به مقاصدی که در دل دارید برسید"(وَ لِتَبْلُغُوا عَلَيْهٰا حٰاجَةً فِی صُدُورِكُمْ).

بعضی از مفسران این جمله را به معنی حمل و نقل"بارها"به وسیله چهارپایان دانسته اند که در جمله های قبل به آن اشاره نشده است،ولی این احتمال نیز وجود دارد که منظور از" حٰاجَةً فِی صُدُورِكُمْ "(حاجتی که در دل دارید) مقاصد شخصی و غیر عمومی باشد مانند استفاده های تفریحی،هجرت و سیاحت، مسابقه ها و گاه کسب ابهت و مانند آن.

و از آنجا که اینها همه وسیله مسافرت در خشکی هستند،در پایان آیه می افزاید:"و بر این چهارپایان و بر کشتیها سوار می شوید"(وَ عَلَيْهٰا وَ عَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ) (۱).

تعبیر به"علیها"(بر چهارپایان)با اینکه قبلا از آنها سخن به میان آمده مقدمه ای است برای ذکر"فلک"(کشتیها)یعنی خداوند در صحرا و دریا وسیله مسافرت و حمل و نقل بارها را در اختیار شما گذاشت تا به سهولت بتوانید به مقاصد خود برسید.

در کشتیها خاصیتی آفرید که با تمام ثقل و سنگینی بر روی آب باقی بماند، .

۱- ۱) در باره منافع حیوانات در جلد ۱۱ صفحه ۱۵۸ به بعد(ذیل آیه ۵ سوره نحل)مشروحا بحث کردیم

و جریان بادها را آن چنان منظم قرار داده که می توان از آنها در مسیرهای معینی پیوسته استفاده کرد و"با آن به دیدار آشنا رسید".

*** در آخرین آیه مورد بحث برای تاکید و گرفتن اقرار از همگان می فرماید:

"خدا آیاتش را همواره به شما نشان می دهد،بگوئید کدامیک از آیات خدا را می توانید انکار کنید"؟!(وَ یُرِیکُمْ آیاتِهِ فَأَیَّ آیاتِ اللّهِ تُنْکِرُونَ).

آیا آیات و نشانه های او را در"آفاق"می توانید انکار کنید یا آیات او را در انفس؟آیا آیات او را در آفرینش خود از خاک و سپس پیمودن مراحل جنینی، و مراحل بعد از تولد را می توانید انکار کنید،یا نشانه های او را در مساله حیات و مرگ؟ و آیا آیات الهی را در آسمان و زمین و آفرینش شب و روز می توان با دیده انکار نگریست؟و یا آفرینش وسائلی برای ادامه حیات همچون انعام و چهارپایان؟ بر هر کجا که بنگرید آثار خدا نمایان است،"کور باد چشمی که او را نبیند".

به راستی با اینکه آیات و نشانه های او برای همگان روشن است چرا گروهی راه انکار را پیش می گیرند؟ مفسر بزرگ مرحوم طبرسی در پاسخ این سؤال می گوید:این انکار ممکن است از سه امر ناشی گردد:

۱-"هوا پرستی"که سبب می شود انسان با شبهات بی اساس چهره حق را بپوشاند(و به هوی و هوس خویش ادامه دهد،چرا که قبول حق او را محدود می سازد،از یک سو وظائفی برای او تعیین می کند،و از سوی دیگر محدودیتهایی اما هواپرستانی که نمی خواهند نه آن وظائف را بپذیرند و نه این محدودیتها را به انکار حق برمی خیزند هر چند دلائل آن روشن و آشکار باشد).

ص:۱۹۰

۲-"تقلید و پیروی کورکورانه"(از دیگران مخصوصا از پیشینیان)که آن نیز پرده بر چهره حق می افکند.

۳-"پیشـداوریهای غلـط"و اعتقادهای فاسـد پیشـین که در ذهن رسوخ یافته مانع از بررسـی و مطالعه بیطرفانه در آیات حق می گردد،لذا از درک آنها عاجز می ماند.

***

ص :۱۹۱

[سوره غافر (۴۰): آیات ۸۲ تا ۸۵]

اشاره

أَ فَلَمْ يَسِيرُوا فِی اَلْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَ أَشَدَّ قُوَّةً وَ آثاراً فِی اَلْأَرْضِ فَما أَغْنى عَنْهُمْ ما كانُوا يَكْسِبُونَ (۸۲) فَلَمّا جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَرِحُوا بِما عِنْدَهُمْ مِنَ اَلْعِلْمِ وَ حاقَ بِهِمْ ما كانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤُنَ (۸۳) فَلَمّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا آمَنّا بِاللّهِ وَحْدَهُ وَ كَفَرْنا بِما كُنّا بِهِ مُشْرِكِينَ (۸۴) فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمانُهُمْ لَمّا رَأَوْا بَأْسَنا سُنَّتَ اَللّهِ اَلَّتِی قَدْ خَلَتْ فِی عِبادِهِ وَ خَسِرَ هُنالِكَ اَلْكافِرُونَ (۸۵)

ترجمه:

۸۲-آیا آنها روی زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که پیش از آنها بودند چه شد؟ همانها که نفراتشان از اینها بیشتر،و قوت و آثارشان در زمین فزونتر بود،هرگز آنچه را به دست می آوردند نتوانست آنها را(در برابر عذاب الهی)بی نیاز سازد.

۸۳- هنگامی که رسولان آنها با دلائل روشن به سراغ آنان آمدند به معلوماتی که خود داشتند خوشحال بودند(و غیر آن را هیچ می شمردند)ولی آنچه را(از عذاب)

ص: ۱۹۲

به سخریه می گرفتند بر آنها فرود آمد! ۸۴-هنگامی که شدت عذاب ما را دیدند گفتند:هم اکنون به خداوند یگانه ایمان آوریم و به معبودهایی که شریک او می شمردیم کافر شدیم.

۸۵-اما هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند ایمان آنها به حالشان سودی نداشت،این سنت الهی در مورد بندگان پیشین او است،و کافران در آن هنگام زیانکار شدند.

تفسير:

به هنگام نزول عذاب،ایمان بیهوده است

این آیات که آخرین آیات سوره مؤمن را تشکیل می دهد در حقیقت یک نوع نتیجه گیری از بحثهای گذشته است،زیرا بعد از بیان آن همه آیات الهی در آفاق و انفس،و آن همه مواعظ لطیف و دلنشین و گفتگو پیرامون معاد و دادگاه بزرگ رستاخیز،منکران لجوج و کافران مستکبر را،با تهدیدهای شدید و توام با استدلال و منطق مواجه ساخته،و پایان کار آنها را به وضوح بیان می کند.

نخست می گوید:آیا آنها بر زمین سیر نکردند تا ببینند عاقبت کسانی که قبل از آنها می زیستند چگونه شد"؟!(أَ فَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ).

اگر در اصالت تاریخ تدوین یافته و آنچه بر صفحات اوراق ثبت شده شک و تردید دارند در اصالت آثاری که بر صفحه زمین از کاخهای ویران شده شاهان، از استخوانهای پوسیده در زیر خاک،و از ویرانه های شهرهای بلا زده،که با بیانی رسا ماجراهای خویش را شرح می دهند نمی توانند شک کنند.

"همان کسانی که از نظر تعداد نفرات از آنها بیشتر،و از قوت و آثارشان در زمین از آنها فزونتر بود"(كانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ وَ أَشَدَّ قُوَّةً وَ آثاراً فِي الْأَرْضِ).

کثرت نفرات آنها از قبورشان می توان شناخت،و قدرت و آثارشان را در زمین از آنچه از آنها به یادگار مانده!

تعبیر به آثاراً فِی الْأَرْضِ -همانگونه که در تفسیر آیه ۲۱ همین سوره که شبیه آن است گفته ایم-ممکن است اشاره به پیشرفت گسترده کشاورزی آنها باشد (چنان که در آیه ۹ سوره روم آمده)و یا اشاره به ساختمانهای عظیم و بناهای محکم اقوام پیشین در دل کوه ها و بر صحنه دشتها(چنان که در آیات ۱۲۸ و ۱۲۹ شعرا بیان شده است).

ولی به هر حال"نیروهایی را که به دست می آوردند هرگز به هنگام وزش طوفان بلا و عذاب الهی نتوانست آنها را بی نیاز سازد و نجات دهد"(فَمٰا أَغْنیٰ عَنْهُمْ مٰا کٰانُوا یَکْسِبُونَ) (۱).

بلکه تمام این قدرتها در لحظاتی کوتاه در هم کوبیده شدند،کاخها رویهم ریختند و ویران گشتند،و لشکریان عظیم و قدرتمند همچون برگ خزان بر زمین افتادند،و یا در میان امواج کوه پیکر دفن شدند! جایی که آنها با آن همه قدرت چنین سرنوشتی پیدا کردند،این مشرکان ضعیف و ناتوان مکه که در برابر آنها چیزی به حساب نمی آیند چه می اندیشند؟! *** در آیه بعد به چگونگی برخورد آنها با پیامبران و معجزات و دلائل روشن انبیاء اشاره کرده می گوید:"هنگامی که رسولان آنها با معجزات و دلائل روشن به سراغ آنها آمدند از آنان روی گرداندند،و تنها به معلوماتی که خود داشتند دل بستند و خوشحال بودند،و غیر آن را هیچ شمردند"(فَلَمّٰا جٰاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّنٰاتِ فَرِحُوا بِمٰا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ).

و همین امر سبب شد تا"آنچه را از عذاب و تهدیدهای الهی به باد استهزا

ص:۱۹۴

---

۱ - ۱) در اینکه"ما"در جمله"ما اغنی"نافیه یا استفهامیه است دو احتمال ذکر کرده اند،ولی ظاهر همان اول است،و در اینکه"ما"در"ما کانوا یکسبون"موصوله یا مصدریه است باز دو احتمال ذکر کرده اند،ولی معنی اول مسلما ترجیح دارد.

می گرفتند بر سر آنان فرود آید"(وَ حاقَ بِهِمْ ما کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ).

در اینکه منظور از این علم و دانشی که آنها به آن مغرور بودند،و خود را با داشتن آن بی نیاز از تعلیمات انبیا می دیدند،چه بوده است؟مفسران احتمالات مختلفی داده اند که همه با هم قابل جمع است:

۱-شبهات واهی و سفسطه های بی اساسی را علم می پنداشتند و به آن تکیه می کردند که نمونه های متعددی از آن در آیات قرآن منعکس است.گاه می گفتند مَنْ یُحْیِ الْعِظامَ وَ هِیَ رَمِیمٌ :"چه کسی می تواند این استخوانهای پوسیده را زنده کند"؟ (یس-۷۸).

و گاه می گفتند أَ إِذا ضَلَلْنا فِی الْأَرْضِ أَ إِنّا لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ "آیا هنگامی که خاک شدیم و در زمین گم شدیم ممکن است بار دیگر آفرینش تازه ای بیابیم" (سجده-۱۰).

گاه می افزودند: ما هِیَ إِلاّ حَیاتُنَا الدُّنْیا نَمُوتُ وَ نَحْیا وَ ما یُهْلِکُنا إِلاَّ الدَّهْرُ "جز زندگی این دنیا چیزی در کار نیست،گروهی می میرند و گروهی متولد می شوند و جز طبیعت ما را هلاک نمی کند"!(جاثیه-۲۴).

و امثال این ادعاهای واهی و بدون دلیل که علمش می پنداشتند.

۲-منظور علوم مربوط به دنیا و تدبیر زندگی است همانگونه که قارون مدعی آن بود،و می گفت: إِنَّما أُوتِیتُهُ عَلی عِلْمٍ عِنْدِی "این ثروت را به خاطر آگاهی خاصی که نزد من بوده است به دست آورده ام"!(قصص-۷۸).

۳-منظور علوم و دانشهایی همچون دلائل عقلی و فلسفی خواه در شکل رسمیش یا غیر رسمی که گروهی با داشتن اینگونه علوم خود را از پیامبران بی نیاز می بینند،چه در گذشته چه در حال! و همانگونه که گفتیم این تفسیرها منافات با یکدیگر ندارد،هدف این است که با اتکای به علوم محدود بشری،خواه در معارف عقلی و اعتقادات یا در دنیا

و یا شبهات واهی که آن را علم می پنداشتند،علومی را که از سرچشمه وحی صادر شده بود نفی می کردند و به باد استهزا می گرفتند،و به علوم اندک خود خوشحال بودند و خویشتن را به کلی از انبیا بی نیاز می دیدند (۱).

*** اما قرآن نتیجه این خودخواهی و غرور را در آیات بعد چنین بیان کرده:

"هنگامی که شدت عذاب ما را دیدند،عذابی که برای ریشه کن کردن آنها نازل شده بود و فرمان قطعی پروردگار را در زمینه نابودیشان به همراه داشت،از کرده خود پشیمان شدند،خود را موجودی ضعیف و ناتوان دیدند و رو به درگاه حق آوردند و فریادشان بلند شد و گفتند:اکنون به خداوند یگانه ایمان آوردیم، و نسبت به معبودهایی که شریک او می شمردیم کافر شدیم"!(فَلَمّا رَأَوْا بَأْسَنا قالُوا آمَنّا بِاللّهِ وَحْدَهُ وَ کَفَرْنا بِما کُنّا بِهِ مُشْرِکِینَ).

*** "اما هنگامی که عذاب ما را مشاهده کردند ایمان آنها به حالشان سودی نداشت"(فَلَمْ یَکُ یَنْفَعُهُمْ إِیمانُهُمْ لَمّا رَأَوْا بَأْسَنا).

چرا که به هنگام نزول"عذاب استیصال"درهای توبه بسته می شود،و اصولا اینگونه ایمان اضطراری فایده ایمان اختیاری را نمی تواند داشته باشد،و زائیده آن شرائط فوق العاده است،به همین دلیل هر گاه طوفان بلا فرو بنشیند راه گذشته خود را از سر می گیرند.

و نیز به همین دلیل ایمان فرعون به هنگامی که در میان امواج نیل افتاد

ص :۱۹۶

۱- ۱) بعضی از مفسران احتمال داده اند که ضمیر"جاءهم"به پیامبران برگردد، بنا بر این منظور از علوم،علوم پیامبران است،و مراد از"فرحوا"خنده و استهزای کفار به علوم انبیا است،ولی این تفسیر بسیار بعید به نظر می رسد(دقت کنید).

پذیرفته نشد.

این حکم مخصوص افراد یا اقوام معینی نیست،بلکه چنان که قرآن در دنبال همین سخن می گوید:"این سنت الهی است که در مورد بندگان گذشته نیز اجرا شده است"(سُنَّتَ اللّهِ الَّتِی قَدْ خَلَتْ فِی عِبادِهِ).

سپس آخرین آیه مورد بحث را به این جمله پایان می دهد:"و در آن هنگام که عذاب الهی دامانشان را فرو گرفت خسران و زیان کافران آشکار شد"(وَ خَسِرَ هُنالِکَ الْکافِرُونَ).

آن روز فهمیدند که سرمایه ای جز مشتی غرور و پندار نداشتند،و آنچه را آب حیات خیال می کردند سرابی بیش نبود،سرمایه های وجود خود را همه در این بیراهه زندگی به هدر داده،و محصولی جز گناه و عذاب الیم الهی فراهم نساخته بودند،چه زیان و خسرانی از این برتر؟! و به این ترتیب سوره مؤمن که با توصیف حال کافران مغرور آغاز شده بود، با پایان زندگی دردناک آنها خاتمه می یابد! ***

نکته:

مغروران به علم

در آیات مختلف این سوره،چنان که شرح داده شد،سرچشمه اصلی انحراف و بدبختی گروه کثیری از مردم را کبر و غرور معرفی می کند.

تکبری که گاه از داشتن امکانات مالی،و یا کثرت نفرات و نیروی نظامی سرچشمه می گیرد،و گاه از داشتن مختصر معلوماتی که آن را فراوان می پندارد.

نمونه زنده آن را در عصر و زمان خود،و بعد از پیروزیهای علمی و صنعتی در جوامع پیشرفته مادی با چشم می بینیم،زیرا می دانیم یکی از عوامل مؤثر نفی

مذهب و روی آوردن به مکتبهای الحادی همان غرور علمی است که در قرون اخیر برای جمعی از دانشمندان علوم طبیعی پیدا شده،آنها با کشف اسراری از طبیعت و دست یافتن به روزنه هایی از علم آن چنان مست و مغرور شدند که تصور کردند چیزی در این عالم جز آنچه آنها می دانند وجود ندارد،و چون خدا را در آزمایشگاههای خود حاضر ندیدند راه انکار پیش گرفتند! این غرور علمی به قدری گسترش پیدا کرد که اصلا مذهب و وحی انبیاء را زائیده جهل یا ترس بشر پنداشتند و گفتند:با فرا رسیدن دوران شکوفایی علم دیگر نیازی به این مسائل نیست! حتی گاه پا را از این فراتر نهادند و دوران زندگی بشر را از نظر فکری به چهار دوران تقسیم کردند:

۱-دوران افسانه ها ۲-دوران مذهب! ۳-دوران فلسفه ۴-دوران علم که منظورشان علوم طبیعی و تجربی بود! البته آکنده بودن مذاهبی که در محیط فعالیت این گروه از دانشمندان وجود داشت از خرافات بسیار، به این هدف باطل نیز کمک کرد،(منظور عمدتا خرافات ارباب کلیسا است)و به این ترتیب به گمان خود برای همیشه مذهب و تعلیمات انبیا را از صحنه زندگی بشر بیرون ساختند.

ولی خوشبختانه این مستی و غرور دیری نپایید و عوامل دیگری دست به دست هم داد و بر این پندارهای بی اساس خط بطلان کشید و به مصداق آیات فوق"هنگامی که به علوم خود مغرور شدند باس الهی دامانشان را گرفت و فریادهایشان بجایی نرسید".

از یک سو جنگهای جهانی اول و دوم نشان داد که پیشرفتهای علمی و صنعتی بشر نه تنها او را خوشبخت نکرده،بلکه او را از هر زمان به لبه پرتگاه نزدیکتر

ساخته است.

از سوی دیگر بروز انواع مفاسد اخلاقی و اجتماعی،و بروز انواع نابسامانیها، قتلها و کشتارها و بیماریهای روانی و انواع تجاوزهای مالی و ناموسی،نشان داد که علوم انسانی هرگز نتوانسته است به تنهایی جلو نابسامانیها را بگیرد،بلکه بد آموزیهایی که معمولا از آن جدا نیست گاهی بر دامنه آن افزوده است.

از سوی سوم معماهای فراوانی که در علوم پیدا شد و انسان خود را از حل آن عاجز دید،و دنیاهای وسیعی که در برابر دیدگان او خودنمایی کرد(چه عوالم بسیار بزرگ و چه فوق العاده کوچک)و خود را از شناخت آن ناتوان مشاهده کرد، سبب شد که بار دیگر دست به دامان تعلیمات انبیا بزنند،و گروه عظیمی دوباره به سایه وحی باز گردند،و درمان این بیماریهای جانکاه را در دستورات انبیاء جستجو کنند.کلیساها رونق گرفت تعلیمات مذهبی جزء برنامه زندگی بسیاری شد.

در این میان"اسلام"با تعلیمات ویژه و مترقی و جامع خود بروز و ظهور تازه ای یافت،و حرکتها به سوی شناخت اسلام اصیل شروع شد.

امید است پیش از آنکه باس الهی بار دیگر دامان گروهی از مردم این جهان را بگیرد این بیداری همگانی شود،و آثار آن غرور محو و نابود گردد تا به خسران و زیان منتهی نگردد.

*** پروردگارا!ما را از مرکب غرور فرود آور،و از کبر و لجاجت و خود خواهی که مایه هلاکت و بدبختی و شرمساری است حفظ فرما.

خداوندا!دنیای ما را نیز بیدار کن،و پیش از آنکه باس شدیدت دامان مردم عصر ما را فرو گیرد به سایه پر مهر تعلیمات پیامبرانت باز گردان.

ص :۱۹۹

بار الها!ما را از آن گروه قرار ده که از سرگذشت دیگران پند می گیرند، تا سرگذشت ما پندی برای دیگران نشود.

آمین یا رب العالمین پایان سوره مؤمن شب ۲۷\محرم الحرام\۱۴۰۵ مطابق اول\آبان\۱۳۶۳

(۴۱) سوره حم سجده"فصلت" این سوره در مکه نازل شده و دارای ۵۴ آیه است

اشاره

تاریخ شروع ۲۸\محرم الحرام\۱۴۰۵ ۲\۸\۱۳۶۳

ص :۲۰۱

محتوای سوره"فصلت"

این سوره به حکم اینکه از سوره های مکی است ویژگیهای سوره های مکی را که تاکید بر معارف اسلامی و مسائل اعتقادی و انذار و بشارت است در بردارد، و در عین حال مسائلی در آن مطرح است که در سوره های دیگر قرآن مطرح نشده، و از مختصات این سوره است.

رویهمرفته محتوای این سوره را می توان در چند بخش خلاصه کرد:

۱-توجه به قرآن و بحثهای فراوانی پیرامون آن که در آیات مختلف این سوره آمده است،و از جمله بقاء حاکمیت قرآن و تسلط منطقی آن در تمام ادوار و اعصار که در آیه ۴۱ و ۴۲ این سوره به آن اشاره شده است،و صریحا می گوید:

"این کتابی است شکست ناپذیر که باطل هرگز بر آن غلبه نخواهد کرد"و در عین حال دلیلی است بر عدم تحریف قرآن در طول تاریخ،و همچنین موضعگیریهای سرسختانه دشمنان در مقابل این کتاب آسمانی تا آنجا که مردم را از شنیدن آیات قرآن نهی می کردند.

۲-توجه به آفرینش آسمان و زمین،مخصوصا آغاز آفرینش جهان از ماده گازی شکل(دخان)و مراحل پیدایش کره زمین و کوه ها و گیاهان و حیوانات.

۳-اشاراتی به سرگذشت اقوام مغرور و سرکش پیشین،از جمله قوم عاد و ثمود،و سرنوشت دردناک آنها و اشاره کوتاهی به داستان موسی ع.

۴-انذار و تهدید مشرکان و کافران مخصوصا با ذکر آیات تکان دهنده ای در باره قیامت و گواهی اعضای بدن حتی پوست تن انسان،و توبیخ شدید پروردگار نسبت به آنها به هنگامی که در برابر عذاب الهی قرار می گیرند.

۵-پاره ای از دلائل رستاخیز و قیامت و خصوصیات و ویژگیهای آن.

ص :۲۰۳

۶-مواعظ و انـدرزهای گوناگون که در لابلای مباحث فوق آمـده و به آنها روح و حیات بیشتری می بخشـد،مخصوصا دعوت به استقامت در راه حق،و طریقه برخورد منطقی با دشمنان و طرز راهنمایی آنها به آئین خداوند.

۷-سـرانجام سوره را بـا بحث جـالب و کوتـاهی پیرامون"آیـات آفاقی و انفسـی پروردگار"و بازگشتی بر مساله معاد پایان می بخشد.

***

فضیلت تلاوت این سوره

در حـدیثی از پیغمبر گرامی اسـلام می خوانیم: من قرا"حم السـجده" اعطی بکل حرف منها عشـر حسـنات: "هر کس که"حم سجـده"را بخوانـد خداوند به تعداد هر حرفی از آن ده حسـنه به او عطا می کند" ۱. در حـدیث دیگری از امام صادق ع آمده است: من قرا"حم السـجده" کانت له نورا یوم القیامه مد بصـره،و سرورا،و عاش فی هذه الدنیا مغبوطا محمودا: "کسی که"حم سجـده"را تلاوت کنـد این سـوره در قیـامت نـوری در برابر او می شـود تـا آنجـا که چشـمش کـار می کنـد،و مـایه سـرور و خوشـحالی او خواهـد بود، و در این دنیا نیز مقامی شایسـته پیدا می کند که مایه غبطه دیگران می شود" ۲. در حدیث دیگری از"بیهقی"نقـل شـده که"خلیـل بن مره"می گویـد: پیـامبر ص هیـچ شب به خواب نمی رفت مگر اینکه سوره"تبـارک"و"حم سجـده" را می خوانـد ۳. مسـلم اسـت آیـات بیـدار کننـده این سـوره بـا آن همه مواعـظ روشـنی بخش، و آن معـارف غنی و پرمایه،در صورتی که با تلاوت جذب روح انسان گردد، . . و راهنمای زندگی او شود،نوری برای قیامت،و وسـیله مؤثری برای پیروزی او در این جهان خواهد بود،چرا که تلاوت مقدمه فکر است،و فکر مقدمه عمل. نامگذاری این سوره به"فصلت"از آیه سوم آن گرفته شده،و به"حم سجده" از این جهت است که با"حم"آغاز می شود و آیه ۳۷ آن آیه سجده است. ***

این سوره به حکم اینکه از سوره های مکی است ویژگیهای سوره های مکی را که تاکید بر معارف اسلامی و مسائل اعتقادی و انذار و بشارت است در بردارد، و در عین حال مسائلی در آن مطرح است که در سوره های دیگر قرآن مطرح نشده، و از مختصات این سوره است.

رویهمرفته محتوای این سوره را می توان در چند بخش خلاصه کرد:

۱-توجه به قرآن و بحثهای فراوانی پیرامون آن که در آیات مختلف این سوره آمده است،و از جمله بقاء حاکمیت قرآن و تسلط منطقی آن در تمام ادوار و اعصار که در آیه ۴۱ و ۴۲ این سوره به آن اشاره شده است،و صریحا می گوید:

"این کتابی است شکست ناپذیر که باطل هرگز بر آن غلبه نخواهد کرد"و در عین حال دلیلی است بر عدم تحریف قرآن در طول تاریخ،و همچنین موضعگیریهای سرسختانه دشمنان در مقابل این کتاب آسمانی تا آنجا که مردم را از شنیدن آیات قرآن نهی می کردند.

۲-توجه به آفرینش آسمان و زمین،مخصوصا آغاز آفرینش جهان از ماده گازی شکل(دخان)و مراحل پیدایش کره زمین و کوه ها و گیاهان و حیوانات.

۳-اشاراتی به سرگذشت اقوام مغرور و سرکش پیشین،از جمله قوم عاد و ثمود،و سرنوشت دردناک آنها و اشاره کوتاهی به داستان موسی ع.

۴-انذار و تهدید مشرکان و کافران مخصوصا با ذکر آیات تکان دهنده ای در باره قیامت و گواهی اعضای بدن حتی پوست تن انسان،و توبیخ شدید پروردگار نسبت به آنها به هنگامی که در برابر عذاب الهی قرار می گیرند.

۵-پاره ای از دلائل رستاخیز و قیامت و خصوصیات و ویژگیهای آن.

ص :

[سوره فصلت (۴۱): آیات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِlt;br/gtحم (۱) تَنْزِيلٌ مِنَ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِ (۲) كِتٰابٌ فُصِّلَتْ آيٰاتُهُ قُرْآناً عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (۳) بَشِيراً وَ نَذِيراً فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لاٰ يَسْمَعُونَ (۴) وَ قٰالُوا قُلُوبُنٰا فِي أَكِنَّةٍ مِمّٰا تَدْعُونٰا إِلَيْهِ وَ فِي آذٰانِنٰا وَقْرٌ وَ مِنْ بَيْنِنٰا وَ بَيْنِكَ حِجٰابٌ فَاعْمَلْ إِنَّنٰا عٰامِلُونَ (۵)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر ۱-حم.

۲-این کتابی است که از سوی خداوند رحمن و رحیم نازل شده است.

۳-کتابی که آیاتش هر مطلبی را در جای خود بازگو کرده است،فصیح و گویا برای جمعیتی که آگاهند.

ص: ۲۰۶

۴-قرآنی که بشارت دهنده و بیم دهنده است،ولی اکثر آنان رویگردان شدند،لذا چیزی نمی شنوند.

۵-آنها گفتند:قلبهای ما در پوششهایی قرار گرفته،و گوشهای ما سنگین است،و میان ما و تو حجابی وجود دارد،حالا که چنین است تو به دنبال عمل خود باش ما هم برای خود عمل می کنیم.

تفسیر:

باز هم عظمت قرآن

در روایات اسلامی آمده است که رسول خدا ص پیوسته بتهای مشرکان را مذمت می کرد،و قرآن را بر آنها می خواند تا به راه توحید بازگردند،اما آنها می گفتند:این شعر محمد ص است،و بعضی می گفتند این "کهانت"است(کهانت غیب گوییهایی بود که گروهی به ادعای ارتباط با جنیان داشتند)و بعضی می گفتند اینها خطبه های زیبایی است که او می خواند(و نامش را"قرآن"گذاشته است).

روزی"ابو جهل"به"ولید بن مغیره"که از رجال معروف آنها بود،و عرب در اختلافات خود و در مشکلات از او داوری و نظر خواهی می کرد،گفت:ای "ابا عبد شمس"(ابا عبد شمس کنیه ولید بود)این هایی را که محمد ص می گوید:

چیست؟سحر است؟یا کهانت است؟یا خطبه؟ گفت:بگذارید سخنانش را بشنوم،نزد پیامبر ص آمد در حالی که در حجر اسماعیل نشسته بود گفت:ای محمد!چیزی از اشعارت را برای من بخوان! فرمود:شعر نیست،بلکه کلام خدا است که پیامبران و رسولانش را با آن می فرستاده،گفت:هر چه هست بخوان! رسول خدا ص قرائت سوره حم سجده را آغاز کرد،هنگامی که بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ را شنید مسخره کرد و گفت:مردی در یمامه داریم نامش "رحمن"است،مثل اینکه او را می خوانی!

فرمود:نه،خدا را می خوانم که"رحمن"و"رحیم"است.

سپس ادامه داد،هنگامی که به آیه" فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ وَ ثَمُودَ "(آیه ۱۳ همین سوره)رسید،"ولید"از شنیدن آن لرزید و مو بر تنش راست شد،از جا بر خواست و به سوی خانه خود رفت و به سراغ قریش نیامد! قریش گفتند:ای"ابو جهل"!مثل اینکه"ولید بن مغیره"متمایل به دین محمد شده است،آیا نمی بینی به سراغ ما نیامد،و سخنان او را پذیرفت،و به منزلش رفت؟به همین جهت قریش سخت غمگین شدند.

روز دیگر"ابو جهل"به سراغ او آمد گفت:ای عمو!(ولید عموی ابو جهل بود)ما را سر به زیر و رسوا کردی! ولید گفت:مگر چه شده،فرزند برادر؟! گفت:تو دلباخته آئین محمد شدی؟ ولید گفت:من به هیچوجه دلبستگی پیدا نکردم،و من بر همان دین قبیله و نیاکانم هستم،ولی من سخن سخت و پیچیده ای از او شنیدم که از شنیدنش مو بر تن انسان راست می شود! ابو جهل گفت:شعر است؟ گفت:ابدا،شعر نیست.

گفت:خطبه های موزون است؟ گفت:نه،خطبه کلامی است به هم پیوسته و یک نواخت،و این سخنانی است متفاوت که هموزن یکدیگر نمی باشد،اما درخشندگی خاصی دارد! گفت که"کهانت"است؟! گفت:نه.

گفت:پس چیست؟

گفت:بگذار در آن بیندیشم! روز بعد گفتند:ای ولید!فکرت به کجا رسید؟ گفت:بگوئید"سحر"است چون دلها را می گیرد و با خود می برد!! اینجا بود که قسمتی از آیات سوره"مدثر"(آیات ۱۱-۳۰)در باره او نازل شد (۱).

این روایت به خوبی نشان می دهد که تا چه حد آیات این سوره پر جاذبه و تکان دهنده است،تا آنجا که در اندیشمند متعصب عرب چنین عکس العملی را بجا می گذارد.

***به تفسیر آیات باز گردیم.

باز در آغاز این سوره به"حروف مقطعه"برخورد می کنیم(حم)که برای دومین بار در آغاز سوره های قرآن خودنمایی می کند،بارها پیرامون تفسیر حروف مقطعه بحث کرده ایم و نیاز به تکرار نمی بینیم جز اینکه بعضی"حم"را نام سوره و یا"ح"را اشاره به"حمید"و"م"را اشاره به"مجید"که دو نام از نامهای بزرگ خداوند است دانسته اند.

*** سپس اشاره به عظمت قرآن کرده می گوید:"این کتابی است که از سوی خداوند رحمن و رحیم نازل شده است"(تَنْزِيلٌ مِنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ).

"رحمت عامه"خداوند و"رحمت خاصه"او دست به دست هم داده اند و نزول این آیات را سبب شده است،آیاتی که برای دوست و دشمن مایه رحمت است،و برای اولیای خدا برکات و رحمتهای ویژه ای در بردارد. در حقیقت صفت

۱- ۱) "بحار الانوار"جلد ۱۷ صفحه ۲۱۱-این حدیث با مختصر تفاوتی در کتب دیگر از جمله تفسیر قرطبی در آغاز همین سوره(جلد ۸ صفحه ۵۷۸۲)نیز آمده است.

بـارز این کتـاب آسـمانی که در لابلای تمام آیاتش همچون عطر در ذرات برگ گل قرار گرفته همان"رحمت"است،رحمت برای کسانی که راه آن را بپویند و از تعلیماتش الهام گیرند.

*** بعـد از بیـان اجمـالی فوق در بـاره قرآن به بیان تفصـیلی پرداخته،و اوصاف پنجگانه ای برای این کتاب آسـمانی بیان می کند،اوصافی که ترسیم روشن و گویایی از چهره اصلی قرآن در بردارد.

نخست می گوید:"این کتابی است که آیاتش مبین،و هر مطلبی را در جای خود بیان کرده،و شـرح و تفصیل تمام نیازمندیهای انسان را در تمام زمینه ها ذکر نموده است"(کِتٰابٌ فُصِّلَتْ آیٰاتُهُ) (۱).

"کتابی است فصیح و گویا"(قُرْآناً عَرَبِیًّا).

"برای جمعیتی که آگاهند و جویای حقیقتند"(لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ).

*** "قرآنی که بشیر و نذیر است،و امید بخش و بیم آفرین،نیکان را بشارت می دهد و مجرمان را تهدید می کند"(بَشِیراً وَ نَذِیراً).

"اما اکثر آنها روی گردان شدند لذا چیزی نمی شنوند"(فَأَعْرَضَ أَکْثَرُهُمْ فَهُمْ لاٰ یَسْمَعُونَ) (۲).

به این ترتیب نخستین امتیـاز این کتاب بزرگ آسـمانی این است که مسائل مختلف مورد نیاز بشـر در آن تبیین و تشـریع شـده است به گونه ای که هر کس در هر سطحی از فکر و اندیشه باشد و در هر مرحله ای از نیاز روحی به مقدار فکر .

۱- ۱) "کتاب"خبر بعد از خبر است،به این ترتیب که"تنزیل"خبر مبتدای محذوفی است،و"کتاب"خبر بعد از آن

۲- ۲) "لقوم یعلمون"ممکن است متعلق به"فصلت"باشد یا متعلق به"تنزیل".

و نیاز خویش از آن بهره می گیرد.

وصف دیگرش این است که مجموعه ای کامل است،زیرا"قرآن"از ماده قرائت در اصل به معنی جمع کردن اجزای سخن است.

در توصیف سوم فصاحت و بلاغت مخصوص آن را بیان می کند،که حقایق را صریح و دقیق،بی کم و کاست و گویا و رسا،و در عین حال زیبا و جذاب منعکس می سازد.

توصیف چهارم و پنجم بیانگر تاثیر عمیق تربیتی آن است،از طریق بشارت و انذار،گاه چنان آیاتش در تشویق نیکان و پاکان اوج می گیرد که تمام وجود انسان را به وجد می آورد،و گاه در تهدید و انذار فاسدان و مجرمان چنان تکان دهنده است که مو بر تن انسان راست می شود،و این دو اصل تربیتی را دوش به دوش یکدیگر در آیاتش پیش می برد.

ولی افسوس که متعصبان لجوج گوش شنوا ندارند،گویی کرند و هیچ نمی شنوند،گوش ظاهرشان سالم است،ولی روح شنوایی و درک حقایق را از محتوای کلام از دست داده اند.

*** اما عکس العمل منفی این کوردلان به همین جا ختم نمی شد،بلکه تلاش و کوشش داشته که پیامبر ص را از دعوت خود مایوس سازند،و به او ثابت کنند که در مقابل دعوت تو گوش شنوایی در این دیار نیست،و بیهوده تلاش مکن!چنان که در آیه بعد می گوید:"آنها گفتند:قلبهای ما در برابر دعوت تو در پوشش هایی قرار گرفته،و گوشهای ما سنگین است،و میان ما و تو حجابی وجود دارد"!(وَ قالُوا قُلُوبُنا فِی أَکِنَّهٍ مِمّا تَدْعُونا إِلَیْهِ وَ فِی آذانِنا وَقْرٌ وَ مِنْ بَیْنِنا وَ بَیْنِکَ حِجابٌ).

حالا که چنین است کار به کار ما نداشته باش توبه سراغ عمل و برنامه های

ص:۲۱۱

خود باش،و ما به عقائد و مذهب خود عمل می کنیم "(فَاعْمَلْ إِنَّنٰا عٰامِلُونَ).

درست همانند بیمار نادان و ابلهی که از دست طبیب مسیحا نفسی فرار می کند و سعی دارد از همه وسائل برای جدا ساختن خود از او کمک گیرد.

نخست می گفتند:عقل و فکر ما گویی در محفظه هایی قرار گرفته که چیزی در آن وارد نمی شود! توجه داشته باشید"اکنه"جمع"کنان"به معنی پوشش است،نه یک پوشش که در حقیقت پوشش های جهل و تعصب،پوشش لجاجت و عناد،پوشش تقلید کورکورانه و مانند آن قلبهای آنها را فرا گرفته بود.

آنها می گفتند:علاوه بر این که"عقل"ما چیزی درک نمی کند"گوش" ما هم سنگین است، و سخنان تو را نمی شنویم یعنی هم مرکز اصلی از کار افتاده و هم ابزار و وسیله ها!.

از همه اینها گذشته گویی در میان ما و تو پرده ضخیمی کشیده شده که اگر گوش سالمی هم می داشتیم صدایت به گوش ما نمی رسید،پس چرا این همه خود را خسته می کنی،فریاد می زنی،دل می سوزانی،شب و روز تبلیغ می کنی،ما را به حال خود بگذار که در اینجا کالای تو مشتری ندارد!تو بر دین خود و ما هم بر آئین خود!! این نهایت وقاحت و بی شرمی و نادانی است که انسان با تمام وجودش اینچنین از حق گریزان باشد: در چشم این سیاه دلان صبح کاذب است در روشنی اگر ید بیضا کند کسی! قابل توجه اینکه نمی گفتند:و بیننا و بینک حجاب(میان ما و تو حجابی است)بلکه کلمه"من"را به آن می افزودند و می گفتند: وَ مِنْ بَيْنِنٰا وَ بَيْنِكَ حِجٰابٌ :تا تاکید بیشتری را بیان کنند،زیرا با افزودن این کلمه مفهوم جمله

چنین می شود:تمام فاصله میان ما و تو را حجابی پر کرده بدیهی است،و البته حجابی که تمام این فاصله را در بر گیرد باید بسیار ضخیم باشد،و طبیعی است سخن گفتن از پشت چنین حجاب کمترین اثری نخواهد داشت.

جمله" فَاعْمَلْ إِنَّنا عامِلُونَ "ممکن است برای مایوس ساختن پیامبر گرامی اسلام ص از ناحیه کافران گفته شده باشد که تو مشغول برنامه خویش باش و ما مشغول برنامه آئین خویش هستیم.

و نیز ممکن است یک نوع تهدید نسبت به پیامبر ص باشد که تو هر کار از دستت ساخته است انجام ده،ما هم آنچه در توان داریم بر ضد شخص تو و آئین تو انجام خواهیم داد،و این نهایت لجاجت آنها را بیان می کند.

***

ص:۲۱۳

[سوره فصلت (۴۱): آیات ۶ تا ۸]

اشاره

قُلْ إِنَّمٰا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحىٰ إِلَيَّ أَنَّمٰا إِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَ اِسْتَغْفِرُوهُ وَ وَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ (۶) اَلَّذِينَ لاٰ يُؤْتُونَ اَلزَّكٰاهَ وَ هُمْ بِالْآخِرَهِ هُمْ كٰافِرُونَ (۷) إِنَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (۸)

ترجمه:

۶-بگو من فقط انسانی مثل شما هستم که این حقیقت بر من وحی می شود که معبود شما تنها یکی است،پس تمام توجه خویش را به او کنید،و از وی آمرزش طلبید، وای بر مشرکان! ۷-همانها که زکات را ادا نمی کنند،و آخرت را منکرند.

۸-اما کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند پاداشی جاودانی دارند.

تفسیر:

مشرکان چه کسانی هستند؟

این آیات هم چنان سخن از مشرکان و کافران می گوید،و در حقیقت پاسخی است به گفتاری که از آنها در آیات قبل نقل شده،و دفع هر گونه توهم و اشتباه در زمینه دعوت پیامبر ص.

می فرماید:"بگو من تنها انسانی مثل شما هستم و این حقیقت پیوسته بر من

وحی می شود که معبود شما فقط یکی است"(قُلْ إِنَّمٰا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ یُوحیٰ إِلَیَّ أَنَّمٰا إِلٰهُکُمْ إِلٰهٌ وٰاحِدٌ).

نه مدعی فرشته بودنم،و نه انسانی از یک نژاد برتر و نه خداوند و نه فرزند خدا هستم بلکه انسانی همچون شما هستم با این تفاوت که پیوسته فرمان توحید به من وحی می شود، من هرگز نمی خواهم شما را مجبور به پذیرش این آئین کنم،تا آن گونه که گفتید سرسختانه در برابر من بایستید و مقاومت یا تهدید کنید،راهی است روشن پیش پای شما می گذارم،و بیش از این وظیفه ای ندارم، تصمیم گیری نهایی با خود شما است.

سپس ادامه می دهد"اکنون که چنین است تمام توجه خویش را به این معبود یکتا کنید و از شرک و گناه توبه و استغفار نمائید"(فَاسْتَقِیمُوا إِلَیْهِ وَ اسْتَغْفِرُوهُ) (۱).

سپس به عنوان هشدار و اعلام خطر می افزاید:"وای بر مشرکان"(و ویل للمشرکین).

*** آیه بعد به معرفی مشرکان پرداخته،و جمله ای را در این زمینه بازگو می کند که منحصر به این آیه است می فرماید:"همان کسانی که زکات را ادا نمی کنند و نسبت به آخرت کافرند"(اَلَّذِینَ لاٰ یُؤْتُونَ الزَّکٰاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ کٰافِرُونَ).

در حقیقت معرف آنها دو چیز است:ترک زکات،و انکار معاد.

این آیه در میان مفسران گفتگوهای زیادی برانگیخته است،و در تفسیر آن احتمالات فراوانی داده اند،علت اصلی آن این است که زکات یکی از فروع .

---

۱ - ۱) جمله"فاستقیموا"از ماده استقامت در اینجا به معنی مستقیم رو به چیزی بودن است و لذا با"الی"متعدی شده چرا که مفهوم"استواء"را در بر دارد

اسلام است،چگونه ترک آن دلیل بر کفر و شرک می شود؟ بعضی ظاهر آیه را حفظ کرده و گفته اند ترک زکات هر چند توام با انکار وجوب آن نباشد باز نشانه کفر است.

بعضی دیگر ترک توام با انکار را دلیل بر کفر دانسته اند،چرا که زکات از ضروریات اسلام است و منکر آن کافر می باشد.

جمعی گفته اند:زکات در اینجا به معنی تطهیر و پاکیزگی است،و منظور از ترک زکات ترک پاکسازی صفحه دل از لوث شرک است،همانگونه که در آیه ۸۱ سوره کهف نیز آمده است" خَیْراً مِنْهُ زَکاهً "(فرزندی که از او پاکتر باشد).

ولی اشکال مطلب در اینجا است که تعبیر به لا یؤتون(نمی پردازند و ادا نمی کنند)هیچگونه تناسبی با این معنی ندارد.

بنا بر این راهی جز این نیست که منظور همان اداء زکات باشد.

مشکل دیگر اینجا است که زکات در سال دوم هجرت در مدینه تشریع شد، و این آیات مکی است،حتی به گفته بعضی از مفسران بزرگ سوره فصلت از نخستین سوره هایی است که در مکه نازل شده،لذا ناچار شده اند که زکات را در اینجا به معنی هر گونه"انفاق در راه خدا"تفسیر کنند،یا بگویند اصل وجوب زکات در مکه نازل شده بود،اما حد و حدود و نصاب و مقدار آن در سال دوم هجرت نازل گردید.

به هر حال آنچه در اینجا نزدیکتر به مفهوم آیه است این است که منظور از زکات همان مفهوم عام انفاق بوده باشد،و ذکر آن در نشانه های شرک به خاطر این است که انفاقهای مالی در راه خداوند یکی از روشنترین نشانه های ایثار و گذشت و عشق به اللّه است،چرا که مال از محبوبترین امور نزد انسان می باشد، و انفاق و ترک انفاق می تواند شاخصی برای شرک و ایمان در بسیاری از موارد گردد تا آنجا که بعضی اموال خویش را از جان خود نیز محبوبتر دارند و نمونه های

آن را در طول زندگی دیده ایم.

و به عبارت دیگر منظور ترک انفاقی است که نشانه عـدم ایمان آنها به خدا است و به همین دلیل در ردیف عدم ایمان به معاد ذکر شده،و یا ترک زکات توام با انکار وجوب آن است. نکته دیگری که می تواند به روشن شدن تفسـیر آیه کمک کند این است که "زکات"در میان دسـتورات اسـلام وضع خاصـی دارد،و پرداختن آن نشانه به رسمیت شناختن حکومت اسلامی بوده است،و ترک آن غالبـا نـوعی طغیـان و سرکشـی و قیـام بر ضـد حکـومت اسـلامی محسوب می شـده،و می دانیم قیـام بر ضـد حکومت اسلامی موجب کفر است.

گواه این سـخن مطلبی است که در تاریخ اسـلام در باره"اصـحاب رده" (گروهی که بعد از وفات پیامبر ص مرتد شدند)آمده است،آنهـا جمعی از طوایف"بنی طی"و"غطفـان"و"بنی اسـد"بودنـد که از دادن زکات به ماموران حکومت اسـلامی سـر باز زدند،و به این طریق پرچم مخالفت را برافراشتند، مسلمانان وفادار به قرآن با آنها پیکار کردند و آنان را در هم کوبیدند.

درست است که موقع نزول این آیه هنوز حکومت اسـلامی تشکیل نشده بود،ولی این آیه می تواند در عین حال اشاره سربسته ای به مطلب فوق باشد.

در تواریخ آمده است که"اهل رده"بعد از وفات پیامبر ص گفتند:

امـا الصـلاه فنصـلی،و امـا الزکـاه فلاـ یغصب اموالنـا!:"نمـاز را می خوانیم،امـا زکـات نه،ما اجازه نخواهیم داد اموال ما غصـب گردد"!به دنبال این ماجرا مسلمانان تصمیم گرفتند با این گروه به پیکار برخیزند و آن را دلیل بر ارتدادشان می دانستند. (۱)

*** در آخرین آیه مورد بحث به معرفی گروهی که در نقطه مقابل این مشرکان .

ص :۲۱۷

۱- ۱) "تفسیر ابو الفتوح"جلد ۱۰ صفحه ۹ ذیل آیات مورد بحث

بخیـل و بی ایمـان قرار دارنـد،و جزای آنهـا،پرداخته می گویـد:"کسـانی که ایمان آوردنـد و اعمال صالـح انجام دادنـد اجر و پاداشی جاودانی و قطع ناشدنی دارند" (إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَیْرُ مَمْنُونٍ).

"ممنـون"از مـاده"من"در اینجـا به معنی قطع یـا نقص است،بنـا بر این "غیر ممنـون"یعنی"غیر مقطـوع"و بـدون نقص،بعضـی واژه"منون"(بر وزن زبون) به معنی مرگ را نیز از همین ماده دانسته اند و همچنین"منت گذاردن با زبان" را،چرا که اولی قطع و پایان عمر است،و دومی نعمت و شکر را قطع می کند (۱).

بعضـی از مفسـران نیز گفته انـد:منظـور از"غیر ممنـون"در اینجـا این است که هیچگـونه منـتی بر مؤمنـان در این اجر و پـاداش گذارده نمی شود(ولی معنی اول مناسبتر به نظر می رسد).

***

نکته:

اهمیت فوق العاده زکات در اسلام:

آیه فوق با تعبیر تکان دهنـده اش تاکیـد مجددی است بر اهمیت این فریضه اسـلامی،خواه به معنی زکات واجب گرفته شود یا به مفهوم وسیع و گسترده تر، و باید چنین باشد زیرا:

"زکـات"یکی از عوامـل مهم عـدالت اجتماعی و مبارزه با فقر و محرومیت، و پر کردن فاصـله های طبقاتی،و تقویت بنیه مالی حکومت اسلامی،و پاک سازی روح و جان از حب دنیا و مال پرستی،و خلاصه وسیله بسیار مؤثری برای قرب الهی است.

در بسـیاری از روایات اسـلامی تعبیراتی آمده است که نشان می دهد"ترک زکات"در سر حد کفر است و شبیه تعبیری است که در آیات فوق آمده،به عنوان .

۱- ۱) "راغب"در مفردات در ماده"من"

نمونه:

۱-در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که از جمله وصایای پیامبر ص به علی ع این بود:

یا علی کفر باللّه العظیم من هذه الامه عشره،و عد منهم مانع الزکاه...ثم قال یا علی!من منع قیراطا من زکات ماله فلیس بمؤمن و لا مسلم و لا کرامه،یا علی!تارک الزکات یسئل اللّه الرجعه الی الدنیا، و ذلک قوله عز و جل حَتّی إِذا جاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ رَبِّ ارْجِعُونِ . ..:

"ای علی!ده طایفه از این امت به خداوند بزرگ کافر شده اند،و یکی از این ده گروه را مانع الزکات شمرد...سپس فرمود:ای علی!هر کس قیراطی از زکات مالش را نپردازد نه مؤمن است و نه مسلمان و ارزشی در پیشگاه خدا ندارد.

ای علی!تارک الزکات به هنگام مرگ تقاضای بازگشت به این دنیا(برای جبران گناه عظیم خود می کند اما پذیرفته نمی شود)و این همان است که خداوند در قرآن به آن اشاره فرموده:زمانی که مرگ یکی از آنها فرا رسد می گوید پروردگارا!مرا بازگردانید(اما پاسخ منفی می شنود)..." (۱).

۲-در حدیث دیگری از امام صادق آمده است:

ان اللّه عز و جل فرض للفقراء فی اموال الاغنیاء فریضه لا یحمدون الا بادائها و هی الزکاه بها حقنوا دماءهم و بها سموا مسلمین: "خداوند بزرگ برای فقیران در اموال اغنیا فریضه ای قرار داده که جز با اداء آن شایسته ستایش نیستند،و آن زکات است که به وسیله آن خون خود را حفظ می کنند و نام مسلمان بر آنها گذارده می شود" (۲).

۳-بالآخره در حدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم:

من منع قیراطا من الزکاه فلیمت ان شاء یهودیا او نصرانیا: "کسی که قیراطی از زکات را منع .

۱- ۱ و ۲) وسائل الشیعه جلد ۶ صفحه ۱۸ و ۱۹(باب ثبوت الکفر و الارتداد و القتل بمنع الزکاه استحلالا و جحودا)جمعی از فقها و محدثین همانند صاحب "وسائل"روایات فوق را حمل بر مورد انکار زکات گرفته اند

۲-

کند یا باید یهودی از دنیا برود یا نصرانی" (۱).

در زمینه اهمیت زکات در اسلام،و فلسفه آن،و همچنین تاریخ وجوب زکات در اسلام،و سایر خصوصیات مربوط به آن در جلد ۸ از صفحه ۶ به بعد(ذیل آیه ۶۰ سوره توبه)مشروحا بحث کرده ایم.

***

ص:۲۲۰

۱- ۱) وسائل الشیعه جلد ۶ صفحه ۱۸ و ۱۹(باب ثبوت الکفر و الارتداد و القتل بمنع الزکاه استحلالا و جحودا)جمعی از فقها و محدثین همانند صاحب"وسائل" روایات فوق را حمل بر مورد انکار زکات گرفته اند

[سوره فصلت (۴۱): آیات ۹ تا ۱۲]

اشاره

قُلْ أَ إِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِی خَلَقَ اَلْأَرْضَ فِی یَوْمَیْنِ وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أَنْداداً ذٰلِکَ رَبُّ اَلْعالَمِینَ (۹) وَ جَعَلَ فِیها رَواسِیَ مِنْ فَوْقِها وَ
بارَکَ فِیها وَ قَدَّرَ فِیها أَقْواتَها فِی أَرْبَعَةِ أَیّامٍ سَواءً لِلسّائِلِینَ (۱۰) ثُمَّ اسْتَویٰ إِلَی اَلسَّماءِ وَ هِیَ دُخانٌ فَقالَ لَها وَ لِلْأَرْضِ اِئْتِیا طَوْعاً
أَوْ کَرْهاً قالَتا أَتَیْنا طائِعِینَ (۱۱) فَقَضاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ فِی یَوْمَیْنِ وَ أَوْحیٰ فِی کُلِّ سَماءٍ أَمْرَها وَ زَیَّنَّا اَلسَّماءَ اَلدُّنْیا بِمَصابِیحَ وَ
حِفْظاً ذٰلِکَ تَقْدِیرُ اَلْعَزِیزِ اَلْعَلِیمِ (۱۲)

ترجمه:

۹-بگو:آیا شما به آن کسی که زمین را در دو روز آفرید کافر هستید؟و برای او همانندهایی قائل می شوید؟او پروردگار جهانیان است.

ص: ۲۲۱

۱۰-او در زمین کوه هایی قرار داد،و برکاتی در آن آفرید،و مواد غذایی مختلف آن را مقدر فرمود،اینها همه در چهار روز بود،درست به اندازه نیاز تقاضا کنندگان! ۱۱-سپس اراده آفرینش آسمان فرمود در حالی که به صورت دود بود،به آن و به زمین دستور داد به وجود آئید و شکل گیرید،خواه از روی اطاعت و خواه اکراه!آنها گفتند:ما از روی طاعت می آئیم! ۱۲-در این هنگام آنها را به صورت هفت آسمان در دو روز آفرید،و آنچه را می خواست در هر آسمانی مقدر فرمود،و آسمان پائین را با چراغهای(ستارگان)زینت بخشیدیم و(با شهابها)از استراق سمع شیاطین حفظ کردیم،این است تقدیر خداوند دانا.

تفسیر:

دورانهای آفرینش آسمانها و زمین

آیات فوق نمونه ای از آیات آفاقی و نشانه های عظمت و علم و قدرت خدا در آفرینش زمین و آسمان و آغاز خلقت موجودات است که به پیامبر اکرم ص دستور می دهد کافران و مشرکان را مخاطب ساخته و از آنها سؤال کند آیا خداوندی را که مبدء این عوالم پهناور و گسترده است هرگز می توانند انکار کنند؟تا از این طریق و جدان و عقل و هوش آنها را بیدار کند و به داوری طلبد.

می فرماید:"بگو:آیا شما به آن کسی که زمین را در دو روز آفرید کافر هستید"؟! (قُلْ أَ إِنَّكُمْ لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِی خَلَقَ الْأَرْضَ فِی یَوْمَیْنِ).

"و برای او شبیه و نظیرهایی قائل می شوید"(وَ تَجْعَلُونَ لَهُ أَنْداداً).

چه اشتباه بزرگ،و چه سخن بی پایه ای؟ "او پروردگار جهانیان است"(ذٰلِكَ رَبُّ الْعٰالَمِینَ).

آیا کسی که این جهان را هم اکنون تدبیر می کند،او خالق این آسمان و زمین نیست؟اگر او خالق و مدبر است پس این بتها و معبودهای ساختگی را چگونه در کنار او قرار می دهید؟شایستگی پرستش تنها برای کسی است که

خلقت و تدبیر و مالکیت و حکومت جهان از آن او است.

*** در آیه بعد به آفرینش کوه ها،و معادن و برکات زمین،و مواد غذایی پرداخته می فرماید:"او در زمین کوه هایی قرار داد و برکات و منافعی در آن آفرید،و مواد غذایی مختلف آن را مقدر فرمود،اینها همه در چهار روز بود"(وَ جَعَلَ فِیهٰا رَوٰاسِیَ مِنْ فَوْقِهٰا وَ بٰارَکَ فِیهٰا وَ قَدَّرَ فِیهٰا أَقْوٰاتَهٰا فِی أَرْبَعَهِ أَیّٰامٍ).

"این مواد غذایی درست به اندازه نیاز نیازمندان و تقاضا کنندگان است" (سَوٰاءً لِلسّٰائِلِینَ) (۱).

به این ترتیب خداوند نیازمندیهای همه نیازمندان را پیش بینی کرده، و برای همه آنها آنچه لازم بوده است آفریده،و هیچ کم و کاستی در آن وجود ندارد، همانگونه که در آیه ۵۰ سوره طه می گوید: رَبُّنَا الَّذِی أَعْطیٰ کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدیٰ :

"پروردگار ما کسی است که به هر موجودی آنچه آفرینش او اقتضا داشت عطا کرد، و سپس او را در مسیرش هدایت نمود".

منظور از"سائلین"در اینجا ممکن است انسانها بوده باشند،یا اعم از انسانها و حیوانات و گیاهان(و اگر به صورت جمع عاقل ذکر شد به اصطلاح از باب"تغلیب"است).

مطابق این تفسیر نه تنها نیاز انسانها بلکه نیاز حیوانات و گیاهان را از

---

۱ - ۱) در اینکه"سواء"و همچنین"للسائلین"چه محلی از اعراب دارد؟و متعلق به چیست؟احتمالات متعددی داده شده است:نخست اینکه سواء حال باشد برای"اقوات" و"للسائلین"متعلق به"سواء"و نتیجه آن همان تفسیری می شود که در بالا آوردیم، احتمال دیگر اینکه سواء صفت برای ایام بوده باشد،یعنی این چهار دوران مساوی با یکدیگر بوده،و اما"للسائلین"یا متعلق است به"قدر"و یا به محذوفی،و در تقدیر چنین است: "کائنه للسائلین"یعنی این چهار روز پاسخی است برای سؤال کنندگان(ولی تفسیر اول از همه روشنتر است).

آغاز در زمین پیش بینی کرده،و آنچه برای ادامه حیات آنها لازم بوده،آفریده است.

در اینجا سؤال مهمی مطرح است و آن اینکه:

چگونه در آیات فوق آفرینش زمین را در دو روز،و کوه ها و برکات و غذاها در چهار روز،و در دنباله این آیات،آفرینش آسمانها را نیز در دو روز ذکر کرده که مجموعا هشت روز می شود؟در حالی که در آیات فراوانی از قرآن مجید آفرینش آسمانها و زمین مجموعا در شش روز،یا به تعبیر دیگر در شش دوران،بیان شده است (۱).

مفسران در پاسخ این سؤال دو راه را انتخاب کردند:

راه اول که مشهور و معروف است اینکه:آنجا که می گوید"اربعه ایام" (چهار روز)منظور تتمه چهار روز است،به این ترتیب در دو روز اول از این چهار روز زمین آفریده شد،و در دو روز بعد سایر خصوصیات زمین،به اضافه خلقت آسمانها در دو روز مجموعا شش روز(شش دوران)می شود.

نظیر این تعبیر در زبان عرب و تعبیرات فارسی نیز وجود دارد که فی المثل گفته می شود:از اینجا تا مکه ده روز طول می کشد،و تا مدینه پانزده روز،یعنی پنج روز فاصله مکه و مدینه است و ده روز فاصله اینجا تا مکه (۲).

البته اگر آیات متعدد آفرینش در شش روز نبود چنین تفسیری پذیرفته نمی شد،ولی از آنجا که آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می کنند،و قرینه یکدیگر می شوند،تفسیر بالا بخوبی قابل قبول است. . .

ص: ۲۲۴

۱- ۱) به آیات ۵۴ سوره اعراف ۳-یونس ۷-هود ۵۹-فرقان ۴-سجده ۳۸ ق ۴-حدید مراجعه شود

۲- ۲) طبق این تفسیر آیه تقدیری دارد به این صورت(و قدر فیها اقواتها فی تتمه اربعه ایام)و یا به تعبیری که در تفسیر کشاف آمده(کل ذلک فی اربعه ایام

راه دیگری که تعداد کمی از مفسران آن را انتخاب کرده اند این است که:

اربعه ایام(چهار روز)مربوط به آغاز خلقت نیست بلکه اشاره به فصول چهارگانه سال است که مبدء پیدایش ارزاق و پرورش مواد غذایی انسانها و حیوانات است (۱).

ولی این تفسیر علاوه بر اینکه هماهنگی را در میان جمله های آیات فوق تامین نمی کند چرا که در مورد خلقت زمین و آسمان"یوم"به معنی دوران آغاز پیدایش است،طبق این تفسیر"یوم"در مورد خصوصیات زمین و مواد غذایی به معنی فصول سال می باشد که پیوسته تکرار می گردد.

بعلاوه نتیجه آن این است که از شش روز آفرینش تنها از دو روز مربوط به خلقت زمین،و دو روز مربوط به خلقت آسمانها،بحث شده،اما دو روز باقیمانده که مربوط به خلقت موجوداتی است که میان زمین و آسمان قرار دارند (ما بینهما)سخنی به میان نیامده است.

به هر حال تفسیر اول از جهاتی مناسبتر به نظر می رسد.

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که"روز"در آیات فوق هرگز به معنی روز معمولی نیست،چرا که قبل از آفرینش زمین و آسمان اصلا روز به این معنی وجود نداشت،بلکه منظور از آن دورانهای آفرینش است که گاه میلیونها یا میلیاردها سال به طول انجامیده.

توضیح این معنی را به طور کامل در جلد ششم(ذیل آیه ۵۴ سوره اعراف) صفحه ۲۰۰ به بعد آورده ایم.

در اینجا دو نکته دیگر باقی می ماند که باید به آن توجه کرد:

نخست اینکه منظور از"بارک فیها"چیست؟ظاهر این است که اشاره به معادن و منابع زیر زمینی و روی زمینی و درختان و نهرها و منابع آب است که .

۱- ۱) حدیثی به این مضمون در تفسیر علی بن ابراهیم نیز آمده است

مایه برکت و استفاده همه موجودات زنده زمین می باشد.

در اینکه تعبیر به" فِی أَرْبَعَهِ أَیّامٍ "(در چهار روز)مربوط به آفرینش کـدامیک از موضوعاتی است که در آیه ذکر شده بعضـی از مفسـران چنین تصور کرده انـد که تنها به مساله"اقوات"(مواد غـذایی)مربوط است،در حالی که چنین نیست،بلکه مربوط به هر سه قسـمت مـذکور در آیه است(آفرینش کـوه هـا، آفرینش منـابع و برکـات زمین،و آفرینش مـواد غـذایی)زیرا در غیر این صورت بعضی از این امور داخل در ایامی که در آیات فوق آمده است نخواهد بود و این با نظام آیات تناسب ندارد.

*** بعد از پایان سـخنان مربوط به آفرینش زمین و مراحل تکاملی آن به بحث از آفرینش آسمانها پرداخته می فرماید:"سپس اراده آفرینش آسـمان نمود در حـالی که به صورت دود بودنـد،در این هنگام به آسـمان و زمین فرمود:به وجود آئیـد و شـکل گیرید،چه از روی طاعت و چه اکراه"(ثُمَّ اسْتَوی إِلَی السَّماءِ وَ هِیَ دُخانٌ فَقالَ لَها وَ لِلْأَرْضِ ائْتِیا طَوْعاً أَوْ کَرْهاً).

"آنها گفتند ما از روی طاعت و امتثال فرمان می آئیم"(قالَتا أَتَیْنا طائِعِینَ).

*** "در این هنگام خداوند آنها را به صورت هفت آسمان در دو روز آفرید و کامل کرد"(فَقَضاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ فِی یَوْمَیْنِ).

"و در هر آسـمان آنچه را می خـواست امر و فرمـان داد"و موجـودات و مخلوقـات مختلـف را در آنهـا آفریـد و به آنهـا نظـام بخشید(وَ أَوْحی فِی کُلِّ سَماءٍ أَمْرَها).

و آسـمان پائین را با چراغهای سـتارگان زینت بخشـیدیم،و با شهابها از استراق سمع شیاطین حفظ کردیم"(وَ زَیَّنَّا السَّماءَ الدُّنْیا بِمَصابِیحَ وَ حِفْظاً).

آری "این است تقدیر خداوند قادر و دانا"(ذٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ).

***در این دو آیه نکات مهمی است که باید مورد توجه قرار گیرد:

۱-تعبیر به "ثم"(سپس)معمولاً برای تاخیر در زمان می آید،ولی گاه به معنی تاخیر در بیان می باشد.

اگر به معنی اول باشد مفهومش این است که آفرینش آسمانها بعد از خلقت زمین و آفرینش کوه ها و معادن و مواد غذایی صورت گرفته است،ولی اگر به معنی دوم باشد هیچ مانعی ندارد که آفرینش آسمانها قبلاً صورت گرفته،و زمین بعد از آن،ولی به هنگام بیان کردن نخست از زمین و ارزاق و منابع آن که مورد توجه و نیاز انسانهاست شروع کرده،سپس به شرح آفرینش آسمان پرداخته است.

معنی دوم گذشته از اینکه با اکتشافات علمی هماهنگ تر است با آیات دیگر قرآن نیز موافقت دارد چرا که در سوره نازعات چنین می فرماید أَ أَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقاً أَمِ السَّمٰاءُ بَنٰاهٰا رَفَعَ سَمْكَهٰا فَسَوّٰاهٰا وَ أَغْطَشَ لَيْلَهٰا وَ أَخْرَجَ ضُحٰاهٰا وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذٰلِكَ دَحٰاهٰا أَخْرَجَ مِنْهٰا مٰاءَهٰا وَ مَرْعٰاهٰا وَ الْجِبٰالَ أَرْسٰاهٰا مَتٰاعاً لَكُمْ وَ لِأَنْعٰامِكُمْ :

"آیا زنده شدن شما بعد از مرگ مهمتر است،یا آفرینش آسمان؟خداوند آن را بیان کرد و برافراشت و منظم ساخت،شب آن را تاریک،و روز آن را آشکار ساخت،و زمین را بعد از آن گسترد،آبهای درونی آن و گیاهان و چراگاههای آن را خارج نمود،و کوه ها را بعد از آن پا بر جا ساخت،تا وسیله زندگی برای شما و چهارپایانتان فراهم گردد"(نازعات ۲۷-۳۳).

این آیات به خوبی روشن می سازد که گسترش زمین و جوشیدن چشمه ها و پیدایش درختان و مواد غذایی،همه بعد از آفرینش آسمانها صورت گرفته است، در حالی که اگر"ثم"را به تاخیر زمانی تفسیر کنیم باید بگوئیم همه اینها قبل از آفرینش آسمان صورت گرفته،و از آنجا که کلمه بعد ذلک به روشنی همه اینها

را بعد از آن می شمرد،تفسیر ثم به تاخیر بیانی روشن به نظر می رسد (۱).

۲-"استوی"از ماده"استواء"در اصل به معنی اعتدال یا مساوات دو چیز با یکدیگر است،ولی به طوری که بعضی از ارباب لغت و مفسران گفته اند این ماده هنگامی که با"علی"متعدی شود به معنی"استیلاء و سلطه بر چیزی"است،مانند اَلرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوىٰ "خداوند بر عرش استیلا دارد"(طه-۵).

و هنگامی که با"الی"متعدی شود به معنی"قصد"می آید،مانند آیه مورد بحث که می فرماید: ثُمَّ اسْتَوىٰ إِلَى السَّمٰاءِ :"سپس اراده آفرینش آسمان کرد".

۳-جمله"هی دخان":"آسمانها در آغاز به صورت دود بود"نشان می دهد که آغاز آفرینش آسمانها از توده گازهای گسترده و عظیمی بوده است،و این با آخرین تحقیقات علمی در مورد آغاز آفرینش کاملا هماهنگ است.

هم اکنون نیز بسیاری از ستارگان آسمان به صورت توده فشرده ای از گازها و دخان هستند.

۴-جمله" فَقٰالَ لَهٰا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيٰا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً ":"خداوند به آسمان و زمین فرمود به شکل خود در آیید از روی اطاعت یا اکراه"به این معنی نیست که واقعا سخنی با لفظ گفته شده باشد،بلکه گفته خداوند همان فرمان تکوینی، و اراده او بر امر آفرینش است،و تعبیر به" طَوْعاً أَوْ كَرْهاً "اشاره به این است که اراده قطعی خداوند به شکل گرفتن آسمانها و زمین تعلق یافته بود و در هر صورت می بایست آن مواد به چنین صورت مطلوبی در آینده بخواهند یا نخواهند.

۵-جمله"اتینا طائعین":ما از روی اطاعت شکل نهایی به خود گرفتیم اشاره به این است که مواد تشکیل دهنده آسمان و زمین از نظر تکوین و آفرینش .

۱- ۱) اینکه از ابن عباس نقل شده که می گوید:آفرینش زمین قبلا بوده اما"دحو الارض" بعدا بوده هیچ مشکلی را حل نمی کند گویی"ابن عباس"به دنباله آیه که از آفرینش کوه ها و مواد غذایی سخن می گوید عنایت نکرده است(دقت کنید)

کاملا تسلیم اراده و فرمان خدا بود،اشکال لازم را به خود پذیرفت،و هیچگونه مقاومتی در برابر این فرمان الهی از خود نشان نداد.

به هر حال روشن است که آن"امر"و این"امتثال"جنبه تکلیفی و تشریعی نداشته،بلکه صرفا از نظر تکوین صورت گرفته است.

۶-جمله" فَقَضٰاهُنَّ سَبْعَ سَمٰاوٰاتٍ فِي يَوْمَيْنِ ":"آنها را به صورت هفت آسمان در دو روز آفرید"اشاره به وجود دو دوران در آفرینش آسمانها است که هر دورانی از آن میلیونها یا میلیاردها سال به طول انجامیده،و هر دوران به نوبه خود به ادوار دیگری تقسیم می شود،این دو دوران ممکن است دوران تبدیل گازهای فشرده به مایع و مواد مذاب،و دوران تبدیل مواد مذاب به جامد بوده باشد.

قبلا نیز گفته ایم:استعمال"یوم"و معادل آن در فارسی(واژه روز)و در لغات دیگر به معنی"دوران"بسیار رائج و متداول است،و حتی در کلمات روزمره ما فراوان دیده می شود،فی المثل می گوئیم انسان در زندگی یک روز گرفتار ناکامی می شود و روز دیگر پیروز می گردد،اشاره به ترکیب زندگی از دورانهای مختلف شکست و پیروزی است.

شرح مبسوطی در این زمینه در جلد ۶ صفحه ۲۰۰(ذیل آیه ۵۴ سوره اعراف)ذکر شده است.

۷-عدد"سبع"(هفت)ممکن است در اینجا"عدد تکثیر"باشد یعنی آسمانهای فراوان و کرات بیشماری آفریدیم،و نیز ممکن است"عدد تعداد"باشد، یعنی عدد آسمانها درست هفت است،با این قید که تمام آنچه از کواکب و ستارگان ثوابت و سیارات را می بینیم طبق گواهی جمله بعد در این آیه جزء آسمان اول است،به این ترتیب عالم آفرینش از هفت مجموعه بزرگ تشکیل یافته که تنها یک مجموعه آن در برابر دیدگان انسانها قرار گرفته،دستگاههای علمی

و تحقیقاتی انسان به ما وراء این منطقه یعنی غیر از آسمان اول نفوذ نکرده است.

اما شش عالم دیگر چگونه است؟و از چه تشکیل یافته؟جز خدا نمی داند.

این تفسیر صحیحتر به نظر می رسد(شرح بیشتر این موضوع را در جلد اول،در تفسیر آیه ۲۹ بقره،تحت عنوان"آسمانهای هفتگانه"مطالعه فرمائید (چاپ جدید صفحه ۱۶۵).

۸-جمله" وَ أَوْحىٰ فِي كُلِّ سَمٰاءٍ أَمْرَهٰا ":"در هر آسمانی فرمان خود را وحی کرد و نظام لازم را به آنها بخشید"اشاره به این است که تنها با آفرینش آسمانها مساله تمام نشد،بلکه در هر کدام آنها موجودات و مخلوقات و نظام و تدبیر خاصی مقرر فرمود که هر یک به تنهایی نشانه ای از عظمت و علم و قدرت او است.

۹-جمله" وَ زَيَّنَّا السَّمٰاءَ الدُّنْيٰا بِمَصٰابِيحَ وَ حِفْظاً ":"آسمان پائین را به چراغهای روشن ستارگان زینت بخشیدیم و در آن شهابهایی که پهنه آسمان را از شیاطین حفظ می کنند آفریدیم"دلیل بر این است که همه ستارگان زینت بخش آسمان اول می باشند و در نظر انسانها همانند چراغهایی هستند که از سقف این آسمان نیلگون آویزان شده است،و نه تنها زینت آسمانند و با تلالا خاص و چشمک زدنهای پر معنی و پی در پی قلب عاشقان اسرار آفرینش را به سوی خود جذب می کنند، و ترانه توحید سر می دهند،بلکه در شبهای تاریک برای گمشدگان بیابانها چراغهایی هستند که هم با روشنایی خود راهنمایی می کنند،و هم سمت و جهت حرکت را معین می سازند.

"شهب"که در حس ما به صورت ستارگان سریع السیری در آسمان ظاهر می شوند تیرهایی هستند که بر قلب شیاطین می نشینند،و پهنه آسمان را از نفوذ آنها حفظ می کنند(شرح این موضوع را در جلد ۱۱ صفحه ۴۰ به بعد،ذیل آیه ۱۷ سوره حجر،و شرح تکمیلی آن را در جلد ۱۹ ذیل آیه ۷ سوره صافات

مطالعه فرمائید).

۱۰-جمله "ذٰلِکَ تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ ":"این آفرینش و اندازه گیری خداوند قادر دانا است"در حقیقت مکملی است برای ۹ جمله قبل و مجموعا "عشره کامله ای"را تشکیل می دهد و می گوید:تمام آنچه در آسمان و زمین از آغاز آفرینش سپس دوران شکل گیری و نظم دقیق رخ داده،همه برنامه حساب شده ای داشته که از ناحیه آن مبدء بی پایان علم و قدرت تنظیم گردیده،و اندیشه و تفکر در هر کدام راهی به سوی آن مبدء بزرگ می گشاید.

***

ص :۲۳۱

[سوره فصلت (۴۱): آیات ۱۳ تا ۱۶]

اشاره

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صٰاعِقَةً مِثْلَ صٰاعِقَةِ عٰادٍ وَ ثَمُودَ (۱۳) إِذْ جٰاءَتْهُمُ اَلرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلاّٰ تَعْبُدُوا إِلاَّ اَللّٰهَ
قٰالُوا لَوْ شٰاءَ رَبُّنٰا لَأَنْزَلَ مَلاٰئِكَةً فَإِنّٰا بِمٰا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كٰافِرُونَ (۱۴) فَأَمّٰا عٰادٌ فَاسْتَكْبَرُوا فِی اَلْأَرْضِ بِغَيْرِ اَلْحَقِّ وَ قٰالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنّٰا قُوَّةً أَ وَ
لَمْ يَرَوْا أَنَّ اَللّٰهَ اَلَّذِی خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ كٰانُوا بِآيٰاتِنٰا يَجْحَدُونَ (۱۵) فَأَرْسَلْنٰا عَلَيْهِمْ رِيحاً صَرْصَراً فِی أَيّٰامٍ نَحِسٰاتٍ
لِنُذِيقَهُمْ عَذٰابَ اَلْخِزْيِ فِی اَلْحَيٰاةِ اَلدُّنْيٰا وَ لَعَذٰابُ اَلْآخِرَةِ أَخْزىٰ وَ هُمْ لاٰ يُنْصَرُونَ (۱۶)

ص: ۲۳۲

ترجمه:

۱۳-اگر آنها رویگردان شوند بگو:من شما را به صاعقه ای همانند صَاعِقَهِ عَادٍ وَ ثَمُودَ تهدید می کنم!.

۱۴-در آن هنگام که رسولان آنها از پیش رو و پشت سر(و از هر سو)به سراغشان آمدند و آنها را به پرستش خدای یگانه دعوت کردند آنها گفتند:اگر پروردگار ما می خواست فرشتگانی نازل می کرد،لذا ما به آنچه شما مبعوث به آن هستید کافریم!.

۱۵-اما قوم عاد به ناحق در زمین تکبر ورزیدند،و گفتند چه کسی از ما نیرومندتر است؟ آیا آنها نمی دانستند خداوندی که آنها را آفریده از آنها قویتر است،آنها(به خاطر این پندار)پیوسته آیات ما را انکار می کردند.

۱۶-سرانجام تند بادی شدید و هول انگیز و سرد و سخت در روزهایی شوم و پر غبار بر آنها فرستادیم،تا عذاب خوار کننده را در زندگی دنیا به آنها بچشانیم،و عذاب آخرت از آن هم خوار کننده تر است و(از هیچ سو)یاری نمی شوند.

تفسیر:

از صاعقه ای همچون صاعقه عاد و ثمود بترسید!

به دنبال گفتار مؤثری که در زمینه توحید و شناسایی خداوند در آیات گذشته آمد،در آیات مورد بحث مخالفان لجوج را که اینهمه نشانه های روشن و آیات بینات را نادیده می گیرند شدیدا انذار کرده و به آنان هشدار می دهد و می گوید:"اگر با این همه دلائل روی گردان شوند به آنها بگو:من شما را به صاعقه ای همچون صاعقه قوم عاد و ثمود تهدید می کنم"(فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُکُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ صَاعِقَهِ عَادٍ وَ ثَمُودَ).

از آن بترسید که همان صاعقه های مرگبار و آتش زا و در هم کوبنده به سراغ

ص :۲۳۳

شما بیاید و به زندگی ننگین شما خاتمه دهد (۱).

در آغاز این سوره خواندیم بعضـی از سران مشرکان مکه مانند"ولید بن مغیره"(و به روایتی عتبه بن ربیعه)برای تحقیق پیرامون قرآن و دعوت پیـامبر ص خـدمتش آمدنـد و سؤالاـتی کردنـد و پیامبر ص در ضـمن پاسـخ آیات آغاز این سوره را برای آنها تلاـوت کرد،هنگـامی که به آیـات فوق رسـید و آنـان را به صـاعقه ای همچون صـاعقه عـاد و ثمود تهدیـد نمود چنـان تکان خوردند و در وحشت فرو رفتند که دیگر قادر به ادامه سـخن نبودند،برخاستند به سوی گروه خود بازگشتند، و تاثر شدید خود را از این کلمات اضطراب انگیز بیان کردند.

"صاعقه"به گفته"راغب"در"مفردات"صدای مهیبی است که در جو ایجاد می شود و آتش یا مرگ یا عذاب همراه دارد(و به همین جهت است که گاهی صاعقه را به مرگ،و گاه به آتش اطلاق می کنند).

"صـاعقه"طبق تحقیقات دانشـمندان امروز جرقه عظیم الکتریسـته است که در میان قطعه ابری که بار مثبت دارد با زمین که بار منفی دارد ایجـاد می شود و معمولاـ به نوک کوه ها،درختان و هر شـیء مرتفع و در بیابانهای مسـطح به انسانها و چارپایان می خورد،حرارت آن به قـدری زیاد است که هر چیزی در میان آن قرار گیرد تبـدیل به خاکستر می شود،و صـدای مهیب و زمین لرزه شدیـدی را در همـان نقطه به همراه دارد، و می دانیم خداونـد گروهی از اقـوام سـرکش پیشـین را به وسـیله آن مجـازات کرد،و عجیب اینکه با تمام پیشـرفتهای علمی که نصـیب بشر شده هیچ وسیله ای برای دفع آن وجود ندارد و انسان از مبارزه با آن عاجز است.

اما چرا از میان همه اقوام در اینجا انگشت روی قوم عاد و ثمود گذاشته شده است؟ .

ص: ۲۳۴

---

۱ - ۱) "فـاء"در"فـان اعرضوا"بنـا بر آنچه گفته شـد"فاء تفریع"است،و این انـذار کوبنـده را فرع بر اعراض از آیات توحیـدی پیشین قرار می دهد

این به خاطر آن است که عرب از وضع آنها آگاهی داشته،و آثار ویرانه های شهرهای آنها را با چشم خود دیده بودند،بعلاوه به حکم آنکه یک قوم بیابان گرد بودند از خطرات صاعقه به خوبی آگاهی داشتند.

*** سپس می افزاید:"به خاطر بیاورید هنگامی را که پیامبران الهی از هر سو، از پیش رو و پشت سر،به سراغشان آمدند و آنها را به پرستش خدای یگانه دعوت کردند" (إِذْ جاءَتْهُمُ الرُّسُلُ مِنْ بَیْنِ أَیْدِیهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلاّ تَعْبُدُوا إِلاَّ اللّهَ).

تعبیر" مِنْ بَیْنِ أَیْدِیهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ "ممکن است اشاره به همان باشد که در بالا گفتیم یعنی پیامبران الهی از تمام وسائل هدایت و تبلیغ استفاده کردند، و از هر دری ممکن بود وارد شدند تا در دل این سیاه دلان نفوذ کنند.

و نیز ممکن است اشاره به پیامبرانی باشد که در زمانهای مختلف در میان این اقوام آمدند و ندای توحید سر دادند.

اما ببینیم آنها در برابر تلاش عظیم و گسترده این رسولان الهی چه پاسخی گفتند؟! می فرماید:"آنها گفتند:اگر پروردگار ما می خواست فرشتگانی نازل می کرد تا دعوت او را به ما ابلاغ کنند نه انسانهایی همانند خود ما"(قالُوا لَوْ شاءَ رَبُّنا لَأَنْزَلَ مَلائِکَةً).

اکنون که چنین است"ما به طور مسلم به آنچه شما به آن فرستاده شده اید کافریم،و اصلا اینها را از سوی خداوند نمی دانیم" (فَإِنّا بِما أُرْسِلْتُمْ بِهِ کافِرُونَ) مفهوم این سخن آن نیست که شما رسولان خدائید و ما به رسالت شما ایمان نمی آوریم،بلکه منظور این است شما اصلا رسالتی ندارید فقط ادعایی بی اساس می کنید و به همین دلیل ما تسلیم سخنان شما نخواهیم شد(بنا بر این منظور از جمله"ما ارسلتم به"یا استهزاء و سخریه است و یا مقصود این است که طبق ادعای

شما چنین رسالتی دارید).

این همـان بهـانه ای است که قرآن کرارا از منکران دعوت انبیـا نقـل می کنـد که انتظـار داشـتند پیـامبر الهی همیشه فرشـته ای باشد،گویی بشـر هرگز شایستگی این مقام را ندارد،چنان که در آیه ۷ سوره فرقان نیز آمده است، وَ قالُوا ما لِهٰذَا الرَّسُولِ یَأْکُلُ الطَّعامَ وَ یَمْشِی فِی الْأَسْواقِ لَوْ لا أُنْزِلَ إِلَیْهِ مَلَکٌ فَیَکُونَ مَعَهُ نَذِیراً :"آنها گفتنـد:چرا این پیامبر غـذا می خورد،و در بازارها راه می رود؟ چرا لا اقل فرشـته ای بر او نازل نشده تا همراه وی مردم را انذار کند"؟! بی خبر از آنکه رهبر انسان باید از نوع انسان باشد،تا به دردها و نیازها و مشـکلات و مسائل مختلف زندگی او آشـنایی داشته باشد،تا بتواند قدوه و اسوه او گردد،لذا قرآن در آیه ۸ سوره انعام تصـریح می کنـد که"اگر او را فرشـته قرار می دادیم حتما وی را به صورت انسانی در می آوریم"!(وَ لَوْ جَعَلْناهُ مَلَکاً لَجَعَلْناهُ رَجُلًا).

*** در آیات بعـد چنان که روش قرآن است بعد از ذکر اجمال به تفصـیل در باره عاد و ثمود پرداخته،می گوید"اما قوم عاد در زمین بدون حق تکبر کردند.

(و هر کبری ناحق است)تا آنجا که گفتنـد:چه کسـی از ما نیرومندتر است"؟! (فَأَمّا عادٌ فَاسْتَکْبَرُوا فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ قالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنّا قُوَّةً).

می دانیم آنها جمعیتی بودند که در سـرزمین"احقاف"در ناحیه"حضـرموت" در جنوب"جزیره عربسـتان"زندگی داشـتند،و از نظر قـدرت جسـمانی،و تمکن مالی،و تمـدن مادی کم نظیر بودنـد،قصـرهای زیبا و قلعه های محکم می ساختنـد، مخصوصا بر مکانهای مرتفع بناهایی که نشانه قـدرت و وسـیله خودنمایی بود بر پا می کردنـد،مردمانی خشن و جنگجو بودند،و این قدرت ظاهری آنها را سخت مغرور کرده بود چنان که خود را جمعیتی شکست ناپذیر و برتر از همه می پنداشتند،

ص :۲۳۶

و به همین دلیل در برابر خدا و پیامبرشان"هود"به طغیان و سرکشی و تکذیب و انکار برخاستند.

اما قرآن در پاسخ این ادعا می گوید:"آیا آنها نمی دانستند خداوندی که آنان را آفریده از آنها قویتر است"؟!(أَ وَ لَمْ یَرَوْا أَنَّ اللّهَ الَّذِی خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً).

نه تنها خالق آنها که خالق تمام آسمانها و زمین است،اصلا این دو قدرت قابل مقایسه نیست،قدرت ناچیز وابسته فانی کجا،و قدرت بی انتهای جاودانی و ذاتی حق کجا؟و خاک را با آفریننده افلاک چه نسبت؟ما للتراب و رب الارباب؟ (۱).

در پایان آیه می افزاید:"آنها بر اثر این پندار بی اساس پیوسته آیات ما را انکار می کردند"(وَ کانُوا بِآیاتِنا یَجْحَدُونَ).

*** آری انسان بی مایه و کم ظرفیت هنگامی که مختصر قدرتی در خود احساس کند سر به طغیان بر می دارد،و حتی گاه از بیخردی به مبارزه با قدرت خدا برمی خیزد،و خداوند بزرگ چقدر ساده و آسان با یک اشاره عوامل حیاتشان را به عامل مرگشان تبدیل می کند،چنان که در همین ماجرای عاد در آیه بعد اضافه می کند:"سرانجام تند بادی شدید و پر صدا و هول انگیز و سرد و سخت، در روزهایی شوم و پرغبار،بر آنها فرستادیم،تا عذاب خوار کننده را در زندگی دنیا به آنها بچشانیم"(فَأَرْسَلْنا عَلَیْهِمْ رِیحاً صَرْصَراً فِی أَیّامٍ نَحِساتٍ لِنُذِیقَهُمْ عَذابَ الْخِزْیِ فِی الْحَیاةِ الدُّنْیا).

این تند باد عجیب چنان که در آیات دیگر قرآن آمده چنان آنها را از زمین .

۱- ۱) در واقع این تعبیر شبیه جمله"اللّه اکبر"است که خدا را برتر و بالاتر از همه موجودات معرفی می کند،در حالی که اصلا این دو قابل مقایسه نیستند،ولی چون خداوند با زبان ما با ما سخن می گوید این تعبیرات در کلام او دیده می شود

بلند می کرد و زمین می کوبید،همچون تنه های درخت خرما که از ریشه کنده شده باشد (۱).

این تند باد هفت شب و هشت روز می وزید،و تمام زندگی این قوم جبار خود خواه مغرور را در هم می کوبید،و جز ویرانه ای از آن قصرهای پرشکوه و زندگی مرفه و اموال سرشار باقی نماند.

در پایان آیه می گوید:تازه این عذاب دنیا است،"و عذاب آخرت از آن هم خوار کننده تر است"(وَ لَعَذٰابُ الْآخِرَةِ أَخْزىٰ).

به گونه ای که تمام این مجازاتهای دردناک در مقابل آن جرقه ای است در برابر دریای آتش! و از همه سختتر اینکه"هیچکس به یاری آنها نمی شتابد،و از هیچ سو یاری نمی شوند"(وَ هُمْ لاٰ یُنْصَرُونَ).

آری آنها یک عمر تلاش کردند که خود را بزرگ نشان دهند،خداوند هم به هنگام عذاب مجازاتی خوار کننده در این دنیا و جهان دیگر برای آنان قائل شده است،تا بینی این متکبران مغرور را بر خاک بمالد.

"صرصر"(بر وزن دفتر)در اصل از ماده"صر"(بر وزن شر)به معنی محکم بستن است،و به همین جهت کیسه ای را که در آن پول می گذاردند و در آن را محکم می بستند"صره"(بر وزن طره)می نامیدند،سپس به بادهای بسیار سرد یا پر سر و صدا،و یا مسموم و کشنده،اطلاق شده است،و شاید تند باد عجیبی که قوم عاد را در هم کوبید دارای همه این صفات سه گانه بوده است.

"ایام نحسات"به معنی روزهای نحس و شوم است،و بعضی آن را به معنی روزهای پر گرد و غبار،یا روزهای بسیار سرد دانسته اند،جمع این سه معنی نیز در آیات مورد بحث ممکن است. .

۱- ۱) سوره قمر آیه ۱۹-۲۰،و سوره الحاقه آیه ۶ به بعد

امیر مؤمنان علی ع به عنوان یک درس بیدار کننده اخلاقی در یکی از خطبه های نهج البلاغه انگشت روی همین داستان قوم عاد گذارده چنین می فرماید:

و اتعظوا فیها بالـذین قالوا:من اشد منا قوه؟حملوا الی قبورهم،فلا یدعون رکبانا،و انزلوا الاجداث فلا یدعون ضیفانا،و جعل لهم من الصفیح اجنان، و من التراب اکفان،و من الرفات جیران:

"در این دنیا از کسانی پند گیرید که می گفتند:چه کسی از ما نیرومندتر است؟اما همانها را به سوی قبرهایشان حمل کردند،در حالی که اختیاری از خود نداشتند،و درون قبرها وارد شدند،در حالی که میهمان ناخوانده ای بودند، در دل سنگها خانه های قبر برای آنان ساخته شد،و از خاک کفنها،و از استخوانهای پوسیده همسایگان"! (۱).

***

نکته ها:

اشاره

۱-عامل نابودی قوم عاد چه بود؟

مطابق آیه ۱۳ همین سوره قوم"عاد"و"ثمود"هر دو با"صاعقه"نابود شدند،در حالی که آیات مورد بحث می گوید:آنها با تند باد سرد و شدید(صرصر) از میان رفتند،آیا این دو منافاتی با یکدیگر ندارد؟ در پاسخ باید گفت:مفسران و ارباب لغت برای"صاعقه"دو معنی ذکر کرده اند:معنی عام،و خاص.

"صاعقه"به معنی عام به معنی هر چیزی است که انسان را هلاک می کند و به گفته مجمع البیان:"المهلکه من کل شیء".

معنی خاص جرقه عظیم آتشینی است که از آسمان فرود می آید،و هر چیزی را که در مسیر آن قرار گیرد می سوزاند که شرح آن را در تفسیر همین .

۱- ۱) "نهج البلاغه"خطبه ۱۱۱

آیات بیان کردیم(این جرقه بزرگ از مبادله الکتریسته میان ابر و زمین حاصل می شود).

بنا بر این اگر "صاعقه "به معنی اول باشد هیچ منافاتی با تند باد ندارد.

راغب در مفردات می گوید:بعضی گفته اند که "صاعقه "سه گونه است:

صاعقه به معنی مرگ،و به معنی عذاب،و به معنی آتش،مخصوصا در آیه " أَنْذَرْتُکُمْ صٰاعِقَةً مِثْلَ صٰاعِقَةِ عٰادٍ وَ ثَمُودَ "به معنی عذاب تفسیر شده است، سپس "راغب "می افزاید:همه اینها در یک معنی جمع می شود:"صاعقه صدای شدیدی است که از جو برمی خیزد که گاه تنها در آن آتش است،و گاه عذاب دیگر،و گاه مرگ،صاعقه یک چیز است و اینها اثرات آن است (۱).

این احتمال نیز وجود دارد که قوم عاد گرفتار دو گونه عذاب شدند،نخست تند بادی کوبنده که همه چیز آنها را در یک مدت طولانی در هم می کوبید بر دیار آنها مسلط شد،سپس صاعقه آتشین مرگبار به فرمان خدا آنها را فرو گرفت.

ولی پاسخ اول با در نظر گرفتن آیات دیگر قرآن که از مجازات قوم عاد سخن می گوید مناسبتر است (۲).

***

۲-روزهای نحس قوم عاد

گروهی معتقدند روزهای سال بر دو گونه است:روزهای نحس و شوم، و روزهای سعد و برکت،و به آیات فوق استدلال کرده اند،آنها می گویند:تاثیر مرموز و ناشناخته ای در روزها و شبها وجود دارد که آثار آن را احساس می کنیم، اما علل آن برای ما مبهم است.

در حالی که بعضی دیگر "ایام نحسات "را در آیات مورد بحث به معنی . .

۱- ۱) "مفردات راغب "ماده "صعقه "

۲- ۲) به سوره "ذاریات "آیه ۴۱ و "حاقه "آیه ۶ و "قمر "۱۸ و ۱۹ مراجعه شود

روزهای پر گرد و غبار تفسیر کرده اند.

و قوم عاد گرفتار چنین تند بادی شدند،به گونه ای که یکدیگر را با چشم نمی دیدند،چنان که از آیه ۲۴ سوره"احقاف"نیز استفاده می شود،می فرماید:

هنگامی که تند باد به سوی آنها حرکت کرد آن چنان تاریک و پر غبار بود که آنها گمان کردند ابری پر باران به سوی آنها می آید،ولی به آنها گفته شد این همان عذابی است که در باره آن عجله داشتید،این تند بادی است که در آن عذاب دردناکی نهفته است.

به خواست خداوند در باره"ایام سعد و نحس"بحث مشروحتری در ذیل آیه ۱۹ سوره قمر خواهد آمد.

***

ص: ۲۴۱

[سوره فصلت (۴۱): آیات ۱۷ تا ۱۸]

اشاره

وَ أَمّٰا ثَمُودُ فَهَدَيْنٰاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا اَلْعَمىٰ عَلَى اَلْهُدىٰ فَأَخَذَتْهُمْ صٰاعِقَةُ اَلْعَذٰابِ اَلْهُونِ بِمٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ (۱۷) وَ نَجَّيْنَا اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ كٰانُوا يَتَّقُونَ (۱۸)

ترجمه:

۱۷-اما ثمود را هدایت کردیم،ولی آنها نابینایی را بر هدایت ترجیح دادند،لذا صاعقه، آن عذاب خوار کننده،به خاطر اعمالی که انجام می دادند آنها را فرو گرفت.

۱۸-و کسانی را که ایمان آوردند و تقوا را پیشه داشتند نجات بخشیدیم.

تفسیر:

سرنوشت قوم سرکش ثمود

بعد از توضیحی که در آیات گذشته پیرامون قوم عاد آمد در دو آیه مورد بحث از قوم ثمود سخن به میان آورده می گوید:"اما ثمود را هدایت کردیم (پیامبران صالح را با دلائل روشن به سوی آنها فرستادیم)ولی آنها نابینایی و گمراهی را بر هدایت ترجیح دادند"!(وَ أَمّٰا ثَمُودُ فَهَدَيْنٰاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمىٰ عَلَى الْهُدىٰ).

"لذا صاعقه عذاب خوار کننده به خاطر اعمالی که انجام می دادند دامان آنها را فرو گرفت"(فَأَخَذَتْهُمْ صٰاعِقَةُ الْعَذٰابِ الْهُونِ بِمٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ).

آنها گروهی بودند که در سرزمین"وادی القری"(منطقه ای میان مدینه

و شـام)زنـدگی داشـتند،خداونـد زمینهـایی آبـاد و خرم و سـرسبز و باغهـایی پر نعمت به آنهـا داده بود،در کشاورزی ابتکار و قـدرت فراوان به خرج می دادنـد،عمرهایی طولانی،اندامهایی قوی و نیرومند داشـتند،در ساختن بناهای محکم و پیشـرفته چنان ماهر بودند که قرآن در آیه ۸۲ سوره حجر می گوید: در دل کوه ها خانه های امن و امان می ساختند.

پیـامبر بزرگشان با منطق نیرومنـد و توام با محبت فراوان،و همراه با معجزه الهی،به سـراغ آنان آمـد،اما این قوم مغرور و از خود راضـی نه تنهـا دعوت او را نپذیرفتنـد بلکه برای او و یاران انـدکش،ناراحتیهای فراوان به وجود آوردنـد نتیجه آن این شـد که خداوند این مغروران را به عذابی سخت و خوار کننده گرفتار ساخت.

در سوره اعراف آیه ۷۸ می خوانیم زمین لرزه ای شدید آنها را فرو گرفت، و صـبحگاهان جسـمهای بیجانشان در خانه هاشان باقی مانده بود" فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِی دارِهِمْ جاثِمِینَ ".

و در سوره حاقه آیه ۵ آمده است که"قوم ثمود به وسیله یک عامل ویرانگر نابود شدند"" فَأَمّا ثَمُودُ فَأُهْلِکُوا بِالطّاغِیَهِ ".

و در سوره هود آیه ۶۷ می خوانیم که"قوم سـتمگر ثمود به وسـیله صیحه آسمانی از میان رفتند،در خانه هاشان به رو افتادند و مردند"" وَ أَخَذَ الَّذِینَ ظَلَمُوا الصَّیْحَهُ فَأَصْبَحُوا فِی دِیارِهِمْ جاثِمِینَ ".

اما در آیات مورد بحث چنان که دیدیم تعبیر به"صاعقه"شده است.

ممکن است در ابتـدا تصور شود که میـان این تعبیرات منافـاتی وجود دارد، ولی کمی دقت نشان می دهـد که چهار تعبیر فوق (۱)به یک حقیقت بازگشت می کند:

زیرا"صاعقه"چنان که قبلا هم اشاره کردیم هم دارای صدای وحشتناکی است .

ص:۲۴۳

۱- ۱) "رجفه"و"طاغیه"و"صیحه"و"صاعقه"

که از آن می توان به"صیحه"آسمانی تعبیر کرد،و نیز آتش سوزانی همراه دارد،و هم بر نقطه ای که فرود می آید تولید لرزه شدید می کند،و هم یک وسیله ویرانگر است.

در حقیقت بلاغت قرآن ایجاب می کند که ابعاد مختلف یک عذاب را با تعبیرات گوناگون در آیات مختلف بیان کند تا در نفوس انسانها تاثیر عمیقتری بخشد، در واقع آنها با عوامل مختلف مرگ آور در یک حادثه روبرو شدند که هر کدام به تنهایی برای نابودیشان کافی بود"صیحه ای مرگبار""زمین لرزه ای کشنده" "آتشی سوزان"و بالآخره"صاعقه ای وحشتناک".

*** ولی از آنجا که گروهی هر چند اندک به صالح ایمان آورده بودند و ممکن است کسانی سؤال کنند:پس سرنوشت آنها در میان موج وحشتناک صاعقه چه شد؟آیا آنها نیز به آتش دیگران سوختند؟قرآن در آیه بعد می افزاید:"کسانی را که ایمان آوردند و تقوی پیشه داشتند نجات بخشیدیم"(وَ نَجَّیْنَا الَّذِینَ آمَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ).

این گروه را ایمان و تقوایشان نجات داد،و آن گروه طاغی را کفر و اعمال سوئشان گرفتار عذاب الهی ساخت،و هر کدام می توانند الگویی برای گروهی از این امت باشند.

بعضی از مفسران گفته اند:از میان آن همه جمعیت تنها یکصد و ده نفر!به صالح ایمان آوردند،و خداوند آن گروه اندک را حفظ کرد و به موقع نجات داد.

***

نکته:

انواع هدایت الهی

می دانیم هدایت بر دو گونه است:"هدایت تشریعی"که همان"ارائه طریق" و نشان دادن راه با تمام نشانه هاست،و"هدایت تکوینی"که"ایصال به مطلوب"

و رسانیدن به مقصود است.

در آیات مورد بحث هر دو یک جا جمع شده است نخست می گوید:"ما قوم ثمود را هدایت کردیم"این هدایت همان هدایت تشریعی و ارائه طریق است،سپس می افزاید:"آنها نابینایی را بر هدایت ترجیح دادند"این همان هدایت تکوینی و ایصال به مقصود است.

به این ترتیب هدایت به معنی اول که وظیفه مسلم انبیای الهی است حاصل شد،اما هدایت به معنی دوم که به اراده و اختیار هر انسانی بستگی دارد از سوی این قوم مغرور و خود خواه حاصل منتفی شد،چرا که آنها گمراهی را بر هدایت ترجیح دادند" فَاسْتَحَبُّوا الْعَمیٰ عَلَی الْهُدیٰ ".

این خود دلیل روشن و بارزی است بر مساله"آزادی اراده انسان"و عدم اجبار او در اعمالش،و عجب اینکه با این صراحت و روشنی آیات باز بعضی از مفسران همچون"فخر رازی"به خاطر پیشداوریهایی که در مورد ترجیح مکتب جبر داشته اند در اینجا اصرار و پافشاری بر انکار دلالت آیه کرده اند و سخنانی گفته اند که از شان یک محقق دور است (۱).

. ***

۱- ۱) به"تفسیر کبیر فخر رازی"ذیل آیات مورد بحث مراجعه شود

[سوره فصلت (۴۱): آیات ۱۹ تا ۲۳]

اشاره

وَ يَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدٰاءُ اَللّٰهِ إِلَى اَلنّٰارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ (۱۹) حَتّٰى إِذٰا مٰا جٰاؤُهٰا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصٰارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ (۲۰) وَ قٰالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنٰا قٰالُوا أَنْطَقَنَا اَللّٰهُ اَلَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۱) وَ مٰا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَ لاٰ أَبْصٰارُكُمْ وَ لاٰ جُلُودُكُمْ وَ لٰكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اَللّٰهَ لاٰ يَعْلَمُ كَثِيراً مِمّٰا تَعْمَلُونَ (۲۲) وَ ذٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ اَلَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدٰاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ اَلْخٰاسِرِينَ (۲۳)

ص: ۲۴۶

ترجمه:

۱۹-به خاطر بیاورید روزی را که دشمنان خدا را جمع کرده به سوی دوزخ می برند، و صفوف پیشین را نگهمیدارند تا صفهای بعد به آنها ملحق بشوند! ۲۰-وقتی به آن می رسند گوشها و چشمها و پوستهای تنشان به اعمال آنها گواهی می دهد! ۲۱-آنها به پوستهای تن خود می گویند:چرا بر ضد ما گواهی دادید؟آنها جواب می دهند:

همان خدایی که هر موجودی را به نطق در آورده ما را گویا ساخته،و او شما را در آغاز آفرید و بازگشتتان به سوی او است.

۲۲-شما اگر گناهانتان را مخفی می کردید نه بخاطر این بود که از شهادت گوش و چشمها و پوستهای تنتان بیم داشتید،بلکه شما گمان می کردید که خداوند بسیاری از اعمالی را که انجام می دهید نمی داند! ۲۳-آری این گمان بدی بود که در باره پروردگارتان داشتید،و همان موجب هلاکت شما گردید و سرانجام از زیانکاران شدید.

تفسیر:

در آیات پیشین سخن از مجازات دنیوی کفار مغرور و ظالمان مجرم بود، اما در آیات مورد بحث از عذاب آخرت آنها سخن می گوید،و دردها و مصائب دشمنان خدا را در مراحل مختلف قیامت طی چندین آیه تکان دهنده بر می شمرد.

نخست می فرماید:"به خاطر بیاورید آن روز را که دشمنان خدا را جمع کرده به سوی دوزخ می برند"(وَ یَوْمَ یُحْشَرُ أَعْداءُ اللّهِ إِلَی النّارِ).

و برای اینکه صفوف آنها به هم پیوسته باشد"صفوف پیشین را نگهمیدارند تا صفهای بعد به آنها ملحق شوند"و آنها را دستجمعی روانه دوزخ می کنند(فَهُمْ یُوزَعُونَ) (۱). .

ص: ۲۴۷

۱- ۱) "یوزعون"از ماده"وزع"(بر وزن وضع)به معنی بازداشتن است، این تعبیر هر گاه در مورد لشکر یا صفوف دیگر به کار میرود مفهومش این است که اول آنها را نگاه دارند تا آخرین نفرات به آنها ملحق شوند

"زمانی که به آن می رسند گوشها و چشمها و پوستهای تنشان به اعمال آنها گواهی می دهد"!(حَتّٰی إِذٰا مٰا جٰاؤُهٰا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصٰارُهُمْ وَ جُلُودُهُمْ بِمٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ) (۱).

چه شاهـدان عجیبی؟که عضو پیکر خود انسانند،و شـهادتشان به هیچوجه قابل انکار نیست،چرا که در همه صـحنه ها حاضـر و ناظر بوده،و به فرمان الهی به سـخن آمـده انـد! آیا شـهادت اعضا از این طریق است که خدا درک و شـعور و قدرت سـخن در آنها می آفریند؟ یا همانند درختی است که خدا در میان آن برای موسـی ایجاد صوت کرد؟ و یا آثار گناهان که در طول عمر در آنها نقش بسـته در آنجا که"یوم البروز" و روز آشـکار شـدن اسـرار نهانی برملا می شود؟در تعبیرات معمولی نیز گاهی از اینگونه آثار تعبیر به نطق یا اخبار می شود،و می گوئیم"رنگ رخساره خبر می دهد از سـر درون"! همه این تفسیرها قابل قبول است،و در لابلای سخنان مفسران کم و بیش آمده.

البته هیـچ مانعی ندارد که خداوند درک و شـعوری در آنها ایجاد کند و از روی علم و آگاهی در آن محضـر بزرگ شـهادت دهنـد،شایـد ظاهر آیات در بدو نظر نیز همین باشد،در مورد تسبیح و حمد و سـجده ذرات جهان در پیشـگاه خدا نیز جمعی را عقیده همین است. .

ص :۲۴۸

۱- ۱) "ما"در جمله " إِذٰا مٰا جٰاؤُهٰا "ماء زائده است،و برای تاکید می آید

ولی معنی اخیر نیز چندان بعید به نظر نمی رسد،چرا که می دانیم هیچ موجودی در این عالم از بین نمی رود،و آثار گفتار و اعمال ما در اعضا و جوارح ما باقی می ماند،و اتفاقا این "شهادت تکوینی "گویاترین شهادت غیر قابل انکار است، همانگونه که زردی و رنگ پریدگی گواهی غیر قابل انکاری بر ترس،و سرخی صورت گواهی بر خشم،یا شرم می دهد،و اطلاق نطق بر این معنی کاملا قابل قبول است.

اما احتمال دوم که خداوند در آنها نطقی بیافرینند بی آنکه درکی داشته باشند و یا اثر تکوینی را نشان دهند بعید به نظر می رسد،چون در این صورت نه مصداق گواهی تشریعی است،و نه گواهی تکوینی،نه عقل و شعوری در آن است و نه اثر طبیعی عمل،و در محضر دادگاه بزرگ الهی ارزش شهادت را نخواهد داشت.

قابل توجه اینکه جمله حَتّٰی إِذٰا مٰا جٰاؤُهٰا نشان می دهد که شهادت و گواهی اعضای پیکر انسان در دادگاه دوزخ است،آیا مفهوم این سخن این است که در دوزخ چنین گواهی صورت می گیرد در حالی که دوزخ پایان کار است؟و یا اینکه دادگاه آنها در کنار جهنم بر پا می شود؟احتمال دوم نزدیکتر به نظر می رسد.

از سوی دیگر:منظور از "جلود ":"پوستها "(به صیغه جمع)چیست؟ ظاهر این است که منظور پوستهای قسمتهای مختلف تن است،پوست دست و پا و صورت و غیر آن،و اگر در بعضی از روایات تفسیر به "فروج "شده است، در حقیقت از قبیل بیان مصداق است،نه منحصر بودن مفهوم جلود در آن.

از سوی سوم این سؤال مطرح می شود که چرا از میان اعضای بدن تنها چشم و گوش و پوستها گواهان آن دادگاهند؟آیا گواهان منحصر به اینهاست؟یا اعضا دیگر نیز گواهی می دهند؟ آنچه از آیات دیگر قرآن استفاده می شود این است که علاوه بر اینها گواهان دیگری نیز از اعضای بدن وجود دارد،در آیه ۶۵ سوره یس می خوانیم:

وَ تُكَلِّمُنا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ "دستهای آنها با ما سخن می گویند،و پاهای آنها به اعمالشان گواهی می دهند".

در آیه ۲۴ سوره نور سخن از شهادت"زبان"و"دست و پا"به میان آمده: يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ .

بنا بر این به نظر می رسد که اعضای دیگر نیز هر کدام به نوبه خود گواهی دهند،اما چون بیشترین اعمال انسان به کمک چشم و گوش انجام می گیرد و پوستهای تن نخستین اعضایی هستند که با اعمال تماس دارند گواهان صف مقدمند.

*** به هر حال آن روز،روز رسوایی بزرگ است،روزی است که تمام وجود انسان به سخن در می آید،تمامی اسرار او را فاش می کنند،که تمام گنهکاران را در وحشت عمیقی فرو می برد،اینجاست که"رو به پوستهای تن خود کرده، فریاد می زنند:چرا شما بر ضد ما گواهی دادید"؟!(وَ قالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنا).

ما که سالیان دراز شما را نوازش دادیم،از سرما و گرما حفظ کردیم، شستشو و نظافت و پذیرایی نمودیم،شما چرا اینچنین؟! "آنها در پاسخ می گویند:همان خدایی که هر موجودی را به نطق در آورده،ما را به سخن در آورده است"(قالُوا أَنْطَقَنَا اللّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ).

خداونـد ماموریت افشاگری را در این روز و این دادگاه بزرگ بر عهده ما گذارده،و ما چاره ای جز اطاعت فرمان او نداریم،آری همان کس که قدرت نطق را در موجودات ناطق دیگر آفریده در ما نیز این توانایی را قرار داده است (۱).

ص : ۲۵۰

۱- ۱) این تفسیر در صورتی است که آیه را چنین معنی کنیم:"انطقنا اللّه الذی انطق کل شیء ناطق"ولی این احتمال نیز وجود دارد که انطق کل شیء به معنی مطلق باشد،یعنی خداوندی که همه موجودات را بدون استثنا به نطق در آورده و امروز همه اسرار را باز می کنند ما را نیز به نطق در آورده است.شما از سخن گفتن ما تعجب نکنید تمام موجودات عالم امروز سخن می گویند!

جالب اینکه آنها تنها از پوست تنشان این سؤال را می کنند نه از سایر گواهان،مانند چشم و گوش.

ممکن است به خاطر این باشد که گواهی پوست از همه عجیبتر و شگفت انگیزتر،و از همه گسترده تر و وسیع تر است،همان پوستی که خود باید قبل از همه اعضاء طعم عذاب الهی را بچشد به چنین گواهی برمی خیزد،و این راستی حیرت آور است.

سپس ادامه می دهند:"او کسی است که شما را در آغاز آفرید،و بازگشت همه شما نیز به سوی او است"(وَ هُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ).

*** و باز می افزایند:"شما اگر گناهانتان را مخفی می کردید نه از این جهت بود که از شهادت گوش و چشمها و پوستهایتان بر ضد خودتان بیم داشتید،شما اصلا باور نمی کردید روزی اینها به سخن در آیند و بر ضد شما گواهی دهند"(وَ مٰا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَ لاٰ أَبْصٰارُكُمْ وَ لاٰ جُلُودُكُمْ).

"بلکه مخفی کاری شما به خاطر این بود که گمان می کردید خداوند بسیاری از اعمالی را که انجام می دهید نمی داند"(وَ لٰكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللّٰهَ لاٰ يَعْلَمُ كَثِيراً مِمّٰا تَعْمَلُونَ).

غافل از اینکه هم خداوند در همه جا شاهد و ناظر بر اعمال شماست،و از اسرار درون و برون شما آگاه است،و هم ماموران مراقبت او همه جا با شما هستند،آیا هرگز می توانید پنهان از چشم و گوش و حتی پوست تنتان عملی انجام دهید؟!

ص :۲۵۱

آری شما چنان در قبضه قدرت او و مراقبان مخفی و آشکارش قرار دارید که حتی ابزارهای گناه شما گواهانی هستند بر ضد شما! جمعی از مفسران شان نزولی برای این آیه نقل کرده اند که"سه نفر از کفار قریش و طایفه بنی ثقیف که جمجمه هایی کوچک و شکمی بزرگ داشتند در کنار خانه کعبه اجتماع کرده بودند،یکی از آنها به دیگران گفت:آیا شما فکر می کنید خداوند سخنان ما را می شنود؟! دیگری افزود:آهسته!اگر بلند بگوئیم می شنود و اگر آهسته تکلم کنیم نمی شود.

دیگری اضافه کرد:من فکر می کنم اگر صدای بلند را بشنود حتما صدای آهسته را هم می شنود! اینجا بود که آیه فوق نازل شد (۱).

*** به هر حال در آیه بعد می افزاید:"این گمان بدی بود که در باره پروردگارتان داشتید،و همان موجب هلاکت شما گردید،و سرانجام از زیانکاران شدید" (وَ ذٰلِکُمْ ظَنُّکُمُ الَّذِی ظَنَنْتُمْ بِرَبِّکُمْ أَرْدٰاکُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخٰاسِرِینَ) (۲)(۳).

آیا این گفتگوها سخن خداوند است،یعنی گفتگوی اعضا و جوارح تا جمله " أَنْطَقَنَا اللّٰهُ الَّذِی أَنْطَقَ کُلَّ شَیْءٍ "تمام می شود،سپس سخن خداوند در زمینه . . .

ص: ۲۵۲

۱- ۱) این حدیث را بسیاری از مفسران با تفاوتی در عبارات نقل کرده اند از جمله قرطبی،تفسیر مجمع البیان،فخر رازی،روح البیان،و مراغی،همچنین در صحیح بخاری و مسلم و ترمذی نیز آمده است،و آنچه در بالا نقل کردیم ترجمه عبارتی بود که در تفسیر قرطبی آمده است(جلد هشتم صفحه ۹۵ ۵۷)

۲- ۲) "ذلکم"مبتدا"و"ظنکم"خبر آن است،بعضی نیز احتمال داده اند که "ظنکم"بدل است"و اردیکم"خبر ذلکم

۳- ۳) "ارداکم"از ماده ردی(بر وزن رای)به معنی هلاکت است

انحراف و بدبختی و گمانهای زشت آنها آغاز می گردد؟ یا اینکه اینها ادامه سخنان پوستهای اعضای تن انسان است.

معنی دوم مناسبتر به نظر می رسد،و تعبیرات آیه با آن سازگارتر است، هر چند اعضای تن نیز این سخنان را به فرمان خدا و تعلیم او می گویند و نتیجه همه تقریبا یک چیز است.

***

نکته ها:

اشاره

۱-حسن ظن و سوء ظن به خدا

آیات فوق به خوبی گواهی می دهد که گمان بد در باره خداوند به قدری خطرناک است که گاه موجب هلاکت و عذاب ابدی انسان می گردد،نمونه آن گمان گروهی از کفار بود که گمان می کردند خدا اعمال آنها را نمی بیند، و سخنان آنها را نمی شنود،همین سوء ظن سبب خسران و هلاکتشان شد.

به عکس حسن ظن در باره خداوند موجب نجات در دنیا و آخرت است،چنانچه در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم:

ینبغی للمؤمن ان یخاف اللّه خوفا کانه یشرف علی النار و یرجوه رجاء کانه من اهل الجنه،ان اللّه تعالی یقول: وَ ذٰلِکُمْ ظَنُّکُمُ الَّذِی ظَنَنْتُمْ بِرَبِّکُمْ ...ثم قال ان اللّه عند ظن عبده:ان خیرا فخیر،و ان شرا فشر ":"سزاوار است بنده مؤمن آن چنان از خدا بترسد که گویی در کنار دوزخ قرار گرفته و مشرف بر آتش است،و آن چنان به او امیدوار باشد که گویی اهل بهشت است،چنان که خداوند متعال می فرماید:این گمانی است که شما به خدا پیدا کردید و سبب هلاکتان شد،سپس امام ع افزود:خداوند نزد گمان بنده خویش است اگر گمان نیک ببرد نتیجه اش نیک و اگر گمان بد ببرد نتیجه اش بد است" (۱) .

۱- ۱) مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث

در حدیث دیگری از امام صادق از پیامبر اسلام ص آمده است:"آخرین کسی را که دستور داده می شود به سوی دوزخ ببرند ناگهان به اطراف خود نگاه می کند، خداوند بزرگ دستور می دهد او را برگردانید،او را بر می گردانند،خطاب می کند:

چرا به اطراف خود نگاه کردی؟و در انتظار چه فرمانی بودی؟عرض می کند:

پروردگارا!من در باره تو اینچنین گمان نمی کردم،می فرماید:چه گمان می کردی؟ عرض می کند:گمانم این بود که گناهان مرا می بخشی و مرا در بهشت خود جای می دهی!خداوند می فرماید:

یا ملائکتی!لا،و عزتی و جلالی و آلایی و علوی و ارتفاع مکانی،ما ظن بی عبدی هذا ساعه من خیر قط،و لو ظن بی ساعه من خیر ما ودعته بالنار،اجیزوا له کذبه و ادخلوه الجنه!: "ای فرشتگان من! به عزت و جلال و نعمتها و مقام والایم سوگند،این بنده ام هرگز گمان خیر در باره من نبرده،و اگر ساعتی گمان خیر برده بود من او را به جهنم نمی فرستادم، گرچه او دروغ می گوید ولی با اینحال اظهار حسن ظن او را بپذیرید،و او را به بهشت برید،سپس پیامبر ص فرمود:هیچ بنده ای نیست که نسبت به خداوند متعال گمان خیر ببرد مگر اینکه خدا نزد گمان وی خواهد بود،و این همان است که می فرماید:(وَ ذٰلِکُمْ ظَنُّکُمُ الَّذِی ظَنَنْتُمْ ...) (۱).

***

۲-گواهان در دادگاه قیامت:

هنگامی که می گوئیم در جهان دیگر همه انسانها محاکمه می شود ممکن است دادگاههایی را همچون دادگاههای عالم دنیا تداعی کند،که هر کس با پرونده ای کوچک یا بزرگ با شاهدانی همچون شاهدان این دادگاهها در برابر قضات حاضر می شوند،و سؤال و جوابی صورت می گیرد،و حکم نهایی صادر می شود. .

۱- ۱) تفسیر"علی بن ابراهیم"(طبق نقل نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۵۴۴)

ولی بارها گفته ایم الفاظ در آنجا مفهوم عمیقتری به خود می گیرد که گاه تصور مفاهیم آنها برای ما زندانیان دنیا مشکل،و گاهی غیر ممکن است،ولی هر گاه اشاراتی را که در آیات قرآن و روایات پیشوایان معصوم وارد شده مورد توجه قرار می دهیم حقایقی برای ما کشف می شود که از عظمت و عمق زندگی در آن جهان اجمالا پرده بر می دارد،و نشان می دهد که دادگاه رستاخیز چه دادگاه عجیبی است.

مثلا هنگامی که گفته می شود"میزان عمل"ممکن است این تصور پیدا شود که اعمال ما در آن روز به صورت اجسام سبک و سنگینی در می آید که در ترازوهای دو کفه ای وزن می شود، اما هنگامی که در روایات معصومین می خوانیم علی(ع)میزان اعمال است،یعنی ارزش اعمال و شخصیت افراد با مقیاس وجودی این بزرگمرد عالم انسانیت سنجیده می شود،و هر اندازه به آن شبیه و نزدیک است وزن بیشتری دارد،و هر قدر بی شباهت و دور است وزن کمتری دارد،متوجه می شویم که میزان عمل در آنجا یعنی چه؟! در مورد مساله"گواهان"نیز آیات قرآن پرده از روی حقایقی برداشته، و پای گواهی اموری را به میان کشیده که در دادگاههای دنیا مطلقا مطرح نیستند،ولی در آنجا نقش اساسی را دارند.

به طور کلی از آیات قرآن استفاده می شود که شش نوع گواه برای آن دادگاه وجود دارد.

۱-از همه برتر و بالاتر"ذات پاک خداوند"است: وَ مٰا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَ مٰا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَ لاٰ تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلاّٰ كُنّٰا عَلَيْكُمْ شُهُوداً إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ :"در هر حال که باشی و هر آیه ای از قرآن که بخوانی و هر کاری را انجام دهید ما گواه بر شما هستیم هنگامی که در آن وارد می شوید"(یونس-۶۱).

البته همین گواهی برای همه چیز و همه کس کافی است،ولی لطف خداوند

ص :۲۵۵

و مقام عدالت او ایجاب کرده که گواهان دیگری نیز معین فرموده است.

۲-پیامبران و اوصیاء

قرآن می گوید: فَکَیْفَ إِذا جِئْنا مِنْ کُلِّ أُمَّهٍ بِشَهِیدٍ وَ جِئْنا بِکَ عَلی هؤُلاءِ شَهِیداً :"چگونه خواهد بود آن روز که از هر امتی گواهی می آوریم، و تو را گواه بر آنها قرار می دهیم"(نساء-۴۱).

در حدیثی در ذیل همین آیه در کتاب کافی از امام صادق ع می خوانیم:

نزلت فی امه محمد(ص)خاصه،فی کل قرن منهم امام منا،شاهد علیهم، و محمد(ص)شاهد علینا: "فرمود:این در باره امت محمد ص نازل شده که در هر قرنی برای آنها امامی از ما خواهد بود گواه بر آنان و محمد ص گواه بر همه ما است" (۱).

۳-زبان و دست و پا و چشم و گوش نیز گواهی می دهند

قرآن می گوید: یَوْمَ تَشْهَدُ عَلَیْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَیْدِیهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِما کانُوا یَعْمَلُونَ :"در آن روز زبانها و دستها و پاهایشان بر ضد آنها نسبت به اعمالی که مرتکب شدند گواهی می دهد"(نور-۲۴).

از آیات مورد بحث نیز استفاده می شود که چشم و گوش در زمره گواهانند، و از پاره ای از روایات بر می آید که همه اعضای تن به نوبه خود اعمالی را که انجام داده اند گواهی می دهند (۲).

۴-پوستهای تن نیز گواهی می دهند

آیات مورد بحث با صراحت از این موضوع سخن می گفت،و حتی اضافه می کند که گنهکاران که هرگز انتظار نداشتند پوستهای تن آنها به صورت گواهانی بر ضد آنان در آیند آنها را مخاطب ساخته می گویند:چرا شما بر ضد ما گواهی . .

ص: ۲۵۶

۱- ۱) اصول کافی جلد ۱ صفحه ۱۹۰

۲- ۲) لئالی الاخبار صفحه ۴۶۲

دادید؟آنها پاسخ می دهند:خدایی که همه چیز را به نطق در آورده ما را به سخن در آورده است(فصلت-۲۱).

۵-فرشتگان

قرآن می گوید: وَ جٰاءَتْ کُلُّ نَفْسٍ مَعَهٰا سٰائِقٌ وَ شَهِیدٌ "در آن روز هر انسانی وارد صحنه محشر می شود در حالی که فرشته ای با او است که او را به سوی حساب سوق می دهد و گواهی از فرشتگان است که بر اعمال او شهادت می دهد" (ق-۲۱).

۶-زمین

آری زمین که زیر پای ما قرار دارد،و ما همیشه میهمان آن هستیم،و با انواع برکاتش از ما پذیرایی می کند،نیز دقیقا مراقب ما است،و در آن روز همه گفتنی ها را می گوید،چنان که می خوانیم: یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبٰارَهٰا :"در آن روز زمین اخبار خود را بازگو می کند"(زلزال-۴).

۷-زمان نیز از شهود است

گرچه در متن آیات قرآن به این امر اشاره نشده،ولی در روایات معصومین شاهد بر آن وجود دارد چنان که از علی ع می خوانیم:

ما من یوم یمر علی ابن آدم الا قال له ذلک الیوم یا ابن آدم!انا یوم جدید،و انا علیک شهید، فقل فی خیرا و اعمل فی خیرا،اشهد لک یوم القیامه: "هیچ روزی بر فرزند آدم نمی گذرد مگر اینکه به او می گوید:ای فرزند آدم!من روز تازه ای هستم و بر تو گواهم،در من سخن خوب بگو،و عمل نیک انجام ده،تا در قیامت به نفع تو گواهی دهم" (۱).

به راستی عجیب است اینهمه گواهان حق،و شاهدان آن دادگاه بزرگ، .

ص :۲۵۷

۱- ۱) سفینه البحار جلد ۲ ماده یوم

از زمان و مکان گرفته،تا فرشـتگان و اعضای پیکر ما و انبیا و اولیا،و برتر از همه ذات پاک خدا،مراقب اعمال ما هستند و گواه بر ما،و ما چه بیخبریم؟! آیا ایمان به وجود چنین مراقبانی کافی نیست که انسان را کاملا در مسـیر حق و عـدالت و پاکی و تقوا قرار دهد.

ص :۲۵۸

[سوره فصلت (۴۱): آیات ۲۴ تا ۲۵]

اشاره

فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنّارُ مَثْوىً لَهُمْ وَ إِنْ يَسْتَعْتِبُوا فَما هُمْ مِنَ اَلْمُعْتَبِينَ (۲۴) وَ قَيَّضْنا لَهُمْ قُرَناءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ وَ حَقَّ عَلَيْهِمُ اَلْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ اَلْجِنِّ وَ اَلْإِنْسِ إِنَّهُمْ كانُوا خاسِرِينَ (۲۵)

ترجمه:

۲۴-اگر آنها صبر کنند(یا نکنند)به هر حال دوزخ جایگاه آنهاست،و اگر تقاضای عفو نمایند مورد عفو قرار نمی گیرند! ۲۵-ما برای آنها همنشینان(زشت سیرتی)قرار دادیم،و آنها زشتیها را از پیش رو و پشت سر در نظرشان جلوه دادند،و فرمان الهی در باره آنها تحقق یافت،و به سرنوشت اقوام گمراهی از جن و انس که قبل از آنها بودند گرفتار شدند،آنها مسلما زیانکار بودند.

تفسیر:

همنشینان بد

در تعقیب بحثی که در آیات گذشته پیرامون سرنوشت دشمنان خدا(اعداء اللّه)آمد در دو آیه مورد بحث به دو قسمت از مجازات دردناک آنها در آخرت و دنیا اشاره می کند.

ص :۲۵۹

نخست خداوند می فرماید:"اگر آنها صبر و شکیبایی کنند یا نکنند آتش دوزخ قرارگاهشان است"و رهایی از آن امکان پذیر نیست(فَإِنْ یَصْبِرُوا فَالنّارُ مَثْویً لَهُمْ) (۱).

"مثوی"از ماده"ثوی"(بر وزن هوی)به معنی قرارگاه و محل استقرار است.

این آیه در حقیقت شبیه آیه ۱۶ سوره طور است که می گوید: اِصْلَوْها فَاصْبِرُوا أَوْ لا تَصْبِرُوا سَواءٌ عَلَیْکُمْ :"در آتش دوزخ وارد شوید،می خواهید صبر کنید یا نکنید تفاوتی برای شما نمی کند"و همچون آیه ۲۱ سوره ابراهیم سَواءٌ عَلَیْنا أَ جَزِعْنا أَمْ صَبَرْنا ما لَنا مِنْ مَحِیصٍ :"برای ما یکسان است خواه صبر کنیم یا نکنیم راه نجاتی نیست".

سپس برای تاکید این مطلب می افزاید:"و اگر آنها تقاضای رضایت و عفو پروردگار کنند بجایی نمی رسد و مورد عفو قرار نمی گیرند"(وَ إِنْ یَسْتَعْتِبُوا فَما هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِینَ).

"یستعتبون"در اصل از"عتاب"گرفته شده که به معنی اظهار خشونت است،و مفهومش این است که شخص گنهکار خود را تسلیم سرزنشهای صاحب حق کند تا او را مورد عفو قرار دهد و راضی گردد،و لذا این ماده(استعتاب) به معنی استرضاء و تقاضای عفو نیز به کار می رود (۲).

*** سپس به مجازات دردناک دنیوی آنها اشاره کرده،می فرماید:"ما برای آنها دوستان و همنشینان بد اندیش و زشت سیرتی قرار دادیم،که همه چیز را در نظر آنان زینت دادند"،و زشتیها را زیبایی،و بدیها را نیکی معرفی نمودند . .

۱- ۱) آیه در تقدیر چنین است:"فان یصبروا او لا یصبروا فالنار مثوی لهم"

۲- ۲) "مفردات راغب"و"لسان العرب"در ماده"عتبه"

(وَ قَيَّضْنا لَهُمْ قُرَناءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ).

"قيضنا"از ماده"قيض "(بر وزن فيض)در اصل به معنى پوست روى تخم مرغ است،سپس در مواردى كه افرادى كاملا بر انسان مسلط مى شوند،مانند تسلط پوست بر تخم مرغ به كار رفته است،اشاره به اينكه اين دوستان تبهكار و فاسد آنها را از هر سو احاطه مى كنند،افكارشان را مى دزدند،و چنان بر آنان چيره مى شوند كه حس تشخيص خود را از دست دهند،و زشتيها در نظر آنها زيبا مى گردد، و چه دردناك است چنين حالتى براى انسان زيرا به آسانى در گرداب فساد فرو مى رود،و درهاى نجات به روى او بسته مى شود.

گاه ماده"قيضنا"در مورد تبديل چيزى به چيزى نيز به كار رفته است بنا بر اين معنى و تفسير آيه چنين مى شود كه دوستان صالح را از آنها مى گيريم و بجاى آنها دوستان فاسد به آنان مى دهيم.

همين معنى به صورت گوياترى در آيات ۳۶ و ۳۷ سوره زخرف آمده است:

وَ مَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطاناً فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ وَ إِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ :"بر آنها كه از ياد خداوند رحمن رويگردان شوند شياطين را مى سازيم كه همواره با آنان قرين هستند،اين شياطين آنها را از راه حق باز مى دارند در حالى كه گمان مى كنند هدايت يافته اند".

و به راستى هنگامى كه به جمع ظالمان و مفسدان و تبهكاران نظر مى افكنيم جاى پاى اين شياطين را در زندگى آنها بخوبى مشاهده مى كنيم،اطرافيان اغواگر كه آنها را از هر سو محاصره كرده بر مغز و فكر آنها چيره مى شوند،و حقايق را در نظرشان وارونه جلوه مى دهند.

جمله"ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ ما خَلْفَهُمْ "(آنچه پيش رو و پشت سر آنها است) ممكن است اشاره به احاطه همه جانبه اين شياطين و تزيين آنها باشد.

اين احتمال نيز داده شده است كه منظور از"ما بَيْنَ أَيْدِيهِمْ "لذات و زرق

و برق دنیا است و از "مٰا خَلْفَهُمْ "انکار قیامت و روز رستاخیز است.

این تفسیر نیز ممکن است که"مٰا بَیْنَ أَیْدِیهِمْ "اشاره به وضع دنیای آنها باشد،" وَ مٰا خَلْفَهُمْ "آینده ای که برای آنها و فرزندانشان در پیش است و معمولا بسیاری از جنایات را به خاطر تامین آینده آنها می کنند.

سپس می افزاید:"به سبب این وضع اسفبار،فرمان عذاب الهی در باره آنها تحقق یافت،و به سرنوشت اقوام گمراهی از جن و انس که قبل از آنها بودند گرفتار شدند"(وَ حَقَّ عَلَیْهِمُ الْقَوْلُ فِی أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ) (۱).

سپس آیه را با این جمله پایان می دهد"آنها مسلما زیانکار بودند"(إِنَّهُمْ کٰانُوا خٰاسِرِینَ).

این تعبیرات در حقیقت نقطه مقابل تعبیراتی است که در آیات بعد در مورد مؤمنان با استقامت می خوانیم که یاران آنها در این دنیا و آخرت فرشتگانند و به آنها بشارت می دهند که هیچ غم و اندوهی برای آنها نخواهد بود.

.***

---

۱ - ۱) "فی امم"متعلق است به فعل محذوفی،و در تقدیر چنین است:کائنین فی امم قد خلت...این احتمال نیز داده شده که"فی"در اینجا به معنی"مع"باشد

[سوره فصلت (۴۱): آیات ۲۶ تا ۲۹]

اشاره

وَ قٰالَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا لاٰ تَسْمَعُوا لِهٰذَا اَلْقُرْآنِ وَ اِلْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ (۲۶) فَلَنُذِيقَنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا عَذٰاباً شَدِيداً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ اَلَّذِى كٰانُوا يَعْمَلُونَ (۲۷) ذٰلِكَ جَزٰاءُ أَعْدٰاءِ اَللّٰهِ اَلنّٰارُ لَهُمْ فِيهٰا دٰارُ اَلْخُلْدِ جَزٰاءً بِمٰا كٰانُوا بِآيٰاتِنٰا يَجْحَدُونَ (۲۸) وَ قٰالَ اَلَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنٰا أَرِنَا اَلَّذَيْنِ أَضَلاّٰنٰا مِنَ اَلْجِنِّ وَ اَلْإِنْسِ نَجْعَلْهُمٰا تَحْتَ أَقْدٰامِنٰا لِيَكُونٰا مِنَ اَلْأَسْفَلِينَ (۲۹)

ترجمه:

۲۶-کافران گفتند:گوش به این قرآن فرا ندهید،و به هنگام تلاوت آن جنجال کنید تا پیروز شوید!

ص :۲۶۳

۲۷-به طور مسلم به کافران عذاب شدیدی می چشانیم،و آنها را به بدترین اعمالی که انجام می دادند جزا می دهیم.

۲۸-کیفر دشمنان خدا آتش است که در آن سرای جاویدشان است،جزائی است در مقابل اینکه آیات ما را انکار می کردند.

۲۹-کافران گفتند:پروردگارا!آنهایی را که از جن و انس ما را گمراه کردند به ما نشان ده تا زیر پای خود بگذاریم(و لگدمالشان کنیم)تا از پست ترین مردم باشند!

تفسیر:

اشاره

جنجال کنید تا صدای دلنواز قرآن را نشنوند!

به تناسب بحثهایی که در باره بعضی اقوام پیشین،قوم عاد و ثمود،در آیات گذشته آمد،و نیز به تناسب همنشینان بد سیرتی که حقایق را در نظر انسان وارونه جلوه می دهند،آیات مورد بحث گوشه ای از انحراف و بد اندیشی مشرکان عصر پیامبر ص را مجسم می سازد.

در بعضی از روایات آمده است که هر گاه پیامبر ص در مکه صدای خود را به تلاوت قرآن مجید و کلمات شیرین و جذاب و پر محتوای خداوند بلند می کرد مشرکان مردم را از او دور می کردند، و می گفتند:سوت و صفیر بکشید، و صدا را به شعر بلند کنید تا سخنان او را نشنوند! (۱).

قرآن مجید در آیات فوق به این معنی اشاره کرده،می گوید:"کافران گفتند:گوش به این قرآن فرا ندهید و به هنگام تلاوت آن لغو و باطل سر دهید و جنجال کنید تا غالب شوید"!(وَ قٰالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لاٰ تَسْمَعُوا لِهٰذَا الْقُرْآنِ وَ الْغَوْا فِیهِ لَعَلَّکُمْ تَغْلِبُونَ).

این یک روش قدیمی برای مبارزه در برابر نفوذ حق است که امروز نیز به صورت گسترده تر و خطرناکتری ادامه دارد که برای منحرف ساختن افکار مردم .

۱- ۱) "تفسیر مراغی"جلد ۲۴ صفحه ۱۲۵ و"تفسیر روح المعانی"جلد ۲۴ صفحه ۱۰۶

و خفه کردن صـدای منادیان حق و عـدالت،محیط را آن چنان پر از جنجال می کننـد، که هیچکس صـدای آنها را نشـنود،و با تـوجه به اینکه"و الغوا"از مـاده"لغو" معنی گسـترده ای دارد و هر گونه کلام بیهوده ای را شامـل می شود،وسـعت این برنـامه روشن خواهد شد.

گاه با جار و جنجال و سوت و صفیر.

گاه با داستانهای خرافی و دروغین.

گـاه بـا افسـانه های عشـقی و هوس انگیز! گاه از مرحله سـخن نیز فراتر رفته،مراکز سـر گرمی و فساد،و انواع فیلمهای مبتـذل،و مطبوعـات بی محتوای سـر گرم کننـده،و بازیهـای دروغین سیاسـی و هیجانهای کاذب،و خلاصه هر چیزی که افکار مردم را از محور حق منحرف سازد به وجود می آورند.

و از همه بدتر اینکه گاه بحثهای بیهوده ای در میان دانشمندان یک قوم مطرح می کنند و چنان آنها را به قیل و قال در باره آن وا می دارند که هر گونه مجال تفکر در مسائل بنیادی از آنها گرفته شود.

ولی آیا مشـرکان توانستند با این اعمالشان بر قرآن غلبه کنند؟نه!آنها و شیطنتهایشان بر باد رفت،و قرآن روز به روز گسترده تر و پربارتر شد و در سراسر جهان درخشیدن گرفت.

*** آیه بعـد به مجازات شدیـد این گونه افراد اشاره کرده می فرماید:"به طور مسـلم به کافران-و در صف مقدم آنها،افرادی که مردم را از شنیدن آیات الهی باز می داشتند-عذاب شدیدی می چشانیم"(فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذاباً شَدِيداً).

این عذاب ممکن است در دنیا به صورت اسارت و کشـته شدن به دست لشـکریان ظفرمند اسـلام باشد،و یا در آخرت،و یا هر دو.

"و آنها را به بدترین اعمالی که انجام می دادند کیفر می دهیم"(وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَسْوَأَ الَّذِی کانُوا يَعْمَلُونَ).

چه عملی بـدتر از کفر و شـرک،و انکـار آیـات الهی،و مـانع شـدن مردم از شـنیدن سـخنان حق است؟ با این که مجازات همه اعمال خود را خواهنـد دیـد چرا تنها روی"اسوء" (بـدترین آنها)تکیه شـده است؟ این تعبیر ممکن است به خاطر این باشـد که موضوع مجازات را با تاکیـد و تهدیـد جـدی تری روشن سازد و نیز اشاره ای باشـد به مانع شدن مردم از شـنیدن صدای پیامبر ص بزرگ خدا.

تعبیر به" کانُوا يَعْمَلُونَ "دلیـل بر این است که بیشتر روی اعمـالی تکیه می شود که پیوسـته آن را ادامه می دادنـد،و به عبارت دیگر یک لغزش دفعی نبوده بلکه یک برنامه همیشگی برای آنها بوده است.

*** سپس برای تاکید بیشتر می افزاید:"این کیفر دشمنان الهی است،آتش سوزان جهنم"!(ذٰلِکَ جَزٰاءُ أَعْدٰاءِ اللّٰهِ النّٰارُ) (۱).

اما نه آتشی موقتی و زودگذر بلکه"برای آنها در آتش،خانه ابدی است" (لَهُمْ فِيهٰا دٰارُ الْخُلْدِ).

آری"آنهـا به این عـذاب شدیـد و دردناک مجازات می شونـد،به خاطر این که آیات ما را انکار می کردنـد"(جَزٰاءً بِمٰا کانُوا بِآيٰاتِنٰا يَجْحَدُونَ) (۲). . .

ص: ۲۶۶

---

۱ - ۱) "النـار"ممکن است"عطف بیـان"یـا"بـدل"برای"جزاء"بوده باشـد، یـا"خبر"برای"مبتـدای محـذوف"و در تقـدیر"هو النار"است

۲- ۲) "جزاء"ممکن است مفعول فعل محذوفی باشد"یجزون جزاء"و یا"مفعول لاجله"

نه تنها آیات الهی را انکار می کردند،بلکه دیگران را نیز از شنیدن آن باز می داشتند.

"یجحدون"از ماده"جحد"(بر وزن عهد)به طوری که راغب در مفردات می گوید در اصل به معنی نفی چیزی است که در دل اثبات آن است،یا اثبات چیزی که در قلب نفی آن است،و به تعبیر دیگر انکار کردن واقعیات با علم به آنها است و این بدترین نوع کفر است(شرح بیشتر پیرامون این موضوع را در جلد ۱۵ صفحه ۴۱۲ ذیل آیه ۱۴ نمل مطالعه کنید).

*** از آنجا که انسان وقتی به بلائی مبتلا می شود مخصوصا اگر بلای سخت و سنگینی باشد به فکر مسبب اصلی می افتد،تا او را پیدا کند و انتقام خود را از او بگیرد، گاه می خواهد اگر دستش برسد عامل اصلی را قطعه قطعه کند،لذا در آخرین آیه مورد بحث به چنین حالتی که برای کفار در دوزخ پیدا می شود اشاره کرده می فرماید:"کافران می گویند:پروردگارا!آنهایی را که از جن و انس ما را گمراه کردند به ما نشان ده تا آنها را زیر پای خود بگذاریم،لگدمالشان کنیم!تا از پست ترین مردم باشند"!(وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا رَبَّنا أَرِنَا الَّذَیْنِ أَضَلاّنا مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ نَجْعَلْهُما تَحْتَ أَقْدامِنا لِیَکُونا مِنَ الْأَسْفَلِینَ).

آنها یک عمر بالای سر ما بودند،و ما را به مسیرهای بدبختی کشاندند، اکنون آرزوی ما این است که آنها را زیر پا قرار دهیم،تا سوز دل ما فرونشیند! همان کسانی که به ما می گفتند:گوش به سخنان محمد ص ندهید،او ساحر است، او مجنون است،و هذیان می گوید،آنها جار و جنجال می کردند تا ما صدای او را نشنویم و آهنگ دلربایش در دل ما مؤثر نشود،از رستم و اسفندیار و افسانه های دیگر به هم می بافتند تا ما را سرگرم کنند،حالا می فهمیم که آب حیات جاویدان در سخنان او جاری بوده،و نغمه های دلنوازش همچون نفس مسیحا مردگان را

ص :۲۶۷

زنده می کرده،ولی افسوس که دیگر دیر شده است.

بـدون شـک منظور از جن و انس در اینجا گروه شـیاطین و انسانهای اغواگر شـیطان صـفت هسـتند،نه دو شـخص معین،و تثنیه بودن فعل در جایی که فاعل دو گروه باشد مانعی ندارد،همانگونه که در آیه" فَبِأَيِّ آلاءِ رَبِّكُما تُكَذِّبانِ " آمده است.

بعضی از مفسران در تفسیر جمله" لِيَكُونا مِنَ الْأَسْفَلِينَ "چنین گفته اند:

منظور این است که اغواگران جن و انس در پائین ترین درکات جهنم قرار گیرند،ولی ظاهر همان معنی است که قبلا گفته شد و آن اینکه آنها از شدت خشمشان می خواهند این اغواگران که در دنیا برترین مقام را داشتند در آنجا زیر پای پیروانشان قرار گیرند و مقام پستترین را داشته باشند.

***

ص :۲۶۸

[سوره فصلت (۴۱): آیات ۳۰ تا ۳۲]

اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ قٰالُوا رَبُّنَا اَللّٰهُ ثُمَّ اِسْتَقٰامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ اَلْمَلاٰئِكَهُ أَلاّٰ تَخٰافُوا وَ لاٰ تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّهِ اَلَّتِی كُنْتُمْ تُوعَدُونَ (۳۰) نَحْنُ أَوْلِيٰاؤُكُمْ فِی اَلْحَيٰاهِ اَلدُّنْيٰا وَ فِی اَلْآخِرَهِ وَ لَكُمْ فِيهٰا مٰا تَشْتَهِی أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهٰا مٰا تَدَّعُونَ (۳۱) نُزُلاً مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ (۳۲)

ترجمه:

۳۰-کسانی که گفتند پروردگار ما خداوند یگانه است سپس استقامت کردند،فرشتگان بر آنها نازل می شوند که نترسید و غمگین مباشید،و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است.

۳۱-ما یاران و مددکاران شما در زندگی دنیا و در آخرت هستیم و برای شما هر چه بخواهید در بهشت فراهم است و هر چه طلب کنید به شما داده می شود.

۳۲-اینها به عنوان پذیرایی از سوی خداوند غفور و رحیم است.

تفسیر:

نزول فرشتگان بر مؤمنان با استقامت

می دانیم روش قرآن برای تبیین مطالب این است که امور متضاد را در برابر

هم قرار می دهد تا با مقایسه با یکدیگر وضع آنها به خوبی روشن گردد،و از آنجا که در آیات گذشته سخن از منکران لجوجی در میان بود که بر کفر پافشاری داشتند،و خداوند آنها را به عذابها و کیفرهای مختلف تهدید می کند،در آیات مورد بحث سخن از مؤمنانی است که در ایمانشان راسخ و پا بر جا هستند،و خداوند به هفت پاداش و موهبت که برای آنها قرار داده اشاره می کند که غالبا نقطه مقابل کیفرهای گذشته است.

نخست می گوید:"کسانی که می گویند پروردگار ما اللّٰه است،سپس بر سر گفته خود می ایستند و کمترین انحرافی پیدا نمی کنند،و آنچه لازمه آن است در عمل و گفتار نشان می دهند فرشتگان الهی بر آنها نازل می شوند که نترسید و غمگین مباشید"(إِنَّ الَّذِینَ قٰالُوا رَبُّنَا اللّٰهُ ثُمَّ اسْتَقٰامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ الْمَلاٰئِکَهُ أَلاّٰ تَخٰافُوا وَ لاٰ تَحْزَنُوا).

چه تعبیر جامع و جالبی که در حقیقت همه نیکی ها و صفات برجسته را در بر دارد،نخست دل به خدا بستن و ایمان محکم به او پیدا کردن،سپس تمام زندگی را به رنگ ایمان در آوردن و در محور آن قرار دادن (۱).

بسیارند کسانی که دم از عشق اللّٰه می زنند،ولی در عمل استقامت ندارند، افرادی سست و ناتوانند که وقتی در برابر طوفان شهوات قرار می گیرند با ایمان وداع کرده،و در عمل مشرک می شوند،و هنگامی که منافعشان به خطر می افتد همان ایمان ضعیف و مختصر را نیز از دست می دهند. .

۱- ۱) "استقاموا"از ماده"استقامت"به معنی ملازم طریق مستقیم بودن و ثبات بر خط صحیح است،و بعضی از ارباب لغت نیز آن را به معنی"اعتدال"تفسیر کرده اند، و جمع میان این دو معنی بعید نیست

علی ع در یکی از خطبه های نهج البلاغه این آیه را با عبارت گویا و پر معنایی تفسیر می کند و بعد از تلاوت آن می فرماید:

و قد قلتم "ربنا اللّه "فاستقیموا علی کتابه و علی منهاج امره و علی الطریقه الصالحه من عبادته،ثم لا تمرقوا منها،و لا تبتدعوا فیها،و لا تخالفوا عنها:

"شما گفتید پروردگار ما "اللّه "است اکنون بر سر این سخن پایمردی کنید،بر انجام دستورهای کتاب او،و در راهی که فرمان داده،و در طریق پرستش شایسته او،استقامت به خرج دهید،از دایره فرمانش خارج نشوید،در آئین او بدعت مگذارید و هرگز با آن مخالفت نکنید" (۱).

در حدیث دیگری از پیغمبر گرامی اسلام ص می خوانیم که این آیه را تلاوت فرمود سپس افزود:

قد قالها الناس،ثم کفر اکثرهم،فمن قالها حتی یموت فهو ممن استقام علیها:

"گروهی این سخن را گفتند سپس اکثر آنها کافر شدند،اما کسی که این سخن را بگوید و هم چنان به آن تداوم دهد تا مرگش فرا رسد او از کسانی است که بر آن استقامت کرده" (۲).

و اگر می بینیم در حدیثی که از امام علی بن موسی الرضا ع نقل شده در پاسخ سؤال از تفسیر "استقامت "فرمود:

هی و اللّه ما انتم علیه: "استقامت همان روش ولایتی است که شما دارید" (۳)به معنی این نیست که مفهوم آیه در مساله ولایت خلاصه شود بلکه چون پذیرش رهبری ائمه اهل بیت ع ضامن بقاء خط توحید و روش اصیل اسلام و ادامه عمل صالح است،استقامت را به این معنی تفسیر فرموده است. . . .

ص: ۲۷۱

۱- ۱) نهج البلاغه خطبه ۱۷۶

۲- ۲) مجمع البیان ذیل آیات مورد بحث

۳- ۳) همان مدرک

کوتاه سخن این که ارزش انسان که در ایمان و عمل صالح خلاصه می شود در این آیه در جمله" قالُوا رَبُّنَا اللّهُ ثُمَّ اسْتَقامُوا "منعکس شده،و لذا در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص آمده که شخصی خدمتش عرض کرد:اخبرنی بامر اعتصم به:"دستوری به من ده که به آن چنگ زنم و در دنیا و آخرت اهل نجات شوم".

پیغمبر ص فرمود:قل ربی اللّه ثم استقم:"بگو پروردگار من اللّه است و بر این گفته خود به ایست"! سپس می گوید:پرسیدم:"خطرناکترین چیزی که باید از آن بترسم چیست"؟پیامبر ص زبانش را گرفت و فرمود:"این"! (۱)اکنون به بینیم کسانی که این دو اصل مهم را در وجود خود زنده می کنند مشمول چه مواهبی از سوی خدا هستند.

قرآن در این آیات به هفت موهبت بزرگ اشاره می کند مواهبی که از سوی فرشتگان الهی که بر آنها نازل می شوند به آنها بشارت داده می شود.

آری کار انسان بجایی می رسد که در پرتو ایمان و استقامت فرشتگان بر او نازل می گردند و پیام الهی را که سراسر لطف و مرحمت است به او اعلام می دارند.

پس از نخستین و دومین بشارت در مورد عدم"خوف"و"حزن"که به آن اشاره شد.

در سومین مرحله می گویند:"بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به آن وعده داده می شدید"(وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ).

*** و در چهارمین بشارت می افزایند:"ما یاران و مددکاران شما در زندگی .

۱- ۱) روح البیان جلد ۸ صفحه ۲۵۴

دنیا و در آخرت هستیم"هرگز شما را تنها نمی گذاریم،در نیکی ها به شما کمک می کنیم،و از لغزشها شما را حفظ می نمائیم تا وارد بهشت شوید(نَحْنُ أَوْلِیاؤُکُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ فِی الْآخِرَهِ).

در پنجمین بشارت می گویند:در بهشت برای شما هر چه بخواهید از مواهب و نعمتها فراهم است و هیچ قید و شرطی در کار نیست"(وَ لَکُمْ فِیها ما تَشْتَهِی أَنْفُسُکُمْ).

ششمین بشارت این که نه تنها نعمتهای مادی و آنچه دلخواه شما است به شما می رسد،بلکه"آنچه از مواهب معنوی طلب کنید در اختیار شما است" (وَ لَکُمْ فِیها ما تَدَّعُونَ). و بالآخره هفتمین و آخرین مژده ای که به آنها می دهند این است که شما میهمان خدا در بهشت جاویدان او هستید،و"همه این نعمتها به عنوان پذیرایی یک میزبان از یک میهمان گرامی از سوی پروردگار غفور و رحیم به شما ارزانی داشته می شود"(نُزُلاً مِنْ غَفُورٍ رَحِیمٍ).

***

نکته ها:

در این آیات و تعبیرات کوتاه و پر معنیش،نکته های ظریف و فراوانی نهفته است:۱-آیا نزول فرشتگان بر مؤمنان با استقامت به هنگام مرگ و انتقال از این عالم به جهان دیگر است؟همانگونه که جمعی از مفسران احتمال داده اند، یا در سه موقف"به هنگام مرگ"و"به هنگام ورود در قبر"و"به هنگام زنده شدن در رستاخیز"به سراغ آنها می آیند؟ و یا اینکه این بشارتها دائمی و مستمر است که با الهامهای معنوی این حقایق را در گوش جان مؤمنان پیوسته می خوانند،هر چند به هنگام مرگ یا ورود در عرصه محشر صدای فرشتگان رساتر و روشنتر می شود؟

از آنجا که آیه قید و شرطی ندارد با معنی اخیر سازگارتر است،به خصوص اینکه فرشتگان در چهارمین بشارت می گویند:"ما دوستان شما در دنیا و آخرت هستیم"و این دلیل بر آن است که این مژده ها را به هنگامی که آنها در دنیا زنده اند از فرشتگان می شنوند،اما نه بشارتی با زبان و الفاظ،بلکه بشارتهایی که مؤمنان با گوش جان می شنوند،و در مشکلات و گرفتاریها در اعماق دل احساس می کنند و آرامش می یابند.

درست است که در روایات متعددی این آیه تفسیر به زمان فرا رسیدن مرگ شده است،ولی در روایات دیگری نیز تفسیر به معنی گسترده تری که حال حیات را نیز شامل می شود گردیده (۱).

و از مجموع این روایات می توان نتیجه گرفت که ذکر خصوص حال مرگ به عنوان یک مصداق روشن از این مفهوم وسیع و گسترده است،و می دانیم تفسیرهایی که در روایات وارد شده غالبا به صورت بیان مصادیق روشن است.

به هر حال این بشارتهای فرشتگان الهی است که در روح و جان انسان با ایمان و پر استقامت پرتوافکن می شود،در طوفانهای سخت زندگی به آنها نیرو و توان می بخشد، و در پرتگاهها و لغزشگاهها به آنها ثبات قدم می دهد.

***۲-در اینکه میان"خوف"و"حزن"چه تفاوتی است؟جمعی از مفسران گفته اند:"خوف"و ترس مربوط به حوادث بیمناک آینده است،و"حزن"و اندوه مربوط به حوادث ناگوار گذشته،به این ترتیب فرشتگان به آنها می گویند، نه از حوادث سختی که در پیش دارید،چه در دنیا و چه در هنگام مرگ و چه در مراحل رستاخیز نگران باشید،و نه از گناهان گذشته خود یا فرزندانی که از .

۱- ۱) به تفسیر نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۵۴۶ و ۵۴۷ روایات شماره-۳۸ و ۴۰ و ۴۵ و ۴۶ مراجعه شود

شما در دنیا باقی می مانند غمی به دل راه دهید.

تقدیم"خوف"بر"حزن"نیز ممکن است به همین ملاحظه باشد که نگرانی انسان با ایمان بیشتر از حوادث آینده،مخصوصا دادگاه محشر است.

بعضی نیز گفته اند ترس و خوف در برابر عذاب است،و اندوه و حزن در برابر از دست رفتن ثواب،و فرشتگان الهی آنها را به لطف پروردگار در هر دو قسمت امیدوار می سازند.

***۳-تعبیر به" کُنْتُمْ تُوعَدُونَ "(وعده داده می شدید)تعبیر جامعی است که همه اوصاف بهشت را در نظر مؤمنان با استقامت تداعی می کند،یعنی بهشت با تمام اوصافی که شنیده اید،با حور و قصورش،و با مواهب معنوی و روحانیش، با نعمتهای بسیار گران قدری که به گفته قرآن هیچکس از آن آگاه نیست،و به ذهن کسی خطور نکرده،(فَلاٰ تَعْلَمُ نَفْسٌ مٰا أُخْفِیَ لَهُمْ مِنْ قُرَّهِ أَعْیُنٍ)(الم سجده ۱۷)همه و همه در اختیار شما است.

***۴-در چهارمین مژده فرشتگان خود را یار و یاور مؤمنین در دنیا و آخرت معرفی می کنند که در حقیقت نقطه مقابل آیات گذشته است که کفار بی ایمان از اولیا و رهبران گمراه و اغواگر ناله سر می دهند،و می خواهند در دوزخ از این ناپاکان انتقام بگیرند.

***۵-تفاوت در میان بشارت پنجم و ششم این است که در پنجم به آنها می گویند آنچه دلتان بخواهد در آنجا هست،و خواستن شما و فراهم گشتن آن یکی است ولی می دانیم تعبیر به"تشتهی انفسکم"معمولا در لذات مادی به کار می رود،در حالی که"ما تدعون"(آنچه بخوانید)به معنی تقاضاهای معنوی و مواهب و لذات

روحانی است،خلاصه در آنجا همه چیز جمع است و هر نعمت معنوی و مادی بخواهند فراهم است.

***۶-"نزل"چنان که قبلا هم گفته ایم به معنی ارزاقی است که به وسیله آن از میهمان پذیرایی می کنند و بعضی به اولین وسیله پذیرایی از میهمان تفسیر کرده اند، و در هر حال این تعبیر لطیف و زیبا نشان می دهد که مؤمنان با استقامت همه میهمان خدایند و بهشت میهمان سرای اللّه است و نعمتهایش وسائل پذیرایی دوستان خدا.

***۷-با دقت در عمق این مفاهیم و عظمت این وعده های الهی که به وسیله فرشتگان به مؤمنان داده می شود روح آدمی به پرواز در می آید،و تمام وجود او را به سوی ایمان و استقامت جذب می کند.

در پرتو این فرهنگ و تعلیمات بود که اسلام از یک مشت عرب جاهلی انسانهای نمونه ای ساخت که از هیچگونه ایثار و فداکاری مضایقه نداشتند،و همین ها است که امروز می تواند الهام بخش مسلمانان در راه پیروزی بر همه مشکلات باشد.

البته نباید فراموش کرد که"استقامت"همچون"عمل صالح"میوه درخت "ایمان"است زیرا ایمان هنگامی که عمق و نفوذ کافی پیدا کند انسان را دعوت به استقامت خواهد کرد،همانگونه استقامت در مسیر حق بر عمق ایمان نیز می افزاید، و این دو تاثیر متقابل دارند.

از آیات دیگر قرآن نیز استفاده می شود که ایمان و استقامت نه تنها برکات معنوی را به سوی انسان سرازیر می کند،بلکه از برکات مادی این جهان نیز در سایه این دو بهره مند خواهد شد،در سوره"جن"آیه ۱۶ می خوانیم: وَ أَنْ لَوِ اسْتَقامُوا عَلَی الطَّرِیقَهِ لَأَسْقَیْناهُمْ ماءً غَدَقاً :"هر گاه افراد با ایمان بر طریقه حق پایداری کنند آب فراوان به آنها می نوشانیم"(و سالهایی پر باران و پر برکت نصیب آنها می کنیم).

[سوره فصلت (۴۱): آیات ۳۳ تا ۳۶]

اشاره

وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلاً مِمَّنْ دَعٰا إِلَى اَللّٰهِ وَ عَمِلَ صٰالِحاً وَ قٰالَ إِنَّنِي مِنَ اَلْمُسْلِمِينَ (۳۳) وَ لاٰ تَسْتَوِي اَلْحَسَنَةُ وَ لاَ اَلسَّيِّئَةُ اِدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا اَلَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدٰاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ (۳۴) وَ مٰا يُلَقّٰاهٰا إِلاَّ اَلَّذِينَ صَبَرُوا وَ مٰا يُلَقّٰاهٰا إِلاّٰ ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ (۳۵) وَ إِمّٰا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ اَلشَّيْطٰانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ إِنَّهُ هُوَ اَلسَّمِيعُ اَلْعَلِيمُ (۳۶)

ترجمه:

۳۳-گفتار چه کسی بهتر است از آن کس که دعوت به سوی خدا می کند و عمل صالح انجام می دهد و می گوید:من از مسلمین هستم.

۳۴-هرگز نیکی و بدی یکسان نیست،بدی را با نیکی دفع کن،تا دشمنان سرسخت همچون دوستان گرم و صمیمی شوند!

۳۵-اما به این مرحله جز کسانی که دارای صبر و استقامتند نمی رسند،و جز کسانی که

بهره عظیمی از ایمان و تقوا دارند به آن نائل نمی گردند.

۳۶-و هر گاه وسوسه هایی از شیطان متوجه تو گردد از خدا پناه طلب که او شنونده و آگاه است.

تفسیر:

بدی را با نیکی دفع کن!

در آیات گذشته سخن از کسانی در میان بود که مردم را از شنیدن آیات قرآن نهی می کردند،یعنی داعیان به سوی ضلال و گمراهی.

ولی در آیات مورد بحث از نقطه مقابل آنها که گفتارشان بهترین گفتار است سخن می گوید،می فرماید:"چه کسی گفتارش بهتر است از آن کس که دعوت به سوی خدا می کند و عمل صالح انجام می دهد و می گوید من از مسلمینم و با تمام وجودم اسلام را پذیرفته ام"(وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلاً مِمَّنْ دَعا إِلَى اللّهِ وَ عَمِلَ صالِحاً وَ قالَ إِنَّنِی مِنَ الْمُسْلِمِینَ).

گرچه آیه به صورت استفهام است،ولی پیدا است که استفهام انکاری است، یعنی هیچکس سخنش از داعیان به سوی اللّه و منادیان توحید بهتر نیست،همان منادیانی که با عمل صالح خویش دعوت زبانی خود را تاکید و تثبیت می کنند، و با اعتقاد به اسلام و تسلیم در برابر حق بر عمل صالح خویش صحه می گذارند.

این آیه با صراحت،بهترین گویندگان را کسانی معرفی کرده که دارای این سه وصفند:دعوت به اللّه،عمل صالح،و تسلیم در برابر حق.

در حقیقت چنین کسانی علاوه بر سه رکن معروف ایمان،اقرار به لسان، عمل به ارکان،و ایمان به جنان(قلب)بر رکن چهارمی نیز چنگ زده اند و آن تبلیغ و نشر آئین حق و اقامه دلیل بر مبانی دین و زدودن آثار شک و تردید از قلوب بندگان خدا است.این منادیان با این چهار وصف بهترین منادیان جهانند.

گرچه گروهی از مفسران این اوصاف را تطبیق بر شخص پیامبر ص و یا

پیامبر،و امامانی که دعوت به سوی حق می کردند،و یا خصوص مؤذنها کرده اند، ولی پیدا است آیه مفهوم وسیع و گسترده ای دارد که تمام منادیان توحید را که واجد این صفاتند فرا می گیرد،هر چند برترین مصداقش شخص پیامبر ص است (مخصوصا با توجه به زمان نزول آیه)و در درجه بعد ائمه معصومین و بعد از آنها تمام علماء و دانشمندان و مجاهدان راه حق و آمرین به معروف و ناهین از منکر و مبلغان اسلام از هر قشر و گروه هستند،و این آیه بشارتی است بزرگ و افتخاری است بی نظیر برای همه آنها که می توانند به آن دلگرم باشند.

و اگر گفته اند در این آیه مدح "بلال حبشی "مؤذن مخصوص پیامبر ص است نیز به خاطر همین است که او در دورانی تاریک و وحشتناک نغمه توحید را سر داد، و جان خود را در برابر آن سپر ساخت،و با ایمان راسخ و استقامت کم نظیر و اعمال صالح و تداوم خط صحیح اسلام این اوصاف را تکمیل نمود! جمله "و قالَ إِنَّنِی مِنَ الْمُسْلِمِینَ "را دو گونه تفسیر کرده اند:نخست این که "قال "در اینجا از ماده "قول "به معنی اعتقاد است،یعنی اعتقاد راسخ به اسلام دارد.

دیگر این که "قول "در اینجا به همان معنی "سخن گفتن "است،یعنی از روی افتخار و مباهات به آئین پاک خداوند صدا می زند من از مسلمین هستم! معنی اول مناسبتر است هر چند جمع هر دو در مفهوم آیه امکان دارد.

*** بعد از بیان دعوت به سوی خداوند و اوصاف داعیان الی اللّه،روش دعوت را شرح داده،می گوید:"نیکی و بدی یکسان نیست "(لا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَ لاَ السَّیِّئَةُ) (۱).

در حالی که مخالفان حق سلاحی جز بد گویی و افتراء و سخریه و استهزاء .

۱- ۱) تکرار "لا "در عبارت "و لا السیئه "برای تاکید نفی است

و انواع فشارها و ستم ها ندارند،باید سلاح شما پاکی و تقوا و سخن حق و نرمش و محبت باشد.

آری مکتب ضلالت جز چنان ابزاری را نمی پسندد مکتب حق تنها از چنین وسائلی بهره گیری می کند.

گرچه"حسنه"و"سیئه"مفهوم وسیعی دارد،تمام نیکی ها و خوبیها و خیرات و برکات در مفهوم حسنه جمع است،همانگونه که هر گونه انحراف و زشتی و عذاب در مفهوم سیئه خلاصه شده است،ولی در آیه مورد بحث آن شاخه ای از"حسنه"و"سیئه"که مربوط به روشهای تبلیغی است منظور می باشد.

ولی جمعی از مفسران حسنه را به معنی اسلام و توحید و سیئه را به معنی شرک و کفر تفسیر کرده اند.

بعضی"حسنه"را به اعمال صالح و"سیئه"را به اعمال قبیح،و بعضی"حسنه" را به صفات عالی انسانی همچون صبر و حلم و مدارا و عفو،و"سیئه"را به معنی غضب و جهل و خشونت و انتقام جویی تفسیر کرده اند.

ولی تفسیر اول از همه مناسبتر به نظر می رسد.

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم که در تفسیر آیه فوق فرمود:

الحسنه التقیه و السیئه الاذاعه :"حسنه تقیه است،و افشاگری سیئه است البته این حدیث ناظر به مقامی است که افشا کردن عقیده موجب اتلاف نیروها و از بین رفتن نقشه ها و هدفها شود (۱).

سپس برای تکمیل این سخن می افزاید:"با روشی که بهتر است بدی ها را پاسخ گوی و دفع کن"(اِدْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ).

به وسیله حق باطل را دفع کن،و با حلم و مدارا جهل و خشونت را،و با عفو و گذشت به مقابله با خشونتها برخیز،هرگز بدی را با بدی،و زشتی را با .

ص :۲۸۰

۱- ۱) "مجمع البیان"ذیل آیات مورد بحث

زشتی پاسخ مگوی،که این روش انتقامجویان است و موجب لجاجت و سرسختی منحرفان می گردد.

در پایان آیه به فلسفه عمیق این برنامه در یک جمله کوتاه اشاره کرده، می فرماید:نتیجه این کار آن خواهد شد که دشمنان سرسخت همچون دوستان گرم و صمیمی شوند(فَإِذَا الَّذِی بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُ عَداوَهٌ کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ).

آنچه را قرآن در این آیه بیان کرده،و در آیه ۹۶ سوره مؤمنون نیز به شکل دیگری آمده(اِدْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ السَّیِّئَهَ)از مهمترین و ظریفترین و پربارترین روشهای تبلیغ مخصوصا در برابر دشمنان نادان و لجوج است،و آخرین تحقیقات روانشناسان نیز به آن منتهی شده است.

زیرا هر کس بدی کند انتظار مقابله به مثل را دارد،مخصوصا افراد بد چون خودشان از این قماشند،و گاه یک بدی را چند برابر پاسخ می گویند، هنگامی که ببینند که طرف مقابل نه تنها بدی را به بدی پاسخ نمی دهد،بلکه با خوبی و نیکی به مقابله برمی خیزد،اینجا است که طوفانی در وجودشان برپا می شود وجدانشان تحت فشار شدیدی قرار می گیرد و بیدار می گردد،انقلابی در درون جانشان صورت می گیرد،شرمنده می شوند،احساس حقارت می کنند،و برای طرف مقابل عظمت قائل می شوند.

اینجا است که کینه ها و عداوتها با طوفانی از درون جان برخاسته و جای آن را محبت و صمیمیت می گیرد.

بدیهی است این یک قانون غالبی است نه دائمی،زیرا همیشه اقلیتی هستند که از این روش سوء استفاده می کنند،و تا زیر ضربات خرد کننده شلاق مجازات قرار نگیرند آدم نمی شوند و دست از اعمال زشت خود بر نمی دارند.

البته حساب این گروه جدا است،و باید در برابر آنها از شدت عمل استفاده کرد،ولی نباید فراموش کرد که این دسته همیشه در اقلیت هستند،قانونی که

حاکم بر اکثریت است همان قانون"دفع سیئه باحسنه"است.

و لـذا ملاحظه می کنیم که پیغمبر گرامی اسـلام ص و پیشوایان معصوم ع همیشه از این روش عالی قرآنی بهره می گرفتند،فی المثل به هنگام فتح مکه که نه تنها دشـمنان بلکه دوستان انتظار انتقام جویی شدید مسلمین،و به راه انداختن حمام خون در آن سرزمین کفر و شـرک و نفاق و کانون دشـمنان سـنگدل و بی رحم داشتند،و حتی بعضی از پرچمداران سپاه اسلام در آن روز رو به سـوی ابـو سـفیان کرده و شـعار الیوم یوم الملحمه،الیوم تسـبی الحرمه،الیوم اذل اللّه قریشـا!"امروز روز انتقـام، روز از بین رفتن احترام نفوس و اموال دشمنان،و روز ذلت و خواری قریش است" سر دادند،پیغمبر گرامی اسلام ص با جمله"اذهبوا فانتم الطلقـاء""برویـد و همه آزادیـد"همه را مشـمول عفو خود قرار داد،رو به سوی ابو سـفیان فرمود و شـعار انتقامجویـانه را به این شعار محبت آمیز تبـدیل فرمود الیوم یوم المرحمه الیوم اعز اللّه قریشا!:"امروز روز رحمت است،امروز روز عزت قریش است"! .(۱)

همین عمـل چنـان طوفـانی در سـرزمین دلهای مکیان مشـرک بر پا کرد که به گفته قرآن" يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللّهِ أَفْواجاً ":فوج فوج مسلمان شدند و آئین اسلام را با جان و دل پذیرا گشتند(سوره نصر-آیه ۲).

ولی با تمام این احوال به طوری که در تواریخ اسـلام آمده است پیامبر ص چند نفر را نام برد و از عفو عمومی مستثنا کرد،چرا که افرادی خطرناک و غیر قابل بخشـش بودند،اما بقیه را جز این چند نفر مشمول عفو عمومی ساخت،و در ضمن این جمله پر معنی را بیـان کرد:"من در بـاره شـما همـان می گـویم که یوسـف در بـاره برادران خود که بر او سـتم کرده بودنـد گفت": لا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرّاحِمِينَ :"امروز ملامتی بر شما نیست،خدا شما را .

ص :۲۸۲

۱- ۱) بحار الانوار جلد ۲۱ صفحه ۱۰۹

ببخشد که او ارحم الراحمین است"! (۱).

"ولی"در اینجـا به معنی دوست،و"حمیم"در اصـل به معنی آب داغ و سوزان است،و اگر به عرق بـدن حمیم گفته می شود به خاطر گرمی آن است، و حمام را نیز به همین مناسـبت حمام می گویند،به دوسـتان پر محبت و گرم و داغ نیز"حمیم"گفته می شود و منظور در آیه همین است.

قابـل توجه اینکه می فرمایـد: کَأَنَّهُ وَلِیٌّ حَمِیمٌ "گویـا یـک دوست گرم و صـمیمی است"اشـاره به این که اگر واقعا در صـف دوستان صمیمی هم در نیاید حد اقل در ظاهر چنین خواهد بود.

*** از آنجا که چنین برخوردی با مخالفان کار ساده و آسانی نیست،و رسیدن به چنین مقامی نیاز به خودسازی عمیق اخلاقی دارد،در آیه بعد مبانی اخلاقی این گونه برخورد با دشمنان را در عبارتی کوتاه و پر معنی بیان کرده،می فرماید:

"به این خصلت نمی رسد مگر کسانی که دارای صبر و استقامتند"(وَ مٰا یُلَقّٰاهٰا إِلاَّ الَّذِینَ صَبَرُوا) (۲).

"و به این خوی و خلق عظیم نمی رسـد مگر کسـانی که بهره بزرگی از ایمان و تقوی و اخلاق دارنـد"(وَ مٰا یُلَقّٰاهٰا إِلاّٰ ذُو حَظٍّ عَظِیمٍ).

آری انسان مـدتها بایـد خودسازی کنـد تا بتواند بر خشم و غضب خویش چیره گردد،باید در پرتو ایمان و تقوی آن قدر روح او وسـیع و قوی شود که به آسانی از آزار دشمنان متاثر نگردد،و حس انتقام جویی در او شعله ور نشود، روحی بزرگ،و شرح صـدر کافی لازم است تا شـخص به چنین مرحله ای از کمال انسانیت به رسـد که بدیها را با نیکی پاسخ گوید،و در راه خدا و برای رسیدن . .

۱- ۱) بحار الانوار جلد ۲۱ صفحه ۱۳۲

۲- ۲) ضمیر یلقها به"خصلت"یا"وصیت"که مستفاد از جمله سابق است باز می گردد

به اهداف مقدسش حتی از مرحله عفو و گذشت فراتر رود،و به مقام"دفع سیئه به حسنه"برسد!.

باز در اینجا به مساله"صبر"بر خورد می کنیم که ریشه همه ملکات فاضله اخلاقی و پیشرفتها و موفقیتهای مادی و معنوی است (۱).

*** و از آنجا که بر سر راه وصول به این هدف بزرگ موانعی وجود دارد و وسوسه های شیطانی در اشکال مختلف انسانها را مانع می شود،در آخرین آیه مورد بحث شخص پیامبر ص را به عنوان الگو مخاطب ساخته،می گوید:

"هر گاه وسوسه هایی از شیطان در این مسیر متوجه تو گردد بهوش باش،و در مقابل آن مقاومت کن،خود را به خداوند بسپار،و به سایه لطف او پناه بر،که او شنونده و آگاه است"(وَ إِمّا یَنْزَغَنَّکَ مِنَ الشَّیْطانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ) (۲).

"نزغ"(بر وزن نزد)به معنی"ورود در کاری به قصد فساد"است،و به همین جهت به وسوسه های شیطانی"نزغ"گفته می شود.

این هشدار در واقع به خاطر این است که در این گونه مواقع معمولا-خطوراتی از ذهن می گذرد،و یا افراد به اصطلاح مصلحت اندیش توصیه هایی از این قبیل می کنند.

"مردم را جز با زور نمی توان اصلاح کرد""خون را با خون باید شست". .

۱- ۱) جمعی از مفسران جمله" وَ ما یُلَقّاها إِلاّ ذُو حَظٍّ عَظِیمٍ "را اشاره به پاداشهای بزرگ چنین انسانهای شریف و پر گذشت در آخرت دانسته اند،ولی با توجه به اینکه آیه در صدد بیان مبانی اخلاقی این عمل بزرگ است تفسیر مزبور بعید به نظر می رسد

۲- ۲) "نزغ"در آیه فوق ممکن است همان معنی مصدری داشته باشد و نیز ممکن است به معنی"اسم فاعل"باشد

"ترحم بر پلنگ تیز دندان ستمکاری بر گوسفندان است"و مانند اینها،و با این وسوسه ها می خواهند مقابله به مثل را در همه جا توصیه کنند،و بدی را به بدی پاسخ گویند.

قرآن می گوید:مبادا گرفتار این وسوسه ها شوید،و جز در موارد خاص و استثنایی تکیه بر خشونت کنید،و هر گاه در برابر چنین سخنان قرار گرفتید، پناه به خدا ببرید،و بر او اعتماد کنید که او همه سخنان را می شنود،و از نیات همگان آگاه است.

البته آیه فوق مفهوم وسیعی دارد و میگوید:در برابر همه وسوسه های شیطانی باید به خدا پناه برد،ولی آنچه گفته شد یکی از مصادیق روشن آن است.

***

نکته ها:

اشاره

۱-برنامه چهار مرحله ای داعیان الی اللّه

در چهار آیه فوق چهار بحث در زمینه دعوت به سوی خدا آمده است.

"نخست"خودسازی دعوت کنندگان از نظر ایمان و عمل صالح.

"دوم"استفاده از روش"دفع بدیها به نیکی ها".

"سوم"فراهم ساختن مبادی اخلاقی برای انجام این روش.

"چهارم"برداشتن موانع از سر راه و مبارزه با وسوسه های شیطانی.

پیامبر اسلام ص و امامان معصوم خود بهترین الگو و اسوه برای این برنامه بودند و یکی از دلائل پیشرفت سریع اسلام در آن محیط تاریک و پر از جهل، استفاده از همین برنامه بود.

امروز روانشناسان کتابها و رساله هایی در زمینه راه نفوذ در دیگران نوشته اند که در برابر عظمت آیات فوق مطلب قابل ملاحظه ای به نظر نمی رسد،

به خصوص این که روشهایی را که آنها توصیه می کننـد غالبا جنبه ظاهرسازی و تحمیق و گاه نیرنگ و فریب دارد،در حالی که روش قرآنی بالا که بر ایمان و تقوی و اصالتها استوار است از همه این امور بر کنار می باشد.

چه خوب است که مسلمانان امروز این روش را احیاء کنند و دامنه اسلام را در دنیایی که تشنه آن است از این طریق گسترش دهند.

جالب این که در حدیثی که در تفسیر"علی بن ابراهیم"آمده می خوانیم:

ادب اللّه نبیه فقال: وَ لاٰ تَسْتَوِی الْحَسَنَهُ وَ لاَ السَّیِّئَهُ ادْفَعْ بِالَّتِی هِیَ أَحْسَنُ ، قال ادفع سیئه من اساء الیک بحسنتک،حتی یکون الذی بینک و بینه عداوه کانه ولی حمیم: "خداوند پیامبرش را به این آداب مؤدب ساخته و فرموده:

نیکی و بدی یکسان نیست،بدی را با روشی که بهترین روش است دفع کن،یعنی عمل کسانی را که در حق تو بد کرده اند به نیکی پاسخ ده،تا کسانی که با تو عداوت دارند دوست صمیمی شوند (۱).

***

۲-انسان در برابر طوفان وساوس

در مسیر دور و درازی که انسان به سوی سعادت و جلب رضای خدا دارد گردنه های صعب العبوری است که شیاطین در آنجا کمین کرده اند، و اگر انسان تنها بماند هرگز توانایی پیمودن این راه را ندارد،باید دست به دامن لطف الهی زند،و با تکیه و توکل بر او این راه پر خطر را بسپرد،هر گاه طوفانها شدید و شدیدتر می شود او بیشتر به سایه لطف خدا پناه برد.

در حدیثی می خوانیم که در حضور پیامبر ص یکی نسبت به دیگری بدگویی کرد،آتش غضب در دل او افروخته شد پیامبر فرمود:

انی لاعلم کلمه لو قالها .

۱- ۱) نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۵۴۹

لذهب عنه الغضب:اعوذ باللّه من الشيطان الرجيم: "من سخنی می دانم که اگر مرد خشمگين آن را بگويد خشمش فرو می نشيند،و آن جمله"اعوذ باللّه من الشيطان الرجيم است"! مرد خشمگين عرض کرد:ا مجنونا ترانی:يعنی فکر می فرمائيد من ديوانه ام؟!(و شيطان در پوست من رفته است؟).

پيامبر ص به قرآن استناد فرمود:و اين آيه را تلاوت کرد، وَ إِمّٰا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطٰانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ "هر گاه وسوسه های شيطانی به سراغ تو بيايد به خدا پناه بر" (۱).

اشاره به اين که طوفان غضب از وسوسه های شيطان است،همانگونه که طوفان شهوت و هوی و هوس هر کدام يکی از آن وسوسه ها است.

در کتاب"خصال"می خوانيم:امير مؤمنان علی ع چهارصد باب در باره اموری که به نفع دين و دنيای مسلمانان است به اصحابش تعليم داد و از آن جمله اين بود:

اذا وسوس الشيطان الی احدکم فليستعذ باللّه و ليقل آمنت باللّه مخلصا له الدين:

"هر گاه شيطان يکی از شما را وسوسه کند بايد به خدا پناه برد،و بگويد:

به خداوند ايمان آوردم،و دين خود را برای او خالص می کنم" (۲).

***. .

۱- ۱) روح المعانی جلد ۲۴ صفحه ۱۱۱

۲- ۲) تفسير نور الثقلين جلد ۴ صفحه ۵۵۱

[سوره فصلت (۴۱): آیات ۳۷ تا ۳۹]

اشاره

وَ مِنْ آیاتِهِ اَللَّیْلُ وَ اَلنَّهارُ وَ اَلشَّمْسُ وَ اَلْقَمَرُ لا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَ لا لِلْقَمَرِ وَ اُسْجُدُوا لِلّهِ اَلَّذِی خَلَقَهُنَّ إِنْ کُنْتُمْ إِیّاهُ تَعْبُدُونَ (۳۷) فَإِنِ اِسْتَکْبَرُوا فَالَّذِینَ عِنْدَ رَبِّکَ یُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّیْلِ وَ اَلنَّهارِ وَ هُمْ لا یَسْأَمُونَ (۳۸) وَ مِنْ آیاتِهِ أَنَّکَ تَرَی اَلْأَرْضَ خاشِعَةً فَإِذا أَنْزَلْنا عَلَیْهَا اَلْماءَ اِهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ إِنَّ اَلَّذِی أَحْیاها لَمُحْیِ اَلْمَوْتی إِنَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ (۳۹)

ترجمه:

۳۷-از نشانه های او شب و روز و خورشید و ماه است،برای خورشید و ماه سجده نکنید، برای خدایی که آفریننده آنهاست سجده کنید،اگر می خواهید او را عبادت نمائید.

۳۸-هر گاه(از عبادت پروردگار)تکبر کنند کسانی که نزد پروردگار تواند شب و روز برای او تسبیح می گویند،و خسته نمی شوند.

۳۹-از آیات او این است که زمین را خشک و خاضع می بینی،اما هنگامی که آب بر آن

ص: ۲۸۸

می فرستیم به جنبش در می آید و نمو می کند،همان کس که آن را زنده کرد مردگان را نیز زنده می کند،او بر هر چیز تواناست.

تفسیر:

اشاره

فقط برای خدا سجده کنید

این آیات در حقیقت آغازگر فصل تازه ای در این سوره،در زمینه توحید و معاد،و بیان نبوت و عظمت قرآن است،و در حقیقت مصداقی است روشن از "دعوت الی اللّه"در برابر مشرکان که دعوت به سوی بت می کردند.

نخست از مساله توحید شروع کرده،از طریق آیات آفاقی مردم را به سوی خدا دعوت می نماید،می فرماید:"از آیات و نشانه های پروردگار،شب و روز و خورشید و ماه است" (۱)(وَ مِنْ آیاتِهِ اللَّیْلُ وَ النَّهارُ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ).

شب مایه آرامش،و روشنایی روز وسیله جنبش و حرکت است،و این دو توأما چرخهای زندگی انسانها را به گردش منظم و متناوبی در می آورند که اگر هر کدام جاویدان و یا حتی طولانی بود،زندگی تمام موجودات زنده دستخوش فنا می شد،لذا کره ماه که شبهایش معادل ۱۵ شبانه روز زمین،و روزهایش به همین اندازه است به هیچوجه قابل سکونت نیست،چرا که در شبهای سرد و تاریکش همه چیز منجمد می شود،و در روزهای سوزانش همه چیز آتش می گیرد،به همین دلیل زندگی کردن موجودات زنده ای همچون انسان در آنجا غیر ممکن است.

اما خورشید منبع همه برکات مادی در منظومه ما است،نور و گرما و حرکت و جنبش و نزول بارانها،و روئیدن گیاهان،و رسیدن میوه ها،حتی رنگهای زیبای گلها همه از پرتو وجود او است.

ماه نیز روشنی بخش شبهای تار،و چراغ پر فروغ و زیبای رهروان بیابانها .

۱- ۱) توجه داشته باشید این آیه از آیاتی است که به هنگام تلاوت یا شنیدن آن سجده کردن واجب است

و گمشدگان صحراها است،و با جزر و مد خود نیز برکات فراوانی می آفریند.

ولی بخاطر همین برکات گروهی در مقابل این دو کوکب پر فروغ آسمان سجده می کردند و آنها را پرستش می نمودند،آنها در عالم اسباب،متوقف مانده، بی آنکه مسبب الاسباب را ببینند.

لذا قرآن بعد از این بیان بلافاصله می گوید:"برای خورشید و ماه سجده نکنید،برای خدایی که آفریننده آنها است سجده کنید اگر می خواهید او را عبادت نمائید"(لاٰ تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَ لاٰ لِلْقَمَرِ وَ اسْجُدُوا لِلّٰهِ الَّذِی خَلَقَهُنَّ إِنْ کُنْتُمْ إِیّٰاهُ تَعْبُدُونَ) (۱).

شما چرا به سراغ سرچشمه این برکات نمی روید؟ چرا سر بر آستان او نمی سائید؟چرا موجوداتی را می پرستید که خود اسیر قوانین آفرینش اند،و دارای طلوع و غروبند و دستخوش انواع تغییرات.

باید به سراغ کسی رفت که حاکم و خالق این قوانین است هرگز غروب و افولی ندارد و دست تغییر و دگرگونی به دامان کبریایش دراز نمی شود.

به این ترتیب یکی از شعبه های گسترده شرک و بت پرستی را که به صورت پرستش موجودات مختلف طبیعت که دارای فوائدی هستند نفی می کند،و به همه آنها پیام می دهد،به سراغ خالق این موجودات بروید و در معلول متوقف نشوید،به دنبال علت العلل بگردید.

در حقیقت در این آیه از نظام واحدی که بر خورشید و ماه و شب و روز حاکم .

۱- ۱) در اینجا ضمیر جمع مؤنث در"خلقهن"به لیل و نهار و شمس و قمر بر می گردد و به گفته ارباب ادب و مفسران ضمیر جمع مؤنث عاقل گاه به جمع غیر عاقل نیز بر می گردد، همانگونه که می گویند الاقلام بریتهن(قلمها را تراشیدم)بعضی نیز معتقدند این ضمیر به آیات باز می گردد که آن نیز جمع مؤنث غیر عاقل است. بعضی نیز احتمال داده اند که این ضمیر تنها به خورشید و ماه باز گردد به اعتبار جنس آنها که شامل همه کواکب می شود،گویی برای آنها عقل و شعور قائل شده است

است استدلال بر وجود خداوند یکتا شده و از خالقیت و حاکمیت او برای لزوم عبادتش اتخاذ سند کرده است.

جمله" إِنْ كُنْتُمْ إِيّاهُ تَعْبُدُونَ "در حقیقت اشاره به این نکته دارد که اگر قصد عبادت خدا را دارید غیر او را حذف کنید و چیزی را در عبادت او شریک قرار ندهید،چرا که عبادت او با عبادت دیگری هرگز جمع نمی شود.

*** سپس می افزاید:اگر این دلیل منطقی در فکر آنها اثر نگذاشت و باز هم به سراغ بتها و معبودهای مجازی رفتند و معبود حقیقی را به دست فراموشی سپردند "اگر در عبادت خدا استکبار کردند هرگز نگران نباش،چون فرشتگان مقربی که در پیشگاه او هستند شب و روز برای او تسبیح می گویند،و هیچگاه از عبادت او ملالت و خستگی پیدا نمی کنند"(فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَ النَّهارِ وَ هُمْ لا يَسْأَمُونَ) (۱).

اگر گروهی نادان و جاهل و بیخبر در برابر ذات پاکش سجده نکنند مساله ای نیست این عالم وسیع پر است از فرشتگان مقرب که دائما در حال رکوع و سجود و حمد و تسبیحند،تازه نیازی به عبادت آنها نیز ندارد،آنها نیازمند عبادت اویند،چرا که هر افتخار و کمالی برای ممکنات است در سایه عبودیت او است.

چنان که گفتیم آیات فوق از آیات سجده است ولی در این که آیا سجده بعد از آغاز آیه اول(جمله تعبدون)واجب است یا بعد از اتمام هر دو آیه(جمله و هم لا یسامون)در میان فقهای اهل سنت گفتگو است،گروهی اولی را پذیرفته اند، مانند شافعی و مالک و بعضی دوم را ترجیح داده اند مانند ابو حنیفه و احمد حنبل، .

۱- ۱) " لا يَسْأَمُونَ "از ماده"سئامت"به معنی خستگی از ادامه کار یا جریانی است-ضمنا جمله" فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا "جمله شرطیه است و جزای آن محذوف می باشد و در تقدیر چنین است:"فان استكبروا من عباده اللّه و توحيده لا يضره شيئا"

اما به عقیده علمای امامیه بر اساس روایاتی که از اهل بیت ع وارد شده محل سجده همان جمله "تعبدون"است،و این از سجده های واجب قرآن می باشد.

توجه به این نکته نیز لازم است که آنچه واجب است اصل سجده می باشد، اما ذکر آن مستحبّ است،در روایتی می خوانیم که در سجده این ذکر را بگوید "

لا ـ اله الا اللّه حقا حقا،لا اله الا اللّه ایمانا و تصدیقا،لا اله الا اللّه عبودیه و رقا سجدت لک یا رب تعبدا و رقا،لا مستنکفا و لا مستکبرا بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر " (۱).

*** بار دیگر به آیات توحید که زمینه ساز مساله معاد است باز می گردد، و اگر قبلا سخن از خورشید و ماه و آیات سماوی بود در اینجا سخن از آیات ارضی و زمینی است.

می فرماید:"از آیات او این است که زمین را خاشع و خاضع و خشک و بی حرکت می یابی،اما هنگامی که قطره های حیاتبخش آب باران را بر آن می فرستیم به جنبش در می آید،و افزایش می یابد و نمو می کند"(وَ مِنْ آیاتِهِ أَنَّکَ تَرَی الْأَرْضَ خاشِعَةً فَإِذا أَنْزَلْنا عَلَیْهَا الْماءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ).

زمینی خشک و مرده و بی حرکت کجا،و این همه آثار حیات و جلوه های گوناگون آن کجا؟ کدام قدرت است که با نزول چند قطره باران از خاک مرده اینهمه حرکت و جنبش و حیات می آفریند؟این یکی از نشانه های علم و قدرت بی پایان پروردگار و علائم وجود ذیجود او است.

سپس از این مساله روشن توحیدی یعنی مساله "حیات"که هنوز اسرارش برای بزرگترین دانشمندان کشف نشده،با یک انتقال سریع و جالب به مساله معاد .

ص :۲۹۲

۱- ۱) "وسائل الشیعه"کتاب الصلاه جلد ۴ صفحه ۸۸۴(باب ۴۶ از ابواب قرائت القرآن حدیث ۲)

پرداخته،می گوید:"آن کس که این زمین مرده را زنده کرد هم او مردگان را نیز در قیامت زنده می کند"!(إِنَّ الَّذِی أَحْیٰاهٰا لَمُحْیِ الْمَوْتیٰ).

آری"او بر همه چیز توانا است"(إِنَّهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ).

دلائل قدرتش در همه جا نمایان است و همه سال نشانه های آن را با چشم خود می بینید،با این حال چگونه در مساله معاد تردید می کنید؟ و آن را جز محالات می شمرید؟زهی نادانی و غفلت و بیخبری! "خاشعه"از ماده"خشوع"در اصل به معنی تضرع و تواضع توام با ادب است،و به کار بردن این تعبیر در مورد زمین خشکیده در حقیقت یک نوع کنایه است.آری زمین به هنگامی که خشکیده و فاقد آب می شود از هر گونه گل و گیاه خالی می گردد،و به صورت انسان افتاده و یا مرده بیجانی در می آید،اما نزول باران حیات جدیدی به آن می بخشد آن را به حرکت و نمو و رشد وا می دارد.

جمله"ربت"از ماده"ربو"(بر وزن غلو)به معنی افزایش و نمو است و ربا نیز از همین ماده است،چرا که ربا خوار طلب خود را با افزایشی می گیرد.

"اهتزت"از ماده"هز"(بر وزن حظ)به معنی تحریک شدید است، در باره طرق اثبات معاد جسمانی و چگونگی استدلال از جهان گیاهان بر این مساله در پایان سوره یس(اواخر جلد هیجدهم)بحث مشروح تری داشته ایم.

***

ص :۲۹۳

[سوره فصلت (۴۱): آیات ۴۰ تا ۴۲]

اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لاَ يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا أَ فَمَنْ يُلْقىٰ فِي اَلنّٰارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِناً يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ اِعْمَلُوا مٰا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۴۰) إِنَّ اَلَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمّٰا جٰاءَهُمْ وَ إِنَّهُ لَكِتٰابٌ عَزِيزٌ (۴۱) لاٰ يَأْتِيهِ اَلْبٰاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لاٰ مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ (۴۲)

ترجمه:

۴۰-کسانی که آیات ما را تحریف می کنند بر ما پوشیده نخواهند بود!آیا کسی که در آتش افکنده می شود بهتر است یا کسی که در نهایت امن و امان در قیامت به عرصه محشر می آید،هر چه می خواهید انجام دهید،او به آنچه انجام می دهید بیناست! ۴۱-کسانی که به این ذکر(قرآن)هنگامی که به سراغ آنها آمد کافر شدند(نیز بر ما مخفی نخواهند ماند)و این کتابی است قطعا شکست ناپذیر.

۴۲-که هیچگونه باطلی،نه از پیش رو و نه از پشت سر،به سراغ آن نمی آید،چرا که از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است.

ص :۲۹۴

تفسیر:

اشاره

تحریف گران آیات حق!

بعد از بیان آیات الهی و نشانه های پروردگار در آیات پیشین،اکنون سخن از تهدید کسانی است که نشانه های توحید را تحریف می کنند،و به اغفال و گمراه ساختن مردم می پردازند می گوید:آنها که آیات ما را تحریف می کنند بر ما پوشیده نخواهند بود"(إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لاَ يَخْفَوْنَ عَلَيْنَا).

ممکن است با مغالطه و سفسطه مردم را بفریبند،و ممکن است بر این عمل زشت و ننگین خود پرده بیفکنند و خود را از انظار مردم مستور دارند،اما هرگز نمی توانند کمترین عمل خود را از ما پنهان نمایند.

"یلحدون"از ماده"الحاد"در اصل از"لحد"(بر وزن عهد)گرفته شده، و به معنی حفره ای است که در یک طرف قرار گیرد،و به همین جهت به حفره ای که در یک جانب قبر قرار گرفته"لحد"گفته می شود،سپس به هر کاری که از حد وسط به سوی افراط و تفریط متمایل شود"الحاد"گفته اند،اطلاق این کلمه بر"شرک و بت پرستی و کفر و بی دینی"نیز به همین مناسبت است.

منظور از"الحاد در آیات خدا"ایجاد وسوسه در دلائل توحید و معاد است که در آیات قبل با عنوان"و من آیاته"بیان شد،و یا همه آیات الهی اعم از آیات تکوینی گذشته یا آیات تشریعی که در قرآن مجید و کتب آسمانی نازل شده است.

مکتبهای مادی و الحادی جهان امروز که برای منحرف ساختن مردم جهان از توحید و معاد گاه دین را زائیده جهل و ترس،و گاه مولود عوامل اقتصادی، و گاه امور مادی دیگر معرفی می کنند،نیز بدون شک از کسانی هستند که مشمول این آیه اند.

قرآن مجازات همه آنها را در ادامه این بحث با یک مقایسه روشن بیان

کرده می گوید:"آیا کسی که در آتش افکنده می شود بهتر است یا کسی که در سایه ایمان در نهایت امن و امان در قیامت قدم به عرصه محشر می گذارد"؟! (أَ فَمَنْ یُلْقیٰ فِی النّٰارِ خَیْرٌ أَمْ مَنْ یَأْتِی آمِناً یَوْمَ الْقِیٰامَهِ).

آنها که با ایجاد شک و فساد عقائد و ایمان مردم را به آتش کشیدند،باید در آن روز طعمه آتش شوند و آنها که در سایه ایمان محیط امن و امانی برای جامعه بشری آفریدند باید در قیامت در نهایت امنیت به سر برند،مگر در آن روز همه اعمال ما تجسم نمی یابد؟ گر چه بعضی از مفسران این قسمت از آیه را به"ابو جهل"و نقطه مقابلش "حمزه"یا"عمار یاسر"تفسیر کرده اند،ولی پیدا است که این یک تطبیق بیش نیست،آیه مفهوم وسیعی دارد که همه آنها و غیر آنها را شامل می شود.

جالب این که در مورد دوزخیان تعبیر به"القاء"می کند که دلیل بر این است که آنجا اختیاری از خود ندارند،اما در مورد بهشتیان تعبیر به"آمدن" می نماید که دلیل بر احترام و آزادی اراده آنها در انتخاب امنیت و آرامش است.

از این گذشته با اینکه باید در مقابل دوزخ بهشت قرار گیرد در اینجا امنیت از"عذاب"را در مقابل"دوزخ"قرار داده،اشاره به این که مهمترین مساله در آن روز همین"امنیت"است.

و از آنجا که وقتی از هدایت کسی مایوس شوند او را به حال خود رها می کنند،و می گویند:هر کاری می خواهی بکن،در ادامه این آیه آنها را مخاطب ساخته می گوید:"هر چه می خواهید انجام دهید"!(اِعْمَلُوا مٰا شِئْتُمْ).

"اما بدانید که خدا به آنچه انجام می دهید بیناست"(إِنَّهُ بِمٰا تَعْمَلُونَ بَصِیرٌ).

بدیهی است این امر به معنی آزادی عمل آنها،و یا الزام به انجام هر کار نیست، بلکه تهدیدی است نسبت به آنها که هیچ حرف حقی در گوششان فرو نمی رود،

تهدیدی است پر معنی و توام با وعده مجازات،چرا که دیدن اعمال و نگه داشتن حساب آنها برای همین منظور است.

*** آیه بعد سخن را از توحید و معاد به قرآن و نبوت می کشاند،و باز به صورت هشدار به کافران لجوج و بی منطق می فرماید:"آنها که به این ذکر و یادآوری الهی(قرآن مجید)به هنگامی که به سراغ آنها آمد کافر شدند بر ما مخفی نخواهند ماند"(إِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِالذِّکْرِ لَمّٰا جٰاءَهُمْ) (۱).

اطلاق"ذکر"بر"قرآن"به خاطر این است که قبل از هر چیز انسان را متذکر و بیدار می سازد و حقایقی را که انسان اجمالا با فطرت خدادادی دریافته با وضوح و تفصیل شرح می دهد،نظیر این تعبیر در آیات دیگر قرآن نیز آمده است،از جمله در آیه ۹ سوره حجر می خوانیم: إِنّٰا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنّٰا لَهُ لَحٰافِظُونَ :"ما این ذکر و یادآوری را نازل کردیم و به طور قطع از آن پاسداری خواهیم کرد".

و بعد برای بیان عظمت قرآن می افزاید:"به طور مسلم کتابی است شکست ناپذیر"(وَ إِنَّهُ لَکِتٰابٌ عَزِیزٌ).

کتابی است که هیچ کس نمی تواند همانند آن را بیاورد و بر آن غلبه کند، کتابی است بی نظیر،منطقش محکم و گویا، استدلالاتش قوی و نیرومند،تعبیراتش منسجم و عمیق،تعلیماتش ریشه دار و پر مایه،و احکام و دستوراتش هماهنگ .

۱- ۱) در این که خبر"ان الذین"چیست؟مفسران احتمالات زیادی داده اند که از همه مناسبتر این است که گفته شود خبر جمله"لا یخفون علینا"است که بقرینه آیه قبل حذف شده،بعضی نیز خبر را-به"یلقون فی النار"که از آیه قبل فهمیده می شود گرفته اند، و بعضی جمله" أُولٰئِکَ یُنٰادَوْنَ مِنْ مَکٰانٍ بَعِیدٍ "که در آیات آینده خواهد آمد می دانند،ولی معنی اول مناسبتر به نظر می رسد

با نیازهای واقعی انسانها در تمام ابعاد زندگی.

*** سپس به توصیف مهم و گویایی در باره عظمت این کتاب آسمانی پرداخته می گوید:"هیچگونه باطلی،نه از پیش رو،نه از پشت سر،به سراغ قرآن نمی آید"! (لاٰ یَأْتِیهِ الْبٰاطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لاٰ مِنْ خَلْفِهِ).

چرا که"از سوی خداوند حکیم و حمید نازل شده است"(تَنْزِیلٌ مِنْ حَکِیمٍ حَمِیدٍ).

خداوندی که افعالش روی حکمت و در نهایت کمال و درستی است و لذا شایسته هر گونه حمد و ستایش می باشد.

در تفسیر جمله" لاٰ یَأْتِیهِ الْبٰاطِلُ ..."مفسران سخنان بسیار گفته اند که جامعتر از همه آنها این است"هیچگونه باطل،از هیچ نظر،و از هیچ طریق،به سراغ قرآن نمی آید"یعنی:

نه تناقضی در مفاهیم آن است.

نه چیزی از کتب و علوم پیشین بر ضد آن می باشد،و نه اکتشافات علمی آینده با آن مخالفت خواهد داشت.

نه کسی می تواند حقایق آن را ابطال کند،و نه در آینده منسوخ می گردد.

نه در معارف و قوانین و اندرزها و خبرهایش خلافی وجود دارد و نه خلافی بعدا کشف می شود.

نه آیه و حتی کلمه ای از آن کم شده،و نه چیزی بر آن افزون می شود،و به تعبیر دیگر دست تحریف کنندگان از دامان بلندش کوتاه بوده و هست.

در حقیقت این آیه تعبیر دیگری است از آیه ۹ سوره حجر:" إِنّٰا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنّٰا لَهُ لَحٰافِظُونَ ":"ما قرآن را نازل کردیم و ما حافظ آنیم" (۱). .

ص :۲۹۸

۱- ۱) این تفسیر را به طور خلاصه و سربسته زمخشری در کشاف برگزیده،سخن علامه طباطبائی در تفسیر المیزان نیز شبیه آن است،در حالی که بسیاری از مفسران یا واژه "باطل"را محدود کرده اند،و آن را به معنی شیطان،یا تحریف کنندگان،یا کذب،و مانند آن گرفته اند،در حدیثی از امام باقر(ع)و امام صادق(ع)چنین آمده است:"انه لیس فی اخباره عما مضی باطل و لا فی اخباره عما یکون فی المستقبل باطل":"نه در اخباری که از گذشته می دهد باطلی وجود دارد و نه در خبرهایی که از آینده می دهد"(مجمع البیان ذیل آیات مورد بحث)می دانیم همه اینها بیان مصداقی است از مفهوم وسیع و گسترده آیه فوق(دقت کنید)

از آنچه گفتیم چنین می توان نتیجه گرفت که جمله" مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ لاٰ مِنْ خَلْفِهِ "(نه از پیش رو و نه از پشت سر)کنایه از همه جانبه بودن است،یعنی از هیچ سو و از هیچ طرف و ناحیه،بطلان و فساد به سراغ این کتاب بزرگ نیامده،و نخواهد آمد،ولی بعضی آن را کنایه از"زمان حال"و"زمان استقبال" گرفته اند، که در حقیقت مصداقی از مفهوم وسیع اول است.

واژه"باطل"چنان که"راغب"در"مفردات"می گوید:نقطه مقابل حق است منتها گاه آن را به یکی از مصداقهایش تفسیر کرده اند مانند شرک،شیطان، موجود فنا شونده و ساحر،و اینکه شخص شجاع و قهرمان را"بطل"می گویند به خاطر آن است که مخالفان خود را باطل می کند،و از میدان بیرون کرده یا به قتل می رساند.

به هر حال ظاهر آیه مطلق است و نمی توان مفهوم"باطل"را در مصداق خاصی محدود ساخت.

جمله آخر آیه(تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ)در حقیقت دلیل روشن و گویایی است برای عدم راه یابی باطل در هیچ شکل و صورت به قرآن مجید،زیرا باطل به سخنی راه می یابد که از شخصی صادر شده است.

با علم محدود و با کمالات معین،اما کسی که علم و حکمتش نامحدود است و جامع همه کمالاتی است که او را درخور حمد و ستایش قرار می دهد نه تناقض

ص :۲۹۹

و اختلافی به سخنش راه می یابد،و نه خط نسخ و بطلان بر آن کشیده می شود،نه دست تحریف به سوی آن دراز می گردد،و نه تضادی با حقایق کتب پیشین و اکتشافات علمی در حال و آینده دارد.

به هر حال این آیه از آیات روشنی است که نفی هر گونه تحریف،چه از نظر نقصان،و چه اضافه،از قرآن مجید می کند(شرح بیشتر در باره عدم تحریف قرآن در جلد ۱۱ صفحه ۱۸ به بعد-ذیل آیه ۹ سوره حجر إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ بیان شد،و دلائل مختلف آن را شرح داده،و به سؤالاتی که در این زمینه است پاسخ گفته ایم).

***سؤال:

ممکن است گفته شود"باطل"همان گونه که اشاره شد به معنی"مخالف حق"است در حالی که شما و مفسران دیگر آن را به معنی"مبطل"و ابطال کننده تفسیر کرده اید.

پاسخ این سؤال را با توجه به نکته ظریفی می توان دریافت،و آن اینکه قرآن نمی گوید باطلی بعد از این کتاب آسمانی به وجود نمی آید،بلکه می گوید باطلی به سراغ این کتاب آسمانی نخواهد آمد(به ضمیر در جمله"تاتیه"توجه کنید) و معنی این سخن آن است که چیزی نمی تواند به سراغ آن بیاید و آن را ابطال کند(دقت کنید).

***

ص:۳۰۰

[سوره فصلت (۴۱): آیات ۴۳ تا ۴۶]

اشاره

ما یُقالُ لَکَ إِلاّ ما قَدْ قِیلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِکَ إِنَّ رَبَّکَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَ ذُو عِقابٍ أَلِیمٍ (۴۳) وَ لَوْ جَعَلْناهُ قُرْآناً أَعْجَمِیًّا لَقالُوا لَوْ لا
فُصِّلَتْ آیاتُهُ ءَ أَعْجَمِیٌّ وَ عَرَبِیٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِینَ آمَنُوا هُدیً وَ شِفاءٌ وَ الَّذِینَ لا یُؤْمِنُونَ فِی آذانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَیْهِمْ عَمًی أُولئِکَ
یُنادَوْنَ مِنْ مَکانٍ بَعِیدٍ (۴۴) وَ لَقَدْ آتَیْنا مُوسَی الْکِتابَ فَاخْتُلِفَ فِیهِ وَ لَوْ لا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَفِی شَکٍّ
مِنْهُ مُرِیبٍ (۴۵) مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَساءَ فَعَلَیْها وَ ما رَبُّکَ بِظَلاّمٍ لِلْعَبِیدِ (۴۶)

ص: ۳۰۱

ترجمه:

۴۳-نسبتهای ناروایی که به تو می دهند همان است که به پیامبران قبل از تو نیز داده شده، پروردگار تو دارای مغفرت و مجازات دردناکی است.

۴۴-هر گاه آن را قرآنی عجمی قرار می دادیم حتما می گفتند:چرا آیاتش روشن نیست؟آیا قرآن عجمی از پیغمبری عربی درست است؟!بگو:این برای کسانی که ایمان آورده اند هدایت و درمان است،ولی کسانی که ایمان نمی آورند گوشهایشان سنگین است،گویی نابینا هستند و آن را نمی بینند،آنها همچون کسانی هستند که از راه دور صدا زده می شوند.

۴۵-ما به موسی کتاب آسمانی دادیم،سپس در آن اختلاف شد،و اگر فرمانی از ناحیه پروردگار تو در این زمینه صادر نشده بود(که باید به آنها مهلت داد تا اتمام حجت شود)در میان آنها داوری می شد(و مشمول عذاب الهی می گشتند)ولی آنها هنوز در کتاب تو شک و تردید دارند.

۴۶-کسی که عمل صالحی بجا آورد نفعش برای خود او است و هر کس بدی کند به خویشتن بدی کرده،و پروردگارت هرگز به بندگان ستم نمی کند.

تفسیر:

اشاره

قرآن هدایت است و درمان

از آنجا که کفار مکه شدیدترین مبارزه را با آئین اسلام و شخص پیامبر ص آغاز کرده بودند و آیات گذشته از الحاد آنها در دلائل توحید و کفر و تکذیبشان نسبت به آیات الهی خبر می داد،در نخستین آیه مورد بحث به عنوان تسلی خاطر پیامبر ص و آموختن درس استقامت و پایمردی به همه مسلمین که در فشار دشمنان قرار می گیرند،می فرماید:"نسبتهای ناروایی که به تو داده می شود همانست که به پیامبران پیش از تو داده شد"(مٰا یُقٰالُ لَکَ إِلاّٰ مٰا قَدْ قِیلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِکَ).

اگر مجنون و ساحرت می خوانند،به پیامبران بزرگ پیشین همین نسبتها را دادند،و اگر دروغگویت می نامند آنها نیز از این نسبت در امان نبودند،

ص:۳۰۲

خلاصه نه دعوت تو به سوی آئین توحید و حق مطلب تازه ای است،و نه تهمت و تکذیب آنها،محکم بایست و به این سخنان اعتنا مکن و دعوت توحید را تداوم بخش و بدان خدا با تو است.

بعضی از مفسران احتمال داده اند که منظور از این جمله این است که سخنانی که از سوی خدا به تو گفته می شود همان سخنانی است که به انبیای پیشین گفته شد (۱).

ولی با توجه به جمله بعد و آیات آینده تفسیر اول صحیحتر به نظر می رسد.

سپس در پایان آیه می افزاید:"پروردگار تو دارای مغفرت و آمرزش و هم دارای مجازات دردناک است"(إِنَّ رَبَّکَ لَذُو مَغْفِرَهٍ وَ ذُو عِقابٍ أَلِیمٍ).

رحمت و آمرزش برای آنها که پذیرا شوند،و عذاب الیم برای آنها که تکذیب کنند و تهمت زنند و به مخالفت برخیزند.

این جمله در حقیقت بشارت و تشویقی است برای مؤمنان و انذار و تهدیدی است برای کافران.

مقدم داشتن"مغفرت"بر"عقاب"همانند موارد دیگر دلیل بر"پیشی گرفتن رحمت بر غضب"است،چنان که در دعا آمده یا من سبقت رحمته غضبه (۲).

*** در آیه بعد سخن از بهانه جویی این افراد لجوج به میان آورده و پاسخ یکی از این بهانه های عجیب را مطرح می کند و آن اینکه آنها می گفتند:چرا قرآن به لسان عجم نازل نشده است تا ما برای آن اهمیت بیشتری قائل باشیم و غیر عرب . .

۱- ۱) این تفسیر در"مجمع البیان"و"تفسیر کبیر فخر رازی"به عنوان یک احتمال آمده است،ولی خود آنها نیز تفسیر اول را ترجیح داده اند

۲- ۲) دعای جوشن کبیر فصل ۱۹ جمله ۸

نیز از آن بهره گیرند، ظاهرا هدفشان این بود که توده مردم از آن چیزی نفهمند و نیازی به آن نباشد که به آنها بگویند لاٰ تَسْمَعُوا لِهٰذَا الْقُرْآنِ وَ الْغَوْا فِیهِ "به این قرآن گوش فرا ندهید و با سخنان لغو و باطل آن را از اثر بیندازید" (چنان که در آیات قبل آمده بود) (۱).

اینجاست که قرآن در پاسخ آنها می گوید:"هر گاه ما آن را قرآنی عجمی قرار می دادیم حتما می گفتند:چرا آیاتش روشن نیست؟چرا پیچیده است؟و ما از آن سر در نمی آوریم"!(وَ لَوْ جَعَلْنٰاهُ قُرْآناً أَعْجَمِیًّا لَقٰالُوا لَوْ لاٰ فُصِّلَتْ آیٰاتُهُ).

سپس اضافه می کردند:"راستی عجیب است قرآنی عجمی از پیغمبری عربی"؟(ءَ أَعْجَمِیٌّ وَ عَرَبِیٌّ).

یا می گفتند:"کتابی است عجمی برای امتی عربی"؟ و اکنون که نیز به زبان عربی نازل شده،و همگان به خوبی مفاهیم آن را درک می کنند و به عمق پیام و دعوت قرآن می رسند،باز فریاد می زنند:گوش به این قرآن ندهید و با جار و جنجال و سخنان لغو و باطل مردم را از شنیدن آن باز دارید.

خلاصه آنها بیماردلانی هستند که هر طرحی ریخته شود و هر برنامه ای پیاده گردد به آن ایرادی می کنند،و بهانه ای می تراشند،اگر عربی باشد سحر و افسونش می خوانند،و اگر عجمی باشد نامفهومش می شمرند،و اگر مخلوطی از الفاظ عربی و عجمی باشد ناموزونش معرفی می کنند! (۲). . .

---

۱ - ۱) در تفسیر کبیر فخر رازی می خوانیم نقلوا فی سبب نزول هذه الایه ان الکفار لاجل التعنت قالوا لو نزل القرآن بلغه العجم:"در سبب نزول این آیه چنین نقل کرده اند که کفار بهانه جو گفتند این قرآن اگر به لغت عجم نازل شده بود بهتر بود"!

۲ - ۲) بعضی از مفسران جمله"ا اعجمی و عربی"را به همین معنی یعنی مخلوطی از عربی و عجمی تفسیر کرده اند

بایـد توجه داشت که"اعجمی"از مـاده"عجمه"(بر وزن لقمه)به معنی عـدم فصـاحت و ابهام در سـخن است،و"عجم"را به غیر عرب می گوینـد چرا کـه زبـان آنهـا را بـه خـوبی نمی فهمنـد،و"اعجم"به کسـی گفته می شـود که مطـالب را خـوب ادا نمی کند(خواه عرب باشد یا غیر عرب).

بنا بر این واژه"اعجمی"همان"اعجم"است که با یاء نسبت توام شده.

سپس قرآن خطـاب به پیـامبر ص می افزایـد:"بگو این کتـاب آسـمانی برای کسانی که ایمان آورده انـد مایه هـدایت و درمان است"(قُلْ هُوَ لِلَّذِینَ آمَنُوا هُدیً وَ شِفٰاءٌ).

"اما کسانی که ایمان نمی آورند گوشهایشان سنگین است"و آن را درک نمی کنند(وَ الَّذِینَ لاٰ یُؤْمِنُونَ فِی آذٰانِهِمْ وَقْرٌ).

"و بر اثر نابینایی آن را نمی بینند"(وَ هُوَ عَلَیْهِمْ عَمًی) (۱).

درست مثل کسانی هستند که آنها را از راه دور صدا می زنند"(أُولٰئِکَ یُنٰادَوْنَ مِنْ مَکٰانٍ بَعِیدٍ).

و معلوم است چنین کسـانی نه می شـنوند و نه می بیننـد! آری برای پیـدا کردن راه،و رسـیدن به مقصـد،تنهـا وجود نور کـافی نیست، چشم بینا نیز لازم است،همچنین برای تعلیم یافتن تنها وجود مبلغ دانشـمند و فصـیح کفایت نمی کند،گوش شـنوایی نیز باید باشد.

در لطافت دانه های باران و تاثیر حیاتبخش آن شک نیست،اما"در باغ سبزه .

۱- ۱) بعضی از مفسران جمله فوق را چنین معنی کردند که"قرآن مایه نابینایی این گروه می شود"در حالی که به گفته راغب در مفردات و ابن منظور در لسان العرب جمله "عمی علیه"به معنی"اشتبه حتی صار بالاضافه الیه کالاعمی":"مطلب چنان بر او مشتبه شد که نسبت به آن گویا نابینا است"بنا بر این معنی صحیح جمله همان است که در متن آورده ایم

روید و در شوره زار خس ".

آنها که با روح حق طلبی به سراغ قرآن می آمدند هدایت و شفا از آن می یافتند،بیماریهای اخلاقی و روحی آنها در شفا خانه قرآن درمان می شد، سپس بار سفر را می بستند و در پرتو نور هدایت قرآن با سرعت به سوی کوی دوست حرکت می کردند.

اما لجوجان متعصب،و دشمنان حق و حقیقت،و آنها که از قبل تصمیم خودشان را بر مخالفت انبیا گرفته بودند چه بهره ای می توانستند از آن بگیرند؟ آنها همچون کوران و کرانی بودند که در نقطه دور دستی قرار داشتند،آنها گرفتار ناشنوایی و نابینایی مضاعف بودند،هم از نظر ابزار دید و شنود و هم از نظر بعد مکان! بعضی از مفسران نقل کرده اند که اهل لغت برای کسی که می فهمد می گویند:

انت تسمع من قریب(تو از نزدیک می شنوی)و برای کسی که نمی فهمد می گویند انت تنادی من بعید(تو از دور صدا زده می شوی که اگر همهمه ای بشنوی مفهوم مطالب را درک نمی کنی) (۱).

در اینکه چگونه قرآن مایه شفا و درمان دردهای جانکاه انسانها است بحث مشروحی ذیل آیه ۸۲ سوره اسراء آورده ایم(جلد ۱۲ صفحه ۲۳۶ به بعد).

*** در آیه بعد برای تسلی خاطر پیامبر ص و مؤمنان نخستین می فرماید:از انکار و لجاجت و بهانه جویی این قوم خیره سر نگران مباش،این سابقه طولانی دارد"ما به موسی کتاب آسمانی دادیم،و در آن اختلاف شد،بعضی پذیرا گشتند و بعضی از در انکار در آمدند"(وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ).

و اگر مشاهده می کنی ما در مجازات این دشمنان لجوج تعجیل نمی کنیم .

ص :۳۰۶

۱- ۱) "تفسیر قرطبی"ذیل آیات مورد بحث

به خاطر این است که مصالح تربیتی ایجاب می کند آنها آزاد باشند،و تا آنجا که ممکن است اتمام حجت شود،"و اگر فرمانی از ناحیه پروردگارت در این زمینه صادر نشده بود در میان آنها داوری می شد"،و مجازات الهی به سرعت دامانشان را می گرفت(وَ لَوْ لا کَلِمَهٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ).

این فرمان الهی بر اساس مصالح هدایت انسانها و اتمام حجت بوده،و این سنت در میان تمام اقوام گذشته جاری شده و در باره قوم تو نیز جاری است.

ولی آنها هنوز این حقیقت را باور نکرده اند"و در قرآن تو شک و تردید دارند،شکی آمیخته با سوء ظن و بدبینی"(وَ إِنَّهُمْ لَفِی شَکٍّ مِنْهُ مُرِیبٍ).

"مریب"از ماده"ریب"به معنی شکی است که آمیخته با بدبینی و سوء ظن و اضطراب باشد،بنا بر این مفهوم جمله این می شود که مشرکان نه تنها در سخنان تو تردید دارند بلکه مدعی هستند که قرائن خلاف که مایه بدبینی است نیز در آن موجود است! بعضی از مفسران احتمال داده اند که جمله اخیر در باره یهود و کتاب موسی است،یعنی این قوم هنوز در تورات شک و تردید دارند،اما این معنی بعید به نظر می رسد،و ظاهر همان تفسیر اول است (۱).

*** در آخرین آیه مورد بحث یک قانون کلی را که قرآن بارها روی آن تاکید کرده در ارتباط با اعمال انسانها بیان می کند،که تکمیلی است بر بحث گذشته در زمینه بهره گیری مؤمنان از قرآن،و محروم ماندن افراد بی ایمان از این سرچشمه فیض الهی.

می فرماید:"هر کسی عمل صالحی انجام دهد نفعش برای خود او است، .

۱- ۱) توجه داشته باشید که این آیه درست به همین عبارت در سوره هود آیه ۱۱۰ گذشت

و هر کسی بدی کند به خویشتن بدی کرده،و پروردگار تو به بندگان هرگز ظلم و ستم نمی کند"(مَنْ عَمِلَ صٰالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسٰاءَ فَعَلَيْهٰا وَ مٰا رَبُّكَ بِظَلاّمٍ لِلْعَبِيدِ).

بنا بر این اگر آنها به این کتاب و این آئین بزرگ ایمان نیاورند نه بخداوند زیانی می رسانند،و نه به تو،چرا که خوبیها و بدیها همه به صاحبانش باز می گردد و آنها هستند که میوه شیرین یا تلخ اعمال خویش را می چینند.

***

نکته ها:

اشاره

۱-اختیار و عدالت

جمله"و ما رَبُّكَ بِظَلاّمٍ لِلْعَبِيدِ "دلیل روشنی است بر مساله اختیار، و آزادی اراده،و بیانگر این حقیقت است که خداوند نه بی جهت کسی را کیفر می دهد،و نه بر مجازات کسی بدون دلیل می افزاید،برنامه او عدالت محض است، چرا که سرچشمه ظلم،کمبودها و نقصانها،جهل و ناآگاهی،و یا هوای نفس است، و ذات پاک او از همه این امور منزه می باشد.

تعبیر به"ظلام"که صیغه مبالغه و به معنی"بسیار ظلم کننده"است،در اینجا و در بعضی دیگر از آیات قرآن ممکن است اشاره به این باشد که مجازات بی دلیل از سوی خداوند بزرگ همیشه مصداق ظلم بسیار خواهد بود،چرا که از او هرگز چنین انتظاری نیست.

بعضی نیز گفته اند که چون او بندگان فراوانی دارد اگر بر هر کس مختصر ستمی کند مصداق"ظلام"خواهد بود(این دو تفسیر با هم منافاتی ندارد).

به هر حال قرآن،در این آیات بینات خود قلم بطلان بر مکتب جبر را که مایه اشاعه فساد،و امضای انواع زشتیها،و نفی هر گونه تعهد و مسئولیت است می کشد،همگان را در برابر اعمالشان مسئول می شمرد،و نتائج اعمال هر کس

ص:۳۰۸

را در درجه اول متوجه خود او می داند.

لذا در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا ع می خوانیم که یکی از یارانش سؤال کرد:

هل یجبر اللّه عباده علی المعاصی:"آیا خداوند بندگان را بر گناه مجبور می کند"؟

فقال:لا،بل یخیرهم و یمهلهم حتی یتوبوا.

فرمود:"نه بلکه آنها را آزاد می گذارد و مهلت می دهد تا از گناه خویش توبه کنند".

مجددا سؤال می کند:هل کلف عباده ما لا یطیقون؟"آیا بندگان خود را تکلیف ما لا یطاق می کند"؟ امام ع فرمود:

کیف یفعل ذلک و هو یقول:" وَ مٰا رَبُّکَ بِظَلاّٰمٍ لِلْعَبِیدِ ":

"چگونه چنین کاری را می کند در حالی که خودش فرموده:پروردگار تو به بندگان ظلم و ستم روا نمی دارد"؟ سپس امام ع افزود:پدرم موسی بن جعفر ع از پدرش جعفر بن محمد ع چنین نقل فرمود:

من زعم ان اللّه یجبر عباده علی المعاصی او یکلفهم ما لا یطیقون فلا تاکلوا ذبیحته،و لا تقبلوا شهادته،و لا تصلوا ورائه، و لا تعطوه من الزکاه شیئا :"کسی که گمان کند خداوند بندگان را مجبور بر گناه می کند،یا تکلیف ما لا یطاق می نماید،از گوشت حیوانی که او ذبح می کند نخورید،شهادتش را نپذیرید،پشت سرش نماز نخوانید و از زکات نیز چیزی به او ندهید"! (خلاصه احکام اسلام را بر او جاری نکنید) (۱).

حدیث فوق ضمنا اشاره ای است به این نکته ظریف که مکتب جبر سر از "تکلیف به ما لا یطاق"در می آورد،چرا که اگر انسان از یک سو مجبور به گناه .

ص :۳۰۹

۱- ۱) عیون اخبار الرضا،مطابق نقل نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۵۵۵

باشد،و از سوی دیگر او را از آن نهی کنند مصداق روشن تکلیف به ما لا یطاق است.

***

۲-گناه و سلب نعمت

امیر مؤمنان علی ع می فرماید:

و ایم اللّه!ما کان قوم قط فی غض نعمه من عیش فزال عنهم الا بذنوب اجترحوها،لان اللّه لیس بظلام للعبید:

"به خدا سوگند هیچ ملتی از آغوش ناز و نعمت زندگی گرفته نشد مگر به واسطه گناهانی که مرتکب شدند،زیرا خداوند هرگز به بندگانش ستم روا نمی دارد"! سپس افزود:

و لو ان الناس حین تنزل بهم النقم،و تزول عنهم النعم،فزعوا الی ربهم بصدق من نیاتهم،و وله من قلوبهم،لرد علیهم کل شارد و اصلح لهم کل فاسد:

"هر گاه مردم موقعی که بلاها نازل می شود،و نعمتهای الهی از آنها سلب می گردد،با صدق نیت رو به درگاه خدا آورند،و با قلبهایی آکنده از عشق و محبت به خدا از او درخواست حل مشکل کنند،خداوند آنچه را از دستشان رفته به آنها باز می گرداند،و هر گونه فسادی را برای آنها اصلاح می کند" (۱).

و از این بیان رابطه گناهان با سلب نعمتها به خوبی آشکار می شود.

***

۳-چرا اینهمه بهانه می گیرند

بدون شک زبان عربی از غنی ترین و پرمایه ترین زبانهای دنیا است اما با اینحال عظمت قرآن از این نظر نیست که به زبان عربی است،بلکه عربی بودن آن به خاطر این است که خداوند هر پیامبری را به زبان قوم خود می فرستد، .

۱- ۱) نهج البلاغه خطبه ۱۸۸

تا در درجه اول آنها ایمان بیاورند و بعد دامنه آئین او به دیگران گسترش پیدا کند.

اما بهانه جویانی که مانند کودکان هر روز مطلب غیر منطقی تازه ای را مطرح می کردند،و با حرفهای کودکانه و ضد و نقیض خود نشان می دادند که به دنبال حق طلبی نیستند،یک روز می گفتند چرا این قرآن تنها به زبان عرب نازل شده؟ آیا بهتر نبود همه یا قسمتی از آن به غیر این زبان بود تا دیگران نیز بهره گیرند؟ (در حالی که آنها هدف دیگری داشتند منظورشان این بود که توده مردم عرب از جاذبه فوق العاده محروم گردند).

و اگر این خواسته آنها انجام می شد،می گفتند:چگونه او عرب است و کتابش غیر عربی؟ خلاصه هر روز به بهانه ای خود و دیگران را سرگرم و از راه حق باز می داشتند.

اصولا-"بهانه جویی"همیشه دلیل بر این است که انسان درد دیگری دارد که نمی خواهد آن را فاش بگوید،درد این گروه نیز این بود که توده های مردم سخت مجذوب قرآن شده بودند،و لذا منافع آنها سخت به خطر افتاده بود، برای خاموش کردن نور اسلام به هر وسیله ای متوسل می شدند.

***پایان جزء ۲۴ قرآن مجید

آغاز جزء ۲۵ قرآن مجید آیه ۴۷ سوره فصلت

ص :۳۱۳

[سوره فصلت (۴۱): آیات ۴۷ تا ۴۸]

اشاره

إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ اَلسّٰاعَةِ وَ مٰا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرٰاتٍ مِنْ أَكْمٰامِهٰا وَ مٰا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثىٰ وَ لاٰ تَضَعُ إِلاّٰ بِعِلْمِهِ وَ يَوْمَ يُنٰادِيهِمْ أَيْنَ شُرَكٰائِي قٰالُوا آذَنّٰاكَ مٰا مِنّٰا مِنْ شَهِيدٍ (۴۷) وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مٰا كٰانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَ ظَنُّوا مٰا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ (۴۸)

ترجمه:

۴۷-اسرار قیامت(و لحظه وقوع آن)را تنها خدا می داند،هیچ میوه ای از غلاف خود خارج نمی شود و هیچ مؤنثی باردار نمی گردد و وضع حمل نمی کند مگر به علم و آگاهی او،و آن روز که آنها را ندا می دهد کجا هستند شریکانی که برای من می پنداشتید؟آنها می گویند:(پروردگارا!)ما عرضه داشتیم که هیچ گواهی بر گفته خود نداریم! ۴۸-و همه معبودانی را که قبلا می خواندند محو و گم می شود،و می دانند هیچ پناهگاهی ندارند.

ص:۳۱۴

تفسیر:

اشاره

اسرار همه چیز نزد او است

در آخرین آیه بحث گذشته سخن از بازگشت اعمال نیک و بد به صاحبان آنها بود که اشاره ضمنی به مساله ثواب و جزای روز قیامت داشت.

در اینجا این سؤال برای مشرکان مطرح می شد که این قیامت که می گویی کی خواهد آمد؟! قرآن در آیات مورد بحث نخست در پاسخ این سؤال می گوید:آگاهی بر زمان قیامت مخصوص خدا است"و علم آن تنها به خدا باز می گردد"(إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السّٰاعَهِ).

هیچ پیامبر مرسل و فرشته مقربی نیز از آن آگاه نیست،و باید هم آگاه نباشند،تا هر لحظه همگان وقوع آن را احتمال دهند و اثر تربیتی خاص این انتظار در همه مکلفین محفوظ باشد.

سپس می افزاید:نه تنها آگاهی بر زمان قیام قیامت مخصوص خدا است،علم به اسرار این عالم و موجودات پنهان و آشکارش نیز از آن او است"هیچ میوه ای از غلاف خود خارج نمی شود،و هیچ زن یا حیوان ماده ای باردار نمی گردد، و حمل خود را بر زمین نمی نهد مگر به علم و آگاهی پروردگار"(وَ مٰا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرٰاتٍ مِنْ أَكْمٰامِهٰا وَ مٰا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثىٰ وَ لاٰ تَضَعُ إِلاّٰ بِعِلْمِهِ) (1).

نه در عالم گیاهان و نه در عالم حیوان و انسان نطفه ای منعقد نمی شود و بارور نمی گردد و تولد نمی یابد مگر به فرمان خداوند بزرگ و به مقتضای علم و حکمت او.

"اکمام"جمع"کم"(بر وزن جن)به معنی غلافی است که روی .

۱- ۱) "من"در"من ثمرات"و"من انثی"و همچنین در"من شهید"که در ذیل آیه می آید زائده است که برای تاکید آمده

میوه را می پوشاند،و"کم"(بر وزن قم)به معنی آستینی است که دست را می پوشاند و"کمه"(بر وزن قبه)به معنی عرقچین است که بر سر می گذارند (۱).

طبرسی در مجمع البیان می گوید"تکمم الرجل فی ثوبه"هنگامی گفته می شود که شخصی خود را در لباس بپوشاند.

فخر رازی در تفسیر خود"اکمام"را به پوسته ای تفسیر می کند که میوه در آن قرار دارد.

بعضی از مفسران نیز آن را به عنوان وعاء الثمره(ظرف میوه)تفسیر کرده اند (۲).

ظاهر این است که همه این تفسیرها به یک معنی باز می گردد،از آنجا که یکی از ظریفترین و دقیقترین مسائل در جهان موجودات زنده مساله بارور شدن در رحم و تولد آنها است قرآن مخصوصا روی آن تکیه کرده است،چه در عالم جانداران و چه در گیاهان.

آری او است که می داند کدامین نطفه در کدامین رحم و در چه زمانی منعقد می شود،و کی متولد می گردد،کدام میوه بارور می گردد و کی غلاف و پوسته خود را می شکافد و سر بیرون می زند.

سپس می افزاید:این گروه که قیامت را انکار می کنند،یا به باد استهزا می گیرند،"در آن روز که قیامت برپا می شود آنها را ندا می دهد:کجا هستند شرکائی که برای من می پنداشتید؟آنها می گویند:پروردگارا!ما به تو عرض کردیم که هیچ گواهی بر گفته های خود نداریم"(وَ یَوْمَ یُنادِیهِمْ أَیْنَ شُرَکائِی قالُوا آذَنّاکَ ما مِنّا مِنْ شَهِیدٍ) (۳)(۴). . . . .

ص:۳۱۶

۱- ۱) راغب در مفردات

۲- ۲) "تفسیر المیزان"و"تفسیر مراغی"

۳- ۳) "آذناك"از ماده"ایذان"به معنی اعلام است،و جمله" وَ یَوْمَ یُنادِیهِمْ " متعلق محذوفی دارد،و در تقدیر اذکر یوم ینادیهم...می باشد

۴- ۴) در تفسیر این جمله احتمال دیگری نیز داده اند و آن اینکه در میان ما هیچکس امروز گواهی بر وجود شریک برای تو نمی دهد،و همه این مطلب را انکار می کنند

آنچه می گفتیم سخنان بی اساس و بی پایه بود،سخنانی که از جهل و بیخبری یا تقلید کورکورانه سرچشمه می گرفت،امروز بهتر از هر زمان می فهمیم که چه اندازه این ادعاها باطل و بی اساس بوده است.

*** و در اینحال می بینند اثری از معبودانی که قبلا می خواندند پیدا نیست"و همه محو و نابود شدند"(وَ ضَلَّ عَنْهُمْ مٰا كٰانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ).

اصلا صحنه قیامت آن چنان برای آنها وحشتناك است که خاطره بتها نیز از نظرشان محو و نابود می شود،همان معبودانی که یك روز سر بر آستانشان می نهادند برای آنها قربانی می کردند،حتی گاه در راه آنها جان می دادند،و پناهگاه روز بیچارگی و حلال مشکلات خود می پنداشتند همه همچون سرابهایی محو می شوند.

آری"در آن روز می دانند که هیچ پناهگاهی و راه فراری برای آنها وجود ندارد"(وَ ظَنُّوا مٰا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ).

"محیص"از ماده"حیص"(بر وزن حیف)به معنی بازگشت و عدول و کناره گیری کردن از چیزی است،و از آنجا که محیص اسم مکان است این کلمه به معنی فرارگاه یا پناهگاه می آید (۱).

"ظنوا"از ماده"ظن"در لغت معنی وسیعی دارد:گاه به معنی یقین، و گاه به معنی گمان می آید،و در آیه مورد بحث به معنی یقین است،چه اینکه آنها در آن روز یقین پیدا می کنند که راه فرار و نجاتی از عذاب الهی ندارند.

"راغب"در"مفردات"می گوید:"ظن"به معنی اعتقادی است که از دلیل و قرینه حاصل می شود،این اعتقاد گاه قوی می شود و به مرحله یقین می رسد و گاه ضعیف است و از حد گمان تجاوز نمی کند. .

۱- ۱) در جلد دهم تفسیر نمونه صفحه ۳۲۵ این کلمه از ماده"محص"ذکر شده که باید اصلاح شود

[سوره فصلت (۴۱): آیات ۴۹ تا ۵۲]

اشاره

لاٰ یَسْأَمُ اَلْإِنْسٰانُ مِنْ دُعٰاءِ اَلْخَیْرِ وَ إِنْ مَسَّهُ اَلشَّرُّ فَیَؤُسٌ قَنُوطٌ (۴۹) وَ لَئِنْ أَذَقْنٰاهُ رَحْمَةً مِنّٰا مِنْ بَعْدِ ضَرّٰاءَ مَسَّتْهُ لَیَقُولَنَّ هٰذٰا لِی وَ مٰا أَظُنُّ اَلسّٰاعَةَ قٰائِمَةً وَ لَئِنْ رُجِعْتُ إِلیٰ رَبِّی إِنَّ لِی عِنْدَهُ لَلْحُسْنیٰ فَلَنُنَبِّئَنَّ اَلَّذِینَ کَفَرُوا بِمٰا عَمِلُوا وَ لَنُذِیقَنَّهُمْ مِنْ عَذٰابٍ غَلِیظٍ (۵۰) وَ إِذٰا أَنْعَمْنٰا عَلَی اَلْإِنْسٰانِ أَعْرَضَ وَ نَأیٰ بِجٰانِبِهِ وَ إِذٰا مَسَّهُ اَلشَّرُّ فَذُو دُعٰاءٍ عَرِیضٍ (۵۱) قُلْ أَ رَأَیْتُمْ إِنْ کٰانَ مِنْ عِنْدِ اَللّٰهِ ثُمَّ کَفَرْتُمْ بِهِ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِی شِقٰاقٍ بَعِیدٍ (۵۲)

ص: ۳۱۸

ترجمه:

۴۹-انسان هرگز از تقاضای نیکی(و نعمت)خسته نمی شود،و هر گاه شر و بدی به او رسد مایوس و نومید می گردد.

۵۰-و هر گاه او را رحمتی از سوی خود بعد از ناراحتی بچشانیم می گوید:این به خاطر شایستگی و استحقاق من بوده،و گمان نمی کنم قیامت برپا شود(و به فرض که قیامتی باشد)هر گاه به سوی پروردگارم بازگردم برای من نزد او پاداشهای نیک است!ما کافران را از اعمالی که انجام داده اند(به زودی)آگاه خواهیم کرد،و از عذاب شدید به آنها می چشانیم.

۵۱-و هر گاه نعمتی به انسان دهیم روی می گرداند،و با حال تکبر از حق دور می شود، ولی هر گاه مختصر ناراحتی به او رسد تقاضای فراوان و مستمر(برای برطرف شدن آن)دارد.

۵۲-بگو:به من خبر دهید اگر این قرآن از سوی خداوند باشد و شما به آن کافر شوید چه کسی گمراه تر خواهد بود از کسی که با آن مخالفت می کند؟!

تفسیر:

این انسانهای کم ظرفیت

به تناسب بحثی که در آیات گذشته در باره مشرکان و سرنوشت آنها بیان شده بود،در آیات مورد بحث ترسیمی از حال این انسانهای ضعیف و بی ایمان شده،ترسیمی گویا و روشنگر،و تجسمی زنده و آشکار از این افراد کوتاه فکر و کم ظرفیت.

نخست می فرماید:"انسان هرگز از تقاضای نیکیها،اموال و ثروتها و مواهب زندگی خسته و ملول نمی شود"(لاٰ یَسْأَمُ الْإِنْسٰانُ مِنْ دُعٰاءِ الْخَیْرِ).

هرگز تنور حرص او از گرمی نمی افتد،هر چه بیشتر پیدا می کند باز بیشتر می خواهد،و هر چه به او بدهند باز سیر نمی شود.

"اما اگر دنیا به او پشت کند،نعمتهای او زائل گردد،و شر و بدی و تنگدستی و فقر دامن او را بگیرد،به کلی مایوس و نومید می شود"(وَ إِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَیَؤُسٌ

قَنُوطٌ

).

منظور از انسان در اینجا"انسان تربیت نایافته"ای است که قلبش به نور معرفت الهی و ایمان پروردگار،و احساس مسئولیت در روز جزا روشن نشده، انسانهایی که بر اثر جهان بینیهای غلط در محدوده عالم ماده گرفتارند،و روح بلندی که ما ورای آن را ببیند،و ارزشهای والای انسانی را بنگرد،ندارند.

آری آنها به هنگام اقبال دنیا مسرور و مغرورند،و به هنگام ادبار دنیا مغموم و مایوسند،نه پناهگاهی دارند که به آنها پناه دهد و نه چراغ فروزانی که نور امید بر قلب آنها بپاشد.

ضمنا باید توجه داشت که"دعاء"گاه به معنی خواندن کسی است،و گاه به معنی طلب کردن چیزی است،و در آیه مورد بحث به معنی دوم می باشد، بنا بر این لاٰ یَسْأَمُ الْإِنْسٰانُ مِنْ دُعٰاءِ الْخَیْرِ :یعنی انسان از طلب و تقاضای نیکیها هرگز ملول و خسته نمی شود.

در اینکه"یئوس"و"قنوط"به یک معنی است،یعنی انسان نومید، یا دو معنی مختلف دارد؟و تفاوت میان این دو چیست؟در میان مفسران گفتگو است:

بعضی هر دو را به یک معنی(برای تاکید)دانسته اند (۱).

ولی بعضی"یئوس"را از ماده"یاس"به معنی وجود نومیدی در درون قلب و"قنوط"را به معنی ظاهر ساختن آن در چهره و در عمل دانسته اند (۲).

مرحوم طبرسی در مجمع البیان در میان این دو چنین فرق گذاشته که یاس نومیدی از خیر است و قنوط نومیدی از رحمت (۳).

...

۱- ۱) "المیزان"ذیل آیات مورد بحث(جلد ۱۷ صفحه ۴۲۶)

۲- ۲) "فخر رازی"در تفسیر کبیر(جلد ۲۷ صفحه ۱۳۷)و تفسیر"روح المعانی" (جلد ۲۵ صفحه ۴)

۳- ۳) "مجمع البیان"جلد ۹ صفحه ۱۸

ولی آنچه از موارد استعمال واژه"یاس"و"قنوط"در قرآن مجید به دست می آید این است که یاس و قنوط تقریبا در یک معنی به کار می رود،مثلا در داستان یوسف می خوانیم که یعقوب فرزندان خود را از یاس از رحمت الهی بر حذر داشت،در حالی که آنها در مورد پیدا کردن یوسف هم قلبا مایوس بودند و هم نشانه های یاس را ظاهر کرده بودند(یوسف-۸۷).

و در مورد قنوط در داستان بشارت فرزند به ابراهیم می خوانیم که او از این مساله اظهار تعجب کرد،اما فرشتگان به او گفتند: بَشَّرْنٰاکَ بِالْحَقِّ فَلاٰ تَکُنْ مِنَ الْقٰانِطِینَ :"ما تو را به حق بشارت دادیم بنا بر این مایوس نباش"!(حجر-۵۵).

*** در آیه بعد به یکی دیگر از حالات نامطلوب انسانهای دور مانده از علم و ایمان یعنی حالت غرور و از خود راضی بودن اشاره کرده،می فرماید:"هر گاه ما به انسان رحمتی از سوی خود،بعد از ناراحتی که به او رسیده بچشانیم، می گوید:این به خاطر شایستگی من است و لایق چنین مقام و موهبتی بوده ام" (وَ لَئِنْ أَذَقْنٰاهُ رَحْمَةً مِنّٰا مِنْ بَعْدِ ضَرّٰاءَ مَسَّتْهُ لَیَقُولَنَّ هٰذٰا لِی) (۱).

این بینوای مغرور فراموش می کند که اگر لطف خدا نبود بجای این نعمت باید گرفتار بلا شود،و همچون قارون مستکبر که وقتی خداوند برای آزمایش او ثروت زیادی به وی بخشید و به او گفتند تو هم نیکی کن آن گونه که خدا بر تو روا داشته،گفت:نه،من هر چه دارم بر اثر علم و دانش و لیاقت ذاتی خودم دارم!"قٰالَ إِنَّمٰا أُوتِیتُهُ عَلیٰ عِلْمٍ عِنْدِی "(قصص-۷۸). .

ص:۳۲۱

۱- ۱) بعضی از مفسران گفته اند که جمله"هذا لی"یعنی"این نعمت همیشه برای من پایدار خواهد بود"که در حقیقت دوام آن را می رساند،اما تفسیری که در بالا گفتیم مناسبتر است هر چند میان این دو تضادی وجود ندارد و قابل جمع است که هم خود را مستحق نعمت بداند و هم آن را دائم و جاودانی پندارد

در دنباله آیه می افزاید:این غرور سرانجام او را به انکار آخرت می کشاند و می گوید:من باور ندارم قیامتی در کار باشد"(وَ مٰا أَظُنُّ السّٰاعَةَ قٰائِمَةً).

"و به فرض که قیامتی در کار باشد،هر گاه من به سوی پروردگارم باز گردم پاداشهای نیک و مواهب بسیار از برای من نزد او آماده است"!خدایی که در دنیا مرا اینچنین گرامی داشته حتما در آخرت بهتر از این پذیرایی خواهد کرد! (وَ لَئِنْ رُجِعْتُ إِلىٰ رَبِّی إِنَّ لِی عِنْدَهُ لَلْحُسْنىٰ).

نظیر این مطلب در سوره کهف،در داستان آن دو دوستی که یکی ثروتمند بود و راه کفر و غرور را پیش گرفت،و دیگری در مسیر ایمان ثابت قدم ماند، آمده است:آنجا که قرآن از زبان آن مرد مغرور که صاحب باغها و چشمه های پر آب بود نقل می کند:" مٰا أَظُنُّ أَنْ تَبِیدَ هٰذِهِ أَبَداً- وَ مٰا أَظُنُّ السّٰاعَةَ قٰائِمَةً وَ لَئِنْ رُدِدْتُ إِلىٰ رَبِّی لَأَجِدَنَّ خَیْراً مِنْهٰا مُنْقَلَباً ":"من هرگز گمان نمی کنم قیامت برپا شود،و اگر قیامتی در کار باشد و به سوی پروردگارم بازگردم جایگاهی بهتر و عالیتر از این خواهم یافت"!! (کهف-۳۵ و ۳۶).

ولی خداوند این افراد مغرور و خیره سر را در پایان این آیه چنین تهدید می کند که:"ما به زودی کافران را از اعمالی که انجام داده اند آگاه خواهیم کرد،و از عذاب شدید به آنها می چشانیم"(فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بِمٰا عَمِلُوا وَ لَنُذِیقَنَّهُمْ مِنْ عَذٰابٍ غَلِیظٍ) (۱).

همین معنی در جای دیگر از قرآن مجید و به تعبیر دیگر آمده است:آنجا که می فرماید: وَ لَئِنْ أَذَقْنٰاهُ نَعْمٰاءَ بَعْدَ ضَرّٰاءَ مَسَّتْهُ لَیَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّیِّئٰاتُ عَنِّی إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ :"هر گاه به انسان نعمتی را پس از ناراحتی و شدت بچشانیم می گوید:مشکلات و گرفتاریها برای همیشه از من برطرف شد،و دیگر .

۱- ۱) "عذاب غلیظ"به معنی"عذاب شدید و متراکم"است

بر نخواهد گشت،سپس غرق شادی و غفلت و کبر و غرور می شود"(هود-۱۰).

*** در آیه بعد سومین حالتی را که برای اینگونه انسانها به هنگام اقبال و ادبار دنیای مادی رخ می دهد بازگو می کند که حالت فراموشکاری به هنگام نعمت،و جزع و فزع به هنگام مصیبت است.

می فرماید:"هر گاه به انسان نعمتی دهیم روی می گرداند،و با تکبر از حق دور می شود"(وَ إِذا أَنْعَمْنا عَلَی الْإِنْسانِ أَعْرَضَ وَ نَأی بِجانِبِهِ).

"اما هر گاه مختصر ناراحتی به او برسد تقاضای فراوان و زیادی برای برطرف شدن آن دارد و دعای مستمر می کند"(وَ إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعاءٍ عَرِیضٍ).

"نا"از ماده"نای"(بر وزن رای)به معنی دور شدن می باشد و هنگامی که "جانب"(پهلو)پشت سر آن قرار گیرد کنایه از تکبر و غرور است،چون آدمهای متکبر صورت خود را بر می گردانند و با بی اعتنایی دور می شوند.

"عریض"به معنی پهن در مقابل طویل است،و عرب این دو تعبیر را در مورد کثرت و زیادی به کار می برد.

شبیه همین معنی در سوره یونس آمده است: وَ إِذا مَسَّ الْإِنْسانَ الضُّرُّ دَعانا لِجَنْبِهِ أَوْ قاعِداً أَوْ قائِماً فَلَمّا کَشَفْنا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ کَأَنْ لَمْ یَدْعُنا إِلی ضُرٍّ مَسَّهُ کَذلِکَ زُیِّنَ لِلْمُسْرِفِینَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ :"هنگامی که به انسان مختصر زیانی برسد ما را در همه حال می خواند،در حالی که به پهلو خوابیده،یا نشسته، یا ایستاده است،اما هنگامی که ناراحتی او را بر طرف سازیم چنان می رود که گویی هرگز ما را برای حل مشکلی نخوانده!اینگونه برای اسرافکاران اعمالشان زینت داده شده است"!(یونس-۱۲).

آری چنین است انسان فاقد ایمان و تقوا که دائما به این حالات گرفتار است،به هنگام روی آوردن نعمتها"حریص"و"مغرور"و"فراموشکار"

ص :۳۲۳

و به هنگام پشت کردن نعمتها"مایوس"و نومید و"پر جزع".

ولی در مقابل،مردان حق و پیروان راستین مکتب انبیا آن چنان پرظرفیت و پرمایه اند که نه روی آوردن نعمتها آنها را دگرگون می سازد،و نه ادبار دنیا ضعیف و ناتوان و مایوس،آنها به مصداق رِجٰالٌ لاٰ تُلْهِيهِمْ تِجٰارَةٌ وَ لاٰ بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ سودمندترین تجارتها،و پرفایده ترین درآمدها،آنها را از یاد خدا غافل نمی سازد، آنها فلسفه تلخیها و شیرینیهای زندگی را به خوبی می دانند،آنها می دانند که گاه تلخیها زنگ بیدار باش است،و شیرینی ها آزمایش و امتحان الهی.

گاه تلخیها مجازات غفلتها است،و نعمتها برای برانگیختن حس شکرگزاری بندگان.

قابل توجه اینکه در آیات فوق تعبیر به"اذقنا"و"مسه"شده،که مفهومش این است با مختصر رو آوردن دنیا یا زوال نعمتها وضع این افراد کم مایه دگرگون می شود،و راه غرور،یا نومیدی و یاس را پیش می گیرند،آنها چنان کوتاه فکر و ضعیفند که طبق ضرب المثل معروف با غوره ای ترش می شوند و با مویزی شیرین.

آری یکی از مهمترین آثار ایمان به خدا همان وسعت روح،و بلندی افق فکر،و شرح صدر و آمادگی مقابله با مشکلات و مصائب و مبارزه با هیجانات نامطلوب نعمتها است.

امیر مؤمنان علی ع ضمن دعاهایی که در آن سرمشق به یاران خود می دهد عرض می کند:

نسأل اللّه سبحانه ان یجعلنا و ایاکم ممن لا تبطره نعمه،و لا تقصر به عن طاعه ربه غایه،و لا تحل به بعد الموت ندامه و کئابه:

"از خدا می خواهیم که ما و شما را از کسانی قرار دهد که هیچ نعمتی آنها را مست و مغرور نمی سازد،و هیچ هدفی آنها را از طاعت پروردگار باز نمی دارد، و پس از فرا رسیدن مرگ پشیمانی و اندوه دامانشان را نمی گیرد"(نهج البلاغه

ص :۳۲۴

خطبه ۶۴).

*** در آخرین آیه مورد بحث آخرین سخن را با این افراد لجوج در میان می گذارد،و اصل عقلی معروف دفع ضرر محتمل را با بیانی روشن برای آنها تشریح می کند،خطاب به پیامبر کرده،می فرماید:"به آنها بگو به من خبر دهید اگر این قرآن از سوی خداوند یگانه یکتا باشد(و حساب و جزا و بهشت و دوزخی در کار باشد)و شما به آن کافر شوید،چه کسی گمراه تر خواهد بود از آن کس که در مخالفت دور و گمراهی شدید قرار دارد"؟!(قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ كانَ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقاقٍ بَعِيدٍ) (۱).

البته این گفتار در مورد کسانی است که هیچ دلیل منطقی در آنها کارگر نیست،در حقیقت آخرین سخنی است که به اشخاص لجوج و مغرور و متعصب گفته می شود،و آن اینکه:اگر شما حقانیت قرآن و توحید و وجود عالم پس از مرگ را صد در صد نپذیرید مسلما دلیل بر نفی آن نیز ندارید،بنا بر این این احتمال باقیست که دعوت قرآن و مساله معاد واقعیت داشته باشد،آن گاه فکر کنید چه سرنوشت تاریک و وحشتناکی خواهید داشت با این گمراهی و مخالفت شدید و موضع گیری در برابر این مکتب الهی.

این همان سخنی است که ائمه دین ع در برابر افراد لجوج در آخرین مرحله مطرح می کردند چنان که در حدیثی که در کتاب کافی آمده،می خوانیم:

امام صادق ع با"ابن ابی العوجاء"مادی و ملحد عصر خود سخنان بسیاری داشت،آخرین مرحله که او را در مراسم حج ملاقات کرد بعضی از یاران امام عرض کردند مثل اینکه ابن ابی العوجاء مسلمان شده؟!امام فرمود:او از این کوردل تر .

۱- ۱) "ا رایتم"معمولا آن را به معنی"اخبرونی"(به من خبر دهید)تفسیر می کنند و ما بحث مشروحی در این زمینه در جلد ۵ صفحه ۲۳۱ داشتیم

است،هرگز مسلمان نخواهد شد،هنگامی که چشمش به امام صادق ع افتاد گفت ای آقا و بزرگ من! امام فرمود

ما جاء بک الی هذا الموضع؟ :"تو اینجا برای چه آمده ای"؟! عرض کرد:عاده الجسد،و سنه البلد،و لننظر ما الناس فیه من الجنون و الحق و رمی الحجاره!:"برای اینکه هم جسم ما عادت کرده،هم سنت محیط اقتضاء می کند،ضمنا نمونه هایی از کارهای جنون آمیز مردم، و سر تراشیدنها،و سنگ انداختن ها را تماشا کنم!!" امام فرمود:

انت بعد علی عتوک و ضلالک،یا عبد الکریم! :"تو هنوز بر سرکشی و گمراهی خود باقی هستی،ای عبد الکریم" (۱)! او خواست شروع به سخن کند امام فرمود:"

لاٰ جِدٰالَ فِی الْحَجِّ

:"در حج جای مجادله نیست" و عبای خود را از دست او کشید،و این جمله را فرمود:

ان یکن الامر کما تقول-و لیس کما تقول-نجونا و نجوت،و ان یکن الامر کما نقول-و هو کما نقول-نجونا و هلکت!:

"اگر مطلب این باشد که تو می گویی(و خدا و قیامتی در کار نباشد)که مسلما چنین نیست،هم ما اهل نجاتیم و هم تو،ولی اگر مطلب این باشد که ما می گوئیم،و حق نیز همین است،ما اهل نجات خواهیم بود و تو هلاک می شوی".

"ابن ابی العوجاء"رو به همراهانش کرد و گفت:وجدت فی قلبی حزازه فردونی،فردوه فمات!:"در درون قلبم دردی احساس کردم،مرا بازگردانید،او را بازگرداندند و به زودی از دنیا رفت" (۲)! *** . .

۱- ۱) "عبد الکریم"اسم اصلی"ابن ابی العوجاء"بود،و چون او منکر خدا بود امام ع مخصوصا او را به این نام صدا می زد تا شرمنده شود

۲- ۲) کافی جلد ۱ ص ۶۱(کتاب التوحید باب حدوث العالم)

نکته:

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه:در آیات مورد بحث خواندیم: إِذٰا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعٰاءٍ عَرِیضٍ :"هنگامی که به انسان شر و ناراحتی برسد دعای عریض و مستمر دارد".

ولی در آیه ۸۳ اسراء آمده است:و اذا مسه الشرکان یؤسا:"هنگامی که بدی به او برسد مایوس می شود"(همین مضمون در آیات مورد بحث نیز آمده بود).

سؤال این است:دعای مستمر و کثیر دلیل بر امیدواری است،در حالی که در آیه دیگر می گوید او نومید می شود.

بعضی از مفسران در پاسخ این سؤال مردم را به دو گروه تقسیم کرده اند گروهی که به هنگام سختیها به کلی مایوس می شوند،و گروهی که اصرار در دعا و جزع و فزع دارند (۱).

بعضی دیگر گفته اند:منظور از یاس،نومیدی از اسباب عادی است،و این منافات با تقاضای از خداوند و دعا کردن ندارد (۲).

این احتمال نیز وجود دارد که منظور از"ذو دعاء عریض"تقاضای از خداوند نیست،بلکه جزع و فزع فراوان است،شاهد این سخن آیه ۲۰ سوره معارج است که می فرماید: إِنَّ الْإِنْسٰانَ خُلِقَ هَلُوعاً إِذٰا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً :

"انسان حریص آفریده شده،هنگامی که ناراحتی به او رسد بسیار جزع و فزع می کند"...

ص: ۳۲۷

۱- ۱) تفسیر"روح البیان"جلد ۸ صفحه ۲۸۰

۲- ۲) تفسیر"المیزان"جلد ۱۷ صفحه ۴۲۸ ولی این تفسیر با توجه به اینکه آیات فوق در مورد مذمت اینگونه اشخاص است،در حالی که قطع امید از اسباب ظاهری کردن و روی به خدا آوردن نه تنها عیب نیست بلکه شایسته مدح و تمجید است زیاد مناسب به نظر نمی رسد

یـا اینکه این دو حالت در دو مرحله به اینگونه افراد کم ظرفیت دست می دهـد، در ابتـدا شـروع به دعا و تقاضای زیاد از پیر و پیغمبر می کنند،و فریاد و جزع و فزع سـر می دهند،اما چیزی نمی گذرد که حالت یاس سراسر وجود آنها را فرا گرفته مایوس و خاموش می شوند.

***

ص: ۳۲۸

[سوره فصلت (۴۱): آیات ۵۳ تا ۵۴]

اشاره

سَنُرِیهِمْ آیاتِنا فِی اَلْآفاقِ وَ فِی أَنْفُسِهِمْ حَتّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ اَلْحَقُّ أَ وَ لَمْ یَکْفِ بِرَبِّکَ أَنَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ (۵۳) أَلا إِنَّهُمْ فِی مِرْیَهٍ مِنْ لِقاءِ رَبِّهِمْ أَلا إِنَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ مُحِیطٌ (۵۴)

ترجمه:

۵۳-به زودی نشانه های خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آنها نشان می دهیم تا آشکار گردد که او حق است،آیا کافی نیست که او بر همه چیز شاهد و گواه است.

۵۴-آگاه باشید:آنها از لقای پروردگارشان در شک و تردیدند،ولی خداوند به همه چیز احاطه دارد.

تفسیر:

اشاره

نشانه های حق در جهان بزرگ و کوچک

در این دو آیه که سوره فصلت با آن پایان می گیرد،به دو مطلب مهم که در حقیقت یک نوع جمع بندی از بحثهای این سوره است اشاره شده آیه اول در باره توحید(یا قرآن)سخن می گوید و آیه دوم در باره معاد.

در آیه اول می فرماید:"ما به زودی آیات و نشانه های خود را در آفاق و اطراف جهان،و همچنین در درون جان خود آنها،به آنان،نشان می دهیم،

ص:۳۲۹

تا برای آنها روشن شود که خداوند حق است"(سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ).

"آیات آفاقی"همچون آفرینش خورشید و ماه و ستارگان با نظام دقیقی که بر آنها حاکم است،و آفرینش انواع جانداران و گیاهان و کوه ها و دریاها با عجائب و شگفتیهای بی شمارش،و موجودات گوناگون اسرار آمیزش،که هر زمان اسرار تازه ای از خلقت آنها کشف می شود،و هر یک آیه و نشانه است بر حقانیت ذات پاک او.

و"آیات انفسی"همچون آفرینش دستگاههای مختلف جسم انسان و نظامی که بر ساختمان حیرت انگیز مغز و حرکات منظم قلب و عروق و بافتها و استخوانها،و انعقاد نطفه و پرورش جنین در رحم مادران،و از آن بالاتر اسرار و شگفتیهای روح انسان می باشد،که هر گوشه ای از آن کتابی است از معرفت پروردگار و خالق جهان.

درست است که این آیات قبلا به اندازه کافی از سوی پروردگار ارائه شده، اما با توجه به جمله"سنریهم"که"فعل مضارع"و دلیل بر استمرار است،این ارائه به طور مستمر ادامه دارد،و اگر انسان صدها هزار سال نیز عمر کند هر زمان کشف تازه و ارائه جدیدی از آیات الهی خواهد داشت،چرا که اسرار این جهان پایان پذیر نیست! تمام کتابهای علوم طبیعی و انسان شناسی در تمام ابعادش(علم تشریح، فیزیولوژی،روان شناسی،روانکاوی)و علوم مربوط به شناخت گیاهان و حیوانات، و مواد آلی طبیعت،و هیئت،و غیر آن،در حقیقت همه کتب توحید و معرفه اللّه هستند،چرا که عموما پرده از روی اسرار شگفت انگیزی بر می دارند که بیانگر علم و حکمت و قدرت بی پایان آفریننده اصلی این جهان است.

گاه یکی از این علوم،بلکه یک رشته از ده ها رشته از یکی از این علوم،

تمـام عمر یـک دانشـمند را به خود اختصاص می دهـد،و در پایان می گویـد:افسوس که هنوز از این رشـته چیزی نمی دانم،و آنچه تـا به حـال دانسـته ام مرا به عمق نادانیم رهنمون گردیـده! و در پایان این آیه این بیان لطیف و جالب را با جمله زیبا و پر معنـای دیگری تکمیـل کرده،می افزایـد:"آیا برای آنها کافی نیست که خداونـد شاهـد و گواه بر هر چیز است"(أَ وَ لَمْ یَکْفِ بِرَبِّکَ أَنَّهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ) (۱).

چه شـهادتی از این برتر و بالاـتر که بـا خـط تکوین قـدرت خود را بر پیشـانی همه موجودات نوشـته است،بر صـفحه برگهـای درختـان،در لابلاـی گلبرگهـا، در میـان طبقـات اسـرار آمیز مغز،و بر روی پرده هـای ظریف چشم،بر صـفحه آسـمان و بر قلب زمین،و خلاصه بر همه چیز نشانه های توحید خود را نوشته و گواهی تکوینی داده است.

آنچه در بالا گفته شد یکی از دو تفسـیر معروف و مشهور این آیه است که بر طبق این تفسیر گفتگوی آیه تمام پیرامون مساله توحید و ظهور آیات حق در آفاق و انفس است.

اما تفسـیر دیگر ناظر به اعجاز قرآن است،و خلاصه اش چنین است که خداونـد در این آیه می گویـد:ما معجزات و نشانه های گونـاگون خود را در نقـاط مختلف جزیره عرب،و منـاطق دیگر جهـان،و در مورد خود این مشـرکان،به آنها نشان می دهیم،تا بدانند این قرآن بر حق است.

نشانه های آفاقی مانند پیروزی اسلام در میدانهای مختلف نبرد،و در میدان مبارزه منطقی،و سپس نقاط مختلفی که آئین اسلام آنجا را گشود،و بر افکار مردم .

۱- ۱) ترکیب این جمله از آیه به طوری که بسیاری از مفسران گفته اند چنین است که "با"زائده است و"ربک"به جای فاعل است،و جمله أَنَّهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ بدل آن می باشد و معنی چنین است:او لم یکفهم ان ربک علی کل شـیء شـهید(دقت کنید)

حاکم گردید،و همان جمعیتی که در مکه به هنگام نزول این آیات به ظاهر آن چنان در اقلیت قرار داشتند که توانایی هیچگونه فعالیت مثبتی برای آنها وجود نداشت آری همانها به فرمان پروردگار هجرت کردند و در مدت کوتاهی همه جا زیر پرچم آنها در آمد،و مکتب آنها از سوی گروه عظیمی از مردم سراسر جهان مورد استقبال قرار گرفت.

و آیات انفسی پیروزی مسلمانان بر مشرکان مکه در جنگ بدر،و در روز فتح مکه،و نفوذ نور اسلام در قلب بسیاری از آنها بود.

این آیات آفاقی و انفسی نشان داد که قرآن مجید بر حق است.

همان خدایی که بر همه چیز شاهد و گواه است بر حقانیت قرآن نیز از این طریق گواهی داد.

هر یک از این دو تفسیر قرائن و مرجحاتی دارد،ولی با توجه به ذیل آیه و آیه بعد تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد (۱).

در تفسیر این آیه اقوال دیگری نیز هست که چون قابل ملاحظه نبود از .

ص: ۳۳۲

۱- ۱) تفسیر اول چهار مرجح دارد: نخست اینکه تعبیر آیات بیشتر در مورد دلائل توحید است. دیگر اینکه تعبیر آفاق و انفس با نشانه های توحید سازگارتر می باشد. سوم اینکه ذیل آیه(أَ وَ لَمْ یَکْفِ بِرَبِّکَ أَنَّهُ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ)اشاره به مساله توحید و شهادت تکوینی پروردگار بر حقانیت ذات پاک او است. چهارم در آیه بعد سخن از معاد است و می دانیم مبدء و معاد غالبا قرین یکدیگرند. تفسیر دوم نیز سه مرجح دارد:نخست اینکه ضمیر انه مفرد غایب است،در حالی که ضمیر در آیاتنا متکلم مع الغیر است،و مناسب این است که هر کدام از این دو ضمیر، مطلب خاصی را دنبال کند،دوم اینکه آیه قبل بالخصوص در باره قرآن بود،و سوم اینکه جمله"سنریهم"که فعل مضارع است تناسب با این دارد که آیات مزبور بعدا ارائه می شود (البته در لابلای عبارت ما پاسخ این مرجحات آمده است)(دقت کنید)

ذکر آنها صرفنظر کردیم.

*** آخرین آیه این سوره،سرچشمه اصلی بدبختیهای این گروه مشرک و فاسد و ظالم را بیان کرده،می گوید:"آگاه باشید که آنها از ملاقات پروردگار و رستاخیز در شک و تردیدند"(أَلاَ إِنَّهُمْ فِی مِرْیَهٍ مِنْ لِقاءِ رَبِّهِمْ).

و چون ایمان به حساب و جزا ندارند دست به هر جنایتی می زنند،و تن به هر کار ننگینی می دهند،پرده های غفلت و غرور بر قلب آنها افتاده،و فراموشی ملاقات پروردگار آنها را از اوج عظمت انسانیت به سقوط کشانده است.

اما آنها باید بدانند که"خداوند به هر چیزی احاطه دارد"(أَلاَ إِنَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ مُحِیطٌ).

همه اعمال و گفتار و نیات آنها در پیشگاه علمش روشن است،و تمام آن برای دادگاه بزرگ قیامت ثبت و ضبط خواهد شد.

"مریه"(بر وزن"جزیه"و هم بر وزن"قریه"آمده است)و به معنی تردید در تصمیم گیری است،و بعضی آن را به معنی شک و شبهه عظیم می دانند، ریشه اصلی این لغت را از"مریت الناقه"به معنی فشار دادن پستان شتر بعد از گرفتن شیر است،به این امید که بقایایی در آن باشد،و چون این کار با شک و تردید صورت می گیرد این کلمه به معنی"شک و تردید"آمده است.

و اگر به"مجادله""مراء"گفته می شود،نیز به خاطر این است که انسان می کوشد آنچه را در ذهن طرف است بیرون آورد.

در حقیقت جمله اخیر پاسخی است به بعضی از شبهات کفار در مورد معاد، از جمله اینکه:چگونه ممکن است این خاکهای پراکنده و به هم آمیخته شده از هم جدا گردد؟و چه کسی می تواند اجزای هر انسانی را جمع کند؟و از این گذشته چه کسی آگاه از نیات و اعمال و گفتار همه انسانها در طول تاریخ بشر است.

قرآن در پاسـخ همه این سؤالات می گویـد:خـدایی که به همه چیز احاطه دارد تمام این مسائل برای او روشن است،و دلیل بر احاطه علمی او بر همه چیز تدبیر او و نسبت به همه اشیاء است،چگونه ممکن است مدبر عالم از وضع جهان بیخبر باشد؟! بعضی از مفسران این آیه را نیز مربوط به مساله توحید دانسته اند،نه معاد و گفته اند:منظور این است که این استدلالها در زمینه توحید پروردگار این گروه کافر لجوج را سودی نمی بخشد،چرا که آنها روشـنترین دلیل توحید یعنی حضور خداوند را در همه جا و شهود او را بر همه چیز منکرند،با اینحال چگونه می توانند از دلائل توحید بهره گیرند؟! (۱).

ولی با توجه به اینکه تعبیر"لقاء اللّه"در قرآن مجید معمولا کنایه از قیامت می باشد این تفسیر بعید به نظر می رسد.

***

نکته ها:

اشاره

۱-برهان"نظم"و برهان"صدیقین"

می دانیم فلاسفه از میان دلائل توحید به دو دلیل اهمیت زیادی می دهند:

نخست برهان"نظم" سپس برهان"صدیقین".

برهان نظم چنان که از نامش پیـداست از نظام عالم هستی و اسـرار و دقایق آن به مبـدء علم و قـدرتی که آن را ایجاد و تـدبیر نمـوده،رهنمون می گردد،و قرآن مجیـد پر است از اسـتدلال به این دلیـل روشن،و در همه جـا نمونه هـایی از آیـات حق را در آسمان و زمین،و عالم حیات،و موجودات مختلف،بیان می کند،و از آن طریق آشکاری به سوی ذات پاکش می گشاید.

این دلیل برای همه قشرها قابل درک است،و هر کس به مقدار فهم و معلومات .

۱- ۱) تفسیر"المیزان"جلد ۱۷ صفحه ۴۳۲

خود می تواند از آن بهره گیرد،بزرگترین دانشمندان به مقدار فهمشان و افراد کم سواد و بی سواد نیز به مقدار درکشان.

ولی برهان"صدیقین"برهانی است که با آن از"ذات"به"ذات"می رسند و از وجود واجب تعالی به او پی می برند،و به تعبیر دیگر در اینجا ممکنات و مخلوقات واسطه اثبات وجود او نیستند،بلکه خود ذات او دلیل بر ذات پاکش می شود، و مصداق یا من دل علی ذاته بذاته (۱)می گردد،و یا مصداق شَهِدَ اللّهُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاّ هُوَ "خداوند گواهی می دهد که معبودی غیر از او نیست" (۲).

این استدلال یک استدلال پیچیده فلسفی است که جز آگاهان به مبادی آن نمی توانند به عمق آن پی برند،و منظور ما در اینجا شرح و بسط آن نیست که جای آن کتب فلسفی است،بلکه منظور تنها بیان این حقیقت است که بعضی از مفسران آغاز آیه" سَنُرِیهِمْ آیاتِنا فِی الْآفاقِ "را اشاره به برهان نظم و علت و معلول دانسته اند،و ذیل آن را" أَ وَ لَمْ یَکْفِ بِرَبِّکَ أَنَّهُ عَلی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ "اشاره برهان صدیقین،ولی قرینه روشنی در خود آیه بر این مطلب وجود ندارد.

***

۲-حقیقت احاطه خداوند به همه چیز

هرگز نباید تصور کرد که احاطه خداوند به همه موجودات فی المثل شبیه احاطه هوای پیرامون کره زمین به کره زمین است،که این احاطه دلیل بر محدودیت است،بلکه منظور از احاطه پروردگار به همه چیز معنی بسیار دقیقتر و لطیفتری است و آن وابستگی همه موجودات در ذاتشان به وجود مقدس او است.

به تعبیر دیگر در عالم هستی یک وجود اصیل و قائم به ذات بیش نیست،

۱- ۱) از دعای صباح منقول از امیر مؤمنان علی ع

۲- ۲) آل عمران-۱۸.

و بقیه موجودات امکانیه همه متکی و وابسته به او هستند که اگر یک دم این ارتباط از میان برداشته شود همه فانی و معدوم می شوند.

این احاطه همان حقیقتی است که در کلمات عمیق امیر مؤمنان علی ع در خطبه اول نهج البلاغه به این عبارت بیان شده است:"

مع کل شیء لا بمقارنه و غیر کل شیء لا بمزایله ":"خداوند با همه چیز است اما نه اینکه قرین آنها باشد،و مغایر با همه چیز است نه اینکه از آن بیگانه و جدا باشد".

و این شاید همان است که امام حسین ع در آن دعای پر محتوا و غراء و شیوای عرفه بیان فرموده:

ا یکون لغیرک من الظهور ما لیس لک،حتی یکون هو المظهر لک؟،متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک؟و متی بعدت حتی تکون الآثار هی التی توصل الیک؟عمیت عین لا تراک علیها رقیبا! و خسرت صفقه عبد لم تجعل له من حبک نصیبا.

"الهی!آیا برای موجودات دیگر ظهوری است که برای تو نیست تا آنها نشان دهنده تو باشند؟! کی پنهان شدی تا نیاز به دلیلی داشته باشی که دلالت بر وجودت کند؟ و کی دور شده ای که آثار تو در عالم هستی ما را به تو رهنمون گردد؟! کور باد چشمی که تو را مراقب خود نبیند،و زیانکار باد تجارت بنده ای که نصیبی از حب و عشق تو ندارد"! (1). کی رفته ای ز دل که تمنا کنم تو را؟ کی گشته ای نهفته که پیدا کنم تو را؟! با صد هزار جلوه برون آمدی که من با صد هزار دیده تماشا کنم تو را *** .

1- 1) از دعای عرفه که در غالب کتب معروف دعا در اعمال روز عرفه آمده است

۳-آیات"آفاقی"و"انفسی"

ما هر چه را بتوانیم انکار کنیم نمی توانیم وجود یک نظام حساب شده شگفت انگیز را در عالم هستی،در اطراف خود،و در وجود خودمان،انکار کنیم،گاه یک دانشمند در تمام عمرش به مطالعه ساختمان و اسرار چشم یا مغز یا قلب می پردازد،و کتابهای زیادی که در باره هر یک از اینها نوشته شده مطالعه می کند و باز هم معترف است که هنوز اسرار ناگشوده در باره این موضوعات فراوان است.

وانگهی نباید فراموش کرد که علوم دانشمندان امروز محصول مطالعات متراکم میلیونها دانشمند در طول تاریخ بشر است.

و به این ترتیب در همه جا و بر هر چه بنگریم آثار علم و قدرت بی پایانی را در ما ورای آنها می بینیم،و هر گیاهی که از زمین روید"وحده لا شریک له" گوید،و دل هر ذره ای را که بشکافیم آفتابی در میان آن می بینیم.

بد نیست از موضوعات مهم و پیچیده جهان چشم بر بندیم،و به موضوعات ساده و به اصطلاح پیش پا افتاده رو آوریم تا ببینیم همانها نیز دلائل روشنی برای اثبات وجود آن مبدء بزرگند.

بد نیست در اینجا دو مثال بیاوریم:

۱-حتما می دانید در کف پای هر انسانی گودی مخصوصی است که به هیچوجه چیز مهمی به نظر نمی رسد،اما وقتی می شنویم که در معاینات مخصوص سربازی جوانانی را که ندرتا فاقد این گودی کف پا هستند از سربازی معاف می کنند و یا به کارهای دفتری می گمارند متوجه می شویم که همین موضوع بسیار ساده چه نقشی حساسی در وجود انسان دارد که با نداشتن آن به هنگام ایستادن زود خسته می شود،و به هنگام راه رفتن توانایی لازم برای سربازی را ندارد،اینجاست که اعتراف می کنیم همه چیز در عالم حساب شده است حتی

گودی کف پا.

۲-در درون چشم و دهـان انسـان چشـمه هـای جوشـانی است که دقیقا تنظیم شـده و از روزنه بسـیار ظریف و باریکی در تمام طول عمر و بـدون وقفه دو مایه کاملا مختلف روان است،که اگر نمی بود نه انسان قـدرت دیـدن داشت،و نه توانایی بر سـخن گفتن و جویدن و بلعیدن غذا، و به تعبیر دیگر بدون این دو موضوع ظاهرا کوچک زندگی برای انسان غیر ممکن است.

اگر سـطح چشم دائما مرطوب نباشد گردش حدقه سـخت آزار دهنده و غیر ممکن است،و برخورد پلکها با سـطح چشم آن را می خراشـد،بلکه آن را از حرکت بـاز می دارد! اگر زبـان و گلـو و دهـان مرطوب نباشـد نه سـخن گفتن ممکن است و نه فرو بردن غـذا،تجربه کرده ایـد که وقتی کمی دهان و گلوی انسان خشک می شود حرف زدن و حتی تنفس کردن و غذا خوردن برای او چقدر مشکل می شود؟تا چه رسد به اینکه به کلی این آب قطع گردد.

درون بینی نیز باید دائما مرطوب باشد تا برخورد مداوم هوا و عبور آن به آسانی صورت گیرد.

جالب اینکه از روزنه باریکی که فاضلاب چشم محسوب می شود آبی که از غده های اشکی می جوشد سرازیر بینی می شود و آن را مرطوب نگهمیـدارد، اگر یـک روز این روزنه بسـیار ظریف و باریـک بسـته شود-چنـان که در بعضـی از بیمـاران می بینیم-دائما سیلابی از آب چشم بر صورت جاری است و منظره زننده و وضع مزاحمی دارد.

و اگر تناسب چشمه های اشک با کشش این روزنه ها نیز به هم خورد باز همین موضوع تکرار می شود.

در مورد غده های بزاقی دهان نیز مساله همین است کمبود آن زبان و دهان

ص :۳۳۸

و گلو را خشک و فزونی آن مزاحم سخن گفتن و موجب جریان آب از دهان به خارج است.

ترکیب آب چشم که طعم شوری دارد چنان است که بافتهای ظریف چشم را کاملا حفظ می کند،و به هنگام نشستن گرد و غبار و اشیاء دیگر بر چشم به طور خودکار فوران می یابد و موجود مزاحم را به بیرون پرتاب می کند.

اما ترکیب آب دهان طعم دیگری ندارد،تا طعم غذاها حفظ شود و املاحی در آن وجود دارد که عامل بسیار مؤثری برای هضم غذا است.

اگر در جنبه های فیزیکی و شیمیایی این دو چشمه جوشان و نظام دقیق و حساب شده و ظرافتها و منافع و برکات آن بیندیشیم یقین خواهیم کرد که نمی تواند عامل تصادف کور و کر به وجود آورنده آن باشد،مطالعه همین یک آیه انفسی به ظاهر کوچک کافی است که برای ما تبیین کند او حق است" سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ ".

امام صادق ع در حدیث معروف توحید مفضل که پر است از ذکر آیات آفاقی و انفسی پروردگار در اشاره کوتاه و پر معنی به این مطلب می فرماید:

ای مفضل!تامل الریق و ما فیه من المنفعه،فانه جعل یجری جریانا دائما الی الفم،لیبل الحلق و اللهواه فلا یجف،فان هذه المواضع لو جعلت کذلک کان فیه هلاک الانسان،ثم کان لا تستطیع ان یسیغ طعاما اذا لم یکن فی الفم بله تنفذه،تشهد بذلک المشاهده:

"در آب دهان و منافعی که در آن وجود دارد بیندیش،این آب به طور دائم به سوی دهان سرازیر است تا حلق و زبان کوچک را(که نقش مهمی در بلع غذا دارد)مرطوب نگهدارد و خشک نشود چرا که اگر این اعضا خشک شوند انسان هلاک می شود و اصولا هنگامی که در دهان رطوبتی نباشد نمی تواند غذایی فرو برد تجربه و مشاهده گواه بر این معنی است" (۱). .

۱- ۱) "بحار الانوار"جلد ۳ صفحه ۷۷

از جسم انسان که بگذریم روح او کانون عجائبی است که همه دانشمندان را حیران کرده،و از این آیات بینات هزاران هزار در عالم هستی وجود دارد که همه گواهی می دهند"انه الحق".

اینجاست که بی اختیار با سید الشهداء حضرت امام حسین ع هم صدا شده می گوئیم"عمیت عین لا تراک"خداوندا!کور باد چشمی که تو را نبیند! پایان سوره فصلت ۱۲\ع ۱ ربیع الاول\۱۴۰۵ ۱۵\۹\۱۳۶۳

(۴۲) سوره شوری این سوره دارای پنجاه و سه آیه است و همه آن در مکه نازل شده (جز چند آیه که محل گفتگو است)

اشاره

پنجشنبه ۱۲\ع ۱\۱۴۰۵

ص :۳۴۱

محتوای سوره شوری

نامگذاری این سوره به این نام به خاطر آیه ۳۸ است که مسلمانان را دعوت به مشورت در امور می کند،اما از این که بگذریم این سوره ضمن داشتن محتوای عمومی سوره های مکی،یعنی بحث از مبدء و معاد و قرآن و نبوت،بحثهای مختلفی دارد که به طور خلاصه چنین است:

بخش اول:که مهمترین بخش این سوره را تشکیل می دهد بحث پیرامون وحی و ارتباط خداوند با پیامبران از این طریق مرموز است،که می توان گفت بر تمام سوره سایه افکنده،با آن آغاز می شود،و با آن پایان می یابد،و در لابلای سوره نیز از آن سخن به میان آمده،و به تناسب آن،بحثهایی پیرامون قرآن و نبوت پیامبر اسلام ص و آغاز شروع رسالت از زمان نوح ع مطرح شده.

بخش دوم:اشاراتی است پر معنی به دلائل توحید،و آیات خداوند در آفاق و انفس که بحث وحی را تکمیل می کند،و همچنین بحثهایی از توحید ربوبیت.

بخش سوم:اشاراتی به مساله معاد و سرنوشت کفار در قیامت دارد این بخش نسبت به بخشهای دیگر در این سوره کم است.

بخش چهارم:یک سلسله مباحث اخلاقی است که با ظرافت مخصوصی بیان شده،گاه به ملکات برجسته ای همچون استقامت و توبه و عفو و گذشت و شکیبایی و فرونشاندن آتش خشم یا تعبیرات لطیفی دعوت می کند.

و گاه از ملکات رذیله ای همچون طغیان به هنگام رو آوردن نعمتهای الهی، و لجاجت،و دنیا پرستی،و جزع و فزع به هنگام بروز مشکلات،با عبارات زنده ای نهی می کند.

ص :۳۴۳

و در نهایت مجموعه ای است کامل و دارویی است شفا بخش برای رهروان راه حق.

***

فضیلت تلاوت این سوره

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص چنین آمده است: من قراء سوره حم عسق کان ممن تصلی علیه الملائکه،و یستغفرون له و یسترحمون: "کسی که سوره"شوری"را تلاوت کند از کسانی است که فرشتگان بر او رحمت می فرستند و برای او استغفار و طلب آمرزش می کنند" ۱. و در حدیث دیگری از امام صادق ع می خوانیم:"کسی که سوره شوری را بخواند روز قیامت با صورتی سفید و درخشنده همچون آفتاب محشور می شود، تا به پیشگاه خدا می آید،می فرماید:بنده من!قرائت سوره حم،عسق را تداوم دادی،در حالی که پاداش آن را نمی دانستی،اما اگر می دانستی چه پاداشی دارد هیچگاه از قرائت آن خسته نمی شدی،ولی من امروز پاداش تو را به تو خواهم داد،سپس دستور می دهد او را وارد بهشت کنند و غرق در نعمتهای ویژه بهشتی" ۲. *** . .

ص: ۳۴۴

[سوره الشوری (۴۲): آيات ۱ تا ۵]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِlt;br/gt;حم (۱) عسق (۲) كَذٰلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَ إِلَى اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اَللّٰهُ اَلْعَزِيزُ اَلْحَكِيمُ (۳) لَهُ مٰا
فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي اَلْأَرْضِ وَ هُوَ اَلْعَلِيُّ اَلْعَظِيمُ (۴) تَكٰادُ اَلسَّمٰاوٰاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَ اَلْمَلاٰئِكَةُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ
يَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي اَلْأَرْضِ أَلاٰ إِنَّ اَللّٰهَ هُوَ اَلْغَفُورُ اَلرَّحِيمُ (۵)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده بخشايشگر ۱-حم.

۲-عسق.

۳-اينگونه خداوند عزيز و حكيم به تو و پيامبرانى كه قبل از تو بودند وحى مى كند،

ص: ۳۴۵

۴-آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن او است،و او بلند مرتبه و بزرگ است.

۵-نزدیک است آسمانها(به خاطر نسبتهای ناروای مشرکان)از بالا متلاشی شوند، فرشتگان پیوسته تسبیح و حمد پروردگار خود را بجا می آورند،و برای کسانی که در زمین هستند استغفار می کنند،آگاه باشید خداوند آمرزنده و مهربان است.

تفسیر:

نزدیک است آسمانها متلاشی شود!

باز در این سوره با"حروف مقطعه"روبرو می شویم،حروف مقطعه ای که در یکی از مفصلترین اشکال منعکس شده،یعنی پنج حرف(حم،عسق).

"حم"در آغاز هفت سوره قرآن مجید است(سوره های مؤمن،فصلت، شوری،زخرف،دخان،جاثیه،احقاف)منتها در خصوص سوره شوری"عسق" نیز بر آن افزوده شده است.

کرارا گفته ایم در باره تفسیر حروف مقطعه قرآن سخن بسیار گفته شده و هر یک از مفسران در این زمینه بحثهای فراوانی دارند،و به گفته مفسر بزرگ مرحوم طبرسی یازده تفسیر برای حروف مقطعه قرآن شده است که قسمتهای قابل توجه آن را ما قبلا در آغاز سوره های"بقره"،"آل عمران"،"اعراف" و"مریم"آورده ایم،ولی بعضی دیگر از این تفسیرها چندان قابل ملاحظه، نیست،لذا از ذکر آن چشم پوشیدیم.

ولی پاره ای دیگر از آنها را که تا حدی قابل ملاحظه است در اینجا می آوریم هر چند دلیل قاطعی برای اثبات آن در دست نیست.

از جمله اینکه"حروف مقطعه"برای خاموش ساختن کفار و جلب توجه مردم به محتوای قرآن بوده،زیرا مشرکان لجوج مخصوصا به یکدیگر توصیه کرده بودند هنگامی که پیامبر ص قرآن می خواند کسی گوش به آن فرا ندهد،

و با ایجاد سر و صدا و غوغا نگذارند صدای پیامبر ص به گوش مردم برسد، لذا خداوند در آغاز بسیاری از سوره های قرآن(۲۹ سوره)حروف مقطعه را که مطلب نوظهوری بوده و جلب توجه می کرده،قرار داده است.

علامه طباطبائی(رضوان اللّه تعالی علیه)احتمال دیگری ابداع کرده است که آن را دوازدهمین تفسیر برای این حروف می توان شمرد هر چند خود او آن را به عنوان یک احتمال و حدس بیان نموده است.

و خلاصه آن چنین است:

هنگامی که سوره هایی را که با"حروف مقطعه"آغاز می شود مورد دقت قرار می دهیم می بینیم سوره هایی که با یک نوع حروف مقطعه آغاز می شود مطالب مشترکی دارند،فی المثل سوره هایی که با"حم"شروع می شود بلافاصله بعد از آن جمله" تَنْزِیلُ الْکِتابِ مِنَ اللّهِ "یا چیزی که به معنی آن است قرار گرفته،و سوره هایی که با"الر"شروع می شود بعد از آن" تِلْکَ آیاتُ الْکِتابِ " و یا شبیه آن است.

و سوره هایی که با"الم"آغاز می گردد به دنبال آن" ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فِیهِ "یا مفهوم آن است.

از اینجا می توان حدس زد که میان حروف مقطعه،و محتوای این سوره ها ارتباط خاصی است،تا آنجا که مثلا سوره اعراف که با"المص"شروع شده"مضمون و محتوایش جامع میان مضمون سوره های"الم"و سوره"ص"است.

البته این ارتباط ممکن است بسیار عمیق و دقیق باشد،و افهام عادی به آن راه نیابد.

و شاید اگر آیات این سوره ها را در کنار هم بچینیم و با هم مقایسه کنیم مطالب تازه ای برای ما در این زمینه کشف شود (۱) .

۱- ۱) تفسیر المیزان جلد ۱۸ صفحه ۵ و ۶

تفسیر دیگری که قبلا نیز به آن اشاره کرده ایم این است که این حروف ممکن است اشارات و رموزی برای نامهای خدا و نعمتهای او،و مسائل دیگر باشد،فی المثل در سوره مورد بحث سوره شوری"ح"را اشاره به رحمن"م" را به مجید"ع"را به علیم"س"را به قدوس و"ق"را به قاهر دانسته اند (۱).

گرچه بعضی به این سخن ایراد کرده اند که اگر منظور از رموز این است که دیگری آگاه نشود این معنی در حروف مقطعه صادق نیست،چرا که این نامهای بزرگ خدا در آیات دیگر با صراحت آمده،ولی باید توجه داشت که اشارات و رموز همیشه برای محرمانه ماندن مطالب نیست،بلکه گاه جنبه علامت اختصاری دارد،این معنی در گذشته وجود داشته و در عصر ما نیز بسیار گسترش پیدا کرده است به طوری که نامهای بسیاری از مؤسسات و تشکیلات بزرگ به صورت حروف مقطعه است که هر کدام را از آغاز یک کلمه انتخاب نموده،سپس با هم تلفیق کرده اند.

*** بعد از حروف مقطعه،طبق معمول سخن از وحی و قرآن شروع می شود، می فرماید:"اینگونه خداوند عزیز و حکیم به تو و پیامبرانی که قبل از تو بودند وحی می کند"(کَذٰلِکَ یُوحِی إِلَیْکَ وَ إِلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَ اللّٰهُ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ).

در حقیقت"کذلک"اشاره به محتوای این سوره و مطالب بلند و والای آن است.

سرچشمه وحی همه جا یکی است،و آن علم و قدرت پروردگار است، و محتوای وحی نیز در اصول و کلیات نسبت به تمام پیامبران یکی است،هر چند .

۱- ۱) این تفسیر در حدیثی از امام صادق(ع)نقل شده است(تفسیر قرطبی جلد ۹ ص ۲۲ ۵۸)

در خصوصیات آن بر حسب نیاز زمان و مسیر تکاملی انسانها تغییراتی رخ می دهد (۱).

قابل توجه اینکه در آیات مورد بحث به هفت وصف از اوصاف کمال خداوند اشاره شده است که هر کدام از آنها به نحوی در مساله وحی دخالت دارد،از جمله دو وصفی است که در همین آیه می خوانیم(عزیز و حکیم).

عزت و قدرت شکست ناپذیر او ایجاب می کند که توانایی بر وحی و محتوای عظیم آن را داشته باشد،و حکمت او ایجاب می کند که وحی الهی از هر نظر حکیمانه و هماهنگ با نیازهای تکامل انسانها باشد جمله "یوحی "(وحی می فرستد)به حکم اینکه فعل مضارع است دلیل بر استمرار وحی از آغاز خلقت آدم تا عصر پیامبر خاتم است.

*** سپس می افزاید:"آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن او است،و او بلند مرتبه و با عظمت است"(لَهُ مٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیمُ).

مالکیت او نسبت به آنچه در آسمان و زمین است ایجاب می کند که از مخلوقات خود و سرنوشت آنها بیگانه نباشد،بلکه به تدبیر امر آنها بپردازد، و نیازهای آنها را از طریق وحی بر آنها نازل کند،و این سومین وصف از هفت وصف کمال او است.

"علو مقام"و"عظمت"او که چهارمین و پنجمین اوصاف او در این آیات است اشاره به این است که او هیچگونه نیاز و حاجتی به اطاعت و بندگی بندگان

ص :۳۴۹

۱- ۱) گرچه مفسران در مشار الیه"کذلک"احتمالات و تفسیرهای مختلفی ذکر کرده اند ولی ظاهر این است که مشار الیه همین آیاتی است که بر پیامبر اسلام ص نازل شده است، بنا بر این مفهوم آیه چنین میشود"وحی همین گونه است که خداوند بر تو و پیامبران پیشین نازل میکند"و اینکه به صورت اشاره به دور ذکر شده با اینکه مشار الیه نزدیک است برای عظمت و احترام است چنان که قبلا نیز گفته ایم.

ندارد،و اگر برنامه هایی برای آنان تنظیم کرده و از طریق وحی فرستاده است تنها برای این است که بر بندگان جودی کند.

*** در آیه بعد می افزاید"نزدیک است آسمانها(به خاطر نزول این وحی بزرگ از سوی خداوند بزرگ-یا-به خاطر نسبتهای ناروایی که مشرکان و کفار به ذات پاک او می دادند و بتها را شریک او می شمردند)از بالا متلاشی شوند" (تَكادُ السَّماواتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ) (۱).

این جمله چنان که اشاره کردیم دو گونه تفسیر دارد که برای هر کدام شاهدی در دست است:نخست اینکه در ارتباط با مساله وحی که موضوع بحث آیات گذشته بود می باشد،و در حقیقت شبیه چیزی است که در آیه ۲۱ سوره حشر آمده لَوْ أَنْزَلْنا هٰذَا الْقُرْآنَ عَلىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللّهِ :

"هر گاه این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم به خاطر خوف خداوند خاشع و از هم شکافته می دیدی"! آری این کلام خدا است که نزولش از آسمانها لرزه بر آنها می افکند نزدیک است آنها را از هم متلاشی سازد،اگر بر کوه ها نازل می شد از هم می شکافت چرا که سخنی است عظیم از سوی خداوندی حکیم،تنها قلب این انسان لجوج و خیره سر است که در برابر آن نرم و تسلیم نمی شود! دیگر اینکه نزدیک است آسمانها به خاطر شرک و بت پرستی این مشرکان که پستترین موجودات را همردیف مبدء بزرگ عالم هستی قرار می دهند از هم متلاشی گردد.

تفسیر اول متناسب آیات مورد بحث در زمینه وحی است و تفسیر دوم .

۱- ۱) "یتفطرن"از ماده"فطر"(بر وزن سطر)در اصل به معنی شکاف از طول است

متناسب با آیه ۹۰ و ۹۱ سوره مریم می باشد که بعد از ذکر گفتار ناهنجار کفار که برای خدا فرزند قائل شدند،می فرماید: تَکٰادُ السَّمٰاوٰاتُ یَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبٰالُ هَدًّا أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمٰنِ وَلَداً :"نزدیک است آسمانها به خاطر این سخن از هم پاره شود،و زمین بشکافد،و کوه ها به شدت فرو ریزد،چرا که آنها برای خداوند رحمن فرزندی قائل شدند".این دو تفسیر در عین حال با هم منافاتی ندارد،و می تواند در مفهوم آیه جمع باشد.

در اینکه چگونه آسمانها و کوه ها که موجوداتی جامدند در برابر عظمت وحی یا گفتار ناهنجار مشرکان ممکن است از هم بشکافند تفسیرهای متعددی وجود دارد که شرح آن را در سوره مریم ذیل آیات فوق آورده ایم،و خلاصه اش چنین است:

مجموعه عالم هستی،از جماد و نبات و غیر آن،دارای یک نوع عقل و شعور است،هر چند ما آن را درک نمی کنیم،و بر همین اساس تسبیح و حمد خدا می گویند،و در برابر کلام او خاضع و خاشعند.

یا اینکه این تعبیر کنایه از عظمت و اهمیت مطلب است،مثل اینکه می گوئیم حادثه به قدری عظیم بود که گویی آسمان و زمین بر سر ما خراب کردند.

سپس در دنباله آیه می افزاید:"فرشتگان تسبیح و حمد پروردگارشان را بجا می آورند و برای کسانی که در زمین هستند استغفار می کنند"(وَ الْمَلاٰئِکَةُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِی الْأَرْضِ).

رابطه این جمله با جمله قبل بنا بر تفسیر اول چنین است که فرشتگان حامل این وحی بزرگ آسمانی پیوسته حمد و تسبیح خدا بجا می آورند،و او را به هر کمالی می ستایند،و از هر نقصی منزه می شمرند،و چون در محتوای این وحی بزرگ یک سلسله تکالیف و وظائف الهی است،و احیانا ممکن است برای مؤمنان لغزشهایی پیش آید،می گوید آنها به یاری مؤمنان می شتابند،و برای لغزشهای

آنها از خدا طلب آمرزش می کنند.

اما بنا بر تفسیر دوم تسبیح و حمد ملائکه برای تنزیه خداوند از نسبت شرک به او است،و استغفارشان نیز برای مشرکانی است که بیدار شده و ایمان آورده اند،و راه توحید را یافته و به سوی پروردگار یکتا باز گشته اند.

جایی که فرشتگان برای این گناه بزرگ در مورد گروه با ایمان استغفار کنند به طریق اولی برای سایر گناهان آنها نیز استغفار خواهند کرد و شاید مطلق بودن آیه نیز به همین دلیل است.

نظیر این بشارت بزرگ در آیه ۷ سوره مؤمن نیز آمده است: اَلَّذِینَ یَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَ مَنْ حَوْلَهُ یُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَ یُؤْمِنُونَ بِهِ وَ یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا رَبَّنا وَسِعْتَ کُلَّ شَیْءٍ رَحْمَةً وَ عِلْماً فَاغْفِرْ لِلَّذِینَ تابُوا وَ اتَّبَعُوا سَبِیلَکَ :"حاملان عرش الهی و فرشتگانی که پیرامون آن هستند تسبیح و حمد پروردگارشان می گویند،و برای مؤمنان استغفار می کنند،و می گویند:

پروردگارا!رحمت و علم تو همه چیز را فرا گرفته،مؤمنانی را که از راه تو پیروی کردند بیامرز".

در پایان این آیه به ششمین و هفتمین اوصاف پروردگار که آنهم در زمینه غفران و رحمت است و تناسب نزدیکی با مساله وحی و محتوای آن در مورد وظائف مؤمنان دارد اشاره کرده می فرماید:"آگاه باشید خداوند آمرزنده و مهربان است" (أَلا إِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِیمُ).

و به این ترتیب مجموعه کاملی از اسمای حسنای خداوند را در رابطه با مساله وحی بیان می کند،و در ضمن اشاره لطیفی است بر اجابت دعای فرشتگان در مورد استغفار برای مؤمنان،بلکه علاوه بر آمرزش رحمتش را نیز بر آن می افزاید که فضل او عظیم است.

در باره حقیقت"وحی"در پایان همین سوره به تناسب آیه ۵۱-۵۲ سخن

خواهیم گفت.

***

نکته:

آیا فرشتگان برای همه استغفار می کنند؟

در اینجا سؤالی پیش می آید،و آن اینکه:جمله"و یَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِی الْأَرْضِ "در اینجا مطلق است،و نشان می دهد که فرشتگان برای تمام اهل زمین استغفار می کنند،اعم از مؤمن و کافر،آیا این معنی ممکن است؟ پاسخ این سؤال را آیه ۷ سوره مؤمن داده است،زیرا می گوید یَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِینَ آمَنُوا بنا بر این شرط آن ایمان است،بعلاوه آنها معصومند و هرگز برای کسانی که زمینه آمرزش ندارند تقاضای محال نمی کنند.

***

ص :۳۵۳

[سوره الشوری (۴۲): آیات ۶ تا ۸]

اشاره

وَ اَلَّذِينَ اِتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيٰاءَ اَللّٰهُ حَفِيظٌ عَلَيْهِمْ وَ مٰا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ (۶) وَ كَذٰلِكَ أَوْحَيْنٰا إِلَيْكَ قُرْآناً عَرَبِيًّا لِتُنْذِرَ أُمَّ اَلْقُرىٰ وَ مَنْ حَوْلَهٰا وَ تُنْذِرَ يَوْمَ اَلْجَمْعِ لاٰ رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي اَلْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي اَلسَّعِيرِ (۷) وَ لَوْ شٰاءَ اَللّٰهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وٰاحِدَةً وَ لٰكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشٰاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَ اَلظّٰالِمُونَ مٰا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَ لاٰ نَصِيرٍ (۸)

ترجمه:

۶-کسانی که غیر خدا را ولی خود انتخاب کردند خداوند حساب همه اعمال آنها را نگهمیدارد،و تو مامور نیستی که آنها را مجبور به قبول حق کنی.

۷-و اینگونه قرآنی عربی(فصیح و گویا)بر تو وحی کردیم،تا ام القری و کسانی را که اطراف آن هستند انذار کنی،و آنها را از روزی که همه خلائق دور آن روز جمع می شوند و شک و تردید در آن نیست بترسانی همان روز که گروهی در بهشتند و گروهی در آتش! ۸-و اگر خدا می خواست همه آنها را امت واحدی قرار می داد(و اجبارا هدایت می کرد،

ص:۳۵۴

ولی هـدایت اجباری فایـده ای نـدارد)اما خداونـد هر کس را بخواهـد در رحمتش وارد می کنـد و برای ظالمان ولی و یاوری نیست.

تفسیر:

قیامی از "ام القری"

به تنـاسب اشـاره ای که در آیـات گذشـته به مسـاله شـرک شـده،در نخسـتین آیه مورد بحث به نتیجه کـار مشـرکان و انتهـای مسیرشان پرداخته می گوید:"کسانی که غیر خدا را ولی خود برگزیدند خداوند حساب اعمال آنها را نگهمیدارد، و از نیاتشان آگاه است"(وَ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِیاءَ اللّهُ حَفِیظٌ عَلَیْهِمْ).

تا به موقع حساب آنها را برسد و کیفر لازم را به آنها بدهد.

سپس روی سـخن را به پیـامبر ص کرده،می گویـد:"تو مـامور نیستی که آنهـا را مجبور به قبول حق سـازی"(وَ ما أَنْتَ عَلَیْهِمْ بِوَکِیلٍ).

وظیفه تو تنها ابلاغ رسالت،و رسانیدن پیام خدا به همه بندگان است شبیه این جمله در قرآن فراوان است: لَسْتَ عَلَیْهِمْ بِمُصَیْطِرٍ :"تو سیطره و غلبه بر آنها نداری"(غاشیه-۲۲). ما أَنْتَ عَلَیْهِمْ بِجَبّارٍ :"تو موظف به اجبار آنها نیستی"(ق-۴۵). وَ ما جَعَلْناکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظاً :"تو مسئول اعمال آنها نیستی و برای اجبار آنان مبعوث نشده ای"(انعام-۱۰۷). ما عَلَی الرَّسُولِ إِلاَّ الْبَلاغُ :"رسول وظیفه ای جز ابلاغ رسالت ندارد" (مائده-۹۹).

و بیـانگر این واقعیت است که خداونـد می خواهـد بنـدگان آزاد باشـند و راه او را با اراده و اختیار خود بپوینـد،چرا که ارزش واقعی ایمان و عمل صالح در همین است،و ایمان و عمل اجباری ارزش معنوی ندارد.

***

ص :۳۵۵

بار دیگر به مساله وحی باز می گردد،و اگر در آیات قبل از اصل وحی سخن در میان بود در اینجا سخن از هدف نهایی وحی است،می فرماید:"اینگونه قرآنی عربی فصیح و گویا بر تو وحی کردیم تا ام القری(مکه)و کسانی را که در اطراف آن هستند انذار کنی"(وَ کَذٰلِکَ أَوْحَیْنٰا إِلَیْکَ قُرْآناً عَرَبِیًّا لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُریٰ وَ مَنْ حَوْلَهٰا).

"و آنها را از روزی که همه خلایق در آن روز جمع می شونـد و شک و تردیدی در آن نیست بترسانی"(وَ تُنْذِرَ یَوْمَ الْجَمْعِ لاٰ رَیْبَ فِیهِ).

از آن روز کـه مردم به دو گروه تقسیم می شونـد"گروهی در بهشتند، و گروهی در آتش سوزان دوزخ"(فَرِیقٌ فِی الْجَنَّهِ وَ فَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ).

تعبیر"کذلک"ممکن است اشاره به این معنی باشد که همانگونه که بر انبیای پیشین به زبان خودشان وحی فرستادیم بر تو نیز به زبان خودت قرآنی عربی وحی کردیم(بنا بر این"کذلک"اشاره به جمله" وَ إِلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَ "می باشد).

و نیز می تواند اشاره به جمله بعد باشد،یعنی وحی ما بر تو اینگونه است:

به صورت قرآنی عربی با هدف انذار.

درست است که از ذیل آیه یعنی جمله" فَرِیقٌ فِی الْجَنَّهِ وَ فَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ " استفاده می شود که وظیفه پیامبر هم انـذار است و هـم بشارت،ولی از آنجا کـه تاثیر"انـذار"در نفوس مخصوصا در افراد نادان و لجوج عمیقتر است،در آیـه، دو بـار فقط روی"انذار"تکیه شده،با این تفاوت که در مرحله اول سخن از انذار شوندگان است،و در مرحله دوم سخن از چیزی است که باید از آن بترسند یعنی دادگاه قیامت.

روزی که به خاطر اجتماع عموم انسانها رسواییش بسیار دردناک و شدید

ص :۳۵۶

است (۱).

در اینجا سؤالی مطرح است و آن اینکه آیا از جمله" لِتُنْذِرَ أُمَّ الْقُرىٰ وَ مَنْ حَوْلَها "استفاده نمی شود که هدف از نزول قرآن انذار مردم مکه و اطراف آن است؟آیا این تعبیر با جهانی بودن اسلام تضاد ندارد؟! پاسخ این سؤال با توجه به یک نکته روشن می شود،و آن اینکه:کلمه "ام القری"که یکی از نامهای مکه است از دو واژه ترکیب یافته"ام"که در اصل به معنی اساس و ابتدا و آغاز هر چیزی است،و مادر را هم به همین جهت"ام" می گویند که اساس و اصل فرزندان است.

و"قری"که جمع"قریه"به معنی هر گونه آبادی و شهر است،اعم از شهرهای بزرگ و کوچک یا روستاها،و شواهد زیادی نیز در قرآن بر این معنی وجود دارد.

اکنون ببینیم چرا"مکه"را"ام القری"نامیده اند؟(مادر و اصل همه آبادیها).

روایات اسلامی تصریح می کند که همه زمین نخست زیر آب غرق بود و خشکیها تدریجا سر از آب بیرون آوردند(علم امروز نیز این معنی را پذیرفته است).

این روایات می گوید:نخستین نقطه ای که از زیر آب سر برآورد"کعبه بود، و سپس خشکیهای زمین از کنار آن گسترش یافت که از آن به عنوان دحو الارض (گسترش زمین)یاد شده است.

با توجه به این تاریخچه روشن می شود که"مکه"اصل و اساس و آغاز همه .

ص: ۳۵۷

۱- ۱) توجه داشته باشید"انذار"به دو مفعول متعدی می شود که در آیه مورد بحث در جمله اول مفعول اول آن ذکر شده،و در جمله دوم مفعول دوم،البته گاه مفعول دوم آن همراه "با"می باشد و می گویند انذره بذلک

آبادیهای روی زمین است،بنا بر این هر گاه گفته شود"ام القری و من حولها" پیداست که تمام مردم روی زمین را شامل می شود (۱).

از این گذشته می دانیم اسلام تدریجا گسترش یافت:

پیامبر ص نخست مامور بود بستگان نزدیک خود را انذار کند،چنان که در آیه ۲۱۴ سوره شعرا می خوانیم: وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ،تا هسته بندی اسلام محکم شود،و آماده گسترش گردد.

سپس در مرحله دوم پیامبر مامور شد ملت عرب را تبلیغ و انذار کند، چنان که در آیه ۳ سوره فصلت آمده:" قُرْآناً عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ "این قرآنی است عربی برای قومی که می فهمند و درک می کنند" (۲).

و در آیه ۴۴ سوره زخرف نیز آمده است: وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ :

"این قرآن مایه تذکر تو و قوم تو است".

هنگامی که پایه های اسلام در میان این قوم قوی و مستحکم شد پیامبر ص ماموریت گسترده تری یافت،و مامور انذار جهانیان شد،چنان که در آیه اول سوره فرقان می خوانیم: تَبارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقانَ عَلى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعالَمِينَ نَذِيراً :

"جاوید و پر برکت است خداوندی که قرآن را بر بنده اش نازل کرد تا همه جهانیان را انذار کند(و آیات فراوان دیگر).

و به خاطر همین ماموریت بود که پیامبر ص نامه به سران بزرگ جهان آن روز در خارج از جزیره عربستان نوشت،و کسراها و قیصرها و نجاشیها را به اسلام دعوت کرد. . .

۱- ۱) این تعبیر در سوره انعام آیه ۹۲،نیز آمده است،و ما توضیح بیشتر را در این زمینه در جلد پنجم صفحه ۴۴ داده ایم

۲- ۲) آنچه در بالا گفته شد در صورتی است که"عربی"را به معنی زبان عربی بدانیم،اما اگر به معنی فصیح تفسیر شود،آیه مفهوم دیگری خواهد داشت

و نیز بر اساس همین خط و برنامه بود که پیروانش برای تبلیغ اسلام بعد از او به همه جهان گام نهادند،و تعالیم اسلام را در دنیا منتشر ساختند.

در اینکه چرا روز قیامت"یوم الجمع"نامیده شده،تفسیرهای متعددی وجود دارد:

گاه گفته اند به خاطر آن است که میان ارواح و اجساد جمع می شود.

گاه گفته اند از این نظر است که بین انسان و عملش جمع خواهد شد.

و یا از این نظر که میان ظالم و مظلوم اجتماع حاصل می شود.

ولی ظاهر این است که منظور اجتماع همه خلایق در آن روز بزرگ است از اولین و آخرین،همانگونه که در آیه ۵۰ سوره واقعه آمده است: قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلىٰ مِيقٰاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ :"بگو اولین و آخرین همگی در موعد روز معینی جمع می شوند".

*** و از آنجا که جمله" فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ "بیانگر تقسیم مردم به دو گروه بود،در آیه بعد می افزاید:"اگر خدا می خواست همه آنها را امت واحدی قرار می داد،و به حکم اجبار هدایت می کرد و مؤمن می ساخت".

(وَ لَوْ شٰاءَ اللّٰهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وٰاحِدَةً).

اما ایمان اجباری چه ارزشی دارد؟و چگونه می تواند معیار کمال انسانی گردد؟تکامل واقعی آن است که انسان با اراده خویش،و در نهایت اختیار و آزادی طی کند.

آیات قرآن پر است از دلائل اختیار و آزادی اراده انسان،اصولا امتیاز انسان از جانداران دیگر همین مساله است،و اگر آزادی انسان از او گرفته شود در حقیقت انسانیت او از او گرفته شده است! این بزرگترین امتیازی است که خداوند به او داده،و راه تکامل را به

صورت نامحدود به روی او گشوده است،این سنت غیر قابل تغییر الهی است.

و عجیب است که گروهی بیخبر هنوز طرفدار مکتب جبرنـد،و در عین حـال دم از مکتب انبیا می زننـد،در حالی که قبول جبر مساوی است با نفی تمام محتوای مکتب انبیا،نه تکلیف مفهومی خواهد داشت،نه سؤال و جواب،نه اندرز و نصیحت،و به طریق اولی نه ثواب و عقاب! نه انسان هرگز در کار خود تردید می کند و نه پشیمانی مفهومی خواهد داشت،و نه اصلاح اشتباهات گذشته.

سپس بـه مسـاله مهم دیگری در این رابطه می پردازد و توصـیف گروهی را که اهـل بهشت و سعادتند در برابر گروهی که به دوزخ فرسـتاده می شونـد بـا این عبارت بیان می کنـد:"ولی خداونـد هر که را بخواهـد در رحمت خود وارد می کنـد، و برای ظالمان ولی و یاوری نیست"(وَ لٰكِنْ يُدْخِلُ مَنْ يَشٰاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَ الظّٰالِمُونَ مٰا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَ لاٰ نَصِيرٍ).

بـا تـوجه بـه اینکـه گروه دوزخی را بـا وصـف"ظلـم"مشـخص می کنـد روشن می شـود که منظـور از"من یشـاء"(هر کس را بخواهد)در جمله اول گروهی است که ظالم نیستند.

به این ترتیب"عادلان"بهشتی اند،و غرق در رحمت خدا،و ظالمان دوزخیند.

اما بایـد توجه داشت که"ظالم"در اینجا،و در بسیاری دیگر از آیات قرآن،معنی وسـیع و گسترده ای دارد،و تنها شامل کسانی نمی شود که به دیگران ستم کرده اند،بلکه کسانی که بر خود ستم کرده،یا آنها که در عقیده منحرفند، نیز ظالمند،و چه ظلمی برتر از شـرک و کفر اسـت؟لقمـان به فرزنـدش می گویـد: يٰا بُنَيَّ لاٰ تُشْرِكْ بِاللّٰهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ :"فرزنـدم چیزی را شریک خدا قرار مده که شرک ظلم عظیم است"(لقمان-۱۳).

در آیه دیگر می خوانیم: أَلاٰ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الظّٰالِمِينَ اَلَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ وَ يَبْغُونَهٰا عِوَجاً وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كٰافِرُونَ :"آگاه باشید لعنت خدا بر ظالمان است،همانها که مردم را از راه حق باز می دارند،و آن را دگرگون می سازند،و به آخرت ایمان ندارند".

در مورد فرق میان"ولی"و"نصیر"بعضی گفته اند"ولی"کسی است که بدون درخواست به انسان کمک کند،اما"نصیر"مفهومی اعم دارد (۱).

این احتمال نیز وجود دارد که"ولی"اشاره به سرپرستی است که به حکم ولایت و بدون درخواست،حمایت و کمک می کند،و نصیر فریادرسی است که بعد از تقاضای کمک به یاری انسان می شتابد.

۱- ۱) طبرسی در"مجمع البیان"جلد ۸ صفحه ۲۷۹(ذیل آیه ۲۲ عنکبوت).

[سوره الشوری (۴۲): آیات ۹ تا ۱۲]

اشاره

أَمِ اِتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ اَلْوَلِيُّ وَ هُوَ يُحْيِ اَلْمَوْتىٰ وَ هُوَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۹) وَ مَا اِخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اَللَّهِ ذٰلِكُمُ اَللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ (۱۰) فَاطِرُ اَلسَّمٰاوَاتِ وَ اَلْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجاً وَ مِنَ اَلْأَنْعَامِ أَزْوَاجاً يَذْرَؤُكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ اَلسَّمِيعُ اَلْبَصِيرُ (۱۱) لَهُ مَقَالِيدُ اَلسَّمٰاوَاتِ وَ اَلْأَرْضِ يَبْسُطُ اَلرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (۱۲)

ترجمه:

۹-آیا آنها غیر خدا را ولی خود برگزیدند در حالی که ولی تنها خداوند است،و او است که مردگان را زنده می کند،و او است که بر هر چیزی توانا است.

۱۰-در هر چیز اختلاف کنید داوریش با خدا است،این است خداوند پروردگار من، بر او توکل کرده ام،و به سوی او باز می گردم:

۱۱-او آفریننده آسمانها و زمین است،و از جنس شما همسرانی برای شما قرار داد، و جفتهایی از چهارپایان آفرید،و شما را به این وسیله(به وسیله همسران)تکثیر می کند،همانند او چیزی نیست،و او شنوا و بینا است:

۱۲-کلیدهای آسمان و زمین از آن او است،روزی را برای هر کس بخواهد گسترش می دهد و برای هر کس بخواهد محدود می سازد،او از همه چیز آگاه است.

ص: ۳۶۲

تفسیر:

اشاره

ولی مطلق خدا است

از آنجا که در آخرین آیه بحث گذشته این واقعیت بیان شده که هیچ ولی و یاوری جز خداوند نیست،در آیات مورد بحث برای تایید این واقعیت و نفی ولایت غیر خدا دلائل زنده ای مطرح می کند.

نخست در لباس تعجب و انکار می فرماید:"آیا آنها غیر خدا را ولی خود قرار دادند"؟(أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِیاءَ) (۱).

با اینکه"ولی تنها اوست"(فَاللّهُ هُوَ الْوَلِیُّ).

پس اگر می خواهند برای خود ولی و سرپرستی برگزینند باید خدا را برگزینند.

چرا که دلائل ولایت او با بیان اوصاف کمالیه اش در آیات پیشین روشن شد، خداوندی که عزیز و حکیم است،خداوندی که مالك و علی و عظیم است،پروردگاری که غفور و رحیم می باشد این اوصاف هفتگانه ای که گذشت خود بهترین دلیل برای انحصار ولایت در او است.

سپس به دلیل دیگری پرداخته می گوید:"او است که مردگان را حیات می بخشد"(و هو یحیی الموتی).

و چون معاد و رستاخیز به دست او است،و بزرگترین نگرانی انسان چگونگی زندگی او بعد از مرگ است،بنا بر این باید دست به دامن والای او زد و نه غیر او.

سپس به ذکر دلیل سومی پرداخته،می گوید:"او است که بر هر چیزی قادر و توانا است"(وَ هُوَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ).

اشاره به اینکه شرط اصلی"ولی"دارا بودن قدرت است و قادر حقیقی او است. .

۱- ۱) بعضی از مفسران مانند"زمخشری"در کشاف و فخر رازی در تفسیر کبیر"ام" را در اینجا به معنی استفهام انکاری گرفته اند،و بعضی مانند طبرسی در"مجمع البیان" و قرطبی در تفسیر"الجامع لاحکام القرآن"به معنی"بل"گرفته اند

*** و در آیه بعد چهارمین دلیل ولایت او را به این صورت شرح می دهد:

"در هر چیز اختلاف کنید داوری و حکمش با خدا است"و تنها او است که می تواند به اختلافات شما پایان دهد(وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ).

آری یکی از شؤون ولایت آن است که بتواند به اختلافات کسانی که تحت ولایت او هستند با داوری صحیحش پایان دهد،آیا بتها و شیاطینی که معبود واقع شده اند توانایی بر چنین کاری دارند؟یا این کار مخصوص خداوندی است که هم حکیم و آگاه به طرق حل هر گونه اختلاف است،و هم قادر است حکم و داوری خود را اجرا کند،پس خداوند عزیز و حکیم باید حاکم باشد نه غیر او.

گرچه بعضی از مفسران خواسته اند مفهوم" مَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ " را محدود به اختلاف در تاویل آیات متشابه،یا فقط مخاصمات و اختلافات حقوقی بدانند،ولی مفهوم آیه گسترده است،و هر گونه اختلافی چه در معارف الهی و عقائد،و چه در احکام تشریعی،و چه در مسائل حقوقی و قضایی،و یا غیر آن در میان انسانها روی دهد به حکم آنکه معلوماتشان محدود و ناچیز است باید از سرچشمه فیض علم حق و از طریق وحی برطرف گردد.

بعد از ذکر این دلائل مختلف بر انحصار مقام ولایت در ذات پاک خداوند از قول پیامبرش ص می گوید:"این است خداوند پروردگار من با این اوصاف کمالیه"(ذٰلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي) (1).

"و به همین دلیل من او را ولی و یاور خود برگزیده ام،بر او توکل کردم .

۱- ۱) در آغاز این جمله کلمه"قل"مقدر است،بنا بر این تنها این جمله و ما بعد آن است که از زبان پیامبر ادا می شود،اما جمله" وَ مَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ "ادامه بیانات پروردگار است،و آنها که غیر این را انتخاب کرده اند ظاهرا راه درستی را نپیموده اند

و به سوی او در مشکلات و گرفتاریها و لغزشها باز می گردم"(عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ).

قابل توجه اینکه جمله" ذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبِّى "اشاره به ربوبیت مطلقه خداوند یعنی مالکیت توام با تدبیر می کند،و می دانیم ربوبیت دارای دو شاخه است:

شاخه تکوینی که به اداره نظام آفرینش باز می گردد،و شاخه تشریعی که بیانگر احکام و وضع قوانین و ارشاد مردم وسیله سفیران الهی است.

و بر این اساس به دنبال آن،دو مساله"توکل"و"انابه"مطرح شده است،که اولی واگذاری امور خویش در نظام تکوین به خدا است و دومی باز گشت، در امور تشریعی به او است(دقت کنید) (۱).

*** آیه بعد می تواند دلیل پنجمی بر ولایت مطلقه پروردگار باشد،یا دلیلی بر مقام ربوبیت و شایستگی او برای توکل و انابه،می فرماید:"او است که آسمانها و زمین را به وجود آورده است"(فَاطِرُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ).

"فاطر"از ماده"فطر"(بر وزن سطر)در اصل به معنی شکافتن چیزی است،در مقابل"قط"که به قول بعضی به معنی قطع عرضی است،گویی به هنگام آفرینش موجودات پرده تاریک عدم شکافته می شود، و هستیها از آن بیرون می آیند به همین مناسبت هنگامی که غلاف خوشه خرما شکافته می شود و خوشه از آن سر بر می آورد به آن"فطر"(بر وزن شتر)می گویند (۲).

البته منظور از آسمانها و زمین در اینجا تمام آسمانها و زمین و موجوداتی است که در آنها و میان آنها وجود دارد،چرا که خالقیت خداوند شامل همه . .

۱- ۱) المیزان جلد ۱۸ صفحه ۲۳

۲- ۲) در باره معنی فطر بحث جالبی در جلد ۵ ص ۱۷۱ داشتیم که نیاز به تکرار آن نمی بینیم

آنها است.

سپس به توصیف دیگری از افعال او پرداخته می گوید:"برای شما همسرانی از جنس خودتان قرار داد،و همچنین از چهارپایان جفتهایی آفرید،و شما را بدینوسیله تکثیر می کند"(جَعَلَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً وَ مِنَ الْأَنْعامِ أَزْواجاً یَذْرَؤُکُمْ فِیهِ) (۱).

این خود یکی از نشانهای بزرگ تدبیر پروردگار و ربوبیت و ولایت او است که برای انسانها همسرانی از جنس خودشان آفریده،که از یک سو مایه آرامش روح و جان او هستند،و از سوی دیگر مایه بقاء نسل و تکثیر مثل و تداوم وجود او.

گرچه قرآن با توجه به خطاب"یذرؤکم"(شما انسانها را تکثیر می کند)این معنی را در مورد انسان بیان داشته،ولی ناگفته پیداست که این حکم از نظر تکثیر مثل در مورد چهارپایان و موجودات زنده دیگر نیز جاری است،در واقع خداوند نخواسته است در یک خطاب جمع کند،و از مقام والای او بکاهد،لذا خطاب را تنها به انسانها کرده،تا حکم بقیه نیز به تبع انسانها روشن شود.

در توصیف سومی که در این آیه ذکر شده می فرماید:"هیچ چیزی همانند او نیست"(لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ).

این جمله در حقیقت پایه اصلی شناخت تمام صفات خدا است که بدون توجه به آن به هیچیک از اوصاف پروردگار نمی توان پی برد،زیرا خطرناکترین پرتگاهی که بر سر راه پویندگان طریق"معرفه اللّه"قرار دارد همان پرتگاه .

---

۱ - ۱) ضمیر"فیه"به"تدبیر"یا"جعل ازواج"باز می گردد-ضمنا"یذرؤ" از ماده"ذرا"(بر وزن زرع)به معنی"خلقت و آفرینش"است،لکن آفرینشی که با ظاهر ساختن افراد توام باشد،و به معنی پراکنده ساختن و منتشر نمودن نیز آمده است

تشبیه"است که خدا را در وصفی از اوصاف شبیه مخلوقاتش بدانند،این امر سبب می شود که به"دره شرک"سقوط کنند.

به تعبیر دیگر او وجودی است بی پایان و نامحدود از هر نظر و هر چه غیر او است محدود و متناهی است از هر نظر،از نظر عمر،قدرت،علم،حیات، اراده،فعل،و خلاصه همه چیز،و این همان خط"تنزیه"و پاک شمردن خداوند از نقائص ممکنات است.

به همین دلیل بسیاری از مفاهیمی که در مورد غیر خداوند ثابت است در مورد ذات پاک او اصلا معنی ندارد،فی المثل بعضی از کارها برای ما"آسان" است و بعضی "سخت"،بعضی از اشیاء از ما"دور"است و بعضی"نزدیک"بعضی از حوادث در"گذشته"واقع شده و بعضی در"حال"یا"آینده"واقع می شود، همچنین بعضی"کوچک"است و بعضی"بزرگ"چرا که وجود ما محدود است و با مقایسه موجودات دیگر با آن این مفاهیم پیدا می شود،اما برای وجودی که از هر نظر بی نهایت است و ازل و ابد را همه در بر گرفته،این معانی تصور نمی شود،دور و نزدیکی در باره او نیست،همه نزدیکند،مشکل و آسانی وجود ندارد،همه آسان است،آینده و گذشته ای نیست،همه برای او"حال"است، و قابل توجه اینکه درک این معانی نیاز به دقت و خالی کردن ذهن از آنچه به آن خو گرفته است می باشد.

به همین دلیل می گوئیم:شناخت اصل وجود خدا آسان است،اما شناخت صفات او مشکل! امیر مؤمنان علی ع در نهج البلاغه می فرماید:

و ما الجلیل و اللطیف و الثقیل و الخفیف و القوی و الضعیف فی خلقه الا سواء "موجودات بزرگ و کوچک،سنگین و سبک،قوی و ضعیف،همه در خلقتش یکسانند،و در برابر قدرت

ص :۳۶۷

او بی تفاوت" (۱).

و در پایان آیه و بیان اوصاف دیگر ذات مقدسش می گوید:"او شنوا و بینا است"(وَ هُوَ السَّمِیعُ الْبَصِیرُ).

آری او هم خالق است،و هم مدبر،هم شنوا است و هم بینا،و در عین حال شبیه و نظیر و مانند ندارد،به همین دلیل باید تنها در سایه ولایت و ربوبیت او قرار گرفت،و قید بندگی غیر او را از خود برداشت.

*** در آخرین آیه مورد بحث سخن از سه قسمت دیگر از صفات فعل و ذات پروردگار است که هر کدام مساله ولایت و ربوبیت او را در بعد خاصی نشان می دهد:

نخست می فرماید"کلیدهای آسمانها و زمین در دست او است"(لَهُ مَقالِیدُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ).

بنا بر این هر کس هر چه دارد از او است،و هر چه می خواهد باید از او بخواهد،نه تنها"کلیدها"بلکه"خزائن"آسمانها و زمین نیز از آن او است " وَ لِلّهِ خَزائِنُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ "(منافقون-۷).

"مقالید"جمع مقلید(بر وزن اقلید)به معنی کلید است،و این کلمه در بسیاری از مواقع به صورت کنایه از تسلط کامل بر چیزی به کار می رود، گفته می شود کلید این کار در دست من است،یعنی راه و برنامه و شرایط پیروزی آن همه در اختیار من قرار دارد و(در باره ریشه این لغت و ویژگیهای آن بحث مشروحتری در ذیل آیه ۶۳ سوره زمر در جلد ۱۹ آورده ایم).

در توصیف بعد که در حقیقت نتیجه ای است برای توصیف قبل،می افزاید:

"روزی را برای هر کس بخواهد گسترش می دهد و برای هر کس بخواهد تنگ .

۱- ۱) "نهج البلاغه"خطبه ۱۸۴

و محدود می سازد"(یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشٰاءُ وَ یَقْدِرُ).

از آنجا که خزائن عالم در دست او است تمام رزق و روزیها نیز در قبضه قدرت او قرار دارد،و بر طبق مشیتش که از حکمت او سرچشمه می گیرد و مصالح بندگان در آن ملحوظ است آن را تقسیم می کند.

و از آنجا که بهره مند ساختن همه موجودات زنده از روزیها نیاز به علم و آگاهی از مقدار،احتیاجات و محل و سایر خصوصیات آنها دارد،در آخرین توصیف اضافه می کند:"او به همه چیز دانا است"(إِنَّهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ).

درست همانند مطلبی که در آیه ۶ سوره هود آمده است: وَ مٰا مِنْ دَابَّةٍ فِی الْأَرْضِ إِلاّٰ عَلَی اللّٰهِ رِزْقُهٰا وَ یَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهٰا وَ مُسْتَوْدَعَهٰا کُلٌّ فِی کِتٰابٍ مُبِینٍ :

"هیچ جنبنده ای در زمین نیست مگر اینکه روزی او بر خدا است،او قرارگاه و محل نقل و انتقالش را می داند،همه اینها در کتاب آشکاری ثبت است".

و به این ترتیب در چهار آیه مورد بحث یازده وصف دیگر از اوصاف کمالیه پروردگار(اعم از اوصاف ذات و اوصاف فعل)بیان شده است:

وصف ولایت مطلقه او،احیای مردگان،توانایی بر همه چیز،خالقیت آسمانها و زمین،آفرینش همسران و تکثیر انسانها،عدم وجود مثل و مانند برای او،شنوا بودن،بینا بودن،سلطه بر خزائن آسمان و زمین،رزاقیت،و علم او به همه چیز.

صفاتی که از نظر بیان مکمل یکدیگر،و همه دلیلی بر ولایت و ربوبیت او و در نتیجه طریقی است برای اثبات توحید عبادت.

***

ص:۳۶۹

نکته ها:

اشاره

۱–شناخت صفات خدا

از آنجا که علم و دانش ما بلکه تمام هستی ما محدود است هرگز نمی توانیم به کنه و حقیقت ذات خداوند که نامحدود است،برسیم چرا که آگاهی از کنه چیزی به معنی احاطه بر او است،چگونه موجود محدود می تواند احاطه بر ذات نامحدودی پیدا کند،همچنین شناخت کنه"صفات"خدا که عین ذات او است نیز برای موجود محدودی همچون ما امکان پذیر نیست.

بنا بر این آنچه ما از ذات و صفات خدا می دانیم یک علم اجمالی است،و بیشتر بر محور آثارش دور می زند.

از سوی دیگر چون الفاظ ما برای رفع نیازمندیهای زندگی روزمره ما وضع شده،هرگز نمی تواند بیانگر ذات و صفات نامحدود حق باشد،لذا الفاظ علم و قدرت و حیات و ولایت و مالکیت و سایر الفاظی که بیانگر صفات ثبوتیه و سلبیه او است رنگ دیگری به خود می گیرد،و اینجاست که گاه به تعبیراتی برخورد می کنیم که در یک نظر سطحی متناقض و متضاد است،اما با دقت روشن می شود که همه بیانگر یک واقعیت است.

مثلا می گوئیم خداوند هم"اول"است و هم"آخر"هم"ظاهر"است و هم "باطن"با همه چیز است اما همراه آنها نیست،و جدا از همه چیز است اما بیگانه از آنها نیست.

البته اگر با معیار مفاهیم این الفاظ در موجودات محدود و ممکن سخن بگوئیم چیزی که اول است نمی تواند آخر باشد،و چیزی که ظاهر است نمی تواند باطن باشد،ولی هنگامی که این الفاظ را در افق ذات بی نهایت او می اندیشیم می بینیم همه با هم جمع است،چرا که موجود نامتناهی در عین اول بودن آخر و در عین ظاهر بودن باطن است.

اینجاست که می گوئیم مهم در شناخت اوصاف جمال و جلال او این است که به این حقیقت توجه داشته باشیم"هیچ چیز مثل او نیست،و او نیز شبیه به هیچ چیز نیست"" لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ ".

امیر مؤمنان علی ع این حقیقت را به وضوح در خطبه های نهج البلاغه بازگو کرده است،آنجا که می فرماید:

ما وحده من کیفه،و لا حقیقته اصاب من مثله،و لا اياه عنى من شبهه،و لا صمده من اشار اليه و توهمه:

"آن کس که برای او کیفیت قائل شود او را یکتا ندانسته،و کسی که برای او مثل و مانندی قرار دهد به حقیقت ذاتش پی نبرده.

و هر کس او را شبیه چیزی بشمرد او را قصد نکرده.

و آن کس که به او اشاره کند یا در وهم و اندیشه خویش آورد او را از ابعاد منزه ندانسته"! (۱).

در جای دیگر می فرماید:

کل مسمی بالوحده غیره قلیل: "هر چیز نام وحدت بر آن گذارده شود موجود کمی است،جز او که وحدتش دلیل بر عظمت نامتناهی اوست" (۲).

کوتاه سخن اینکه باید در باب صفات خدا همیشه با چراغ" لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ "(چیزی همانند او نیست)حرکت کرد،و در پرتو" لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُواً أَحَدٌ "(هیچکس همانند و شبیه او نیست)به ذات پاکش نگریست،و تعبیر "سبحان اللّه"در عبادات و غیر عبادات اشاره ای به همین حقیقت است.

***

۲-یک نکته ادبی

با توجه به اینکه"کاف"در جمله" لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْءٌ "کاف تشبیه است . .

ص :۳۷۱

۱- ۱) خطبه ۱۸۶

۲- ۲) خطبه ۶۵

و به معنی مثل می آید جمله چنین معنی می دهد:"همانند مثل او چیزی نیست" این تکرار سبب شده که بسیاری از مفسران"کاف"را زائده بدانند که معمولا برای تاکید می آید،و در کلمات فصحاء فراوان است.

ولی در اینجا تفسیر لطیفتری وجود دارد و آن اینکه گاه گفته می شود:

مثل تو از میدان حوادث فرار نمی کند،یعنی مثل تو با این شجاعت،با این عقل و هوش و درایت نباید از میدان حوادث بگریزد(خلاصه کسی که اوصاف تو را دارد باید چنین و چنان باشد).

در آیه مورد بحث نیز معنی چنین می شود:مثل خداوند با این اوصاف که ذکر شد،با این علم گسترده و قدرت عظیم و بی پایان و...همانندی نخواهد داشت.

این نکته نیز قابل توجه است که به گفته بعضی از ارباب لغت چند واژه داریم که همه معنی"مثل"را می رساند،اما هیچکدام جامعیت مفهوم آن را ندارد:

"ند"(بر وزن ضد)در جایی گفته می شود که فقط منظور شباهت در جوهر و ماهیت است.

"شبه"در جایی که تنها سخن از کیفیت در میان است.

"مساوی"تنها در موردی گفته می شود که بحث از کمیت است.

"شکل"در جایی به کار می رود که قدر و مساحت مطرح است.

ولی"مثل"مفهوم گسترده و عامی دارد که همه این مفاهیم در آن جمع است،لذا هنگامی که خداوند اراده می کند هر گونه شبیه و نظیر را از ذات خود نفی کند می فرماید" لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ " (۱).

. ***

***

۱- ۱) "مفردات راغب"ماده"مثل"

۳–چند یادآوری در باره روزی بخشی خداوند

اشاره

الف–معیار گستردگی و تنگی روزی–

هرگز نبایـد تصور کرد که وسـعت رزق دلیل بر محبت خداوند،و یا تنگی معیشت دلیل بر خشم و غضب او است،زیرا خداوند گـاه انسـان را به وسـعت روزی آزمـایش می کنـد،و اموال سـرشاری در اختیـار او قرار می دهـد، و گاه با تنگی معیشت میزان مقاومت و پایمردی او را روشن می سازد،و آنها را از این طریق پرورش می دهد.

گـاه ثروت زیـاد مـایه بلاـ و عـذاب جـان صاحبـان آنهاست،و هر گونه آرامش و استراحت را از آنها می گیرد چنان که قرآن مجیـد در آیه ۵۵ سوره توبه می گویـد: فَلاـ تُعْجِبْـكَ أَمْوالُهُمْ وَ لا أَوْلادُهُمْ إِنَّما يُرِيـدُ اللّهُ لِيُعَـذِّبَهُمْ بِها فِي الْحَياهِ الـدُّنْيا وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُـهُمْ وَ هُمْ كافِرُونَ :"فزونی اموال و اولاد آنها تو را در شـگفتی فرو نبرد،خـدا می خواهـد آنان را به این وسـیله در زندگی دنیـا مجـازات کنـد و در حال کفر بمیرنـد"! در جای دیگر می گویـد: أَ يَحْسَـبُونَ أَنَّما نُمِـدُّهُمْ بِهِ مِنْ مالٍ وَ بَنِينَ نُسارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْراتِ بَلْ لاـ يَشْعُرُونَ :"آیـا آنهـا چنین می پندارنـد که اموال و فرزنـدانی را که به آنان داده ایم برای این است که درهای خیرات را به رویشان بگشائیم، چنین نیست،آنها نمی فهمند"(مؤمنون–۵۵–۵۶).

ب–تقدیر روزی تضادی با تلاشها ندارد–

نبایـد از آیاتی که در زمینه تقـدیر و انـدازه گیری روزی به وسـیله پروردگار آمـده چنین اسـتنباط کرد که تلاشـها و کوششـها نقشـی در این زمینه ندارد،و اینها را بهانه تنبلی و فرار از زیر بار مسـئولیتها و مجاهدتها در مقیاس فرد و اجتماع قرار داد،که این پندار بر ضد آیات فراوانی از قرآن مجید است که سعی و کوشش و تلاش را معیار موفقیتها شمرده است.

هدف این است که با تمام تلاشها و کوششها باز به روشنی می بینیم دست

دیگری نیز در کار است که گاه نتیجه تلاشها بر باد می رود و گاه به عکس،تا مردم فراموش نکنند در پشت عالم اسباب دست قدرت"مسبب الاسباب"کار می کند و در هر حال محرومیتهای ناشی از تنبلی و سستی را هرگز نباید به حساب تقسیم روزی از ناحیه خداوند گذارد،چرا که خود فرموده روزی را به تناسب تلاشها وسعت می دهم.

ج-روزی تنها به معنی مواهب مادی نیست-

روزی معنی وسیعی دارد که روزیهای معنوی را نیز در بر می گیرد،بلکه روزی اصلی همین روزی معنوی است،در دعاها تعبیر به رزق در مورد روزیهای معنوی بسیار به کار رفته است، در مورد حج می گوئیم:الهم ارزقنی حج بیتک الحرام.

در مورد و توفیق اطاعت و دوری از معصیت آمده:الهم ارزقنی توفیق الطاعه و بعد المعصیه...

در دعاهای روزه ماه رمضان می خوانیم اللهم ارزقنی فیه طاعه الخاشعین (دعای روز ۱۵)و همچنین در مواهب معنوی دیگر.

د-قرآن و اسباب فزونی روزی:

قرآن چند امر را معرفی کرده که خود درسی سازنده برای تربیت انسان است،در یک جا می گوید: لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ "هر گاه شکر نعمتها را بجا آورید(و آن را در مصرف واقعی صرف کنید) نعمت را بر شما افزون می کنم"(ابراهیم-۷).

در جای دیگر مردم را به تلاش دعوت کرده،می گوید هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فِي مَنٰاكِبِهٰا وَ كُلُوا مِنْ رِزْقِهِ "او کسی است که زمین را تسلیم و خاضع در برابر شما قرار داد تا بر پشت آن راه روید و از رزق آن استفاده کنید"(ملک-۱۵).

در جای دیگر تقوی و درستکاری را معیار گشایش روزی قرار داده می فرماید وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنٰا عَلَيْهِمْ بَرَكٰاتٍ مِنَ السَّمٰاءِ وَ الْأَرْضِ

"هر گاه مردم روی زمین ایمان آورند و تقوا پیشه کنند برکات آسمان و زمین را به روی آنها می گشائیم"(اعراف-۹۶).

ه-تنگی رزق و مسائل تربیتی:

گـاه تنگی رزق به خـاطر جلـوگیری از طغیـان مردم است،چنـان که در آیه ۲۷ شـوری(همین سوره)می خوانیم: وَ لَوْ بَسَطَ اللّٰهُ الرِّزْقَ لِعِبٰادِهِ لَبَغَوْا فِی الْأَرْضِ :

"هر گاه خداونـد روزی را بر مردم گشاده دارد راه ظلم و طغیان پیش می گیرند"! ز-قرآن تاکید دارد که انسانها روزی بخش خود را تنها خدا بدانند و از غیر او تقاضا نکنند،و به دنبال این ایمان و توکل بر نیرو و تلاش و سعی خود متکی باشند در آیه ۳ فاطر آمده است: هَلْ مِنْ خٰالِقٍ غَیْرُ اللّٰهِ یَرْزُقُکُمْ مِنَ السَّمٰاءِ وَ الْأَرْضِ :"آیا خالقی غیر از خدا وجود دارد که شـما را از آسمان و زمین روزی دهد"و در آیه ۱۷ عنکبوت می خوانیم: فَابْتَغُوا عِنْدَ اللّٰهِ الرِّزْقَ :"تنها روزی را نزد خدا بجوئید".

و به این ترتیب روح بی نیازی و ترک وابستگی و ابای نفس را در انسانها زنده می کند.

در مورد تقسیم ارزاق و تلاش برای زنـدگی و اسـباب و سرچشـمه های روزی بحثهای مشـروحی در جلـد ۱۱ صفحه ۳۱۰ به بعد(ذیل آیه ۷۱ نحل)و در جلد ۹ صفحه ۱۸ به بعد(ذیل آیه ۶-هود)داشتیم.

***

[سوره الشوری (۴۲): آیات ۱۳ تا ۱۴]

اشاره

شَرَعَ لَكُمْ مِنَ اَلدِّينِ مٰا وَصّٰى بِهِ نُوحاً وَ اَلَّذِي أَوْحَيْنٰا إِلَيْكَ وَ مٰا وَصَّيْنٰا بِهِ إِبْرٰاهِيمَ وَ مُوسىٰ وَ عِيسىٰ أَنْ أَقِيمُوا اَلدِّينَ وَ لاٰ تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى اَلْمُشْرِكِينَ مٰا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اَللّٰهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشٰاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ (۱۳) وَ مٰا تَفَرَّقُوا إِلاّٰ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَهُمُ اَلْعِلْمُ بَغْياً بَيْنَهُمْ وَ لَوْ لاٰ كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّ اَلَّذِينَ أُورِثُوا اَلْكِتٰابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ (۱۴)

ترجمه:

۱۳-آئینی را برای شما تشریع کرد که به نوح توصیه کرده بود،و آنچه را بر تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید.خداوند هر کس را بخواهد بر می گزیند،و کسی را که به سوی او باز گردد هدایت می کند.

۱۴-آنها پراکنده نشدند مگر بعد از علم و آگاهی،و این تفرقه جویی بخاطر انحراف از حق بود(و عداوت و حسد)و اگر فرمانی از سوی پروردگارت صادر نشده بود

ص:۳۷۶

که آنها تا سر آمد معینی زنده و آزاد باشند خداوند در میان آنها داوری می کرد و کسانی که بعد از آنها وارثان کتاب شدند از آن در شک و تردیدند،شکی توام با بدبینی و سوء ظن.

تفسیر:

اشاره

آئین تو عصاره آئین همه انبیاست

از آنجا که بسیاری از بحثهای این سوره در برابر مشرکان است و در آیات قبل نیز از همین موضوع سخن به میان آمده،آیات مورد بحث این حقیقت را روشن می سازد که دعوت اسلام به توحید دعوت تازه ای نیست،دعوت تمام پیامبران اولو العزم است،نه تنها اصل توحید بلکه تمام اصول دعوت انبیا در مسائل بنیادی در همه ادیان آسمانی یکی بوده است.

می فرماید:"خداوند آئینی را برای شما تشریع کرد که به نخستین پیامبر اولو العزم نوح توصیه کرده بوده"(شَرَعَ لَکُمْ مِنَ الدِّینِ مٰا وَصّٰی بِهِ نُوحاً).

"همچنین آنچه را بر تو وحی فرستادیم،و ابراهیم و موسی و عیسی را به آن سفارش کردیم"(وَ الَّذِی أَوْحَیْنٰا إِلَیْکَ وَ مٰا وَصَّیْنٰا بِهِ إِبْرٰاهِیمَ وَ مُوسیٰ وَ عِیسیٰ).

و به این ترتیب آنچه در شرایع همه انبیا بوده و در شریعت تو است و"آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری"! تعبیر"من الدین"نشان می دهد که هماهنگی شرایع آسمانی تنها در مساله توحید و یا اصول عقائد نیست،بلکه مجموعه دین الهی از نظر اساس و ریشه همه جا یکی است،هر چند تکامل جامعه انسانی ایجاب می کند که تشریعات و قوانین فرعی هماهنگ با تکامل انسانها رو به تکامل رود تا به حد نهایی و خاتم ادیان رسد.

به همین دلیل در آیات دیگر قرآن شواهد فراوانی وجود دارد که نشان می دهد اصول کلی عقائد و قوانین و وظایف در همه ادیان یکسان بوده.

ص :۳۷۷

مثلا در شرح حال بسیاری از انبیا در قرآن مجید می خوانیم که نخستین دعوتشان این بود یا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّهَ (۱).

و در جای دیگر می خوانیم وَ لَقَدْ بَعَثْنا فِی کُلِّ أُمَّهٍ رَسُولاً أَنِ اعْبُدُوا اللّهَ :

"ما در هر امتی رسولی را فرستادیم تا به مردم بگویند خداوند یگانه را پرستش کنید".

انذار به رستاخیز نیز در دعوت بسیاری از انبیا آمده است(انعام ۱۳۰، اعراف ۵۹،شعراء ۱۳۵،طه ۱۵،مریم ۳۱).

موسی و عیسی و شعیب ع از نماز سخن می گویند(طه ۱۴،مریم ۳۱ هود ۸۷)ابراهیم دعوت به حج می کند(حج ۲۷).

و روزه در همه اقوام پیشین بوده است(بقره ۱۸۳).

لذا در دنباله آیه به عنوان یک دستور کلی به همه این پیامبران بزرگ می افزاید:"به همه آنها توصیه کردیم که دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید"(أَنْ أَقِیمُوا الدِّینَ وَ لا تَتَفَرَّقُوا فِیهِ).

توصیه به دو امر مهم:نخست برپا داشتن آئین خدا در همه زمینه ها(نه تنها عمل کردن بلکه اقامه و احیای آن).

دوم پرهیز از بلای بزرگ،یعنی تفرقه و نفاق در دین.

و به دنبال آن می افزاید:"هر چند این دعوت شما،بر مشرکان سخت گران است"(کَبُرَ عَلَی الْمُشْرِکِینَ ما تَدْعُوهُمْ إِلَیْهِ).

آنها بر اثر جهل و تعصب سالیان دراز آن چنان به شرک و بت پرستی خو گرفته اند و در اعماق وجودشان حلول کرده که دعوت به توحید مایه وحشت آنها است، بعلاوه در شرک منافع نامشروع سران مشرکان محفوظ است،در حالی که .

ص :۳۷۸

۱- ۱) اعراف ۵۹،۶۵،۷۳،۸۵ هود-۵۰،۶۱،۸۴ که به ترتیب در مورد نوح، هود،صالح،شعیب آمده است

توحید مایه قیام مستضعفان می گردد و جلو هواپرستیها و مظالم آنها را می گیرد.

ولی با این حال همانگونه که گزینش پیامبران به دست خدا است،هدایت مردم نیز به دست او است"خداوند هر کس را بخواهد بر می گزیند،و کسی را که به سوی او باز گردد هدایت می کند"(اَللّٰهُ یَجْتَبِی إِلَیْهِ مَنْ یَشٰاءُ وَ یَهْدِی إِلَیْهِ مَنْ یُنِیبُ).

در این آیه نکته هایی است که باید به آن توجه داشت:

۱-"شرع"از ماده"شرع"(بر وزن زرع)در اصل به معنی راه روشن است،راه ورود به نهرها را نیز"شریعه"می گویند،سپس این کلمه در مورد ادیان الهی و شرایع آسمانی به کار رفته،چرا که راه روشن سعادت در آن است،و طریق وصول به آب حیات ایمان و تقوی و صلح و عدالت است.

و از آنجا که آب مایه پاکیزگی و طهارت و حیات است این واژه تناسب روشنی با آئین الهی که از نظر معنوی همین کارها را با روح و جان انسان و جامعه انسانیت می کند دارد (۱).

۲-در این آیه تنها به پنج تن از پیامبران خدا اشاره شده(نوح و ابراهیم و موسی عیسی و محمد ص)چرا که پیامبران اولو العزم یعنی صاحبان دین و آئین جدید تنها این پنج تن هستند،و در حقیقت آیه اشاره ای است به انحصار پیامبران صاحب شریعت در این پنج نفر.

۳-در آغاز از نوح یاد شده،چرا که نخستین شریعت یعنی آئینی که دارای همه گونه قوانین عبادی و اجتماعی بود از او آغاز گشت و پیامبران پیش از او برنامه و دستورات محدودی داشتند (۲). . .

۱- ۱) این معنی به طور اجمال در لسان العرب و مفردات راغب و دیگر کتب لغت آمده است

۲- ۲) در این زمینه شرحی در ذیل آیه ۲۱۳ سوره بقره آورده ایم(جلد ۲ صفحه ۵۸)

و به همین دلیل در قرآن و روایات اسلامی سخنی از کتب آسمانی قبل از نوح نیامده است.

۴-قابل توجه اینکه در ذکر این پنج تن نخست از نوح ع سخن به میان آمده،سپس از پیامبر اسلام ص و بعد از ابراهیم ع و موسی ع و عیسی ع این ترتیب بندی به خاطر این است که نوح به خاطر آغازگر بودنش در آغاز قرار گرفته،و پیامبر اسلام ص بخاطر عظمتش بلافاصله بعد از او و دیگران به ترتیب زمان ظهور بعد از آنها.

۵-این نکته نیز قابل توجه است که در مورد پیامبر اسلام ص تعبیر به اوحینا الیک(وحی بر تو فرستادیم)می کند،اما در باره سایرین تعبیر به "توصیه"شده است،شاید این تفاوت تعبیر برای اهمیت اسلام نسبت به سایر ادیان آسمانی است.

۶-در پایان آیه،در مورد چگونگی گزینش پیامبران تعبیر به"من یشاء" (هر کس را بخواهد)که اشاره سر بسته ای است به شایستگیهای وجودی رسولان الهی.

اما در مورد امتها تعبیر به"من ینیب"(کسی که به سوی خدا بازگردد، و از گناه توبه کند و از در اطاعت در آید)تا معیار هدایت الهی و شرایط آن برای همگان روشن گردد و راه وصول به دریای رحمتش را بیابند.

در حدیث قدسی آمده است:

من تقرب منی شبرا تقربت منه ذراعا و من أتانی یمشی،اتیته هروله: "کسی که یک وجب به سوی من آید من یک ذراع به سوی او می روم،و کسی که آهسته به سوی من بیاید من شتابان به سوی او می روم"! (۱). .

ص :۳۸۰

۱- ۱) "تفسیر کبیر"فخر رازی جلد ۲۷ صفحه ۱۵۷(ذیل آیات مورد بحث)

این احتمـال نیز در تفسـیر جمله اخیر داده شـده است که"اجتبـاء"و گزینش مخصوص انبیـا نیست،بلکه تمام بنـدگان خالص و مخلص را که دارای مقام والای الهی بودند شامل می گردد.

*** و از آنجـا که یکی از دو رکن دعوت انبیـای اولو العزم عـدم تفرقه در دین است و مطمئنـا همه آنها روی این مساله تبلیغ کردنـد،ایـن سؤال پیش می آیـد پس سرچشـمه اینهمـه اختلافـات مـذهبی از کجـا است؟ آیـه بعـد بـه پاسخ ایـن سؤال پرداخته،سرچشمه اصلی اختلافات دینی را چنین بیان می کند:"آنها راه تفرقه را پیش نگرفتند مگر بعد از آنکه اتمام حجت بر آنها شـد،و علم و آگاهی کافی به آنها رسـید،و این تفرقه جویی به خاطر حب دنیا و ریاست و ظلم و حسـد و عداوت بود"(وَ مٰا تَفَرَّقُوا إِلاّٰ مِنْ بَعْدِ مٰا جٰاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْیاً بَیْنَهُمْ).

آری دنیا پرسـتان سـتمگر،و حسودان کینه توز،در برابر آئین یکپارچه انبیا قیام کردنـد،و هر گروهی را به راهی نمودنـد،تا پایه هـای ریـاست خود را تقویت کننـد،و منـافع دنیـای خویش را تامین نماینـد،و حسادتها و عـداوتهای خود را با مؤمنان راستین و مکتب انبیا آشکار سازند،ولی تمام اینها بعد از اتمام حجت بود.

به این ترتیب سرچشمه اختلافهای مذهبی جهل و بیخبری نبود،بلکه بغی و ظلم و انحراف از حق و اعمال نظرهای شخصی بود.

"دانشمندان دنیا طلب"و"عوامهای متعصب و کینه توز"دست به دست هم دادند و این اختلافات را بنیان نهادند.

این آیه پاسـخ روشـنی است به آنهـا که می گوینـد مـذهب در میـان بشـر ایجاد اختلاف کرده،و خونریزیهای فراوانی در طول تاریخ ببار آورده است،زیرا اگر

دقت شود مذهب همیشه عامل وحدت و یکپارچگی در محیط خود بوده(همانگونه که در مورد اسلام و قبایل حجاز و حتی اقوام خارج از جزیره عرب تحقق یافت و به اختلافات پایان و امت واحدی ساخت).

ولی سیاستهای استعماری در میان مردم تفرقه ایجاد کرد،به اختلافات دامن زد،و مایه خونریزی شد،افزودن سلیقه های شخصی و تحمیل آن بر مذاهب آسمانی خود یک عامل بزرگ دیگر تفرقه بود که آنهم از"بغی"مایه می گرفت.

"بغی"به گونه ای که در ریشه اصلی لغوی آن ذکر کرده اند"درخواست تجاوز و انحراف از خط میانه و تمایل به افراط و تفریط"است،خواه به این درخواست جامه عمل پوشیده شود یا نه،گاه در کمیت چیزی است،و گاه در کیفیت،و به همین مناسبت غالبا به معنی ظلم و ستم به کار می رود.

گاهی نیز به معنی هر گونه"طلب و تقاضا"هر چند امر خوب و شایسته ای باشد آمده است.

لذا"راغب"در"مفردات""بغی"را به دو شعبه تقسیم می کند شعبه "ممدوح"و"مذموم"که اولی تجاوز از حد عدالت و رسیدن به احسان و ایثار، و تجاوز از واجبات و رسیدن به مستحبات است،و دومی تجاوز از حق و تمایل به باطل است.

سپس قرآن می افزاید:"اگر فرمانی از سوی پروردگار تو صادر نشده بود که آنها تا سر آمد معینی زنده و آزاد باشند خداوند در میان آنها داوری می کرد"،طرفداران باطل را نابود می ساخت و پیروان حق را پیروز"(وَ لَوْ لاٰ كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ).

آری دنیا سرای آزمون و پرورش و تکامل است،و این بدون آزادی عمل امکان پذیر نیست،این فرمان تکوینی خداوند است که از آغاز خلقت انسان

ص :۳۸۲

بوده و دگرگونی در آن راه ندارد،این طبیعت زندگی دنیا است،ولی از امتیازات سرای آخرت حل تمام این اختلافات و رسیدن انسانیت به یکپارچگی کامل است لذا از قیامت تعبیر به"یوم الفصل"شده است.

و در آخرین جمله به توضیح حال کسانی می پردازد که بعد از این گروه بر سر کار آمدند،گروهی که عهد پیامبران را درک نکردند،و زمانی چشم گشودند که نفاق افکنان و تفرقه اندازان فضای جامعه بشریت را با اعمال شیطنت آمیز خود تیره و تار کرده بودند،و آنها نتوانستند به خوبی حق را دریابند.

می فرماید:"کسانی که بعد از آنها وارثان کتب آسمانی شدند از آن در شک و تردیدند،شکی توام با بدبینی و سوء ظن"!(وَ إِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٍ) (۱).

در حقیقت معنی"ریب"این قید را نیز ذکر کرده اند:به شکی گفته می شود که سرانجام بعد پرده از روی آن برداشته شود و به حقیقت تبدیل گردد، شاید این امر اشاره به ظهور پیامبر اسلام ص با دلائل روشن باشد که آثار شک و ریب را از دلهای حق طلبان زدود.

***

نکته:

در تفسیر علی بن ابراهیم از امام صادق ع نقل شده است که در تفسیر آیه شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ فرمود:مخاطب در جمله" أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ "امام است، و جمله" لاَ تَتَفَرَّقُوا فِيهِ "کنایه از امیر مؤمنان علی ع است (۲)

ص :۳۸۳

۱- ۱) بنا بر این تفسیر که با جمله های قبل کاملا هماهنگ است ضمیر"بعدهم"به امتهای نخستین باز می گردد که به ایجاد تفرقه در مذاهب پرداختند،نه به انبیای مذکور در آیه قبل(دقت کنید).

۲- ۲) "تفسیر نور الثقلین"جلد ۴ صفحه ۵۶۷.

بـدیهی است منظور انحصـار دین در ولاـیت علی ع نمی باشـد،بلکه هـدف بیان این حقیقت است که مساله ولایت امیر مؤمنان علی ع نیز از ارکان دین به شمار می رود.

***

ص: ۳۸۴

[سوره الشوری (۴۲): آیه ۱۵]

اشاره

فَلِذٰلِكَ فَادْعُ وَ اسْتَقِمْ كَمٰا أُمِرْتَ وَ لاٰ تَتَّبِعْ أَهْوٰاءَهُمْ وَ قُلْ آمَنْتُ بِمٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ مِنْ كِتٰابٍ وَ أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ اَللّٰهُ رَبُّنٰا وَ رَبُّكُمْ لَنٰا
أَعْمٰالُنٰا وَ لَكُمْ أَعْمٰالُكُمْ لاٰ حُجَّةَ بَيْنَنٰا وَ بَيْنَكُمُ اَللّٰهُ يَجْمَعُ بَيْنَنٰا وَ إِلَيْهِ اَلْمَصِيرُ (۱۵)

ترجمه:

۱۵-تو نیز آنها را به سوی این آئین واحد الهی دعوت کن،و آن چنان که مامور شده ای استقامت نما،و از هوا و هوسهای آنان پیروی مکن،و بگو:به هر کتابی که از سوی خدا نازل شده ایمان آورده ام،و مامورم در میان شما عدالت کنم،خداوند پروردگار ما و شما است،نتیجه اعمال ما از آن ما است و نتیجه اعمال شما از آن شما،خصومت شخصی در میان ما نیست،و خداوند ما و شما را در یک جا جمع می کند،و باز گشت همه به سوی او است.

تفسیر:

آن گونه که مامور شده ای استقامت کن!

از آنجا که در آیات قبل مساله تفرقه امتها بر اثر بغی و ظلم و انحراف مطرح

ص :۳۸۵

شـده،در آیه مورد بحث پیـامبر ص را دسـتور می دهـد که برای حـل اختلافات و احیای آئین انبیا بکوشـد،و در این راه نهایت استقامت را به خرج دهد.

می فرماید:"انسانها را به سوی آئین واحد الهی دعوت کن،و از اختلافات برهان"(فَلِذٰلِکَ فَادْعُ) (۱).

سپس دستور به استقامت در این راه داده،می گوید:"آن گونه که مامور شده ای ایستادگی کن"(وَ اسْتَقِمْ کَمٰا أُمِرْتَ).

جمله"کما امرت"(آن چنان که مامور شـده ای)ممکن است اشاره به مرحله عالی اسـتقامت و یا اشاره به اینکه اسـتقامت هم از نظر کمیت و کیفیت و مدت و خصوصیات دیگر همه باید منطبق بر دستور و برنامه الهی باشد.

و از آنجا که اهواء و هوسـهای مردم در این مسـیر از موانع بزرگ راه است،در سومین دسـتور می افزایـد:"و از هوا و هوسـهای آنها پیروی مکن"(وَ لاٰ تَتَّبِعْ أَهْوٰاءَهُمْ).

چرا که هر گروهی تو را به تمایلات و منافع شخصـی خود دعوت می کنند، همان دعوتی که سرانجامش تفرقه و پراکندگی و نفاق است،پا بر سر این هواها بگذار،و همه را گرد آئین واحد پروردگار جمع کن.

و چون هر دعوتی نقطه شـروعی دارد،نقطه شـروع آن را خود پیامبر ص قرار می دهـد،و در چهارمین دسـتور می فرمایـد:"بگو من ایمان آورده ام به هر کتابی که از سوی خدا نازل شده است"(وَ قُلْ آمَنْتُ بِمٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ مِنْ کِتٰابٍ).

من در میان کتب آسـمانی فرق نمی نهم،همه را به رسمیت می شناسم،و همه را دعوت کننده به توحید و معارف پاک دینی و تقوی و پاکی و حق و عدالت، .

۱- ۱) جمعی از مفسـران"لام"را در"لذلک"به معنی"الی"دانسـته اند، و جمعی به معنی تعلیل،در صورت اول"ذلک"اشاره به آئین انبیای پیشین است،و در صورت دوم اشاره به اختلافات امتها

و آئین من در حقیقت جامع همه آنها و مکمل آنها است.

من همانند اهل کتاب نیستم که هر کدام دیگری را نفی کند،یهود مسیحیان را،و مسیحیان یهود را،و حتی پیروان هر آئین نیز از میان آیات کتب دینی خود آن را می پذیرند که با امیال و خواسته هاشان هماهنگ است،من همه را بدون استثنا پذیرا شده ام،چرا که اصول اساسی همه یکی است.

و از آنجا که برای ایجاد وحدت رعایت"اصل عدالت"ضرورت دارد،در پنجمین دستور آن را مطرح کرده،می فرماید:"بگو من مامورم که در میان همه شما عدالت کنم"(وَ أُمِرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمُ).

چه در قضاوت و داوریها،چه در حقوق اجتماعی و مسائل دیگر (۱).

و به این ترتیب آیه مورد بحث از پنج دستور مهم تشکیل یافته که از اصل دعوت آغاز می شود،سپس وسیله پیشرفت آن یعنی استقامت مطرح می گردد، بعد به موانع راه که"هواپرستی"است،اشاره شده،سپس نقطه شروع که از خویشتن است بیان گردیده،و سرانجام هدف نهایی که گسترش و تعمیم عدالت است عنوان شده.

بدنبال این پنج دستور،به جهات مشترک همه اقوام که آنهم در پنج قسمت خلاصه شده،اشاره می کند،می فرماید:

"خدا پروردگار ما و شماست"(اَللّٰهُ رَبُّنٰا وَ رَبُّكُمْ).

"اعمال ما از آن ما است و اعمال شما از آن شما،و هر یک در مقابل اعمال خویش مسئولیم"(لَنٰا أَعْمٰالُنٰا وَ لَكُمْ أَعْمٰالُكُمْ).

در میان ما و شما خصومتی نیست،و هیچیک را بر دیگری امتیازی نمی باشد و ما غرض شخصی با شما نداریم"(لاٰ حُجَّةَ بَيْنَنٰا وَ بَيْنَكُمُ). .

۱- ۱) جمعی از مفسران"عدالت"را در اینجا محدود به قضاوت کرده اند،در حالی که قرینه بر این محدودیت در آیه وجود ندارد

اصولا نیازی به احتجاج و استدلال نیست چرا که حق به قدر کافی واضح شده، از این گذشته سرانجام همه ما در یک جا جمع می شویم و"خداوند ما و شما را در قیامت جمع می کند"(اَللّٰهُ یَجْمَعُ بَیْنَنٰا) (۱).

و قاضی همه ما در آن روز یکی است آری"بازگشت همه به سوی او است" (وَ إِلَیْهِ الْمَصِیرُ).

به این ترتیب هم خدای ما یکی است،و هم سرانجام ما یک جاست،و هم قاضی دادگاه و مرجع امورمان،و از این گذشته همه در برابر اعمالمان مسئولیم،و هیچیک امتیازی بر دیگری جز به ایمان و عمل پاک نداریم.

***این بحث را با ذکر یک حدیث جامع پایان می دهیم:

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص می خوانیم:

ثلاث منجیات،و ثلاث مهلکات،فالمنجیات:العدل فی الرضا و الغضب،و القصد فی الغنی و الفقر،و خشیه اللّٰه فی السر و العلانیه،و المهلکات:شح مطاع،و هوی متبع،و اعجاب المرء بنفسه:

سه چیز است که سبب نجات آدمی است،و سه چیز مایه هلاکت او است:

اما سه چیز که باعث نجات او می شود:دادگری و عدالت در حالت خشنودی و غضب است،و میانه روی در حالت غنا و فقر،و ترس از خدا در پنهان و آشکار.

و اما سه چیز که مایه هلاک آدمی است:بخلی است که انسان از آن پیروی کند،و هوا و هوس سرکش و حاکم،و خودپسندی است" (۲).

***. .

ص:۳۸۸

۱- ۱) ضمیر متکلم مع الغیر در"بیننا"اشاره به پیامبر و مؤمنان است،و ضمیر جمع در"بینکم"اشاره به تمام کفار اعم از اهل کتاب و مشرکان می باشد

۲- ۲) مجمع البیان ذیل آیات مورد بحث و تحف العقول کلمات پیامبر اسلام

[سوره الشوری (۴۲): آیات ۱۶ تا ۱۸]

اشاره

وَ اَلَّذِینَ یُحَاجُّونَ فِی اَللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اُسْتُجِیبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ عَلَیْهِمْ غَضَبٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیدٌ (۱۶) اَللَّهُ اَلَّذِی أَنْزَلَ اَلْکِتَابَ بِالْحَقِّ وَ اَلْمِیزَانَ وَ مَا یُدْرِیکَ لَعَلَّ اَلسَّاعَةَ قَرِیبٌ (۱۷) یَسْتَعْجِلُ بِهَا اَلَّذِینَ لاَ یُؤْمِنُونَ بِهَا وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَ یَعْلَمُونَ أَنَّهَا اَلْحَقُّ أَلاَ إِنَّ اَلَّذِینَ یُمَارُونَ فِی اَلسَّاعَةِ لَفِی ضَلاَلٍ بَعِیدٍ (۱۸)

ترجمه:

۱۶-آنها که در باره خدا بعد از پذیرفتن دعوت او،محاجه می کنند دلیل آنها نزد پروردگارشان باطل و بی اساس است و غضب بر آنها است و عذاب شدید از آن آنها.

۱۷-خداوند کسی است که کتاب را به حق نازل کرد و میزان(سنجش حق و باطل)را،اما تو چه می دانی شاید ساعت(قیام قیامت)نزدیک باشد.

۱۸-آنها که به قیامت ایمان ندارند در باره آن شتاب می کنند،ولی آنها که ایمان آورده اند پیوسته با خوف و هراس مراقب آن هستند،و می دانند آن حق است آگاه باشید آنها که در قیامت تردید می کنند در گمراهی عمیقی هستند.

ص: ۳۸۹

تفسیر:

شتاب نکنید،قیامت می آید!

از آنجا که در آیات گذشته این سخن به میان آمد که پیامبر ص مامور بود ضمن احترام به محتوای کتب آسمانی عدالت را در میان همه مردم اجرا کند و هر گونه خصومت و محاجه با آنها را ترک کند،در آیات مورد بحث برای تکمیل این سخن و این که حقانیت پیامبر اسلام نیاز به دلیل ندارد می فرماید:"آنها که در باره خداوند یکتا به محاجه برمی خیزند بعد از آن که دعوت او از سوی مردم پذیرفته شد دلیل آنها نزد پروردگارشان باطل و بی اساس است"(وَ الَّذِینَ یُحَاجُّونَ فِی اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِیبَ لَهُ حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ).

"و خشم و غضب پروردگار بر آنها است"(چون از روی علم و عمد به مخالفت خود ادامه می دهند)(وَ عَلَیْهِمْ غَضَبٌ).

"و عذاب شدید الهی نیز در قیامت از آن آنها است"(وَ لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ) چرا که لجاجت و عناد ثمره ای جز این ندارد.

در این که منظور از جمله" مِنْ بَعْدِ ما اسْتُجِیبَ لَهُ "(بعد از آن که دعوت او اجابت شد)چیست؟مفسران تفسیرهای مختلفی ذکر کرده اند.

گاه گفته اند منظور اجابت توده های مردم پاک دل و بی غرض می باشد که با الهام از فطرت الهی و مشاهده محتوای وحی و معجزات گوناگون پیامبر اسلام سر تسلیم در برابر او فرود آوردند.

و گاه اجابت دعای پیامبر ص را در حق مخالفان در روز جنگ بدر که منجر به نابودی بخش عظیمی از لشکر آنان و درهم شکستن شوکتشان شد ذکر کرده اند.

و گاه آن را اشاره به پذیرش خود آنها یعنی اهل کتاب دانسته اند،که قبل

از ظهور پیامبر اسلام ص در انتظارش بودند و نشانه های او را برای مردم از کتابهای خود می خواندند و اظهار علاقه و ایمان نسبت به او می نمودند،اما پس از ظهور اسلام چون منافع نامشروعشان به خطر افتاد راه انکار پیش گرفتند.

از همه مناسبتر تفسیر اول است،زیرا تفسیر دوم ایجاب می کند که این آیات بعد از غزوه بدر نازل شده باشد،در حالی که دلیل روشنی بر این امر در دست نیست و به نظر می رسد که همه این آیات در مکه نازل شده باشد.

و تفسیر سوم با لحن آیه موافق نیست،زیرا باید گفته شود:"من بعد استجابوا له"(بعد از آن که دعوت او را اجابت کردند).

بعلاوه ظاهر جمله" یُحَاجُّونَ فِی اللّهِ "اشاره به گفتگوی مشرکان در باره خدا است،نه اهل کتاب در باره پیامبر ص اما این محاجه باطل اشاره به طرح چه مسائلی است؟باز محل گفتگو است.

بعضی گفته اند:منظور ادعای یهود است که می گفتند آئین ما پیش از اسلام بوده و برتر از آن است.

یا این که شما مدعی وحدت هستید بیائید آئین موسی ع را که مورد قبول طرفین است بپذیرید.

ولی همانگونه که گفتیم بعید است که روی سخن در این آیات با یهود و اهل کتاب باشد چرا که"محاجه در باره اللّه"بیشتر متناسب با مشرکان است، بنا بر این جمله فوق اشاره به دلائل بی اساس و پوسیده ای است که مشرکان برای پذیرش شرک می آوردند،از جمله شفاعت بتها و یا پیروی از آئین نیاکانشان.

به هر حال افراد لجوجی که بعد از آشکار شدن حق به لجاجت و پافشاری خود ادامه می دهند هم در نظر خلق خدا رسوا هستند و هم مشمول غضب خالق در این جهان و جهان دیگر می باشند.

***

ص :۳۹۱

سپس به یکی از دلائل توحید و قدرت پروردگار،که در عین حال متضمن اثبات نبوت است در مقابل احتجاج کنندگان بی منطق پرداخته می گوید:

"خداوند همان کسی است که کتاب آسمانی را به حق نازل کرد و همچنین میزان را" (اَللّٰهُ الَّذِی أَنْزَلَ الْکِتٰابَ بِالْحَقِّ وَ الْمِیزٰانَ).

"حق"کلمه جامعی است که معارف و عقائد حقه،و همچنین اخبار صحیح و برنامه های هماهنگ با نیازهای فطری و اجتماعی را و آنچه از این قبیل است شامل می شود،چرا که حق،همان چیزی است که با عینیت خارجی موافق است و تحقق یافته،و جنبه ذهنی و پنداری ندارد.

همچنین"میزان"در اینگونه موارد معنی جامعی دارد هر چند معنی آن در لغت به معنی"ترازو"و ابزار سنجش وزن است،اما در معنی کنایی به هر گونه معیار سنجش،و قانون صحیح الهی،و حتی شخص پیامبر اسلام ص و امامان راستین ع که وجودشان معیار تشخیص حق از باطل است اطلاق می گردد و میزان روز قیامت نیز نمونه ای است از این معنی.

به این ترتیب خداوند کتابی بر پیامبر اسلام ص نازل کرده است که هم حق است،و هم میزان ارزیابی ارزشها است،به گونه ای که دقت در محتوای این کتاب،از معارف و عقائدش گرفته تا طرق استدلال منطقی آن،و از قوانین اجتماعیش گرفته تا برنامه هایی که برای تهذیب نفوس و تکامل انسانها ریخته دلیل حقانیت آن است،این محتوی عالی با این عمق و عظمت،آنهم از یک فرد امی و درس نخوانده که از عقب افتاده ترین محیطها برخاسته خود دلیلی است بر عظمت پروردگار و وجود عالم ما وراء طبیعت و هم دلیلی است بر حقانیت آورنده آن.

و به این ترتیب جمله فوق پاسخی است برای مشرکان و هم اهل کتاب.

و از آنجا که نتیجه همه این مسائل،مخصوصا بروز و ظهور کامل حق و عدالت

و میزان در قیامت است در پایان آیه می گوید:"تو چه می دانی شاید ساعت (قیام رستاخیز)نزدیک باشد"؟!(وَ مٰا یُدْرِیکَ لَعَلَّ السّٰاعَةَ قَرِیبٌ).

همان قیامتی که وقتی برپا شود همگان در دادگاه عدلش حضور می یابند، و در برابر میزان سنجشی که حتی به اندازه سنگینی یک دانه خردل و کوچکتر از آن را دقیقا می سنجند قرار می گیرند.

*** سپس به موضع گیری کفار و مؤمنان در برابر آن،پرداخته می گوید:

"آنها که به قیامت ایمان ندارند در باره آن شتاب می کنند،و می گویند این قیامت کی خواهد آمد"؟!(یَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِینَ لاٰ یُؤْمِنُونَ بِهٰا).

آنها هرگز به خاطر عشق به قیامت و رسیدن به لقای محبوب،این سخن را نمی گویند،بلکه از روی استهزاء و مسخره و انکار چنین تقاضایی دارند،و اگر می دانستند قیامت بر سر آنها چه می آورد هرگز چنین تقاضایی نداشتند.

"ولی آنها که ایمان آورده اند پیوسته با خوف و هراس مراقب آن هستند، و می دانند پیوسته آن حق است و خواهد آمد"(وَ الَّذِینَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهٰا وَ یَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ) (۱).

البته لحظه قیام قیامت بر همه پوشیده است،حتی بر پیامبران مرسل و فرشتگان مقرب خدا،تا هم وسیله تربیت مداوم باشد برای مؤمنان،و هم آزمون و اتمام حجتی برای منکران،ولی اصل وقوع آن جای تردید نیست.

و از اینجا روشن می شود که ایمان به قیامت و دادگاه بزرگ عدل الهی .

۱- ۱) "مشفقون"از ماده"اشفاق"به معنی علاقه توام با ترس است،هر گاه با"من"متعدی شود جنبه خوف در آن غلبه دارد،و هر گاه با"علی"متعدی شود مساله توجه و مراقبت در آن غلبه خواهد داشت،و لذا انسان به دوستش می گوید"انا مشفق علیک"(تفسیر روح المعانی و مفردات راغب)

مخصوصا با توجه به این معنی که هر لحظه احتمال وقوع آن می رود چه تاثیر تربیتی عمیقی در مؤمنان دارد.

و در پایان آیه به عنوان یک اعلام عمومی،می فرماید:"آگاه باشید کسانی که در قیامت تردید می کنند و با لجاج و عناد در مورد آن به محاجه می پردازند.

در گمراهی عمیقی هستند"(أَلاٰ إِنَّ الَّذِینَ یُمٰارُونَ فِی السّٰاعَهِ لَفِی ضَلاٰلٍ بَعِیدٍ).

چرا که نظام این جهان خود دلیلی است بر اینکه مقدمه ای است بر جهان دیگر،که بدون آن،آفرینش این جهان،لغو و بی معنی است،نه با حکمت خداوند سازگار است و نه با عدالت او.

تعبیر به"ضلال بعید"اشاره به این است که گاه انسان راه را گم می کند اما چندان فاصله با آن ندارد،با مختصر تلاش و جستجو ممکن است راه را پیدا کند،اما گاه چنان فاصله او زیاد است که دیگر پیدا کردن راه برای او مشکل یا غیر ممکن است.

جالب توجه اینکه در حدیثی از پیامبر اسلام ص می خوانیم:

"مردی با صدای بلند از رسول خدا در یکی از سفرها سؤال کرد و گفت:

ای محمد!...پیامبر نیز با صدایی بلند همچون صدای خودش فرمود:"چه می گویی"؟ عرض کرد:متی الساعه؟"روز قیامت کی خواهد بود"؟ پیامبر فرمود:انها کائنه فما اعددت لها؟:"قیامت خواهد آمد،برای آن چه تهیه کرده ای"؟ عرض کرد:حب اللّه و رسوله!:"سرمایه من محبت خدا و پیامبر او است".

پیامبر فرمود:"انت مع من احببت":"تو با کسی خواهی بود که او را دوست داری"! (۱). .

۱- ۱) تفسیر مراغی جلد ۲۵ صفحه ۳۲

[سوره الشوری (۴۲): آیات ۱۹ تا ۲۰]

اشاره

اَللّٰهُ لَطِيفٌ بِعِبٰادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشٰاءُ وَ هُوَ اَلْقَوِيُّ اَلْعَزِيزُ (۱۹) مَنْ كٰانَ يُرِيدُ حَرْثَ اَلْآخِرَهِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَ مَنْ كٰانَ يُرِيدُ حَرْثَ اَلدُّنْيٰا نُؤْتِهِ مِنْهٰا وَ مٰا لَهُ فِي اَلْآخِرَهِ مِنْ نَصِيبٍ (۲۰)

ترجمه:

۱۹-خداوند نسبت به بندگانش لطف دارد،هر کس را بخواهد روزی می دهد،و او قوی و شکست ناپذیر است.

۲۰-کسی که زراعت آخرت را بخواهد به او برکت می دهیم،و بر محصولش می افزائیم، و آنها که فقط کشت دنیا را می طلبند کمی از آن به آنها می دهیم اما در آخرت هیچ نصیبی ندارند!

تفسیر:

مزرعه دنیا و آخرت

از آنجا که در آیات قبل بحثی از عذاب شدید خداوند به میان آمد،و نیز تقاضایی از ناحیه منکران معاد مطرح شده بود که چرا قیامت زودتر برپا نمی شود؟ نخستین آیه مورد بحث برای آمیختن آن"قهر"با"لطف"و برای پاسخگویی به شتاب کردن بی معنی منکران معاد می فرماید:"خداوند نسبت به بندگانش لطیف است،و دارای لطف و مرحمت"(اَللّٰهُ لَطِيفٌ بِعِبٰادِهِ).

ص: ۳۹۵

اگر در یک جا تهدیـد به عذاب شدید می کند در جای دیگر وعده لطف می دهد،آن هم لطفی نامحدود و گسترده،و اگر در مجازات جاهلان مغرور تعجیل نمی کند آن هم از لطف او است.

سپس یکی از مظاهر بزرگ لطف عمیقش را که روزی گسترده او است مطرح کرده می گوید:"هر کس را بخواهد روزی می دهد"(یَرْزُقُ مَنْ یَشاءُ).

منظور این نیست که گروهی از روزی او محرومنـد،بلکه منظور توسعه روزی است در بـاره هر کس بخواهـد،همانگونه که در آیه ۲۶ سوره رعد آمده است: اَللّهُ یَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَقْدِرُ :"خداوند روزی را بر هر کس بخواهد وسیع و برای هر کس بخواهد تنگ می سازد".

در چنـد آیه بعد از همین سوره نیز می خوانیم:گسترد گی و محدودیت روزی او روی حساب معینی است،چرا که"اگر خداوند روزی را برای همه گسترده سازد در زمین طغیان خواهنـد کرد":" وَ لَوْ بَسَطَ اللّهُ الرِّزْقَ لِعِبادِهِ لَبَغَوْا فِی الْأَرْضِ "(آیه ۲۷-همین سوره).

روشن است که"روزی"در اینجـا هم ارزاق معنوی را شامـل می شود و هم مـادی را،هم جسـمانی و هم روحـانی،هنگـامی که مبـدء لطف او است و روزی دهنـده نیز او است،پس چرا به سـراغ بتهایی می رویـد که نه رازقنـد و نه لطیف، نه گرهی به کار کسی می زنند و نه گرهی می گشایند؟! و در پایان آیه می افزاید:"او قوی و شکست ناپذیر است"(وَ هُوَ الْقَوِیُّ الْعَزِیزُ).

اگر وعـده روزی و لطف به بنـد گان می دهـد قـادر بر انجـام این امر می باشـد و به همین دلیل هرگز در وعـده های او تخلف نیست.

توجه به این نکته لازم است که"لطیف"دو معنی دارد:یکی همـان که در بالا گفتیم یعنی صاحب لطف و محبت و مرحمت،و دیگر آگاه بودن از امور

دقیق و پنهانی،و از آنجا که روزی دادن به همه بندگان نیاز به این دارد که از تمام آنها در هر گوشه و کنار در سراسر آسمان و زمین آگاه و با خبر باشد در آغاز به لطیف بودنش اشاره می کند و سپس به مقام رزاقیت و لذا در آیه ۶ سوره هود بعد از آنکه می گوید:"روزی همه جنبندگان روی زمین بر خدا است"اضافه می کند: وَ یَعْلَمُ مُسْتَقَرَّها وَ مُسْتَوْدَعَها "او قرارگاه و محل نقل و انتقال همه آنها را می داند".

البته میان این دو معنی نه تنها تناقضی نیست،بلکه مکمل یکدیگرند، لطیف کسی است که هم از نظر آگاهی کامل باشد،و هم از نظر لطف و محبت در حق بندگان،و از آنجا که خداوند هم به خوبی از نیازهای بندگانش آگاه است و هم به بهترین وجه به نیازهایشان پاسخ می گوید از همه کس شایسته تر برای این نام است.

به هر حال در آیه فوق به چهار وصف از اوصاف پروردگار اشاره شده:

مقام لطف،و رازقیت،و قوت،و عزت،که بهترین دلیل بر مقام"ربوبیت"است چرا که"رب"(مالک و مدبر)باید واجد این صفات باشد.

*** در آیه بعد با یک تشبیه لطیف،مردم جهان را در برابر روزیهای پروردگار و چگونگی استفاده از آن،به کشاورزانی تشبیه می کند که گروهی برای آخرت کشت می کنند،و گروهی برای دنیا،و نتیجه هر یک از این دو زراعت را مشخص می کند،می فرماید:"کسی که زراعت آخرت را طالب باشد به او برکت می دهیم و بر محصولش می افزائیم"(مَنْ کانَ یُرِیدُ حَرْثَ الْآخِرَهِ نَزِدْ لَهُ فِی حَرْثِهِ).

"و آنها که فقط برای دنیا کشت کنند و تلاش و کوششان برای بهره گیری از این متاع زود گذر و فانی باشد تنها کمی از آنچه را می طلبند به آنها می دهیم اما در آخرت هیچ نصیب و بهره ای نخواهند داشت"(وَ مَنْ کانَ یُرِیدُ حَرْثَ الدُّنْیا

نُؤْتِهِ مِنْها وَ ما لَهُ فِي الْآخِرَهِ مِنْ نَصِيبٍ

) (۱).

تشبیه جالب و کنایه زیبایی است:انسانها همگی زارعند و این جهان مزرعه ماست،اعمال ما بذرهای آن،و امکانات الهی بارانی است که بر آن می بارد،اما این بذرها بسیار متفاوت است،بعضی محصولش نامحدود،جاودانی و درختانش همیشه خرم و سرسبز و پر میوه،اما بعضی دیگر محصولاتش بسیار کم،عمرش کوتاه و زودگذر،و میوه هایی تلخ و ناگوار دارد.

تعبیر به"یرید"(می خواهد و اراده می کند)در حقیقت اشاره به تفاوت نیتهای مردم است،و مجموع آیه شرحی است پیرامون آنچه در آیه قبل از مواهب و روزیهای پروردگار آمده که گروهی از این مواهب به صورت بذرهایی برای آخرت استفاده می کنند و گروهی برای تمتع دنیا.

جالب اینکه در مورد کشتکاران آخرت می گوید: نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ (زراعت او را افزون می کنیم)ولی نمی گوید از تمتع دنیا نیز بی نصیبند،اما در مورد کشتکاران دنیا می گوید:"مقداری از آن را که می خواهند به آنها می دهیم، بعد می افزاید در آخرت هیچ نصیب و بهره ای ندارند".

به این ترتیب نه دنیاپرستان به آنچه می خواهند می رسند و نه طالبان آخرت از دنیا محروم می شوند،اما با این تفاوت که گروه اول با دست خالی به سرای آخرت می روند و گروه دوم با دستهای پر! نظیر همین معنی در آیه ۱۸ و ۱۹ سوره اسراء به شکل دیگری آمده است:

" مَنْ كانَ يُرِيدُ الْعاجِلَهَ عَجَّلْنا لَهُ فِيها ما نَشاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلاها مَذْمُوماً مَدْحُوراً

ص :۳۹۸

۱- ۱) واژه"حرث"به طوری که راغب در مفردات می گوید:در اصل به معنی پاشیدن بذر در زمین و مهیا ساختن آن برای زراعت است،و در قرآن مجید نیز کرارا در این معنی به کار رفته،ولی معلوم نیست،چرا جمعی از مفسران آن را به معنی"عمل و کسب" تفسیر کرده اند؟!

وَ مَنْ أَرٰادَ الْآخِرَةَ وَ سَعىٰ لَهٰا سَعْيَهٰا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولٰئِكَ كٰانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُوراً :

"کسی که زندگی زودگذر را می طلبد آن مقدار از آن را که بخواهیم به هر کس اراده کنیم می بخشیم،سپس دوزخ را برای او قرار می دهیم،در آن وارد می شود در حالی که مذموم و رانده شده در گاه خدا است،و آن کس که سرای آخرت را میطلبد و کوشش خود را برای آن انجام دهد و ایمان داشته باشد به تلاشهای او پاداش داده خواهد شد".

تعبیر به" نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ "هماهنگ است با آنچه در آیات دیگر قرآن آمده،از جمله مَنْ جٰاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثٰالِهٰا :"کسی که کار نیکی انجام دهد ده برابر پاداش او است"(انعام-۱۶۰)و" لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ " "خدا پاداش آنها را به طور کامل می دهد،و از فضلش بر آنها می افزاید"(فاطر -۳۰).

به هر حال آیه فوق ترسیم گویایی از بینش اسلامی در باره زندگی دنیا است،دنیایی که مطلوب بالذات است،و دنیایی که مقدمه جهان دیگر و مطلوب بالغیر،اسلام به دنیا به عنوان یک مزرعه می نگرد که محصولش در قیامت چیده می شود.

تعبیراتی که در لسان روایات یا بعضی دیگر از آیات قرآن آمده تایید و تاکیدی بر همین معنا است.

مثلا-در آیه ۲۶۱ سوره بقره انفاق کنندگان را تشبیه به بذری می کند که از آن هفت خوشه برمی خیزد،و از هر خوشه ای یکصد دانه،و گاه بیشتر، این نمونه بذر افشانی آخرت است.

و در حدیثی از پیامبر می خوانیم:

و هل تكب الناس على مناخرهم فى النار الا حصائد السنتهم: "آیا چیزی مردم را به رو در آتش می افکند جز

محصولات درو شده زبانهای آنها (۱).

و در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی ع آمده است:

ان المال و البنین حرث الدنیا،و العمل الصالح حرث الآخره و قد یجمعهما اللّٰه لاقوام: "مال و فرزندان کشت دنیا هستند و عمل صالح کشت آخرت،و گاه خداوند این هر دو را برای قومی جمع می کند" (۲).

این نکته را نیز از آیه فوق می توان استفاده کرد که دنیا و آخرت هر دو نیاز به تلاش و سعی و کوشش دارد،و هیچکدام بی زحمت و رنج به دست نمی آید، همانگونه که هیچ بذر و محصولی بی رنج و زحمت نیست،چه بهتر که انسان با رنج و زحمتش درختی پرورش دهد که بارش شیرین و همیشگی و دائم و برقرار باشد،نه درختی که زود خزان می شود و نابود می گردد.

این سخن را با حدیثی از پیامبر گرامی اسلام ص پایان می دهیم:فرمود:

من کانت نیته الدنیا فرق اللّٰه علیه امره،و جعل الفقر بین عینیه،و لم یاته من الدنیا الا ما کتب له،و من کانت نیته الآخره جمع اللّٰه شمله،و جعل غناه فی قلبه،و اتته الدنیا و هی راغمه!: "کسی که نیتش دنیا باشد خداوند کار او را پریشان می سازد،فقر را در برابر او قرار می دهد و جز آنچه برای او مقرر شده چیزی از دنیا به چنگ نمی آورد،و کسی که نیتش سرای آخرت باشد خداوند پراکندگی او را به جمعیت مبدل می سازد،و غنا و بی نیازی را در قلبش قرار می دهد،دنیا تسلیم او می گردد و به سراغ او می آید" (۳).

اینکه در میان علما مشهور است الدنیا مزرعه الآخره در حقیقت اقتباسی از مجموع بیانات فوق است.

*** . . .

***

ص :۴۰۰

۱- ۱) "محجه البیضاء"جلد ۵ صفحه ۱۹۳(کتاب آفات اللسان)

۲- ۲) "کافی"مطابق نقل "نور الثقلین"جلد ۴ صفحه ۵۶۹

۳- ۳) مجمع البیان ذیل آیات مورد بحث

[سوره الشوری (۴۲): آیات ۲۱ تا ۲۳]

اشاره

أَمْ لَهُمْ شُرَكٰاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ اَلدِّينِ مٰا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اَللّٰهُ وَ لَوْ لاٰ كَلِمَةُ اَلْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَ إِنَّ اَلظّٰالِمِينَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ (۲۱) تَرَى اَلظّٰالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمّٰا كَسَبُوا وَ هُوَ وٰاقِعٌ بِهِمْ وَ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ فِي رَوْضٰاتِ اَلْجَنّٰاتِ لَهُمْ مٰا يَشٰاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذٰلِكَ هُوَ اَلْفَضْلُ اَلْكَبِيرُ (۲۲) ذٰلِكَ اَلَّذِي يُبَشِّرُ اَللّٰهُ عِبٰادَهُ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ قُلْ لاٰ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ اَلْمَوَدَّةَ فِي اَلْقُرْبىٰ وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِيهٰا حُسْناً إِنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ شَكُورٌ (۲۳)

ص: ۴۰۱

ترجمه:

۲۱-آیا معبودانی دارند که آئینی برای آنها بی اذن خداوند تشریع کرده اند؟اگر مهلت مقرری برای آنها نبود در میانشان داوری می شد(و دستور عذاب صادر می گشت) و برای ظالمان عذاب دردناکی است.

۲۲-در آن روز ستمگران را می بینی که از اعمالی که انجام داده اند سخت بیمناکند،اما آنها را فرو می گیرد،اما کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند در بهترین باغهای بهشتند،و هر چه بخواهند نزد پروردگارشان برای آنها فراهم است این است فضل بزرگ.

۲۳-این همان چیزی است که خداوند بندگانش را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند به آن نوید می دهد،بگو من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم و هر کس عمل نیکی انجام دهد بر نیکی اش می افزائیم،چرا که خداوند آمرزنده و شکرگزار است.

شان نزول:

در تفسیر مجمع البیان شان نزولی برای آیات ۲۳ تا ۲۶ این سوره از پیامبر گرامی اسلام ص نقل شده است که حاصلش چنین است:

"هنگامی که پیامبر وارد مدینه شد و پایه های اسلام محکم گردید،انصار گفتند ما خدمت رسول خدا صلی اللّٰه علیه و آله می رسیم و عرض می کنیم:اگر مشکلات مالی پیدا شد این اموال ما بدون هیچگونه قید و شرط در اختیار تو قرار دارد،هنگامی که این سخن را خدمتش عرض کردند آیه قُلْ لاٰ أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبیٰ :"بگو من مزدی از شما در برابر رسالت جز محبت نزدیکانم نمی طلبم"نازل شد،و پیامبر ص بر آنها تلاوت کرد سپس فرمود نزدیکان مرا بعد از من دوست دارید،آنها با خوشحالی و رضا و تسلیم از محضرش بیرون آمدند،اما منافقان گفتند این سخنی است که او بر خدا افترا بسته،

ص: ۴۰۲

و هـدفش این است که ما را بعـد از خود در برابر خویشاوندانش ذلیل کند،آیه بعد نازل شد أَمْ یَقُولُونَ افْتَریٰ عَلَی اللّهِ کَذِباً ،و به آنها پاسخ گفت،پیامبر ص به سـراغ آنان فرسـتاد و آیه را بر آنها تلاوت کرد،گروهی پشیمان شدند و گریه کردند و سخت ناراحت گشتند آیه سوم نازل گردید: وَ هُوَ الَّذِی یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبٰادِهِ .

پیامبر به سراغ آنها فرستاد و آنها را بشارت داد که توبه خالصانه آنان مقبول درگاه خدا است (۱).

***

تفسیر:

مودت اهل بیت(ع)پاداش رسالت است

از آنجـا که در آیه ۱۳ همین سوره سـخن از تشـریع دین از نـاحیه پروردگـار به وسـیله پیـامبران اولو العزم بود در ادامه آن در نخسـتین آیـه مورد بحث برای نفی تشـریع دیگران،و اینکـه هیـچ قـانونی در برابر قـانون الهی رســمیت نـدارد، و اصولاـ حق قانونگذاری مخصوص خدا است می فرماید:"آیا آنها معبودانی دارند که دین و آئینی بی اذن خداوند برای آنان تشـریع کرده اند"(أَمْ لَهُمْ شُرَکاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّینِ مٰا لَمْ یَأْذَنْ بِهِ اللّهُ).

در حـالی که خـالق و مالـک و مـدبر عـالم هسـتی تنهـا او است،و به همین دلیـل حق قانونگـذاری نیز مخصوص ذات پـاک او است،و هیچکس بدون اذن او نمی تواند در قلمرو تشریع او دخالت کند،بنا بر این در برابر تشریع او هر چه باشد باطل است.

به دنبال آن با لحنی تهدیـدآمیز به تشـریع کننـدگان باطل هشـدار داده می گویـد:"هر گاه فرمان حتمی خداونـد دائر به مهلت دادن به اینگونه اشخاص .

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۹ صفحه ۲۹

نبود در میان آنها داوری می شد"دستور عذابشان صادر می گشت و مجالی به آنها نمی داد(وَ لَوْ لاٰ کَلِمَهُ الْفَصْلِ لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ).

در عین حال آنها نباید این حقیقت را فراموش کنند که"برای ظالمان عذاب دردناکی است"(وَ إِنَّ الظّٰالِمِینَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ).

منظور از"کلمه الفصل"مهلت مقرری است که خداوند به اینگونه افراد داده تا آزادی عمل داشته باشند و اتمام حجت بر آنها بشود.

تعبیر به"ظالمین"در باره مشرکانی که عقیده به تشریعهایی در برابر قوانین الهی داشتند به خاطر وسعتی است که در مفهوم"ظلم"وجود دارد،و به هر کاری که در غیر موردش صورت گیرد اطلاق می گردد ظاهر این است که منظور از"عذاب الیم"عذاب روز قیامت است،چون این تعبیر در قرآن مجید معمولا در این معنی به کار می رود،آیه بعد نیز گواه بر این حقیقت است،و اینکه بعضی از مفسران آن را اعم از عذاب دنیا و آخرت گرفته اند(مانند قرطبی)بعید به نظر می رسد.

*** سپس به توضیح کوتاهی در باره"عذاب ظالمین"و توضیح بیشتری در باره "پاداش مؤمنان"در مقابل آنها،پرداخته،می گوید:"در آن روز ستمگران را می بینی که از اعمالی که انجام داده اند سخت بیمناکند،اما چه فایده که مجازات اعمالشان آنها را فرو می گیرد"(تَرَی الظّٰالِمِینَ مُشْفِقِینَ مِمّٰا کَسَبُوا وَ هُوَ وٰاقِعٌ بِهِمْ).

"اما کسانی که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند در بهترین و سرسبزترین باغهای بهشت جای دارند"(وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ فِی رَوْضٰاتِ الْجَنّٰاتِ).

"روضات"جمع"روضه"به معنی محلی است که آب و درخت فراوان

ص:۴۰۴

دارد لذا به باغهای خرم و سرسبز "روضه "اطلاق می شود،از این تعبیر به خوبی استفاده می شود که باغهای بهشت متفاوت است،و مؤمنان صالح العمل در بهترین باغهای بهشت جایشان است،و مفهوم این سخن این است که مؤمنان گنهکار هنگامی که مشمول عفو خدا شوند به بهشت راه می یابند هر چند جای آنها در"روضات" نیست.

اما فضل الهی در باره مؤمنان صالح العمل به همین جا ختم نمی شود،آنها چنان مشمول الطاف او هستند که"هر چه بخواهند نزد پروردگارشان برای آنها فراهم است"(لَهُمْ مٰا یَشٰاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ).

و به این ترتیب هیچ موازنه ای بین"عمل"و"پاداش آنها"وجود ندارد، بلکه پاداششان از هر نظر نامحدود است،چرا که جمله" لَهُمْ مٰا یَشٰاؤُنَ "گویای همین حقیقت است.

و از آن جالبتر تعبیر"عند ربهم"(نزد پروردگارشان)می باشد که بیانگر لطف بی حساب خداوند در باره آنها است،چه موهبتی از این بالاتر که به مقام قرب خدا راه یابند؟همانگونه که در باره شهداء می گوید: بَلْ أَحْیٰاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ در باره مؤمنان صالح العمل نیز می فرماید:لهم ما یشاءون عند ربهم.

بی جهت نیست که در پایان آیه می گوید"این است فضل بزرگ"(ذٰلِکَ هُوَ الْفَضْلُ الْکَبِیرُ).

بارها گفته ایم شرح نعمتهای بهشتی در بیان نمی گنجد،برای ما زندانیان جهان ماده قابل تصور نیست که بدانیم در جمله لَهُمْ مٰا یَشٰاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ چه مفاهیمی گنجانیده شده؟مؤمنان چه چیزها می خواهند؟و در جوار قرب خداوند چه الطافی یافت می شود.

اصولا هنگامی که خداوند بزرگ چیزی را به عنوان فضل کبیر توصیف

کند پیداست به قدری عظمت دارد که هر چه فکر کنیم از آن بالاتر است.

و به تعبیر دیگر این بندگان خالص کارشان بجایی می رسد که هر چه اراده کنند فراهم می شود،یعنی پرتوی از قدرت بی پایان پروردگار که إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (یس-۸۲)در وجودشان پیدا می شود، چه فضیلت و موهبتی از این بالاتر؟ *** در آیه بعد برای بیان عظمت این پاداش بزرگ می افزاید:"این همان چیزی است که خداوند بندگانش را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند به آن نوید می دهد"(ذلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللّهُ عِبادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ).

بشارت می دهد تا رنجهای طاعت و بندگی و مبارزه با هوای نفس و جهاد در برابر دشمنان بر آنها سخت نیاید،و به آن پاداشهای عظیم توان و نیروی بیشتری در راههای پر فراز و نشیب زندگی برای رسیدن به رضای پروردگار پیدا کنند.

و از آنجا که ابلاغ این رسالت از سوی پیامبر بزرگوار اسلام ص گاه این توهم را ایجاد می کرد که او چه اجر و پاداشی در برابر رسالت خود از مردم می طلبد به دنبال این سخن به پیامبر دستور می دهد:"بگو:من هیچ اجر و پاداشی بر این موضوع از شما درخواست نمی کنم،جز اینکه ذوی القربای مرا دوست دارید" (قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبى).

دوستی ذوی القربی چنان که مشروحا بیان خواهد شد بازگشت به مساله ولایت و قبول رهبری ائمه معصومین ع از دودمان پیامبر ص می کند که در حقیقت تداوم خط رهبری پیامبر ص و ادامه مساله ولایت الهیه است،و پر واضح است که قبول این ولایت و رهبری همانند نبوت پیامبر ص سبب سعادت خود انسانها

ص :۴۰۶

است و نتیجه اش به خود آنها بازگشت می کند.

توضیح اینکه:

مفسران در تفسیر این جمله بحثهای فراوانی دارند و تفسیرهای مختلفی،که هر گاه با ذهن خالی از پیشداوریها به آنها نگاه کنیم می بینیم بر اثر انگیزه های مختلفی از مفهوم اصلی آیه دور شده اند،و احتمالاتی را برگزیده اند که نه با محتوای آیه سازگار است و نه با شان نزول و سایر قرائن تاریخی و روایی.

رویهمرفته چهار تفسیر معروف برای آیه وجود دارد.

۱-همان که در بالا اشاره شد که منظور از ذوی القربی نزدیکان پیغمبر ص است و محبت آنها وسیله ای است برای قبول امامت و رهبری ائمه معصومین ع از دودمان آن حضرت،و پشتوانه ای بر ادای رسالت.

جمعی از مفسران نخستین،و تمام مفسران شیعه این معنا را برگزیده اند، و روایات فراوانی از طرف شیعه و اهل سنت در این زمینه نقل شده که بعدا به آن اشاره خواهیم کرد.

۲-منظور این است که اجر و پاداش رسالت دوست داشتن اموری است که شما را به"قرب الهی"دعوت می کند.

این تفسیر را که جمعی از مفسران اهل سنت انتخاب کرده اند به هیچوجه با ظاهر آیه سازگار نیست،زیرا در این صورت معنی آیه چنین می شود که از شما می خواهم که اطاعت الهی را دوست بدارید،و مودت آن را به دل بسپارید، در حالی که باید گفته شود من از شما اطاعت الهی را می خواهم (نه مودت اطاعت الهی).

بعلاوه در میان مخاطبین آیه کسی وجود نداشت که دوست ندارد به خدا نزدیک شود حتی مشرکان نیز علاقه داشتند که به خدا نزدیک شوند و اصولا عبادت

ص :۴۰۷

بتها را وسیله ای برای این کار می پنداشتند.

۳-منظور این است که شما بستگان خودتان را به عنوان پاداش رسالت دارید و صله رحم بجا آورید.

با این تفسیر هیچ تناسبی در میان رسالت و پاداش آن وجود ندارد،زیرا دوست داشتن بستگان خود چه خدمتی می تواند به پیامبر ص بوده باشد؟ و چگونه ممکن است اجر رسالت قرار داده شود؟! ۴-منظور این است که پاداش من این است که خویشاوندی مرا نسبت به خود محفوظ دارید،و بخاطر اینکه با اکثر قبایل شما رابطه خویشاوندی دارم مرا آزار ندهید(زیرا پیامبر ص از طریق نسبی با قبایل قریش ارتباط داشت و از طریق سببی(ازدواج)با بسیاری از قبایل دیگر،و از طریق مادر با جمعی از مردم مدینه از قبیله بنی النجار،و از طرف مادر رضاعی به قبیله بنی سعد).

این تعبیر بدترین معنایی است که برای آیه شده است چرا که درخواست اجر رسالت از کسانی است که رسالت او را پذیرا شده اند،و هر گاه کسانی رسالت را پذیرا شوند دیگر نیازی به این بحثها نیست،آنها پیامبر ص را به عنوان فرستاده الهی احترام می گذارند،احتیاجی ندارد که به خاطر قرابت و خویشاوندیش او را محترم بشمرند،چرا که احترام ناشی از قبول رسالت ما فوق همه اینها است،در واقع این تفسیر را باید از اشتباهات بزرگی شمرد که دامان بعضی از مفسران را گرفته و مفهوم آیه را به کلی مسخ کرده است.

در اینجا برای اینکه به حقیقت محتوای آیه آشناتر شویم بهترین راه آن است که از آیات دیگر قرآن کمک گیریم:

در بسیاری از آیات قرآن مجید می خوانیم:پیامبران می گفتند پاداشی از شما در برابر دعوت رسالت نمی خواهیم،و پاداش ما تنها بر پروردگار عالمیان است "مٰا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلاّٰ عَلیٰ رَبِّ الْعٰالَمِینَ " (۱). .

ص: ۴۰۸

۱- ۱) سوره شعرا آیه ۱۰۹-۱۲۷-۱۴۵-۱۶۴-۱۸۰

و در مورد شخص پیامبر اسلام نیز تعبیرات مختلفی دیده می شود:در یک جا می گوید قُلْ مٰا سَأَلْتُکُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَکُمْ إِنْ أَجْرِیَ إِلاّٰ عَلَی اللّٰهِ :"بگو پاداشی را که از شما خواستم تنها به سود شما است اجر و پاداش من فقط بر خداوند است"(سبا-۴۷).

و در جای دیگر می خوانیم: قُلْ مٰا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلاّٰ مَنْ شٰاءَ أَنْ یَتَّخِذَ إِلیٰ رَبِّهِ سَبِیلاً :بگو من در برابر ابلاغ رسالت هیچگونه پاداشی از شما مطالبه نمی کنم،مگر کسانی که بخواهند راهی به سوی پروردگارشان برگزینند".

و بالآخره در مورد دیگری می گوید: قُلْ مٰا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ وَ مٰا أَنَا مِنَ الْمُتَکَلِّفِینَ :"من از شما پاداشی نمی طلبم و چیزی بر شما تحمیل نمی کنم" (ص-۸۶).

هر گاه این آیات سه گانه را با آیه مورد بحث در کنار هم بگذاریم نتیجه گیری کردن از آن آسان است:در یک جا به کلی نفی اجر و مزد می کند.

در جای دیگر می گوید:من تنها پاداش از کسی می خواهم که راهی به سوی خدا می جوید.

و در مورد سوم می گوید پاداشی را که از شما خواسته ام برای خود شما است.

و بالآخره در آیه مورد بحث می افزاید:مودت در قربی پاداش رسالت من است،یعنی:

من پاداشی از شما خواسته ام که این ویژگیها را دارد:مطلقا چیزی نیست که نفعش عائد من شود،صد در صد به سود خود شما است،و چیزی است که راه شما را به سوی خدا هموار می سازد.

به این ترتیب آیا جز مساله ادامه خط مکتب پیامبر ص به وسیله رهبران الهی و جانشینان معصومش که همگی از خاندان او بوده اند امر دیگری می تواند

ص :۴۰۹

باشد؟منتها چون مساله مودت پایه این ارتباط بوده در این آیه با صراحت آمده است.

جالب اینکه غیر از آیه مورد بحث در قرآن مجید در پانزده مورد دیگر کلمه "القربی"به کار رفته که در تمام آنها به معنی خویشاوندان و نزدیکان است با اینحال معلوم نیست چرا بعضی اصرار دارند که"قربی"منحصرا در اینجا به معنی"تقرب الی اللّه"بوده باشد،و معنی ظاهر و واضح آن را که در همه جا در قرآن به کار رفته است کنار بگذارند؟ این نکته نیز قابل توجه است که در پایان همین آیه مورد بحث می افزاید:

"آن کس که عمل نیکی انجام دهد بر نیکی عملش می افزاییم،چرا که خداوند آمرزنده و شکرگزار است و به اعمال بندگان جزای مناسب می دهد"(وَ مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِیها حُسْناً إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ شَکُورٌ).

چه حسنه ای از این برتر که انسان خود را همیشه در زیر پرچم رهبران الهی قرار دهد،حب آنها را در دل گیرد،و خط آنها را ادامه دهد،در فهم کلام الهی آنجا که مسائل برای او ابهام پیدا کند از آنها توضیح بخواهد،عمل آنها را معیار قرار دهد،و آنها را الگو و اسوه خود سازد.

***

روایاتی که در تفسیر این آیه آمده است

شاهد گویای دیگر برای تفسیر فوق اینکه روایات فراوانی در منابع اهل سنت و شیعه از شخص پیامبر ص نقل شده که نشان می دهد منظور از"قربی"اهل بیت و نزدیکان و خاصان پیامبرند،به عنوان نمونه:

۱-"احمد"در فضائل الصحابه با سند خود از سعید بن جبیر از عامر چنین نقل می کند:لما نزلت قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی قالوا:

یا رسول اللّه!من قرابتک؟من هؤلاء الذین وجبت علینا مودتهم؟قال:

علی و فاطمه و ابناهما(علیهم السلام)و قالها ثلاثا:"هنگامی که آیه" قُلْ

لّا أَسْئَلُکَمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی

"نازل شد اصحاب عرض کردند ای رسول خدا!خویشاوندان تو که مودت آنها بر ما واجب است کیانند؟فرمود:علی و فاطمه و دو فرزند آن دو،این سخن را سه بار تکرار فرمود"! (۱)۲-در"مستدرک الصحیحین"از امام"علی بن الحسین"ع نقل شده که وقتی امیر مؤمنان علی ع به شهادت رسید،حسن بن علی ع در میان مردم خطبه خواند که بخشی از آن این بود:

انا من اهل البیت الذین افترض اللّه مودتهم علی کل مسلم فقال تبارک و تعالی لنبیه(ص) قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی وَ مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَهً نَزِدْ لَهُ فِیها حُسْناً فاقتراف الحسنه مودتنا اهل البیت: "من از خاندانی هستم که خداوند مودت آنها را بر هر مسلمانی واجب کرده است،و به پیامبرش فرموده:قل لا اسئلکم...منظور خداوند از "اکتساب حسنه"مودت ما اهل بیت است" (۲).

۳-"سیوطی"در"الدر المنثور"در ذیل آیه مورد بحث از مجاهد از ابن عباس نقل کرده که در تفسیر آیه" قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی " گفت:ان تحفظونی فی اهل بیتی و تودوهم بی:

"منظور این است که حق مرا در اهل بیتم حفظ کنید،و آنها را به سبب من دوست دارید" (۳).

و از اینجا روشن می شود آنچه از ابن عباس بطریق دیگر نقل شده که منظور عدم آزار پیامبر ص به خاطر قرابتش با قبائل مختلف عرب بوده مسلم نیست، زیرا چنان که دیدیم مخالف آن نیز از ابن عباس نقل شده است. . .

۱- ۱) "احقاق الحق"جلد ۳ صفحه ۲،"قرطبی"نیز این روایت را در ذیل آیه مورد بحث آورده(جلد ۸ صفحه ۵۸۴۳)

۲- ۲) مستدرک الصحیحین جلد ۳ صفحه ۱۷۲-محب الدین طبری همین حدیث را در ذخائر صفحه ۱۳۷ آورده،ابن حجر نیز در"صواعق"صفحه ۱۰۱ آن را نقل کرده است.

۳- ۳) الدر المنثور ذیل آیه مورد بحث-جلد ۶ صفحه ۷

۴-"ابن جریر طبری"در تفسیرش با سند خود از "سعید بن جبیر"و با سند دیگری از "عمر بن شعیب"نقل می کند که منظور از این آیه،هی قربی رسول اللّه (نزدیکان رسول خدا می باشد) (۱).

۵-مرحوم طبرسی مفسر معروف از "شواهد التنزیل"حاکم حسکانی که از مفسران و محدثان معروف اهل سنت است از "ابی امامه"باهلی چنین نقل می کند:

پیامبر اسلام ص فرمود:

ان اللّه خلق الانبیاء من اشجار شتی،و انا و علی(ع) من شجره واحده،فانا اصلها،و علی(ع)فرعها،و فاطمه(ع)لقاحها،و الحسن و الحسین ثمارها،و اشیاعنا اوراقها-تا آنجا که فرمود-لو ان عبدا عبد اللّه بین الصفا و المروه الف عام،ثم الف عام،ثم الف عام،حتی یصیر کالشن البالی،ثم لم یدرک محبتنا کبه اللّه علی منخریه فی النار،ثم تلا: قُلْ لاٰ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً :

"خداوند انبیاء را از درختان مختلفی آفرید،ولی من و علی ع را از درخت واحدی،من اصل آنم،و علی شاخه آن،فاطمه موجب باروری آن است، و حسن حسین میوه های آن،و شیعیان ما برگهای آنند...سپس افزود:اگر کسی خدا را در میان صفا و مروه هزار سال،و سپس هزار سال،و از آن پس هزار سال، عبادت کند،تا همچون مشک کهنه شود،اما محبت ما را نداشته باشد خداوند او را به صورت در آتش می افکند،سپس این آیه را تلاوت فرمود: قُلْ لاٰ أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبىٰ ".

جالب این که این حدیث آن چنان اشتهار یافته بود که شاعر معروف کمیت در اشعارش به آن اشاره کرده،می گوید: وجدنا لکم فی آل حامیم آیه تاولها منا تقی و معرب ما برای شما(خاندان پیامبر ص)در سوره های حامیم آیه ای یافتیم.

که گروه تقیه کننده آن را تاویل کرده،و گروه آشکار کننده آن را آشکارا .

ص :۴۱۲

۱- ۱) تفسیر طبری جلد ۲۵ صفحه ۱۶ و ۱۷

بیان کرده اند (۱).

۶-و نیز سیوطی در"الدر المنثور"از ابن جریر از ابی الدیلم چنین نقل می کند:هنگامی که علی بن الحسین ع را به اسارت آوردند،و بر در دروازه دمشق نگهداشتند،مردی از اهل شام گفت:الحمد للّه الذی قتلکم و استاصلکم!:

"خدا را شکر که شما را کشت،و ریشه کن ساخت! علی بن الحسین ع فرمود:آیا قرآن را خوانده ای؟گفت آری،فرمود:

سوره های حامیم را خوانده ای،عرض کرد نه،فرمود آیا این آیه را نخوانده ای قُلْ لاٰ أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبیٰ ؟! گفت:آیا شما همانها هستید که در این آیه اشاره شده؟فرمود:آری (۲).

۷-"زمخشری"در"کشاف"حدیثی نقل کرده که فخر رازی و قرطبی نیز در تفسیرشان از او اقتباس کرده اند:حدیث مزبور به وضوح مقام آل محمد ص و اهمیت حب آنها را بیان می دارد،می گوید:رسول خدا ص فرمود:

من مات علی حب آل محمد مات شهیدا.

الا و من مات علی حب آل محمد(ص)مغفورا له.

الا و من مات علی حب آل محمد مات تائبا.

الا و من مات علی حب آل محمد مات مؤمنا مستکمل الایمان.

الا و من مات علی حب آل محمد بشره ملك الموت بالجنه ثم منکر و نکیر.

الا و من مات علی حب آل محمد یزف الی الجنه کما تزف العروس الی بیت زوجها.

الا و من مات علی حب آل محمد فتح له فی قبره بابان الی الجنه.

الا و من مات علی حب آل محمد جعل اللّه قبره مزار ملائکه الرحمه.

الا و من مات علی حب آل محمد مات علی السنه و الجماعه. . .

۱- ۱) "مجمع البیان"جلد ۹ صفحه ۲۹

۲- ۲) "الدر المنثور"جلد ۶ صفحه ۷

الا ـ و من مـات علی بغض آل محمـد جاء یوم القیامه مکتوب بین عینیه آیس من رحمه اللّه الا و من مات علی بغض آل محمد مات کافرا.

الا و من مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحه الجنه:

"هر کس با محبت آل محمد بمیرد شهید از دنیا رفته".

"آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد ص از دنیا رود بخشوده است".

"آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد ص از دنیا رود با توبه از دنیا رفته".

"آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد ص از دنیا رود مؤمن کامل الایمان از دنیا رفته".

"آگـاه باشـید هر کس بـا محبـت آل محمـد ص از دنیـا رود فرشـته مرگ او را بشـارت بـه بهشـت می دهـد،و سـپس منکر و نکیر(فرشتگان مامور سؤال در برزخ)به او بشارت دهند".

"آگـاه باشـید هر کس با محبت آل محمـد ص از دنیا رود او را با احترام به سوی بهشت می برنـد آن چنان که عروس به خانه داماد".

"آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد ص از دنیا رود در قبر او دو در به سوی بهشت گشوده می شود".

"آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد ص از دنیا رود قبر او را زیارتگاه فرشتگان رحمت قرار می دهد".

"آگاه باشید هر کس با محبت آل محمد ص از دنیا رود بر سنت و جماعت اسلام از دنیا رفته".

"آگـاه باشـید هر کس با عـداوت آل محمـد ص از دنیا رود روز قیامت در حالی وارد عرصه محشـر می شود که در پیشانی او نوشته شده:مایوس از رحمت خدا"! "آگاه باشید هر کس با بغض آل محمد ص از دنیا برود کافر از دنیا رفته"

ص :۴۱۴

"آگاه باشید هر کس با عداوت آل محمد ص از دنیا برود بوی بهشت را استشمام نخواهد کرد" (۱).

جالب اینکه فخر رازی بعد از ذکر این حدیث شریف که صاحب کشاف آن را به صورت ارسال مسلم ذکر کرده است می افزاید:

آل محمد ص کسانی هستند که بازگشت امرشان به او است،کسانی که ارتباطشان محکمتر و کاملتر باشد"آل"محسوب می شوند،و شک نیست که فاطمه و علی و حسن و حسین محکمترین پیوند را با رسول خدا داشتند،و این از مسلمات و مستفاد از احادیث متواتر است،بنا بر این لازم است که آنها را"آل پیامبر"ص بدانیم.

سپس می افزاید:گروهی در مفهوم"آل"اختلاف کرده اند،بعضی آنها را خویشاوندان نزدیک پیامبر می دانند،و بعضی گفته اند آنها امت پیامبرند،اگر این واژه را بر معنی اول حمل کنیم آل پیامبر تنها آنها هستند،و اگر به معنی امت که دعوت او را پذیرفتند بدانیم باز هم خویشاوندان نزدیک رسول خدا ص آل او محسوب می شوند،بنا بر این به هر تقدیر آنها آل هستند و اما غیر آنها در لفظ "آل"داخلند یا نه؟محل اختلاف است.

سپس فخر رازی از صاحب کشاف چنین نقل می کند:"وقتی این آیه نازل شد عرض کردند"ای رسول خدا!خویشاوندان تو کیانند که مودتشان بر ما واجب است"؟فرمود:"علی و فاطمه و دو فرزندشان".

بنا بر این ثابت می شود که این چهار تن ذی القربای پیغمبرند و هنگامی که این معنی ثابت شد واجب است از احترام فوق العاده ای برخوردار باشند".

فخر رازی می افزاید:دلائل مختلفی بر این مساله دلالت می کند:

ص :۴۱۵

---

۱ - ۱) تفسیر کشاف جلد ۴ صفحه ۲۲۰ و ۲۲۱-تفسیر فخر رازی جلد ۲۷ صفحه ۱۶۵ و ۱۶۶-تفسیر قرطبی جلد ۸ صفحه ۵۸۴۳-تفسیر ثعلبی ذیل آیه مورد بحث از جلیل بن عبد اللّه بجلی(طبق نقل المراجعات نامه شماره ۱۹).

۱-جمله" إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی "که طرز استدلال به آن بیان شد.

۲-شک نیست که پیامبر فاطمه را دوست می داشت و درباره او فرمود:

"

فاطمه بضعه منی یؤذینی ما یؤذیها ":"فاطمه پاره تن من است آنچه او را آزار دهد مرا آزار داده است"!و با احادیث متواتر از رسول خدا ص ثابت شده که او علی و حسن و حسین را دوست می داشت،و هنگامی که این معنی ثابت شود محبت آنها بر تمام امت واجب است چون خداوند فرموده: وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّکُمْ تَهْتَدُونَ :"از او پیروی کنید تا هدایت شوید" (۱)و نیز فرموده: فَلْیَحْذَرِ الَّذِینَ یُخالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ :"کسانی که فرمان او را مخالفت می کنند از عذاب الهی بترسند" (۲)و نیز فرموده: قُلْ إِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ اللّهُ :

"بگو اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست دارد" (۳)و نیز فرموده لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ :"برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود" (۴).

۳-دعای برای"آل"افتخار بزرگی است و لذا این دعا خاتمه تشهد در نماز قرار داده شده:اللهم صل علی محمد و علی آل محمد،و ارحم محمدا و آل محمد،و چنین تعظیم و احترامی در حق غیر آل دیده نشده است،بنا بر این همه این دلائل نشان می دهد که محبت آل محمد ص واجب است.

سرانجام فخر رازی سخنان خود را در این مساله با اشعار معروف شافعی پایان می دهد: یا راکبا قف بالمحصب من منی و اهتف بساکن خیفها و الناهض سحرا اذا فاض الحجیج الی منی فیضا کما نظم الفرات الفائض . . .

۱- ۱) اعراف-۱۵۸

۲- ۲) نور-۶۳

۳- ۳) آل عمران-۳۱

۴- ۴) احزاب-۲۱.

ان کان رفضا حب آل محمد:

فلیشهد الثقلان انی رافضی!!

"ای سواری که عـازم حـج هستی!در آنجا که در نزدیکی منی ریگ برای رمی جمرات جمع می کننـد و مرکز بزرگ اجتماع زائران خانه خداست بایست، و فریاد بزن به تمام کسانی که در مسجد خیف مشغول عبادتند و یا در حال حرکت می باشند.

فریاد بزن به هنگام سـحرگاه که حاجیان از مشـعر به سوی منی کوچ می کنند و همچون نهری عظیم و خروشان وارد سـرزمین منی می شوند.

آری فریاد بزن و بگو:اگر محبت آل محمد ص رفض و ترک است،همه جن و انس شهادت دهند که من رافضیم"! (۱).

آری این است مقـام آل محمـد ص که مـا به دامانشـان چنـگ زده ایم و آنهـا را رهبر خویش و راهنمـای دین و دنیـا پـذیرفته ایم،الگو و اسوه خویش می دانیم و تداوم خط نبوت را با امامت آنها می بینیم.

البته غیر از احـادیث فوق روایـات فراوان دیگری در منـابع اسـلامی نقـل شـده که از نظر رعـایت اختصار و قناعت به جنبه های تفسیری به هفت روایت فوق اکتفاء کردیم،ولی ذکر این نکته را مناسب می دانیم که در بعضـی از منابع کلامیماننـد"احقاق الحق"و شـرح مبسوط آن،حدیث معروف فوق در مورد تفسیر آیه قُلْ لاٰ أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبیٰ از حدود پنجاه کتاب از کتب اهل سنت نقل شده است که نشان می دهد تا چه اندازه نقل این روایت گسترده و مشهور بوده است قطع نظر از منابع فراوانی که از طرق اهل بیت این حدیث را نقل می کند.

*** .

۱- ۱) تفسیر فخر رازی جلد ۲۷ صفحه ۱۶۶

نکته ها:

اشاره

۱–سخنی با مفسر معروف"آلوسی"

اشاره

در اینجا سؤالی برای جمعی مطرح است که آلوسی مفسر معروف در روح المعانی آن را به صورت ایرادی بر شیعه مطرح کرده،و ما آن را به صورت یک سؤال در اینجا عنوان کرده،مورد بررسی قرار می دهیم،خلاصه کلام او چنین است:

بعضی از شیعه آیه را در مقام استدلال بر امامت علی ع ذکر کرده اند و گفته اند علی ع واجب المحبه است،و هر واجب المحبتی واجب الطاعه است، و هر واجب الطاعتی دارای مقام امامت است،و از آن نتیجه گرفته اند که علی ع دارای مقام امامت می باشد و آیه را دلیل بر این موضوع شمردند.

اما سخن آنها از چند جهت قابل ایراد است.

اولاـ استدلال به آیه بر وجوب محبت فرع بر این است که آیه را به معنی محبت خویشاوندان پیامبر بدانیم،در حالی که جمع کثیری از مفسران این تفسیر را نپذیرفته اند،و گفته اند این مناسب مقام نبوت نیست،زیرا پیامبر را متهم می سازد،چه اینکه شبیه کار دنیاپرستانی است که فعالیتهایی را شروع می کنند،سپس منافعی در برابر آن برای فرزندان و بستگان خود مطالبه می نمایند بعلاوه با آیه وَ مٰا تَسْئَلُهُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ (تو پاداشی از آنها مطالبه نمی کنی) (یوسف-۱۰۴)منافات دارد.

ثانیا قبول نداریم که وجوب محبت دلیل بر وجوب اطاعت است،لذا ابن بابویه در کتاب اعتقادات می گوید:امامیه اتفاق دارند که محبت علویین لازم است در حالی که همه را واجب الاطاعت نمی دانند! ثالثا قبول نداریم که هر شخص واجب الاطاعه ای دارای مقام امامت یعنی زعامت کبری باشد،و الا هر پیامبری در زمان خود دارای چنین مقامی بود،در

حالی که در داستان طالوت می خوانیم که او امام جمعیت شد در حالی که پیامبری نیز در آن زمان وجود داشت.

رابعا آیه اقتضا می کند تمام اهل بیت واجب الاطاعه باشند،و به همین دلیل باید همه امام باشند،در حالی که امامیه چنین عقیده ای ندارند (۱).

***

تحلیل و بررسی

با برداشتی که از آیه مورد بحث طبق قرائن فراوان و محکم موجود در آیه و سایر آیات قرآن داشتیم پاسخ بسیاری از این ایرادات روشن می شود:

زیرا گفتیم این محبت امر ساده ای نیست،این به عنوان پاداش نبوت و اجر رسالت است،طبعا باید مطلبی هموزن و همشان آن باشد،تا بتواند پاداش آن قرار گیرد.

از سوی دیگر آیات قرآن گواهی می دهد سود این محبت چیزی نیست که به پیامبر ص بر گردد،بلکه نتیجه آن صد در صد عائد خود مؤمنان می شود یا به تعبیر دیگر این یک امر معنوی است که در تکامل هدایت مسلمانان مؤثر است.

به این ترتیب گرچه از آیه چیزی جز مساله وجوب محبت استفاده نمی شود اما با قرائنی که ذکر شد این وجوب محبت سر از مساله امامت که پشتوانه مقام نبوت و رسالت است در می آورد.

با توجه به این توضیح کوتاه به بررسی ایرادات فوق می پردازیم:

اولا-اینکه بعضی از مفسران آیه را به مودت اهل بیت تفسیر نکرده اند باید قبول کرد که پیشداوریها و رسوبات ذهنی مانع از این امر بوده فی المثل جمعی از آنها"قربی"را به معنی "تقرب به پروردگار"تفسیر کرده اند!در حالی که در تمام آیات قرآن هر موردی این کلمه به کار رفته به معنی خویشاوندان است. .

۱- ۱) روح المعانی جلد ۲۵ صفحه ۲۸(ذیل آیه مورد بحث)

و یا اینکه جمعی آن را به معنی خویشاوندی پیامبر با قبایل عرب تفسیر کرده اند،در حالی که این تفسیر نظام آیه را به کلی به هم می ریزد،اجر رسالت را از کسی مطالبه می کنند که رسالت را پذیرفته،و کسی که رسالت پیامبر را بپذیرد چه نیازی دارد که خویشاوندی او را با خود در نظر گیرد،و از آزار او چشم بپوشد؟ علاوه بر این روایات زیادی که آیه را به ولایت اهل بیت پیامبر تفسیر می کند چرا کنار بگذاریم؟! بنا بر این باید قبول کرد که این گروه از مفسران هرگز با ذهن خالی به تفسیر آیه نپرداخته اند و گرنه مطلب پیچیده ای در آن وجود ندارد.

و از اینجا روشن می شود که تقاضای چنین پاداشی نه با مقام نبوت منافات دارد،و نه همچون راه و رسم دنیا پرستان است،و با آیه ۱۰۴ سوره یوسف که نفی هر گونه پاداش میکند نیز کاملا هماهنگ است،چرا که پاداش مودت اهل بیت در حقیقت پاداشی نیست که پیامبر از آن منتفع گردد بلکه خود مسلمین از آن بهره مند می شوند.

ثانیا-درست است وجوب محبت ساده هرگز دلیل بر وجوب اطاعت نیست اما وقتی در نظر بگیریم که این محبتی است که متناسب همطراز رسالت قرار داده شده،یقین پیدا می کنیم که وجوب اطاعت نیز در آن نهفته است،و از اینجا روشن می شود که گفتار ابن بابویه(صدوق)نیز منافاتی با آنچه گفتیم ندارد.

ثالثا-درست است که هر وجوب اطاعتی دلیل بر مقام امامت و زعامت کبری نیست،ولی باید توجه داشت وجوب اطاعتی که پاداش رسالت و متناسب با آن است جز امامت نمی تواند باشد.

رابعا-امام به معنی رهبر-در هر عصری یک تن بیشتر نمی تواند باشد،و بنا بر این امامت همه اهل بیت معنی نخواهد داشت بعلاوه نباید نقش روایات را در

این زمینه یعنی در فهم معنی آیه از نظر دور داشت.

قابل توجه اینکه آلوسی شخصا اهمیت زیادی برای مودت اهل بیت قائل شده،و در چند خط پیش از بحث فوق می گوید:حق این است که محبت خویشاوندان پیامبر ص بخاطر قرابتشان با پیامبر ص واجب است،و هر قدر قرابت قویتر باشد محبت وجوب بیشتری دارد،و سرانجام می گوید:آثار این مودت تعظیم و احترام و قیام به اداء حقوق اقربای پیغمبر است،در حالی که بسیاری از مردم در این امر سستی کرده اند تا آنجا که محبت قرابت پیامبر ص را یک نوع رافضی گری شمرده اند!ولی من چنین نمی گویم،بلکه همان می گویم که شافعی در آن کلام جالب و گویای خود گفته است.

سپس اشعاری را که در بالا از شافعی نقل کردیم ذکر کرده،می افزاید:

با این حال من معتقد به خروج از اعتقادات بزرگان اهل سنت در مورد صحابه نیستم،و محبت آنها را نیز از واجبات می شمرم (۱).

***.

۲-کشتی نجات!

"فخر رازی"در ذیل این بحث نکته ای را نقل کرده و آن را پسندیده است و"آلوسی"در روح المعانی نیز آن را به عنوان"نکته ای لطیف"به نقل از فخر رازی آورده،نکته ای که فکر می کنند از طریق آن بعضی از تضادها بر طرف می گردد،و آن اینکه:پیغمبر گرامی اسلام از یک سو فرموده است:

مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکب فیها نجی: "مثل اهل بیت من همچون کشتی نوح است هر کس سوار بر آن شود نجات می یابد".

و از سوی دیگر فرموده است:

اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم:

"اصحاب من همچون ستارگان آسمانند به هر کدام اقتدا کنید هدایت می یابید

۱- ۱) همان مدرک

و ما الان در اقیانوس تکلیف گرفتاریم،و امواج شبهات و شهوات ما را از هر سو در هم می کوبد،و آن کس که می خواهد از دریا عبور کند احتیاج به دو امر دارد یکی کشتی است که خالی از هر عیب و نقص باشد،و دیگری ستارگان پر فروغ درخشنده ای است که مسیر را به او نشان دهد،هنگامی که انسان سوار بر کشتی شود،و چشم بر ستارگان درخشان بدوزد امید نجات وجود دارد،همچنین هر کس از اهل سنت بر کشتی محبت آل محمد ص سوار گردد،و چشم به ستارگان اصحاب دوزد امید است که خداوند او را به سلامت و سعادت در دنیا و آخرت برساند (۱).

ولی ما می گوئیم این تشبیه شاعرانه گرچه زیبا است اما دقیق نیست،چرا که اولا کشتی نوح مرکب نجات بود و در آن روز که همه جای جهان را امواج خروشان آب فرا گرفته بود، دائما در گردش بود بی آنکه مانند کشتیهای معمولی مقصدی داشته باشد که به سوی آن مقصد به کمک ستارگان حرکت کند.

مقصد خود کشتی بود،و نجات از غرقاب،تا فرو نشستن آب و قرار گرفتن کشتی بر کنار کوه جودی.

ثانیا-در بعضی از روایات که در کتب برادران اهل سنت نقل شده از پیغمبر گرامی اسلام چنین آمده است:

النجوم امان لاهل الارض من الغرق و اهل بیتی امان لامتی من الاختلاف فی الدین "ستارگان امان برای اهل زمینند از غرق شدن و اهل بیت من امان امتند از اختلاف در دین" (۲).

***. .

۱- ۱) تفسیر فخر رازی جلد ۲۷ صفحه ۱۶۷

۲- ۲) "حاکم"این حدیث را در جلد سوم"مستدرک"صفحه ۱۴۹ از ابن عباس نقل کرده،سپس می گوید:هذا حدیث صحیح الاسناد و لم یخرجاه:"این حدیث معتبری است که بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند)

۳-تفسیر" وَ مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَةً ..."

"اقتراف"در جمله"و مَنْ یَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدْ لَهُ فِیها حسنه""هر کس حسنه ای را کسب کند ما بر حسن آن می افزائیم"در اصل از"قرف"(بر وزن حرف)به معنی کندن پوست اضافی از درخت یا پوستهای اضافی از زخم است که گاه مایه پیراستن و بهبودی می گردد،این کلمه بعدا در اکتساب به کار رفته اعم از اینکه اکتساب خوبی باشد یا بدی.

ولی به گفته راغب این واژه در بدیها بیش از خوبیها به کار می رود(هر چند در آیه مورد بحث در خوبیها به کار رفته).

لذا ضرب المثلی در عرب معروف است که می گویند:الاعتراف یزیل الاقتراف"اعتراف به گناه،گناه را از بین می برد".

جالب اینکه در بعضی از تفاسیر از ابن عباس و یکی دیگر از مفسران نخستین بنام"سدی"نقل شده که منظور از"اقتراف حسنه"در آیه شریفه مودت آل محمد ص است (۱).

در حدیثی که سابقا از امام حسن بن علی ع نقل کردیم نیز آمده:

اقتراف الحسنه مودتنا اهل البیت :"منظور از بدست آوردن حسنه مودت ما اهل بیت است" روشن است که منظور از اینگونه تفسیرها محدود بودن معنی اکتساب حسنه به مودت اهل بیت نیست،بلکه معنی وسیع و گسترده ای دارد ولی از آنجا که این جمله به دنبال مساله مودت ذی القربی آمده است روشنترین مصداق اکتساب حسنه همین مودت است.

***

۴-این چند آیه مدنی است

این سوره(سوره شوری)چنان که در آغاز گفتیم از سوره های مکی است .

۱- ۱) "مجمع البیان"ذیل آیات مورد بحث،و تفسیر صافی،و تفسیر قرطبی

ولی جمعی از مفسـران معتقدند که این چهار آیه(آیه ۲۳ تا ۲۶)در مدینه نازل شده است،و شان نزولی که در آغاز تفسـیر این آیات نقل کردیم گواه بر این معنی است،روایاتی که اهل بیت را به علی ع و فاطمه و دو فرزندان آنها امام حسن و امام حسـین تفسـیر می کند نیز مناسب همین معنی است،زیرا می دانیم ازدواج علی ع و بانوی اسـلام در مدینه انجام گرفت،و تولد حسن و حسین ع در سالهای سوم و چهارم هجری طبق نقل معروف بوده است.

***

ص: ۴۲۴

[سوره الشوری (۴۲): آیات ۲۴ تا ۲۶]

اشاره

أَمْ يَقُولُونَ اِفْتَرىٰ عَلَى اَللّٰهِ كَذِباً فَإِنْ يَشَإِ اَللّٰهُ يَخْتِمْ عَلىٰ قَلْبِكَ وَ يَمْحُ اَللّٰهُ اَلْبٰاطِلَ وَ يُحِقُّ اَلْحَقَّ بِكَلِمٰاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذٰاتِ اَلصُّدُورِ (۲۴) وَ هُوَ اَلَّذِي يَقْبَلُ اَلتَّوْبَةَ عَنْ عِبٰادِهِ وَ يَعْفُوا عَنِ اَلسَّيِّئٰاتِ وَ يَعْلَمُ مٰا تَفْعَلُونَ (۲۵) وَ يَسْتَجِيبُ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَ اَلْكٰافِرُونَ لَهُمْ عَذٰابٌ شَدِيدٌ (۲۶)

ترجمه:

۲۴-آنها می گویند،او بر خدا دروغ بسته،ولی اگر خدا بخواهد بر قلب تو مهر می نهد (و قدرت اظهار این آیات را از تو می گیرد)و باطل را محو می کند و حق را به فرمانش پابرجا می سازد،چرا که او به آنچه در درون دلها است آگاه است.

۲۵-او کسی است که توبه را از بندگانش می پذیرد،و گناهان را می بخشد و آنچه را انجام می دهید می داند.

۲۶-و درخواست کسانی را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند اجابت می کند، و از فضلش بر آنها می افزاید،اما برای کافران عذاب شدیدی است.

تفسیر:

او توبه بندگان را می پذیرد

این آیات ادامه آیات گذشته در زمینه رسالت و اجر رسالت،و مودت ذی القربی

ص: ۴۲۵

و اهل بیت است.

در نخستین آیه می فرماید:آنها این وحی الهی را پذیرا نمی شوند"بلکه می گویند:او بر خدا دروغ و افترا بسته،و اینها زائیده فکر خود او است که به خدا نسبت می دهد"(أَمْ یَقُولُونَ افْتَریٰ عَلَی اللّٰهِ کَذِباً).

"در حالی که اگر خدا بخواهد بر قلب تو مهر می نهد و قدرت اظهار این آیات را از تو می گیرد"(فَإِنْ یَشَإِ اللّٰهُ یَخْتِمْ عَلیٰ قَلْبِکَ).

این در حقیقت اشاره به استدلال منطقی معروفی است که اگر کسی دعوی نبوت کند و معجزات و آیات بینات بر دست و زبان او ظاهر شود،و مورد حمایت و نصرت الهی قرار گیرد،اما او بر خدا دروغ بندد حکمت خداوند ایجاب می کند که آن معجزات و حمایتش را از او بگیرد،و رسوایش سازد،همانگونه که در آیه ۴۴ تا ۴۶ سوره حاقه آمده است: وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَیْنٰا بَعْضَ الْأَقٰاوِیلِ لَأَخَذْنٰا مِنْهُ بِالْیَمِینِ ثُمَّ لَقَطَعْنٰا مِنْهُ الْوَتِینَ :"هر گاه او دروغی بر ما ببندد ما او را با قوت و قدرت می گیریم،و مجازات می کنیم،و رگ قلب او را می بریم".

در تفسیر این جمله مفسران احتمالات دیگری نیز داده اند،اما آنچه در بالا گفته شد از همه روشنتر به نظر می رسد.

این نکته نیز قابل توجه است که یکی از نسبتهای ناروا که مشرکان و کفار به پیغمبر گرامی اسلام ص می دادند این بود که او اجر رسالت خود را مودت خویشاوندانش شمرده،و این را بر خدا دروغ بسته است(به تناسب بحثی که در آیات گذشته آمد)و آیه فوق این نسبت را نیز نفی می کند.

ولی با اینحال مفهوم آیه منحصر در این معنی نیست،زیرا طبق آیات دیگر قرآن دشمنان پیامبر ص این تهمت را در باره کل قرآن و وحی به ساحت قدس پیامبر ص می بستند،در آیه ۳۸ یونس می خوانیم: أَمْ یَقُولُونَ افْتَرٰاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ :"بلکه می گویند این را بر خدا دروغ بسته،بگو اگر چنین است

شما نیز سوره ای همانند آن بیاورید".

نظیر همین معنی با تفاوت مختصری در آیه ۱۳ هود و ۳۵ هود،و بعضی دیگر از آیات قرآن آمده است،این آیات گواهی است بر آنچه در تفسیر آیه برگزیدیم.

سپس برای تاکید این مطلب می افزاید:"خداوند باطل را محو می کند،و حق را به فرمانش محقق و پابرجا می سازد"(وَ یَمْحُ اللّٰهُ الْبٰاطِلَ وَ یُحِقُّ الْحَقَّ بِکَلِمٰاتِهِ) (۱)این وظیفه خداوند است که بر اساس حکمتش حق را آشکار و باطل را رسوا سازد، با اینحال چگونه اجازه می دهد کسی بر او دروغ بندد و در عین حال یاریش کند،و معجزات بر دستش آشکار سازد؟ و اگر تصور شود که ممکن است پیامبر پنهان از علم خدا دست به چنین کاری زند اشتباه بزرگی است"چرا که او به آنچه در درون دلهاست آگاه است" (إِنَّهُ عَلِیمٌ بِذٰاتِ الصُّدُورِ).

همانگونه که در تفسیر آیه ۳۸ سوره فاطر گفتیم:"ذات"در لغت عرب به معنی عین و حقیقت اشیاء نیامده،بلکه این اصطلاحی است از سوی فلاسفه (۲)بلکه ذات به معنی"صاحب"است،و به این ترتیب جمله" إِنَّهُ عَلِیمٌ بِذٰاتِ الصُّدُورِ "مفهومش این است که خداوند از افکار و عقائدی که حاکم بر دلهاست و گویی صاحب و مالک آن شده با خبر است،و این اشاره لطیفی است به حاکمیت و استقرار افکار بر قلوب و ارواح انسانها(دقت کنید).

***. .

ص:۴۲۷

۱- ۱) توجه داشته باشید که"یمح"در اصل"یمحو"بوده که معمولا در بسیاری از رسم الخطهای قرآن واو آن ساقط می شود مانند وَ یَدْعُ الْإِنْسٰانُ بِالشَّرِّ (اسراء-۱۱) و سَنَدْعُ الزَّبٰانِیَةَ (علق-۱۸)در تمام این موارد در رسم الخط امروز و او ذکر می شود ولی در قرآنها غالبا حذف می گردد

۲- ۲) رجوع شود به مفردات راغب

و از آنجا که خداوند راه بازگشت را همواره به روی بندگان باز می گذارد کرارا در آیات قرآن بعد از مذمت از اعمال زشت مشرکان و گنهکاران به مساله گشوده بودن درهای توبه اشاره کرده در آیات مورد بحث نیز پس از گفتار سابق می افزاید:"او کسی است که توبه را از بندگانش پذیرا می شود،و گناهان را می بخشد"(وَ هُوَ الَّذِی یَقْبَلُ التَّوْبَهَ عَنْ عِبَادِهِ وَ یَعْفُوا عَنِ السَّیِّئَاتِ).

اما اگر تظاهر به توبه کنید،ولی در خفا کار دیگر انجام دهید،تصور نکنید که از دیده تیزبین علم پروردگار مخفی خواهد ماند،نه"او آنچه را انجام می دهید می داند"(وَ یَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ).

در شان نزولی که در آغاز آیات گذشته بیان کردیم گفته شد که بعد از نزول آیه"مودت"جمعی از منافقان و یا افراد ضعیف الایمان گفتند:این سخنی است که محمد بر خدا افترا بسته،می خواهد ما را بعد از خود در برابر خویشاوندانش خوار کند،آیه" أَمْ یَقُولُونَ افْتَرَیٰ عَلَی اللّٰهِ کَذِباً "نازل شد و به آنها پاسخ گفت،هنگامی که از نزول آیه با خبر شدند گروهی پشیمان گشتند،گریه کردند و ناراحت بودند،آیه و هُوَ الَّذِی یَقْبَلُ التَّوْبَهَ ...نازل شد و به آنها بشارت داد که اگر توبه خالص کنند خدا لغزش آنها را می بخشد.

*** و در آخرین آیه مورد بحث پاداش بزرگ مؤمنان و عذاب دردناک کافران را در جمله هایی کوتاه بیان کرده می فرماید:"خداوند درخواست کسانی را که ایمان آورده اند و عمل صالح انجام داده اند اجابت می کند"(وَ یَسْتَجِیبُ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ).

"بلکه از فضل خود بر ایشان می افزاید"و حتی مطالبی را که درخواست نکرده اند به آنها می بخشد(وَ یَزِیدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ).

"اما برای کافران عذاب شدیدی است"(وَ الْکافِرُونَ لَهُمْ عَذابٌ شَدِیدٌ).

در اینکه چه درخواستی از مؤمنان را اجابت می کند تفسیرهای گوناگونی شده است،جمعی از مفسران آن را محدود به درخواستهای معینی کرده اند،از جمله اینکه:

بعضی گفته اند:دعای مؤمنان را در باره یکدیگر مستجاب می کند.

بعضی دیگر گفته اند عبادات و طاعاتشان را می پذیرد.

و بعضی آن را مربوط به شفاعت آنها در مورد برادرانشان می دانند.

ولی هیچگونه دلیلی بر این محدودیتها نیست،بلکه خداوند هر گونه درخواستی را مؤمنان صالح العمل داشته باشند می پذیرد،و از آن بالاتر اموری را که شاید به فکر آنها نیامده است که از خدا درخواست کنند از فضلش به آنها می بخشد،و این نهایت لطف و مرحمت خداوند درباره مؤمنان است.

در حدیثی از امام صادق ع از پیغمبر گرامی اسلام ص در تفسیر وَ یَزِیدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ می خوانیم:

الشفاعه لمن وجبت له النار ممن احسن الیهم فی الدنیا: "آنچه را خداوند از فضلش بر آنها می افزاید شفاعت برای کسانی است که در دنیا به آنها نیکی کرده اند،اما(بر اثر سوء اعمالشان)مستحق آتش دوزخ شده اند" (۱).

این حدیث پر معنی نیز مفهومش این نیست که فضل اضافی خداوند منحصر به این است بلکه بیان یکی از مصداقهای روشن آن است.

. ***

۱- ۱) تفسیر "مجمع البیان" ذیل آیات مورد بحث

[سوره الشوری (۴۲): آیات ۲۷ تا ۳۱]

اشاره

وَ لَوْ بَسَطَ اَللّٰهُ اَلرِّزْقَ لِعِبٰادِهِ لَبَغَوْا فِی اَلْأَرْضِ وَ لٰكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مٰا يَشٰاءُ إِنَّهُ بِعِبٰادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ (۲۷) وَ هُوَ اَلَّذِی يُنَزِّلُ اَلْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مٰا قَنَطُوا وَ يَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَ هُوَ اَلْوَلِيُّ اَلْحَمِيدُ (۲۸) وَ مِنْ آيٰاتِهِ خَلْقُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ مٰا بَثَّ فِيهِمٰا مِنْ دٰابَّةٍ وَ هُوَ عَلىٰ جَمْعِهِمْ إِذٰا يَشٰاءُ قَدِيرٌ (۲۹) وَ مٰا أَصٰابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمٰا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ (۳۰) وَ مٰا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِی اَلْأَرْضِ وَ مٰا لَكُمْ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لاٰ نَصِيرٍ (۳۱)

ترجمه:

۲۷-هر گاه خداوند روزی را برای بندگانش وسعت بخشد در زمین طغیان و ستم می کنند، لذا به مقداری که می خواهد نازل می کند که او نسبت به بندگانش آگاه و بینا است.

۲۸-او کسی است که باران نافع را بعد از آنکه مایوس شدند نازل می کند،و دامنه رحمت خویش را می گستراند،و او ولی و حمید است.

۲۹-و از آیات او است آفرینش آسمانها و زمین و آنچه از جنبندگان در آنها خلق و منتشر نموده،و او هر گاه بخواهد قادر بر جمع آنها است.

ص: ۴۳۰

۳۰-هر مصیبتی به شما رسد به خاطر اعمالی است که انجام داده اید،و بسیاری را نیز عفو می کند.

۳۱-و شما هرگز نمی توانید در زمین از قدرت خداوند فرار کنید،و غیر از خدا هیچ ولی و یاوری برای شما نیست!

شان نزول:

از"خباب بن ارت"صحابی معروف نقل شده که آیه نخست(وَ لَوْ بَسَطَ اللّٰهُ ...) در باره ما نازل شد،و این به خاطر آن بود که ما به اموال فراوان طوایف"بنی قریظه" و"بنی نظیر"و"بنی قینقاع"از یهود نظر افکندیم،و آرزو داشتیم که ای کاش ما هم چنین اموالی داشتیم،آیه نازل شد و به ما هشدار داد که اگر خداوند روزی را برای بندگانش گسترده کند طغیان خواهند کرد (۱).

در تفسیر"در المنثور"حدیث دیگری نقل شده و آن اینکه این آیه در مورد اصحاب"صفه"نازل گردید،چرا که آنها آرزو داشتند دنیایشان رو به راه شود (۲).

(در باره اصحاب صفه و اینکه آنها چه کسانی بودند شرحی در پایان این آیات به خواست خدا خواهیم داشت).

***

تفسیر:

اشاره

مرفهین طغیانگر!

پیوند این آیات با آیات گذشته ممکن است از این نظر باشد که در آخرین آیه از آیات پیشین آمده بود که خداوند درخواست مؤمنان را اجابت می کند، و به دنبال آن این سؤال پیش می آید که پس چرا در میان آنها گروهی فقیرند، . .

۱- ۱) تفسیر فخر رازی،تفسیر ابو الفتوح رازی و تفسیر قرطبی(ذیل آیه مورد بحث)

۲- ۲) در المنثور این حدیث را از حاکم و بیهقی و ابو نعیم نقل کرده است(ج ۶ ص ۸)

و هر چه درخواست می کنند به جایی نمی رسد؟ می فرماید:"هر گاه خداوند روزی را برای بندگانش وسعت بخشد در زمین طغیان و سرکشی و ستم می کنند"(وَ لَوْ بَسَطَ اللّٰهُ الرِّزْقَ لِعِبٰادِهِ لَبَغَوْا فِی الْأَرْضِ).

"و لذا به مقداری که می خواهد و مصلحت می بیند روزی را نازل می کند" (وَ لٰکِنْ یُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مٰا یَشٰاءُ).

و به این ترتیب مساله تقسیم روزی بر اساس حساب دقیقی است که پروردگار در باره بندگان دارد"چرا که او نسبت به بندگانش آگاه و بیناست"(إِنَّهُ بِعِبٰادِهِ خَبِیرٌ بَصِیرٌ).

او پیمانه و ظرفیت وجودی هر کس را می داند و طبق مصلحت او به او روزی می دهد،نه چندان می دهد که طغیان کنند،و نه چندان که از فقر فریادشان بلند شود.

شبیه این معنی در آیه ۶ و ۷ سوره علق آمده است إِنَّ الْإِنْسٰانَ لَیَطْغیٰ أَنْ رَآهُ اسْتَغْنیٰ "انسان طغیان می کند هر گاه احساس بی نیازی و غنی نماید".

و به راستی چنین است،و مطالعه در حال انسانها گواه صادق این واقعیت است که وقتی دنیا به آنها روی می آورد و صاحب زندگی مرفه می شوند و مسیر حوادث بر وفق مراد آنها است،دیگر خدا را بنده نیستند،به سرعت از او فاصله می گیرند،در دریای شهوات غرق می شوند،و آنچه ناگفتنی است آن می کنند، و هر گونه ظلم و ستم و فساد را در زمین گسترش می دهند.

در تفسیر دیگری از"ابن عباس"در مورد این آیه می خوانیم که منظور از "بغی" در اینجا ظلم و ستم و طغیان نیست بلکه بغی به معنی طلب است،یعنی اگر خداوند روزی را برای بندگانش گسترده سازد باز طلب بیشتر می کنند و هرگز سیر نخواهند شد! ولی تفسیر اول که از سوی بسیاری از مفسران انتخاب شده صحیحتر

به نظر می رسد،چرا که تعبیر " یَبْغُونَ فِی الْأَرْضِ "کرارا در آیات قرآن به معنی فساد و ظلم در زمین آمده است،مانند" فَلَمّا أَنْجاهُمْ إِذا هُمْ یَبْغُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ "(یونس-۲۳)و" إِنَّمَا السَّبِیلُ عَلَی الَّذِینَ یَظْلِمُونَ النّاسَ وَ یَبْغُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ "(آیه ۴۲ همین سوره).

درست است که"بغی"به معنی"طلب"نیز آمده،اما هنگامی که با "فی الارض"همراه شود به معنی فساد و ظلم در زمین است.

***

در اینجا دو سؤال پیش می آید:

نخست اینکه اگر برنامه تقسیم روزی چنین است،پس چرا گروهی را می بینیم که روزی فراوان دارند و طغیان و فساد کرده اند و دنیا را به تباهی کشانده اند و خداوند جلو آنها را نگرفته،هم در مقیاس افراد و هم در مقیاس دولتهای غارتگر زورگو.

در پاسخ این سؤال باید به این نکته توجه داشت که گاه گسترش روزی وسیله ای است برای امتحان و آزمایش،چرا که همه انسانها باید در این جهان آزمایش شوند گروهی نیز با ثروت آزمایش می شوند.

و گاه به خاطر این است که هم خودشان و هم انسانهای دیگر بدانند که ثروت خوشبختی نمی آفریند،شاید راه را پیدا کنند،و به سوی خدا باز گردند،هم اکنون جامعه هایی را می بینیم که غرق انواع نعمت و ثروت و رفاهند و در عین حال گرفتار انواع مصائب و بدبختیها می باشند،ناامنی،کشتار،آلودگی فراوان اخلاقی،اضطراب و انواع نگرانیها جسم و روح آنها را فرا گرفته است.

گاهی نیز ثروت بی حساب یک مجازات الهی است که خدا بعضی را گرفتار آن می سازد،دورنمای زندگانیشان دل انگیز،اما اگر از نزدیک نگاه کنیم

می بینیم از خودشان بـدبخت تر خودشاننـد!،در این زمینه سرگذشـتهای فراوانی از سـلاطین ثروت دنیا وجود دارد که بسـیاری شنیده اند،و نقل آنها سخن را به درازا می کشد.

سؤال دیگر اینکه:آیا مفهوم این نیست که هر گاه انسان فقیر و محروم است نبایـد دست و پایی برای وسـعت روزی کند،به احتمال اینکه خدا مصلحت او را در این دانسته است؟ در پاسخ این سؤال نیز باید توجه داشت که گاهی کمبود روزی به خاطر سـستی و تنبلی خود انسان است،این کمبودها و محرومیتها خواست حتمی خداوند نیست،بلکه نتیجه اعمال او است که دامنگیرش شده،و اسـلام بر اساس اصل سـعی و کوشـش که هم در آیات قرآن منعکس است و هم در سـنت پیامبر ص و ائمه هدی ع همه را دعوت به تلاش و جهاد کرده است.

ولی هر گاه انسان نهایت تلاش خود را به کار گرفت در عین حال درها به روی او بسته شـد،بایـد بدانـد در این امر مصـلحتی بوده،بیتابی نکند،مایوس نشود، زبان به کفران نگشاید،و به تلاش خود ادامه دهد،و تسلیم رضای الهی نیز باشد.

این نکته نیز قابـل ذکر است که تعبیر به"عبـاده"(بنـدگانش)هرگز منافاتی با طغیان آنها در صورت گسترش روزی نـدارد،چرا که این تعبیر در مورد بندگان خوب و بد و متوسط الحال همه به کار می رود،مانند قُلْ یا عِبادِیَ الَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اللّهِ :"بگو ای بندگان من!که در باره خویش اسراف کرده اید از رحمت خدا نومید نشوید".

*** درست است که خداونـد روزی را بـا حسـاب نازل می کنـد تا بنـدگان طغیان نکننـد اما چنان نیست که آنها را محروم و ممنوع سازد،لذا در آیه بعد می افزاید:

"او کسی است که باران نافع را بعد از آنکه مردم مایوس شدند نازل می کند

ص :۴۳۴

و دامنه رحمت خویش را می گستراند(وَ هُوَ الَّذِی یُنَزِّلُ الْغَیْثَ مِنْ بَعْدِ مٰا قَنَطُوا وَ یَنْشُرُ رَحْمَتَهُ).

و باید هم چنین باشد"چرا که او ولی و سرپرستی است شایسته ستایش" (وَ هُوَ الْوَلِیُّ الْحَمِیدُ). این آیه در عین اینکه بیان نعمت و لطف پروردگار است از آیات و نشانه های توحید نیز سخن می گوید،چرا که نزول باران نظام بسیار دقیق و حساب شده ای دارد، از موقعی که آفتاب بر اقیانوسها می تابد و ذرات لطیف آب را از املاح جدا کرده و به صورت توده های ابر به آسمان می فرستد،و هنگامی که قشر سرد فوقانی هوا آنها را متراکم می سازد،و سپس بادها آنها را بر دوش خود حمل می کنند، و بر فراز زمینهای تشنه و خشکیده می برند،و بر اثر برودت و فشار مخصوص هوا تبدیل به دانه های کوچک باران می شود که به نرمی بر زمین نشیند،و در آن نفوذ می کند،بی آنکه ویرانی بیافریند.

آری اگر این نظام را با دقت بررسی کنیم نشانه های علم و قدرت خداوند در آن نمایان است.او ولی حمیدی است که نیازهای بندگان را تامین کرده و آنها را مشمول الطاف خویش می گرداند.

قابل توجه اینکه"غیث"-چنان که بسیاری از مفسران و بعضی از اهل لغت تصریح کرده اند-به معنی باران نافع است،در حالی که مطر به هر گونه باران گفته می شود خواه نافع باشد یا غیر نافع.

و لذا به دنبال آن جمله و ینشر رحمته(رحمت خود را گسترش می دهد) آمده است.

چه تعبیر زیبا و جامعی؟رحمت خود را در زنده کردن زمینهای مرده، در رویانیدن گیاهان،در شستشوی هوا،در تامین آب آشامیدنی انسانها و موجودات زنده دیگر،و خلاصه در تمام زمینه ها می گستراند.

اگر انسان بخواهد مفهوم این جمله قرآنی را درک کند باید پس از نزول باران در یک ساعت آفتابی قدم به کوه و دشت و بیابان بگذارد و لطافت و زیبایی و طراوت را که رحمت گسترده خدا است در همه جا مشاهده کند.

این استفاده از واژه"غیث"شاید به خاطر آن باشد که با ماده"غوث" که به معنی فریادرسی است ریشه مشترک دارد،و به همین دلیل بعضی از مفسران تعبیر فوق را اشاره ای به هر گونه فریادرسی خداوند بعد از نومیدیها و نشر رحمت او دانسته اند (۱).

*** و باز به همین مناسبت در آیه بعد از یکی از مهمترین آیات علم و قدرت پروردگار سخن به میان آورده می گوید:"از آیات و نشانه های او است آفرینش آسمانها و زمین و آنچه از جنبندگان در آنها خلق و پراکنده ساخته است" (وَ مِنْ آیاتِهِ خَلْقُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ ما بَثَّ فِیهِما مِنْ دابَّهٍ).

آسمانها با آن همه عظمت،با آن منظومه های و کهکشانها،و میلیونها میلیون ستاره عظیم و درخشان،آسمانها با آن نظامی که انسان از مطالعه آن در حیرت فرو می رود،و زمین با انواع منابع حیاتیش،با گیاهان متنوع و رنگارنگ،و گلها و میوه ها،با انواع مواهب و برکات،و انواع زیبائیهایش،همه آیات و نشانه های او است این از یک سو.

از سوی دیگر جنبندگان زمین و آسمان،انواع پرندگان،صدها هزار نوع حشرات،انواع حیوانات وحشی و اهلی،و خزندگان،و ماهیان بسیار کوچک و ظریف و غول پیکر و عظیم،و انواع آبزیان و عجائب و شگفتیهایی که در ساختمان هر یک از آنها به کار رفته،و از همه مهمتر در اصل حقیقت"حیات"و زندگی .

ص :۴۳۶

---

۱ - ۱) "راغب"در"مفردات"می گوید:"غوث"در مورد یاری کردن گفته می شود و"غیث"در مورد باران(الغوث یقال فی النصره و الغیث فی المطر)

و اصول اسرار آمیزی که بر آن حاکم است که هنوز بعد از هزاران سال مطالعه میلیونها دانشمند،کسی به عمق آن نرسیده،همه و همه آیات خدا است.

جالب اینکه"دابه"هم موجودات زنده ذره بینی را شامل می شود که دارای حرکت ظریف و مرموزی است،و هم حیوانات غول پیکری که دهها متر طول و دهها تن وزن دارد،هر یک به نوعی تسبیح حق می گویند،و ثناخوان او هستند و با زبان حال بیانگر عظمت و قدرت علم بی پایان او.

و در پایان آیه می فرماید:"او هر گاه بخواهد قادر بر جمع کردن آنها است" (وَ هُوَ عَلیٰ جَمْعِهِمْ إِذٰا یَشٰاءُ قَدِیرٌ (۱).

در اینکه منظور از جمع کردن تمام جنبندگان در این آیه چیست؟بسیاری از مفسران آن را به معنی جمع برای حساب و جزای اعمال در قیامت دانسته اند، و می توان آیاتی را که از قیامت به عنوان"یوم الجمع"یاد می کند گواه بر این معنا گرفت(مانند آیه ۷ همین سوره شوری و ۹ تغابن).

در این صورت این سؤال پیش می آید که آیا همه جنبندگان در قیامت محشور می شوند،حتی غیر انسانها؟بلکه گاه گفته می شود که دابه(جنبنده) معمولا به غیر انسانها اطلاق می شود،در این صورت این مشکل مطرح خواهد شد که چگونه جنبندگان غیر انسان حشر و حساب دارند در حالی که عقل و شعور و تکلیفی ندارند؟ پاسخ این سؤال را ذیل آیه ۳۸ سوره انعام وَ مٰا مِنْ دَابَّةٍ فِی الْأَرْضِ وَ لاٰ طٰائِرٍ یَطِیرُ بِجَنٰاحَیْهِ إِلاّٰ أُمَمٌ أَمْثٰالُکُمْ مٰا فَرَّطْنٰا فِی الْکِتٰابِ مِنْ شَیْءٍ ثُمَّ إِلیٰ رَبِّهِمْ یُحْشَرُونَ :"هیچ جنبنده ای در زمین،و هیچ پرنده ای که با دو بال خود .

ص: ۴۳۷

۱- ۱) "اذا"-همانگونه که صاحب کشاف گفته است همانگونه که بر فعل ماضی داخل می شود بر فعل مضارع نیز داخل می شود،مانند وَ اللَّیْلِ إِذٰا یَغْشیٰ ،ولی باید توجه داشت که فعل بعد از اذا بیشتر به صورت ماضی است و کمتر به صورت مضارع است

(در آسمان)پرواز می کند نیست مگر اینکه امتهایی همانند شما هستند،ما هیچ چیز را در این کتاب فروگذار نکردیم سپس همه آنها به سوی پروردگارشان جمع و محشور می شوند"داده ایم.

و گفتیم زندگی بسیاری از حیوانات آمیخته با نظام جالب و شگفت انگیزی است،چه مانعی دارد که این اعمال بیانگر نوعی عقل و شعور در آنها باشد؟چه لزومی دارد که همه اینها را به غریزه تقسیم کنیم؟در این صورت نوعی از حشر و حساب برای آنها متصور خواهد بود(شرح بیشتر این موضوع را در جلد پنجم صفحه ۲۲۴ به بعد ذیل آیه فوق مطالعه فرمائید).

این احتمال نیز در تفسیر آیه مورد بحث وجود دارد که منظور از"جمع" نقطه مقابل"بث"(پراکندن)است،به این معنی که"بث"اشاره به آفرینش و گسترش انواع موجودات زنده و جنبندگان است،سپس می فرماید هر گاه خدا بخواهد آنها را"جمع"کرده و نابود یا منقرض می سازد.

همانگونه که در طول تاریخ تا کنون بسیاری از انواع جنبندگان در روی زمین گسترش عجیبی پیدا کرده،و در زمانی بعد از آن منقرض و جمع شده اند، هم گسترش آنها به دست خدا است و هم جمع آنها،و در حقیقت شبیه آیاتی است که می گوید:حیات دهنده خدا است،و میراننده هم او است.

در این صورت مساله حساب و جزای حیوانات در این آیه مطرح نخواهد شد.

***

ستارگان مسکون آسمان

از نکات قابل ملاحظه ای که از این آیه استفاده می شود این است که دلالت بر وجود انواع موجودات زنده در آسمانها دارد،گرچه هنوز دانشمندان به صورت قاطعی در این زمینه قضاوت نمی کنند،همین قدر سربسته می گویند:در میان کواکب آسمان به احتمال قوی ستارگان زیادی هستند که دارای موجودات زنده اند،

ولی قرآن با جمله" وَ مٰا بَثَّ فِيهِمٰا مِنْ دٰابَّةٍ "(آنچه در آسمان و زمین از جنبندگان گسترده است)،با صراحت این حقیقت را اعلام می دارد که در پهنه آسمان نیز جنبندگان زنده فراوان است.

و اینکه بعضی از مفسران احتمال داده اند"فیهما"منحصر به کره زمین باشد بسیار بعید به نظر می رسد،زیرا"ضمیر تثنیه"است و به آسمان و زمین هر دو برمی گردد،همانگونه که تفسیر دابه به فرشتگان آسمان تفسیری است بسیار بعید، چرا که"دابه"معمولا به جنبندگان مادی اطلاق می شود.

این معنی از آیات متعدد دیگر قرآن مجید نیز استفاده می شود.

در حدیث معروفی از امیر مؤمنان امام علی بن ابی طالب نقل شده است که فرمود:

هذه النجوم التی فی السماء مدائن مثل المدائن التی فی الارض مربوطه کل مدینه الی عمود من نور: "این ستارگانی که در آسمان است شهرهایی همچون شهرهای زمین دارد،هر شهری با شهر دیگر(هر ستاره ای با ستاره دیگر)با ستونی از نور مربوط است" (۱).

روایات متعدد دیگری نیز در این زمینه نقل شده است(برای اطلاع بیشتر می توان به کتاب"الهیئه و الاسلام"مراجعه کرد).

*** از آنجا که در آیات گذشته سخن از رحمت خدا در میان بود و این سخن طبعا این سؤال را برمی انگیزد که این مصائبی که ما با آن دست به گریبانیم از کجا است؟ آیه بعد به این سؤال پاسخ می گوید:"که آنچه از مصائب و ناملایمات به شما رسد به خاطر اعمالی است که خود انجام داده اید"(وَ مٰا أَصٰابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمٰا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ). .

۱- ۱) سفینه البحار ماده نجم جلد ۲ صفحه ۵۷۴ نقل از تفسیر علی بن ابراهیم قمی

تازه این تمام مجازات اعمال نارواى شما نیست چرا که"بسیارى از کارهاى شما را مورد عفو قرار مى دهد"(وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ).

***

مصائبى كه دامان ما را مى گيرد

در اين آيه نكاتى است كه بايد به آن توجه داشت:

۱-اين آيه به خوبى نشان مى دهد مصائبى كه دامنگير انسان مى شود يك نوع مجازات الهى و هشدار است(هر چند استثنائاتى دارد كه بعد به آن اشاره خواهد شد)و به اين ترتيب يكى از فلسفه هاى حوادث دردناك و مشكلات زندگى روشن مى شود.

جالب اينكه در حديثى از امير مؤمنان على ع مى خوانيم:كه از پيامبر گرامى خدا ص نقل مى كند كه فرمود:

خير آيه فى كتاب اللّه هذه الايه!يا على!ما من خدش عود،و لا نكبه قدم الا بذنب،و ما عفى اللّه عنه فى الدنيا فهو اكرم من ان يعود فيه و ما عاقب عليه فى الدنيا فهو اعدل من ان يثنى على عبده:

"اين آيه(وَ مٰا أَصٰابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ ...)بهترين آيه در قرآن مجيد است، اى على!هر خراشى كه از چوبى بر تن انسان وارد مى شود،و هر لغزش قدمى، بر اثر گناهى است كه از او سر زده،و آنچه خداوند در دنيا عفو مى كند گرامى تر از آن است كه(در قيامت)در آن تجديد نظر فرمايد،و آنچه را كه در اين دنيا عقوبت فرموده عادلتر از آن است كه در آخرت بار ديگر كيفر دهد"! (۱)و به اين ترتيب اينگونه مصائب علاوه بر اينكه بار انسان را سبك مى كند .

---

۱ - ۱) "مجمع البيان"جلد ۹ صفحه ۳۱(ذيل آيات مورد بحث)شبيه اين حديث در"در المنثور"و تفسير"روح المعانى"با تفاوتهايى ذيل آيات مورد بحث آمده است و حديث در اين زمينه فراوان است

او را نسبت به آینده کنترل خواهد نمود.

۲-گرچه ظاهر آیه عام است و همه مصائب را در بر می گیرد،ولی مطابق معمول در عمومات استثناهایی وجود دارد،مانند مصائب و مشکلاتی که دامنگیر انبیا و ائمه معصومین ع می شد که برای ترفیع مقام یا آزمایش آنها بود.

و همچنین مصائبی که گریبان غیر معصومین را می گیرد و جنبه آزمون دارد.

و یا مصائبی که بر اثر ندانم کاریها و عدم دقت و مشورت و سهل انگاری در امور حاصل می شود که اثر تکوینی اعمال خود انسان است.

و به تعبیر دیگر جمع میان آیات مختلف قرآن و روایات ایجاب می کند که عموم این آیه در مواردی تخصیص پیدا کند،و این مطلب تازه ای نیست که مایه گفتگوی بعضی از مفسران شده است.

کوتاه سخن اینکه مصائب و گرفتاریهای سخت،فلسفه های مختلفی دارد، که در بحثهای توحیدی،و مباحث عدل الهی،به آن اشاره شده است.

شکوفایی استعدادها تحت فشار مصائب،هشدار نسبت به آینده،آزمون الهی،بیداری از غرور و غفلت،و کفاره گناه و...

اما از آنجا که بیشتر افراد آن جنبه کیفری و کفاره ای دارد آیه فوق آن را به صورت عموم مطرح ساخته است.

و لذا در حدیثی می خوانیم:هنگامی که امام علی بن الحسین ع وارد بر یزید شد،یزید نگاهی به او کرد و گفت:یا علی! مٰا أَصٰابَکُمْ مِنْ مُصِیبَةٍ فَبِمٰا کَسَبَتْ أَیْدِیکُمْ !(اشاره به اینکه حوادث کربلا نتیجه اعمال خود شما بود).

ولی امام علی بن الحسین ع فورا در پاسخ فرمود:

کلا!ما هذه فینا نزلت،انما نزل فینا" مٰا أَصٰابَ مِنْ مُصِیبَةٍ فِی الْأَرْضِ وَ لاٰ فِی أَنْفُسِکُمْ إِلاّٰ فِی کِتٰابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهٰا إِنَّ ذٰلِکَ عَلَی اللّٰهِ یَسِیرٌ لِکَیْلاٰ تَأْسَوْا عَلیٰ مٰا فٰاتَکُمْ وَ لاٰ تَفْرَحُوا بِمٰا آتٰاکُمْ "فنحن الذین لا ناسی علی ما فاتنا من امر الدنیا،و لا

نفرح بما اوتینا (۱).

"چنین نیست،این آیه در مورد ما نازل نشده،آنچه در باره ما نازل شده آیه دیگری است که می گوید:هر مصیبتی در زمین یا در جسم و جان شما روی دهد پیش از آفرینش شما در کتاب(لوح محفوظ)بوده،و آگاهی بر این امر بر خداوند آسان است،این برای آن است که شما به خاطر آنچه از دست می دهید غمگین نشوید،و به خاطر آنچه در دست دارید زیاد خوشحال نباشید(هدف از این مصائب عدم دلبستگی شما به مواهب زودگذر دنیا است و یک نوع تربیت و آزمون برای شما است).

سپس امام افزود:"ما کسانی هستیم که هرگز به خاطر آنچه از دست داده ایم غمگین نخواهیم شد،و به خاطر آنچه در دست داریم خوشحال نیستیم (همه را زودگذر می دانیم و چشم به لطف و عنایت خدا بسته ایم).

این سخن را با حدیث دیگری از امام صادق ع پایان می دهیم:هنگامی که از حضرتش تفسیر آیه فوق را خواستند فرمود:می دانید علی ع و اهل بیتش بعد از او گرفتار مصائبی شدند،آیا به خاطر اعمالشان بود؟در حالی که آنها اهل بیت طهارتند،و معصوم از گناه،سپس افزود:

ان رسول اللّه کان یتوب الی اللّه و یستغفر فی کل یوم و لیله مائه مره من غیر ذنب ان اللّه یخص اولیائه بالمصائب لیاجرهم علیها من غیر ذنب:

"رسول خدا ص پیوسته توبه می کرد و در هر شبانه روز صد بار استغفار می نمود،بی آنکه گناهی مرتکب شده باشد،خداوند برای اولیاء و دوستانش مصائبی قرار می دهد تا به خاطر صبر در برابر آن از او پاداش گیرند بی آنکه گناهی مرتکب شده باشند" (۲). . .

ص: ۴۴۲

۱- ۱) تفسیر"علی بن ابراهیم"مطابق"نور الثقلین"جلد ۴ صفحه ۵۸۰

۲- ۲) اصول کافی طبق نقل نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۵۸۱

۳-گـاه بعضـی در این مساله تردیـد کرده انـد که مصائب در آیه فوق اشاره به مصائب دنیا باشـد چرا که دنیا دار عمل است نه دار پاداش و کیفر.

ولی این اشتباه بزرگی است چرا که"آیـات"و"روایـات"فراوانی نشان می دهـد که گاه انسان در همین دنیا گوشه ای از کیفر اعمـالش را می بینـد،و اینکه می گوینـد دنیـا دار مجـازات نیست،یعنی تمـام حسابهـا تصـفیه نمی شود،نه اینکه مطلقا مجازاتی وجود ندارد،و انکار این حقیقت از نظر آشنایان به آیات و روایات شبیه انکار یک امر بدیهی است.

۴-گـاه مصـائب،جنبه دسـتجمعی دارد،و محصـول گناهـان جمعی است،همـانگونه که در آیه ۴۱ سـوره روم می خـوانیم: ظَهَرَ الْفَسَ◌ادُ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَ◌ا کَسَبَتْ أَیْدِی النّ◌اسِ لِیُذِیقَهُمْ بَعْضَ الَّذِی عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ :"فساد در خشـکی و دریا به خاطر اعمال مردم آشکار شد،تا نتیجه بعضی از اعمالی را که انجام داده اند به آنها بچشاند شاید باز گردند".

روشن است که این در باره جوامع انسانی است،که به خاطر اعمالشان گرفتار نابسامانیها می شوند.

و در آیه ۱۱ سوره رعـد آمـده است: إِنَّ اللّهَ لا◌ یُغَیِّرُ م◌ا بِقَوْمٍ حَتّی◌ یُغَیِّرُوا م◌ا بِأَنْفُسِهِمْ :"خداونـد سـرنوشت هیچ جمعیتی را تغییر نمی دهد مگر اینکه خویشتن را تغییر دهند".

و امثال این آیات که گواهی می دهـد در میان اعمال انسان و نظام تکوینی زنـدگی او ارتباط و پیونـد نزدیکی وجود دارد،که اگر بر اصول فطرت و قوانین آفرینش گام بردارنـد برکات الهی شامل حال آنها می شود،و هر گاه فاسـد شوند زندگی آنها به فساد می گراید.

و گاه ممکن است این قضیه در مورد فرد فرد انسانها صادق شود و هر کس

ص :۴۴۳

در مقابل گناهی که مرتکب می شود به مصیبتی در جسم و جان یا اموال و متعلقاتش گرفتار گردد،همانطور که در آیه فوق آمده است (۱).

*** به هر حال ممکن است افرادی تصور کنند که می توانند از این قانون حتمی و سنت اجتناب ناپذیر الهی بگریزند،لذا در آخرین آیه مورد بحث می فرماید:

"شما هرگز نمی توانید از چنگال قدرت خداوند در زمین فرار کنید"(در آسمانها نیز جایی برای شما نیست)(وَ مٰا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ) (۲).

چگونه شما می توانید از حیطه قدرت و حاکمیت او بگریزید در حالی که تمام عالم هستی عرصه حکومت بلامنازع پروردگار است.

و اگر تصور کنید کسی می تواند به کمک شما بشتابد بدانید"غیر از خداوند هیچ ولی و یاوری برای شما نیست"(وَ مٰا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لاٰ نَصِيرٍ).

فرق میان"ولی"و"نصیر"ممکن است از این نظر باشد که"ولی" سرپرستی است برای جلب منفعت و"نصیر"برای دفع مضرت است،و یا اینکه"ولی" به کسی گفته می شود که مستقلا به دفاع بر خیزد،و"نصیر"کسی است که در کنار خود انسان قرار می گیرد و او را یاری می دهد.

در حقیقت آیه اخیر ضعف و ناتوانی انسان را مجسم می کند و آیه قبل عدالت و رحمت پروردگار را (۳).

*** . . .

۱- ۱) المیزان جلد ۱۸ صفحه ۶۱

۲- ۲) "معجزین"از ماده"اعجاز"به معنی به عجز در آوردن است،اما این کلمه در بسیاری از آیات قرآن به معنی فرار کردن از حیطه قدرت الهی و از چنگال عذاب او آمده است که لازمه معنی آن می باشد

۳- ۳) فی ظلال جلد ۷ صفحه ۲۹۰

نکته ها:

اشاره

۱-مصائب شما از خود شما است!

این تصور برای بسیاری وجود دارد که گمان می کنند رابطه اعمال انسان با جزای الهی همان رابطه قرار دادی است که شبیه آن در مورد قوانین دنیا و پاداش و کیفر آن وجود دارد،در حالی که بارها گفته ایم که این ارتباط به یک نوع ارتباط تکوینی شبیه تر است تا ارتباط تشریعی و قراردادی،و به تعبیر دیگر پاداش کیفرها "بیشتر بازتاب طبیعی و تکوینی اعمال انسانها است که دامن آنها را می گیرد.

آیات فوق شاهد گویایی برای این واقعیت است.

در این زمینه روایات زیادی در منابع اسلامی وارد شده که به گوشه از آن برای تکمیل این بحث اشاره می کنیم.

۱-در یکی از خطبه های نهج البلاغه آمده است:

ما کان قوم قط فی غض نعمه من عیش،فزال عنهم،الا بذنوب اجترحوها،لان اللّه لیس بظلام للعبید،و لو ان الناس حین تنزل بهم النقم،و تزول عنهم النعم،فزعوا الی ربهم بصدق من نیاتهم،و وله من قلوبهم،لرد علیهم کل شارد،و اصلح لهم کل فاسد:

"هیچ ملتی از آغوش ناز و نعمت زندگی گرفته نشد،مگر بواسطه گناهانی که انجام دادند،زیرا خداوند هرگز به بندگانش ستم روا نمی دارد،هر گاه مردم در موقع نزول بلاها و سلب نعمتها با صدق نیت به پیشگاه خدا تضرع کنند، و با دلهای پر اشتیاق و آکنده از مهر خدا از او درخواست جبران نمایند،مسلما آنچه از دستشان رفته به آنها باز می گرداند و هر گونه مفسده ای را برای آنها اصلاح می کند" (۱).

۲-در"جامع الاخبار"حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی ع نقل شده است .

۱- ۱) نهج البلاغه خطبه ۱۷۸

که فرمود:

ان البلاء للظالم ادب،و للمؤمن امتحان،و للانبیاء درجه و للاولیاء کرامه.

"بلاها برای ظالم تادیب است،و برای مؤمنان امتحان،و برای پیامبران درجه،و برای اولیاء کرامت و مقام است" (۱).

این حدیث شاهد گویایی است برای آنچه در مورد استثناهای آیه بیان کردیم.

۳-در حدیث دیگری در کافی از امام صادق ع آمده است که فرمود:

ان العبد اذا کثرت ذنوبه،و لم یکن عنده من العمل ما یکفرها،ابتلاه بالحزن لیکفرها: "هنگامی که انسان گناهش افزون شود و اعمالی که آن را جبران کند نداشته باشد خداوند او را گرفتار اندوه می کند تا گناهانش را تلافی کند" (۲).

۴-در کتاب کافی اصولا بابی برای این موضوع منعقد شده،و ۱۲ حدیث در همین زمینه در آن آمده است (۳).

تازه همه اینها غیر از گناهانی است که خداوند طبق صریح آیه فوق مشمول عفو و رحمتش قرار می دهد که آن نیز به نوبه خود بسیار است.

***

۲-رفع یک اشتباه بزرگ

ممکن است کسانی از این حقیقت قرآنی سوء استفاده کنند و هر گونه مصیبتی دامنشان را می گیرد با آغوش باز از آن استقبال نمایند و بگویند باید . .

۱- ۱) بحار الانوار جلد ۸۱ صفحه ۱۹۸

۲- ۲) "کافی"جلد دوم کتاب الایمان و الکفر باب تعجیل عقوبه الذنب حدیث ۲

۳- ۳) همان مدرک

در برابر هر حادثه ناگواری تسلیم شد،و از این اصل آموزنده و حرکت آفرین قرآنی نتیجه معکوس یعنی نتیجه تخدیری بگیرند که این بسیار خطرناک است.

هیچگاه قرآن نمی گوید در برابر مصائب تسلیم باش،و در رفع مشکلات کوشش مکن،و تن به ظلمها و ستمها و بیماریها بده،بلکه می گوید:اگر با تمام تلاش و کوششی که انجام دادی باز هم گرفتاریها بر تو چیره شد،بدان گناهی کرده ای که نتیجه و کفاره اش دامانت را گرفته،به اعمال گذشته ات بیندیش،و از گناهانت استغفار کن،و خویشتن را بساز و ضعفها را اصلاح نما.

و اگر می بینیم در بعضی از روایات این آیه بهترین آیه قرآن معرفی شده به خاطر همین آثار تربیتی مهم آن است،و به خاطر سبک کردن بار انسان از سوی دیگر و زنده کردن نور امید و عشق پروردگار در قلب و جان او از سوی سوم ***

۳-اصحاب صفه چه کسانی بودند

کسانی که امروز به زیارت مسجد النبی ص در مدینه می روند در کنار مسجد و نزدیک قبر پیامبر ص محلی را می بینند که از زمین کمی بلندتر است و اطراف آن را با حائل مختصری از بقیه مسجد به طرز زیبا و دلپذیری جدا کرده اند بسیاری آن محل را برای انجام نماز و تلاوت قرآن انتخاب می کنند.

این محل یاد آور"صفه"و سکوی سرپوشیده ای است که برای جمعی از غرباء که اسلام را پذیرا شده بودند و جایی نداشتند از سوی پیغمبر آماده شده بود (۱).

توضیح اینکه:نخستین فرد غریبی که اسلام را پذیرفت و جایی در مدینه نداشت جوانی از اهل یمامه بنام"جویبر"بود که داستان ازدواج پر سر و صدایش .

۱- ۱) "صفه"(بر وزن غصه)در لغت به معنی اطاق تابستانی است که با شاخه نخل پوشیده شده باشد

با"دلفا"در تاریخ اسلام از جالبترین صحنه های مبارزه با فاصله های طبقاتی است.

چون"جویبر"جایی برای استراحت و سکنی نداشت پیامبر ص به او اجازه داد شبها در مسجد بخوابد،بعدا که مسلمانان غریب فزونی یافتند،و همگی در مسجد سکنی گزیده بودند،و این امر وضع مسجد را از هر جهت دچار اختلال می کرد،دستور داده شد که همه آنها را به خارج مسجد ببرند،و مسجد از هر نظر پاک و پاکیزه شود،و تمام درهایی که از خانه های اصحاب به سوی مسجد گشوده می شد به فرمان پیامبر ص بسته شد جز در خانه علی و فاطمه زهرا(سلام اللّه علیهما).

در این هنگام پیامبر ص دستور داد محلی را با شاخه درختان خرما مسقف کنند،و غربا و فقیران مسلمین در آنجا سکنی گزینند و خود پیامبر ص شخصا از آنها سرکشی می کرد،و نان و خرما و مواد غذایی دیگر برای آنها می برد و مسلمانان دیگر نیز مراقب آنها بودند،و از طریق زکاه و انفاقهای دیگری به آنها کمک می کردند.

آنها در جنگهای اسلامی شرکت می کردند و مخلصانه جهاد می نمودند، بعضی از آیات قرآن در فضیلت آنها و صفا و پاکی و قداستشان وارد شده است آنها به خاطر سکونت در آن"صفه"به"اصحاب الصفه"نامیده شده اند.

***

[سوره الشوری (۴۲): آیات ۳۲ تا ۳۶]

اشاره

وَ مِنْ آیاتِهِ اَلْجَوارِ فِی اَلْبَحْرِ کَالْأَعْلامِ (۳۲) إِنْ یَشَأْ یُسْکِنِ اَلرِّیحَ فَیَظْلَلْنَ رَواکِدَ عَلیٰ ظَهْرِهِ إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبّارٍ شَکُورٍ (۳۳) أَوْ یُوبِقْهُنَّ بِما کَسَبُوا وَ یَعْفُ عَنْ کَثِیرٍ (۳۴) وَ یَعْلَمَ اَلَّذِینَ یُجادِلُونَ فِی آیاتِنا ما لَهُمْ مِنْ مَحِیصٍ (۳۵) فَما أُوتِیتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَمَتاعُ اَلْحَیاةِ اَلدُّنْیا وَ ما عِنْدَ اَللّٰهِ خَیْرٌ وَ أَبْقیٰ لِلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَلیٰ رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ (۳۶)

ترجمه:

۳۲-از نشانه های او کشتی هایی است همچون کوه ها که در دریا در حرکت است.

۳۳-اگر اراده کند باد را ساکن می سازد تا آنها بر پشت دریا متوقف شوند،در این نشانه هایی است برای هر صبر کننده شکرگزار.

۳۴-یا اگر بخواهد آنها را به خاطر اعمالی که سرنشینانش مرتکب شده اند نابود می سازد،و در عین حال بسیاری را می بخشد.

۳۵-تا کسانی که در آیات ما مجادله می کنند بدانند هیچ پناهگاهی ندارند.

۳۶-آنچه به شما عطا شده متاع زودگذر زندگی دنیا است،و آنچه نزد خدا است برای کسانی که ایمان آورده اند و بر پروردگارشان توکل می کنند،بهتر و پایدارتر است.

تفسیر:

اشاره

وزش بادهای منظم و حرکت کشتیها از آیات اوست

بار دیگر در این آیات به بیان نشانه های پروردگار و دلائل توحید پرداخته،و بحثی را که در این زمینه در آیات قبل آمده ادامه می دهد.

در اینجا به سراغ مطلبی می رود که انسانها در زندگی مادی خود با آن بسیار سر و کار دارند،مخصوصا ساحل نشینان و مسافران دریاها،می گوید:"از آیات و نشانه های خداوند کشتیهایی است همچون کوه ها که بر صفحه دریاها به حرکت در می آید"(وَ مِنْ آیاتِهِ الْجَوارِ فِی الْبَحْرِ کَالْأَعْلامِ).

"جوار"جمع"جاریه"توصیفی است برای"سفن"جمع"سفینه"به معنی کشتی که برای اختصار از عبارت حذف شده و اصولا تکیه آیه روی همین جریان و حرکت کشتیهاست،و به همین دلیل مخصوصا این وصف موضوع سخن قرار گرفته.

و اینکه لغت عرب به دختران جوان"جاریه"گفته می شود به خاطر جریان نشاط جوانی در تمام وجود آنها است.

"اعلام"جمع"علم"(بر وزن قلم)به معنی"کوه"است،ولی در اصل به معنی علامت و اثری است که از چیزی خبر می دهد،مانند"علم الطریق" (نشانه های راه)و"علم الجیش"(پرچم لشکر)و مانند آن،و اگر به"کوه" "علم"گفته می شود به خاطر همین است که از دور نمایان است،و گاه بر فراز آن آتشی می افروختند تا نشانه ای برای رهگذران باشد،ولی بود و نبود آتش در این نامگذاری تاثیری ندارد.

به این ترتیب قرآن مجید در این آیه-همچون آیات متعدد دیگر-حرکت کشتیهای کوه پیکر را بر صفحه دریاها بر اثر وزش بادهای منظم از نشانه های خداوند می شمرد.

اگر زورق یا قایق کوچکی بر صفحه آب به خاطر وزش باد حرکت کند زیاد مهم نیست،مهم آن است که کشتیهای کوه پیکر با وزش امواج لطیف هوا با عده زیادی مسافر و بار فراوان به حرکت در آید،و هزاران کیلومتر راه را در میان دو نقطه بپیماید،و به مقصد برسد.

راستی چه کسی اوقیانوسها را با این وسعت و عمق و ویژگیهای آب آفریده؟ چه کسی به چوب و مواد دیگری که کشتی را با آن شکل مخصوص می سازند این خاصیت را بخشیده که بر صفحه آب ثابت بماند؟ و چه کسی به بادها دستور داده است به صورت منظمی بر صفحه دریاها و اوقیانوسها بوزند که هر کس از هر نقطه به نقطه دیگری می خواهد برود بتواند از آن استفاده کند؟ همه جا نظم نشانه عقل و دانش است و در اینجا نیز همین گونه است.

اصولا ـ اگر نقشه هایی که دریانوردان از حرکت بادها در اختیار دارند، و معلوماتی که بشر در باره وزش بادها از قطبین زمین به سوی خط استوا،و از خط استوا به سوی دو قطب،و همچنین وزشهای متناوب از سوی سواحل و خشکیها به دریا،و از سوی دریا به خشکی،در نظر بگیرد،می داند چقدر این مساله حساب شده است.

البته در عصر ما نیرو محرك کشتیها موتورهای نیرومندی است که پروانه های کشتی را به حرکت در می آورد،ولی با اینحال وزش بادها در حرکت این کشتیها نیز مؤثر است.

*** سپس برای تاکید بیشتر می افزاید:"اگر خداوند اراده کند باد را ساکن می سازد تا کشتیها بر پشت دریا ساکن و متوقف شوند"!(إِنْ يَشَأْ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوٰاكِدَ عَلىٰ ظَهْرِهِ).

و در پایان آیه برای نتیجه گیری اضافه می کند:"در این نشانه هایی است برای هر کس که دارای مقام صبر و شکر است"(إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیاتٍ لِکُلِّ صَبّارٍ شَکُورٍ).

آری در این حرکت بادها،و جریان کشتیها،و آفرینش دریاها،و نظام و هماهنگی مخصوصی که بر این امور حکمفرماست نشانه های گوناگونی برای ذات پاك او است.

می دانیم وزش بادها در درجه اول به خاطر تفاوت درجه حرارت در دو نقطه روی زمین است،زیرا هوا بر اثر حرارت منبسط می شود سپس به طرف بالا حرکت می کند و به همین دلیل از یک سو فشار بر هوای اطراف می آورد و آنها را متحرك می سازد،و از سوی دیگر هنگامی که به سمت بالا حرکت کند جای خود را به هوای اطراف می دهد،اگر خداوند فقط این خاصیت انبساط را از آن بگیرد سکون و سکوتی مرگبار بر آن حاکم می شود،و کشتیهای بادبانی بی حرکت بر صفحه اوقیانوسها حیران و سرگردان می مانند.

"صبار"و"شکور"هر دو صیغه مبالغه است که یکی فزونی صبر را می رساند،و دیگری فزونی شکر را.

تکیه بر این دو وصف در آیه مورد بحث و چند مورد دیگر از آیات قرآن مجید (۱)اشاره به نکات لطیفی دارد:

این دو وصف مجموعا ترسیم گویایی از حقیقت ایمان است،چرا که مؤمن در مشکلات و گرفتاریها صبور و در نعمتها شکور است،لذا در حدیثی از پیامبر ص می خوانیم:

الایمان نصفان:نصف صبر،و نصف شکر: ایمان دو نیمه است، نیمی از آن صبر،و نیمی از آن شکر است" (۲). . .

۱- ۱) ابراهیم-۵،لقمان-۳۱،سبا-۱۹ و آیه مورد بحث

۲- ۲) تفسیر صافی،مجمع البیان،فخر رازی و قرطبی ذیل آیه ۳۱ سوره لقمان

بعلاوه مطالعه اسرار نظام آفرینش از یک سو نیاز به صبر و حوصله و پشت کار و صرف وقت دارد،و از سوی دیگر انگیزه شکر منعم.

هر گاه این دو دست به دست هم می دهند انسان را آماده برای مطالعه این آیات می سازند،و اصولا مطالعه اسرار آفرینش خود یک نوع شکر است.

از سوی سوم به هنگامی که انسان سوار بر کشتی می شود این دو وصف در او از هر زمان دیگر نمایان تر است،صبر در برابر حوادث و مشکلات دریا و شکر به هنگام رسیدن به ساحل مقصود! *** باز در آیه بعد برای مجسم ساختن عظمت این نعمت الهی می افزاید:"یا اگر بخواهد این کشتیها را به خاطر اعمالی که مسافران و سرنشینانش مرتکب شده اند نابود و هلاک می سازد"(أَوْ یُوبِقْهُنَّ بِما کَسَبُوا).

همانگونه که در آیات گذشته نیز خواندیم بلاهایی که بر سر انسان وارد می شود غالبا نتیجه اعمال خود او است.

ولی با اینحال لطف خداوند شامل حال انسان است"و بسیاری را می بخشد" (وَ یَعْفُ عَنْ کَثِیرٍ).

که اگر نبخشد هیچکس جز معصومین و خاصان و پاکان از مجازات الهی مصون و برکنار نخواهند بود،چنان که در آیه ۴۵ سوره فاطر می خوانیم: وَ لَوْ یُؤاخِذُ اللّهُ النّاسَ بِما کَسَبُوا ما تَرَکَ عَلی ظَهْرِها مِنْ دَابَّهٍ وَ لکِنْ یُؤَخِّرُهُمْ إِلی أَجَلٍ مُسَمًّی :

"هر گاه خداوند مردم را به آنچه انجام داده اند مجازات می کرد جنبنده ای را بر پشت زمین باقی نمی گذاشت(ولی به لطفش)آنها را تا سر آمد معینی مهلت می دهد".

آری او می تواند بادها را از حرکت باز دارد تا کشتیها در دل اقیانوسها بی حرکت بمانند،و هم می تواند بادها را تبدیل به طوفانهای درهم پیچیده سازد

تا کشتیهای کوه پیکر را درهم بکوبند،و همچون پر کاهی در میان امواج بغلطانند ولی لطف عمیم او مانع این کار است.

*** "تا کسانی که در آیات ما مجادله می کنند و به مخالفت و انکار برمی خیزند بدانند هیچ پناهگاهی(جز ذات پاک خداوند)ندارند"(وَ یَعْلَمَ الَّذِینَ یُجٰادِلُونَ فِی آیٰاتِنٰا مٰا لَهُمْ مِنْ مَحِیصٍ) (۱).

آری آنها کسانی نیستند که مشمول عفو خداوند شوند،چرا که آگاهانه به مخالفت برخاسته، و از روی عداوت و لجاج به ستیزه جویی ادامه می دهند، آنها از چشمه جوشان عفو و رحمتش ممنوعند،و از چنگال عذابش رهایی ندارند.

"محیص"از ماده"حیص"(بر وزن حیف)به معنی بازگشت و عدول و کناره گیری کردن از چیزی است،و از آنجا که"محیص"اسم مکان است، این کلمه به معنی فرارگاه یا پناهگاه می آید (۲).

*** در آخرین آیه مورد بحث روی سخن را به همگان کرده،می گوید:

"آنچه به شما عطا شده متاع زودگذر زندگی دنیای فانی است"(فَمٰا أُوتِیتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَمَتٰاعُ الْحَیٰاهِ الدُّنْیٰا).

مبادا شما را فریب دهد و غافل سازد،و تصور کنید همیشه در اختیار شما است،برقی است می جهد و به زودی خاموش می شود،شعله ای است در برابر باد . .

ص:۴۵۴

۱- ۱) جمله وَ یَعْلَمَ الَّذِینَ یُجٰادِلُونَ ...بنا به گفته زمخشری در کشاف منصوب بودنش به خاطر عطف بر تعلیل محذوفی است و در تقدیر چنین است:لینتقم منهم و یعلم الذین یجادلون...هدف آن است که خداوند از این گروه انتقام گیرد و هدف این است که مجادله کنندگان بدانند راه نجاتی نیست"

۲- ۲) در جلد دهم تفسیر نمونه صفحه ۳۲۵ این کلمه از ماده"محص"ذکر شده که باید اصلاح شود

و حبابی است بر سطح آب،و غباری است در مسیر طوفان،"ولی پاداشها و مواهبی که نزد خدا است بهتر و پایدارتر است برای کسانی که ایمان آورده اند و بر پروردگارشان توکل می کنند"(وَ مٰا عِنْدَ اللّٰهِ خَيْرٌ وَ أَبْقىٰ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ).

اگر بتوانید این متاع زودگذر زندگی پست و محدود جهان ماده را با آن سرمایه جاودان مبادله کنید تجارتی پر سود نصیب شما شده،و موفقیتی است بی نظیر! چرا که مواهب این جهان هرگز خالی از دردسر نیست،همیشه در کنار هر گل خاری،و در کنار هر نوش نیشی است،در حالی که پاداش الهی خیر خالص و خالی از هر گونه ناملایمات است.

از سوی دیگر این مواهب هر چه هست زودگذر است،اما آنها پایدار و جاودانی است،کدام عقل اجازه می دهد که انسان از چنین معامله پرسودی صرفنظر کند یا گرفتار غرور و غفلت شود،و زرق و برقها او را بفریبد؟! لذا در آیه ۳۸ توبه نیز می خوانیم:" أَ رَضِيتُمْ بِالْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا مِنَ الْآخِرَةِ فَمٰا مَتٰاعُ الْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا فِي الْآخِرَةِ إِلاّٰ قَلِيلٌ "(ای کسانی که از جهاد سر باز می زنید)"آیا به زندگی دنیا در مقابل آخرت راضی شده اید،با اینکه متاع زندگی دنیا در برابر آخرت چیز اندکی است"؟! اصولا الحیاه الدنیا(با توجه به وصفی که دارد)اشاره به زندگی پائین و پست است،بدیهی است،متاع و وسائل بهره گیری از چنین زندگی مثل خود آن بی ارزش خواهد بود.

لذا در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص می خوانیم:

و اللّه ما الدنیا فی الآخره الا مثل ان یجعل احدکم اصبعه هذه فی الیم فلینظر بم ترجع:؟ "به خدا سوگند دنیا در برابر آخرت مثل این است که یکی از شما انگشت خود

را به دریا زند و سپس بیرون آورد،باید دید چه مقدار آب دریا را با آن برداشته است"؟! (۱).

قابل توجه اینکه در این آیه تکیه روی مساله ایمان و توکل شده است این به خاطر آن است که امید به پاداشهای الهی برای کسانی است که علاوه بر ایمان کار خود را به او تفویض کرده و تسلیم اراده او هستند،چرا که توکل واگذاری کار خویش و تفویض امر است،نقطه مقابل این گروه کسانی هستند که بر اثر حب دنیا و دلبستگی به متاع زودگذر آن به مجادله در آیات خداوند برمی خیزند،و حقایق را زیر پا می گذارند،و به این ترتیب آیه اخیر شبیه تعلیل برای آیه ما قبل از آن است که سخن از مجادله کنندگان در آیات الهی می گفت.

*** .

ص :۴۵۶

۱- ۱) "روح البیان"جلد ۳ صفحه ۴۲۹(ذیل آیه ۳۸ سوره توبه)

[سوره الشوری (۴۲): آیات ۳۷ تا ۴۰]

اشاره

وَ اَلَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبٰائِرَ اَلْإِثْمِ وَ اَلْفَوٰاحِشَ وَ إِذٰا مٰا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ (۳۷) وَ اَلَّذِينَ اِسْتَجٰابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقٰامُوا اَلصَّلاٰةَ وَ أَمْرُهُمْ شُورىٰ بَيْنَهُمْ وَ مِمّٰا رَزَقْنٰاهُمْ يُنْفِقُونَ (۳۸) وَ اَلَّذِينَ إِذٰا أَصٰابَهُمُ اَلْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ (۳۹) وَ جَزٰاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهٰا فَمَنْ عَفٰا وَ أَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اَللّٰهِ إِنَّهُ لاٰ يُحِبُّ اَلظّٰالِمِينَ (۴۰)

ترجمه:

۳۷-همان کسانی که از گناهان بزرگ و اعمال زشت اجتناب می ورزند و هنگامی که خشمگین می شوند عفو می کنند.

۳۸-و آنها که دعوت پروردگارشان را اجابت کرده،و نماز را برپا داشته،و کارهایشان به طریق مشورت در میان آنها صورت می گیرد،و از آنچه به آنها روزی داده ایم انفاق می کنند.

۳۹-و آنها که هر گاه ستمی به آنها رسد(تسلیم ظلم نمی شوند)و یاری می طلبند.

۴۰-و کیفر بدی مجازاتی همانند آن است،و هر کس عفو و اصلاح کند اجر و پاداش او با خدا است خداوند ظالمان را دوست ندارد.

ص: ۴۵۷

تفسیر:

اهل ایمان تسلیم ظلم نمی شوند!

این آیات ادامه بحثی است که در آیات گذشته در باره پاداش الهی نسبت به مؤمنان متوکل آمده بود.

به این ترتیب که بعد از وصف ایمان و توکل که هر دو جنبه قلبی دارد به هفت قسمت از"برنامه های عملی آنها"چه در جنبه نفی،چه در جنبه اثبات، چه از نظر فردی،و چه اجتماعی،چه مادی و چه معنوی،اشاره می کند، برنامه ای که بیانگر ارکان یک جامعه سالم با حکومت صالح و قدرتمند است.

جالب اینکه این آیات ظاهرا در مکه نازل شده است،در آن روزی که هنوز جامعه اسلامی شکل نگرفته بود،و حکومت اسلامی وجود نداشت ولی این آیات نشان می دهد که از همان روز،بینش صحیح اسلامی در این زمینه ها توسط این آیات به مسلمانان داده می شد،چرا که آنها در دوران مکه تحت آموزش پیگیر و مستمر پیامبر ص به منظور آمادگی برای ساختن جامعه آینده اسلامی قرار داشتند.

نخستین وصف را از پاکسازی شروع می کند،می فرماید:"پاداش الهی و آنچه نزد خدا است برای کسانی بهتر و پایدارتر است که از گناهان بزرگ و اعمال زشت و ننگین اجتناب می ورزند"(وَ الَّذِینَ یَجْتَنِبُونَ کَبٰائِرَ الْإِثْمِ وَ الْفَوٰاحِشَ) (۱).

"کبائر"جمع"کبیره"به معنی گناهان بزرگ است،اما اینکه معیار .

۱- ۱) "الذین یجتنبون"به اعتقاد غالب مفسرین عطف بر"للذین آمنوا" در آیه قبل می باشد،هر چند بعضی احتمال داده اند مبتدایی است که خبر آن محذوف شده (و در تقدیر چنین است و الذین یجتنبون...لهم مثل ذلک من الثواب)ولی معنی اول مناسبتر به نظر می رسد

کبیره بودن چیست؟بعضی آن را به گناهانی تفسیر کرده اند که در متن قرآن وعده عذاب الهی نسبت به آن داده شده،و گاه به گناهانی که موجب حد شرعی است.

بعضی نیز احتمال داده اند که اشاره به بدعتها و ایجاد شبهات اعتقادی در اذهان مردم بوده باشد.

ولی چنان که قبلا هم گفته ایم اگر به معنی لغوی کبیره باز گردیم"کبیره" هر گناهی است که از نظر اسلام بزرگ و پر اهمیت است،یکی از نشانه های اهمیت آن این است که در قرآن مجید در مورد آن وعده عذاب آمده و به همین جهت در روایات اهل بیت ع نیز"کبائر"به این صورت تفسیر شده:التی اوجب اللّه عز و جل علیه النار:"گناهان کبیره گناهانی است که خداوند مجازات آتش برای آن مقرر داشته است" (۱).

روی این حساب اگر اهمیت و عظمت گناهی از طرق دیگر نیز کشف شود، عنوان گناه کبیره به خود می گیرد.

"فواحش"جمع"فاحشه"به معنی اعمال بسیار زشت و ناپسند است،ذکر این تعبیر بعد از"کبائر"به اصطلاح از قبیل ذکر خاص بعد از عام می باشد، و در حقیقت بعد از بیان اجتناب مؤمنان راستین از همه گناهان کبیره،روی گناهان زشت و ننگین تکیه بیشتری شده است تا اهمیت آن را آشکار سازد.

به این ترتیب نخستین نشانه های ایمان و توکل پرهیز و اجتناب از گناهان کبیره است،چگونه ممکن است انسان دعوی ایمان و توکل بر خدا کند در حالی که آلوده انواع گناهان است و قلب او لانه ای از لانه های شیطان؟! در توصیف دوم که آن نیز جنبه پاکسازی دارد در باره تسلط بر نفس به هنگام خشم و غضب که بحرانی ترین حال انسان است سخن می گوید،و می فرماید: .

۱- ۱) نور الثقلین جلد اول صفحه ۴۷۳

"آنها کسانی هستند که به هنگام غضب عفو می کنند"(وَ إِذٰا مٰا غَضِبُوا هُمْ یَغْفِرُونَ).

نه تنها در موقع غضب زمام اختیار از کفشان ربوده نمی شود،و دست به اعمال زشت و جنایات نمی زنند،بلکه با آب عفو و غفران قلب خود و دیگران را از کینه ها شستشو می دهند.

و این صفتی است که جز در پرتو ایمان راستین و توکل بر حق پیدا نمی شود.

جالب اینکه:نمی گوید آنها غضب نمی کنند،چرا که این جزء طبیعت انسان است و در بعضی موارد،یعنی در آنجا که برای خدا،و در راه احقاق حق مظلومان باشد،ضرورت دارد،بلکه می گوید آنها به هنگام غضب آلوده گناه نمی شوند،سهل است به سراغ عفو و غفران می روند،و باید هم چنین باشد،چگونه انسان می تواند در انتظار عفو الهی به سر برد در حالی که خود کینه توز و انتقامجو است،و به هنگام غضب هیچ قانونی را به رسمیت نمی شناسد؟! و اگر می بینیم در اینجا مخصوصا روی مساله"غضب"تکیه شده به خاطر آن است که این حالت آتش سوزانی است که در درون جان انسان شعله ور می شود، و بسیارند کسانی که قادر بر مهار کردن نفس در آن حالت نیستند،ولی مؤمنان راستین هرگز تسلیم خشم و غضب نمی شوند.

در حدیثی از امام باقر ع می خوانیم:

من ملک نفسه اذا رغب،و اذا رهب، و اذا غضب،حرم اللّه جسده علی النار :کسی که به هنگام شوق و علاقه، و به هنگام ترس و وحشت،و هنگام خشم و غضب مالک نفس خویشتن باشد خداوند بدن او را بر آتش دوزخ حرام می کند (1).

. ***

۱- ۱) تفسیر علی بن ابراهیم مطابق نقل نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۵۸۳

آیه بعد به سومین تا ششمین اوصاف آنها اشاره کرده،می فرماید:

"آنها که دعوت پروردگارشان را اجابت کرده،و فرمانهای او را از جان و دل پذیرفته اند"(وَ الَّذِینَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمْ).

"و نماز را برپا داشته اند"(وَ أَقامُوا الصَّلاهَ).

"و کار آنها به طریق شوری و مشورت در میان آنها صورت می گیرد" (وَ أَمْرُهُمْ شُوری بَیْنَهُمْ) (۱).

"و از آنچه به آنها روزی داده ایم،در راه خداوند انفاق می کنند"(وَ مِمّا رَزَقْناهُمْ یُنْفِقُونَ).

در آیه گذشته سخن از پاکسازی وجودشان از گناهان و غلبه بر خشم و غضب بود،اما در آیه مورد بحث سخن از بازسازی وجودشان در جنبه های مختلف است که از همه مهمتر اجابت دعوت پروردگار و تسلیم در برابر فرمان او است مطلبی که همه نیکیها و خوبیها و اطاعت اوامر الهی در آن جمع است،آنها با تمام وجود در برابر فرمانش تسلیمند،و در مقابل اراده او از خود اراده ای ندارند،و باید چنین باشد چرا که بعد از پاکسازی قلب و جان از آثار گناه که موانع راه حقند تسلیم و اجابت قطعی است.

ولی از آنجا که در میان اوامر الهی مسائل بسیار مهمی وجود دارد که بالخصوص باید انگشت روی آن گذاشت چند موضوع مهم را به دنبال آن یادآور می شود که مهمترین آنها"نماز"است،نمازی که ستون دین،پیوند خلق و خالق، .

ص:۴۶۱

۱- ۱) "شوری"هر گاه مصدر و به معنی مشاورت بوده باشد باید در آیه فوق کلمه "ذو"در تقدیر گرفته شود(امرهم ذو شوری بینهم)آن گونه که بعضی از مفسران گفته اند،و یا حمل بر مبالغه و تاکید شود،زیرا ذکر"مصدر"بجای"وصف"معمولا همین معنی را می رساند،ولی اگر شوری به معنی کاری که در آن مشورت می شود بوده باشد آن چنان که راغب در مفردات گفته(الامر الذی یتشاور فیه)دیگر نیازی به تقدیر نیست(دقت کنید)

مربی نفوس،معراج مؤمن و نهی کننده از فحشاء و منکر است.

بعد از آن مهمترین مساله اجتماعی همان اصل"شوری"است که بدون آن همه کارها ناقص است،یک انسان هر قدر از نظر فکری نیرومند باشد نسبت به مسائل مختلف تنها از یک یا چند بعد می نگرد،و لذا ابعاد دیگر بر او مجهول می ماند،اما هنگامی که مسائل در شوری مطرح گردد و عقلها و تجارب و دیدگاههای مختلف به کمک هم بشتابند مسائل کاملا پخته و کم عیب و نقص می گردد،و از لغزش دورتر است.

لذا در حدیث پر معنایی از پیغمبر گرامی اسلام ص می خوانیم:

انه ما من رجل یشاور احدا الا هدی الی الرشد: "احدی در کارهای خود مشورت نمی کند مگر اینکه به راه راست و مطلوب هدایت می شود".

قابل توجه اینکه:تعبیر در اینجا به صورتی است که آن را یک برنامه مستمر مؤمنان می شمرد،نه تنها در یک کار زودگذر و موقت،می گوید همه کارهای آنها در میانشان به صورت شوری است،و جالب اینکه خود پیامبر ص با اینکه عقل کل بود و با مبدء وحی ارتباط داشت در مسائل مختلف اجتماعی و اجرایی،در جنگ و صلح و امور مهم دیگر،به مشورت با یاران می نشست، و حتی گاه نظر آنها را ترجیح می داد با اینکه مشکلاتی از این ناحیه حاصل می شد، تا الگو و اسوه ای برای مردم باشد،چرا که برکات مشورت از زیانهای احتمالی آن به مراتب بیشتر است.

در باره اهمیت"مشورت"و"شرائط شوری"و"اوصاف کسانی که باید مورد مشورت قرار گیرند"و"وظیفه مشاور"بحثهای مشروحی در ذیل آیه ۱۵۹ سوره آل عمران داشتیم(جلد ۳ صفحه ۱۴۲ به بعد)که نیازی به تکرار آن نمی بینیم،اما چند موضوع را باید در اینجا اضافه کنیم:

***

الف:شوری منحصرا در مورد کارهای اجرایی و شناسایی موضوعات است نه در باره احکام که تنها باید از مبدء وحی و از کتاب و سنت گرفته شود تعبیر به "امرهم"(کارهایشان)نیز ناظر به همین معنی است چرا که احکام کار مردم نیست کار خدا است.

بنا بر این اگر بعضی از مفسران مانند"آلوسی"دامنه آن را توسعه داده اند و احکام را در آنجا که نص خاصی در آن وارد نشده مشمول آن شمرده اند بی اساس است به خصوص اینکه ما معتقدیم هیچ امری در اسلام نیست مگر اینکه نص عام یا خاصی در مورد آن صادر شده است،و گرنه اَلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ (مائده-۳) صحیح نبود(شرح این معنی را باید در کتب اصول فقه در مورد بطلان اجتهاد به معنی قانونگذاری در اسلام مطالعه کرد).

ب:بعضی از مفسران گفته اند که شان نزول جمله" أَمْرُهُمْ شُورىٰ بَيْنَهُمْ " در مورد انصار است،و این یا به خاطر آن است که آنها حتی قبل از اسلام کارهایشان بر اساس شوری بود،و یا اشاره به آن گروهی از انصار است که قبل از هجرت پیامبر ص ایمان آوردند،و در"عقبه"با او بیعت کردند،و از حضرتش دعوت به مدینه نمودند(چون این سوره مکی است و آیات فوق نیز ظاهرا در مکه نازل شده).

ولی به هر حال آیه مخصوص شان نزولش نیست و یک برنامه عمومی و همگانی را بیان می کند.

این سخن را با حدیثی از امیر مؤمنان علی ع پایان می دهیم،آنجا که فرمود:

لا ظهیر کالمشاوره و الاستشاره عین الهدایه :"هیچ پشتیبان و تکیه گاهی همچون مشورت نیست و مشورت عین هدایت است" (۱).

این نکته نیز قابل توجه است که آخرین توصیفی که در این آیه مطرح شده .

ص :۴۶۳

۱- ۱) وسائل الشیعه جلد ۸ صفحه ۴۲۵(باب ۲۱ از ابواب احکام العشره)

تنها انفاق در مسائل مالی را بیان نمی کند بلکه انفاق از تمام آنچه خداوند روزی داده است از مال از علم از عقل و هوش و تجربه از نفوذ اجتماعی و خلاصه از همه چیز.

*** در توصیف دیگر که هفتمین توصیف مؤمنان راستین است می فرماید:

"و کسانی که هر گاه ستمی به آنان رسد تسلیم ظلم نمی شوند و از دیگران یاری می طلبند"(وَ الَّذِینَ إِذا أَصابَهُمُ الْبَغْیُ هُمْ یَنْتَصِرُونَ).

ناگفته پیداست که در برابر وظیفه"انتصار"در مقابل ستم،دیگران نیز وظیفه یاری کردن دارند،چرا که یاری طلبیدن بدون یاری کردن لغو و بیهوده است،در حقیقت هم مظلوم موظف به مقاومت در برابر ظالم و فریاد بر آوردن است،و هم مؤمنان دیگر موظف به پاسخگویی او هستند،همانگونه که در آیه ۷۲ سوره انفال می خوانیم: وَ إِنِ اسْتَنْصَرُوکُمْ فِی الدِّینِ فَعَلَیْکُمُ النَّصْرُ :

"هر گاه آنها از شما برای حفظ دین خود یاری بطلبند بر شما است که آنها را یاری کنید".

این برنامه مثبت و سازنده به ظالمان هشدار می دهد که اگر دست به ستم بیالایند مؤمنان ساکت نمی نشینند،و در برابر آنها بپا می خیزند،و هم به مظلومان اعتماد می بخشد که اگر استغاثه کنند دیگران بیاری آنها می شتابند.

"ینتصرون"از ماده"انتصار"به معنی یاری طلبیدن است،ولی بعضی آن را به معنی"تناصر"(به یاری یکدیگر شتافتن)تفسیر کرده اند، ولی نتیجه هر دو با توجه به توضیحی که دادیم یکی است.

به هر حال وظیفه هر مظلومی این است که اگر به تنهایی قادر بر دفع ظلم و ستم نیست سکوت نکند،و با استفاده از نیروی دیگران به مقابله با ظلم قیام نماید، و وظیفه همه مسلمانان است که به ندای او پاسخ مثبت دهند.

***

ص :۴۶۴

ولی از آنجا که یاری کردن یکدیگر نباید از مسیر عدالت خارج شود، و به انتقام جویی،و کینه توزی،و تجاوز از حد منتهی گردد،در آیه بعد فورا آن را مشروط ساخته،می افزاید:توجه داشته باشید"کیفر بدی مجازاتی همانند آن است"(وَ جَزٰاءُ سَیِّئَةٍ سَیِّئَةٌ مِثْلُهٰا).

مبادا به خاطر اینکه بعضی از دوستان شما مورد ستم واقع شده اند از حد بگذرانید،و خود مبدل به افراد ظالمی شوید،به خصوص اینکه در جوامعی همچون جامعه عرب در آغاز اسلام احتمال تجاوز از حد به هنگام پاسخ گفتن به ظلم احتمال قابل توجهی بوده،و می بایست حساب یاری مظلوم از انتقام جویی جدا شود.

البته کار ظالم باید"سیئه"و بدی نامیده شود،اما کیفر او مسلما"سیئه" نیست،و اگر در آیه از آن تعبیر به"سیئه"شده،در واقع به خاطر قرینه مقابله است،یا اینکه از دیدگاه ظالم که مجازات می شود"سیئه"می باشد،این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر از آن به"سیئه"به خاطر این است که مجازات آزار و ایذاء است و آزار و ایذاء ذاتا بد است،هر چند به هنگام قصاص و کیفر ظالم کار خوبی محسوب می شود.

این شبیه تعبیری است که در آیه ۱۹۴ سوره بقره آمده است: فَمَنِ اعْتَدیٰ عَلَیْکُمْ فَاعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدیٰ عَلَیْکُمْ وَ اتَّقُوا اللّٰهَ :"هر کس به شما تعدی کند به مانند آن بر او تعدی کنید،و از خدا بپرهیزید(و زیاده روی نکنید).

ولی به هر حال این تعبیر می تواند مقدمه ای باشد برای دستور عفو که در جمله بعد آمده،گویی می فرماید:مجازات هر چه باشد یک نوع آزار است،و اگر طرف پشیمان شده باشد شایسته عفو است.

در این گونه موارد عفو کنید چرا که"هر کس عفو و اصلاح کند اجر و

پاداش او بر خداست"(فَمَنْ عَفا وَ أَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللّهِ).

درست است که حقی از او ضایع شده،و در مقابل ظاهرا چیزی نگرفته، اما به خاطر گذشتی که از خود نشان داده،گذشتی که مایه انسجام جامعه و کم شدن کینه ها و افزایش محبت و موقوف شدن انتقام جویی و آرامش اجتماعی است، خداوند بر عهده گرفته که پاداش او را از فضل بی پایانش مرحمت کند،و چه تعبیر جالبی است تعبیر"علی اللّه":گویی خداوند خود را مدیون چنین کسی می داند و می گوید اجرش بر عهده من است! و در پایان آیه می فرماید:"خداوند قطعا ظالمان را دوست ندارد"(إِنَّهُ لا یُحِبُّ الظّالِمِینَ).

این جمله ممکن است اشاره به چند نکته باشد:

نخست اینکه دستور عفو به خاطر این است که در صورت قصاص و کیفر گاه انسان نمی تواند خود را دقیقا کنترل کند،و از حد می گذراند،و در صف ظالمان قرار می گیرد.

دیگر اینکه اگر دستور عفو داده شده نه به معنی دفاع از ظالمان است، چرا که خداوند ظالمان را هرگز دوست نمی دارد،بلکه هدف هدایت گمراهان و استحکام پیوندهای اجتماعی است.

سوم اینکه کسانی شایسته عفوند که از مرکب ظلم پیاده شوند،و از گذشته خود نادم گردند،و در مقام اصلاح خویش بر آیند،نه ظالمانی که عفو،آنها را جسورتر و جری تر می کند.

و به تعبیر روشنتر عفو و مجازات هر کدام جای ویژه ای دارد،عفو در جایی است که انسان قدرت بر انتقام دارد،و اگر می بخشد از موضع ضعف نیست،این عفو سازنده است،هم برای مظلوم پیروز چرا که به او تسلط بر نفس و صفای دل می بخشد،و هم برای ظالم مغلوب که او را به اصلاح خویش وا می دارد.

و کیفر و انتقام و مقابله به مثل در جایی است که هنوز ظالم از مرکب شیطان پیاده نشده،و مظلوم پایه های قدرت خود را محکم نکرده،و عفو از موضع ضعف است، اینجاست که باید اقدام به مجازات کند.

در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام ص آمده است:

اذا کان یوم القیامه نادی مناد من کان اجره علی اللّه فلیدخل الجنه،فیقال من ذا الذی اجره علی اللّه؟فیقال:العافون عن الناس،فیدخلون الجنه بغیر حساب! "هنگامی که روز قیامت می شود کسی(از سوی خداوند)ندا می دهد هر کس اجر او بر خدا است وارد بهشت شود،گفته می شود:چه کسی اجرش بر خداست؟در جواب به آنها می گویند:کسانی که مردم را عفو کردند،آنها بدون حساب داخل بهشت می شوند" (۱).

این حدیث در حقیقت نتیجه ای است که از آخرین آیه مورد بحث گرفته شده و خط اصیل اسلام همین است.

***.

۱- ۱) "مجمع البیان"ذیل آیه مورد بحث

[سوره الشوری (۴۲): آیات ۴۱ تا ۴۳]

اشاره

وَ لَمَنِ اِنْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولٰئِکَ مٰا عَلَیْهِمْ مِنْ سَبِیلٍ (۴۱) إِنَّمَا اَلسَّبِیلُ عَلَی اَلَّذِینَ یَظْلِمُونَ اَلنّٰاسَ وَ یَبْغُونَ فِی اَلْأَرْضِ بِغَیْرِ اَلْحَقِّ أُولٰئِکَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ (۴۲) وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذٰلِکَ لَمِنْ عَزْمِ اَلْأُمُورِ (۴۳)

ترجمه:

۴۱-و کسی که بعد از مظلوم شدن یاری طلبد ایرادی بر او نیست.

۴۲-ایراد و مجازات بر کسانی است که به مردم ستم می کنند و در زمین به ناحق ظلم روا می دارند.برای آنها عذاب دردناکی است.

۴۳-اما کسانی که شکیبایی و عفو کنند این از کارهای پر ارزش است.

تفسیر:

اشاره

یاری طلبیدن عیب نیست،ظلم کردن عیب است

این آیات در حقیقت تاکید و توضیح و تکمیلی است برای آیات گذشته، در زمینه انتصار،و مجازات ظالم،و عفو و گذشت در موارد مناسب،و هدف از آن این است که مجازات و انتقام گرفتن از ظالم حق مظلوم است و هیچکس حق ندارد مانعی بر سر راه او ایجاد کند،در عین حال هر گاه مظلوم،پیروز و مسلط بر ظالم شد اگر صبر کند و انتقام نگیرد فضیلت بزرگی خواهد بود.

نخست می فرماید:"کسی که بعد از مظلوم شدن یاری بطلبد ایرادی بر او نیست"(وَ لَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولٰئِکَ مٰا عَلَیْهِمْ مِنْ سَبِیلٍ) (۱). .

ص :۴۶۸

۱- ۱) تعبیر به"ظلمه"از قبیل اضافه مصدر به مفعول است

نه کسی حق دارد مانع از این کار شود،و نه او را ملامت و سرزنش و مجازات کند، و نه در یاری کردن چنین مظلومی تردید به خود راه دهد،چرا که انتصار و استمداد حق مسلم هر مظلومی است،و یاری مظلومان وظیفه هر انسان آزاده و بیداری است.

*** "مجازات و کیفر تنها از آن کسانی است که به مردم ستم می کنند،و در زمین به ناحق ظلم روا می دارند"(إِنَّمَا السَّبِیلُ عَلَی الَّذِینَ یَظْلِمُونَ النّٰاسَ وَ یَبْغُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ).

آنها علاوه بر کیفر و مجازات در دنیا،"در آخرت نیز عذاب دردناکی در انتظارشان است"(أُولٰئِکَ لَهُمْ عَذٰابٌ أَلِیمٌ).

در اینکه در میان جمله"یظلمون الناس"و جمله" یَبْغُونَ فِی الْأَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ "چه تفاوتی است؟بعضی از مفسران جمله اول را اشاره به مساله "ظلم و ستم"و دوم را به"تکبر و خود برتربینی"دانسته اند (۱).

بعضی دیگر جمله اول را ناظر به"ظلم"و دوم را به"قیام بر ضد حکومت اسلامی"ذکر کرده اند.

"بغی"در اصل به معنی کوشش و تلاش برای بدست آوردن چیزی است، ولی بسیار می شود که به کوششهایی که برای غصب حق دیگران و تجاوز از حدود و حقوق الهی صورت می گیرد نیز اطلاق می شود،بنا بر این"ظلم"مفهوم خاص دارد،و بغی مفهوم عام،و هر گونه تعدی و تجاوز از حقوق الهی را شامل می شود.

تعبیر"بغیر الحق"نیز تاکیدی برای این معنی است،و به این ترتیب .

۱- ۱) تفسیر"کشاف"،"روح المعانی"و"روح البیان"ذیل آیات مورد بحث

جمله دوم از قبیل ذکر عام بعد از ذکر خاص است.

*** در آخرین آیه مورد بحث باز به سراغ مساله صبر و شکیبایی و عفو می رود تا بار دیگر بر این حقیقت تاکید کند که حق انتقام گیری و قصاص و کیفر برای مظلوم در برابر ظالم هرگز مانع از مساله گذشت و عفو و بخشش نیست،می فرماید:

"اما کسانی که شکیبایی کنند،و طرف را مورد عفو قرار دهند این از کارهای پر ارزش است"(وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ) (۱).

"عزم"در اصل به معنی"تصمیم بر انجام کاری"است،و به اراده محکم اطلاق می شود،تعبیر به"عزم الامور"ممکن است اشاره به این باشد که این از کارهایی است که خداوند به آن فرمان داده و هرگز نسخ نمی شود،و یا از کارهایی است که انسان باید نسبت به آن عزم راسخ داشته باشد،و هر یک از این دو معنی باشد دلیل بر اهمیت این کار است.

قابل توجه اینکه مساله"صبر"قبل از"غفران"ذکر شده،چرا که اگر صبر و شکیبایی نباشد کار به عفو و گذشت منتهی نمی شود،زمام نفس از دست انسان بیرون می رود،و روی انتقام پافشاری می کند.

بار دیگر این حقیقت را یادآور می شویم که عفو و غفران در صورتی مطلوب است که از موضع قدرت باشد،و طرف نیز از آن حسن استفاده نماید،تعبیر " لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ "نیز ممکن است همین معنا را تاکید کند،چرا که تصمیم گیری در زمینه ای است که انسان قادر و توانا بر انجام امری باشد،به هر حال عفوی که جنبه تحمیلی از سوی ظالم داشته باشد،و یا او را در عملش جری تر و جسورتر سازد هرگز مطلوب نیست. .

ص:۴۷۰

۱- ۱) لام در"لمن صبر"لام قسم و در" لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ "لام تاکید است و هر دو بیانگر اهمیت این دستور الهی یعنی عفو است

در بعضـی از روایات آیات فوق به قیام حضـرت مهـدی(عـج)و انتقام او و یارانش از ظالمان و مفسدان در ارض تفسـیر شده،و همـانگونه که کرارا گفته ایم اینگونه تفسـیرها از قبیل بیان مصـداق واضـح و روشن است و مانع از عمومیت مفهوم آیه نیسـت .(۱)

. ***

۱- ۱) تفسیر "نور الثقلین "جلد ۴ صفحه ۵۸۵

[سوره الشوری (۴۲): آیات ۴۴ تا ۴۶]

اشاره

وَ مَنْ يُضْلِلِ اَللّٰهُ فَمٰا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ وَ تَرَى اَلظّٰالِمِينَ لَمّٰا رَأَوُا اَلْعَذٰابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلىٰ مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ (۴۴) وَ تَرٰاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهٰا خٰاشِعِينَ مِنَ اَلذُّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ وَ قٰالَ اَلَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اَلْخٰاسِرِينَ اَلَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ أَلاٰ إِنَّ اَلظّٰالِمِينَ فِي عَذٰابٍ مُقِيمٍ (۴۵) وَ مٰا كٰانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيٰاءَ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ وَ مَنْ يُضْلِلِ اَللّٰهُ فَمٰا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ (۴۶)

ترجمه:

۴۴-کسی را که خدا گمراه کند ولی و یاوری بعد از او نخواهد داشت،و ظالمان را(روز قیامت)می بینی که وقتی عذاب الهی را مشاهده می کنند،می گویند:آیا راهی به سوی بازگشت(و جبران)وجود دارد؟! ۴۵-و آنها را می بینی که بر آتش عرضه می شوند در حالی که از شدت مذلت خاشعند، و زیر چشمی(به آن)نگاه می کنند،و کسانی که ایمان آورده اند می گویند زیان کاران واقعی آنها هستند که خود و خانواده خویش را روز قیامت از دست داده اند آگاه باشید که ظالمان(امروز)در عذاب دائمند.

۴۶-آنها جز خدا اولیاء و یاورانی ندارند که یاریشان کند،و هر کس را خدا گمراه سازد راه نجاتی برای او نیست.

ص :۴۷۲

تفسیر:

آیا راه بازگشتی وجود دارد؟

در آیات گذشته سخن از ظالمان و بیدادگران و متجاوزان بود،آیات مورد بحث به سرانجام کار این گروه و گوشه هایی از مجازاتهای آنان اشاره می کند.

نخست آنها را از گمراهانی می شمرد که هیچ ولی و سرپرستی ندارند، می فرماید:"کسی را که خدا گمراه کند ولی و یاوری بعد از او نخواهد داشت" (وَ مَنْ یُضْلِلِ اللّهُ فَما لَهُ مِنْ وَلِیٍّ مِنْ بَعْدِهِ).

برای آنها که آشنا به تعبیرات قرآن در زمینه هدایت و ضلالتند این مطلب کاملا روشن است که نه هدایت جنبه اجباری دارد،نه ضلالت،بلکه نتیجه مستقیم اعمال انسانها است،گاه انسان کاری انجام می دهد که خدا توفیقش را از او سلب کرده و نور هدایت را از قلب او می گیرد،و او را در ظلمات گمراهی رها می سازد.

این عین اختیار است،همانگونه که اگر کسی به خاطر اصرار در شرب خمر گرفتار انواع بیماریها شد این اثرات شوم مطلب ناخواسته ای نبوده،با دست خودش آن را فراهم ساخته،کار خداوند تسبیب به اسباب و بخشیدن اثر به اشیاء است،و به همین جهت گاه نتیجه ها را به او نسبت می دهند (۱).

به هر حال این یکی از دردناکترین مجازاتهای این ظالمان است،سپس می افزاید:"ظالمان را در روز قیامت می بینی که وقتی عذاب الهی را مشاهده می کنند سخت پشیمان می شوند،و می گویند:آیا راهی به سوی بازگشت و جبران این بدبختیها وجود دارد"؟!(وَ تَرَی الظّالِمِینَ لَمّا رَأَوُا الْعَذابَ یَقُولُونَ هَلْ إِلی مَرَدٍّ مِنْ سَبِیلٍ). .

۱- ۱) شرح مبسوطی در این زمینه در جلد نوزدهم ذیل آیه ۳۶ سوره زمر آورده،و تمام جوانب این مساله را روشن ساخته ایم

بارها قرآن مجید از تقاضای بازگشت کافران و ظالمان سخن گفته،که گاه در آستانه مرگ است،مانند آنچه در آیه ۹۹ و ۱۰۰ سوره مؤمنون آمده " حَتّٰى إِذٰا جٰاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قٰالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صٰالِحاً فِيمٰا تَرَكْتُ ":

"زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد می گوید پروردگارا!مرا بازگردانید، شاید در آنچه ترک کردم و کوتاهی نمودم عمل صالحی انجام دهم".

و گاه در قیامت است،در آن هنگامی که در کنار دوزخ قرار می گیرند، مانند وَ لَوْ تَرىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَى النّٰارِ فَقٰالُوا يٰا لَيْتَنٰا نُرَدُّ وَ لاٰ نُكَذِّبَ بِآيٰاتِ رَبِّنٰا وَ نَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ :"اگر حال آنها را ببینی هنگامی که در برابر آتش ایستاده اند و می گویند:ای کاش به دنیا باز می گشتیم،و آیات پروردگارمان را تکذیب نمی کردیم،و از مؤمنان بودیم"(انعام-۲۷).

ولی این تقاضا به هر صورت باشد با پاسخ منفی روبرو خواهد شد،چرا که بازگشت امکان پذیر نیست،و این یک سنت غیر قابل تغییر الهی است،همانگونه که انسان از پیری به جوانی،و از جوانی به کودکی،و از کودکی به عالم جنین باز نمی گردد،سیر قهقرایی از عالم برزخ و آخرت به دنیا نیز امکان پذیر نیست.

*** آیه بعد سومین مجازات این گروه را چنین بیان می کند:"در آن روز آنها را می بینی که بر آتش عرضه می شوند،در حالی که از شدت مذلت خاشعند، و زیر چشمی و مخفیانه به آن نگاه می کنند"(وَ تَرٰاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهٰا خٰاشِعِينَ مِنَ الذُّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ) (۱). .

ص:۴۷۴

۱- ۱) "طرف"(بر وزن برف)مصدر است و به معنی گردش چشم می باشد،و "طرفه العین"یعنی-یک گردش چشم-ضمنا ضمیر در"علیها"به عذاب باز می گردد،درست است که عذاب مذکر است ولی چون در اینجا به معنی نار و جهنم می باشد ضمیر مؤنث به آن بازگشته است

حالت وحشت و اضطراب شدیدی بر تمام وجودشان حاکم است،و ذلت و تسلیم سر تا پای آنها را فرا گرفته،و دیگر خبری از آن همه گردنکشی و ستیزه جویی و طغیان و ظلم و استبداد و ایذا و آزار مظلومان نیست،و زیر چشمی به آتش دوزخ می نگرند! این ترسیمی است از حالت کسی که شدیدا از چیزی می ترسد و نمی خواهد آن را با تمام چشمش ببیند و در عین حال نمی تواند از آن غافل بماند،ناچار پیوسته مراقب آن است اما با گوشه چشم! بعضی از مفسران گفته اند که"طرف خفی"در اینجا به معنی نگاه کردن آنها با چشم نیم باز است،چرا که از شدت وحشت قدرت بر گشودن چشم ندارند، یا چنان وارفته و بی رمقند که حتی حال گشودن چشم را به طور کامل ندارند! هنگامی که حال انسان قبل از ورود در آتش چنین باشد،چه بر او خواهد گذشت هنگامی که وارد دوزخ شود،و در میان عذاب دردناکش قرار گیرد؟! آخرین مجازاتی که در اینجا بیان شده شنیدن ملامت و سرزنش دردناک مؤمنان است،چنان که در پایان آیه آمده است:"کسانی که ایمان آورده اند می گویند:

زیانکاران واقعی آنها هستند که سرمایه های جان و خانواده خود را در روز قیامت از دست داده،و زیان کرده اند"(وَ قٰالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْخٰاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيٰامَةِ).

چه زیانی از این بالاتر که انسان هستی خویشتن را از دست دهد،و سپس همسر و فرزند و بستگان خود را،و در درون عذاب الهی گرفتار آتش حسرت و فراق نیز بشود.

سپس می افزایند:"ای اهل محشر!همه بدانید که ظالمان و ستمگران امروز در عذاب دائم خواهند بود"(أَلاٰ إِنَّ الظّٰالِمِينَ فِي عَذٰابٍ مُقِيمٍ).

عذابی که امید قطع آن نیست،و زمانی و مدتی برای آن تعیین نشده،عذابی که درون جان و بیرون تن همه را می سوزاند! بعید نیست گوینده این سخن مؤمنان کامل الایمان، و در صف اول انبیا و اولیا و پیروان خاص آنها باشند،چرا که آنها از گناه یا کند و سرافرازند،و حق دارند چنین سخنانی را در آنجا بگویند،آنها مظلومانی هستند که از دست این ظالمان ناراحتی بسیار دیده اند،و جای آن دارد که در آن روز گوینده چنین سخنانی باشند(در بعضی از روایات اهل بیت ع نیز به این معنی اشاره شده است) (۱).

توجه به این نکته نیز لازم است که"عذاب جاویدان"برای این ظالمان قرینه بر این است که منظور از آن کافران است،همانگونه که در بعضی دیگر از آیات قرآن این تعبیر آمده است: وَ الْکافِرُونَ هُمُ الظّالِمُونَ :"کافران ظالمانند".

*** آیه بعد نیز گواه بر این حقیقت است که می گوید:"آنها اولیاء و یاورانی ندارند که آنان را یاری کنند و عذاب الهی را از آنها دفع نمایند"(وَ ما کانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِیاءَ یَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ).

آنها رشته های ارتباط خود را با بندگان خالص با انبیا و اولیاء بریده اند، لذا در آنجا یار و یاوری ندارند،قدرتهای مادی نیز در آنجا همه از کار می افتد، و به همین دلیل تک و تنها در برابر عذاب الهی قرار می گیرند.

و برای تاکید این معنی در پایان آیه می افزاید:"هر کس را خداوند گمراه سازد راه نجاتی برای او نیست"(وَ مَنْ یُضْلِلِ اللّهُ فَما لَهُ مِنْ سَبِیلٍ). .

ص:۴۷۶

۱- ۱) نور الثقلین جلد ۴ صفحه ۵۸۶

در آیات قبل خواندیم" وَ مَنْ یُضْلِلِ اللّهُ فَما لَهُ مِنْ وَلِیٍّ مِنْ بَعْدِهِ ":

در آنجا نفی"ولی و سرپرست"می کند،و در اینجا نفی"راه نجات"چرا که برای رسیدن به مقصد هم باید"راهی"باشد و هم"راهنمایی"اما این گمراهان هم از آن محرومند و هم از این.

***

[سوره الشوری (۴۲): آیات ۴۷ تا ۵۰]

اشاره

اِسْتَجِیبُوا لِرَبِّکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ یَوْمٌ لاٰ مَرَدَّ لَهُ مِنَ اَللّٰهِ مٰا لَکُمْ مِنْ مَلْجَإٍ یَوْمَئِذٍ وَ مٰا لَکُمْ مِنْ نَکِیرٍ (۴۷) فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمٰا أَرْسَلْنٰاکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظاً إِنْ عَلَیْکَ إِلاَّ اَلْبَلاٰغُ وَ إِنّٰا إِذٰا أَذَقْنَا اَلْإِنْسٰانَ مِنّٰا رَحْمَةً فَرِحَ بِهٰا وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَیِّئَةٌ بِمٰا قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ فَإِنَّ اَلْإِنْسٰانَ کَفُورٌ (۴۸) لِلّٰهِ مُلْکُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ یَخْلُقُ مٰا یَشٰاءُ یَهَبُ لِمَنْ یَشٰاءُ إِنٰاثاً وَ یَهَبُ لِمَنْ یَشٰاءُ اَلذُّکُورَ (۴۹) أَوْ یُزَوِّجُهُمْ ذُکْرٰاناً وَ إِنٰاثاً وَ یَجْعَلُ مَنْ یَشٰاءُ عَقِیماً إِنَّهُ عَلِیمٌ قَدِیرٌ (۵۰)

ترجمه:

۴۷-اجابت کنید دعوت پروردگار خود را پیش از آنکه روزی فرا رسد که دیگر بازگشتی برای آن در برابر اراده خدا نیست،و در آن روز نه پناهگاهی دارید و نه مدافعی.

۴۸-و اگر آنها روی گردان شوند(غمگین مباش)ما تو را حافظ آنها قرار نداده ایم،

ص :۴۷۸

وظیفه تو تنها ابلاغ رسالت است،و هنگامی که ما رحمتی از سوی خود به انسان می چشانیم مغرور و غافل می شود.و اگر بلائی به خاطر اعمالی که انجام داده اند به آنها رسد به کفران می پردازند.

۴۹-مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین از آن خدا است،هر چه را بخواهد می آفریند و به هر کس اراده کند دختر می بخشد و به هر کس بخواهد پسر.

۵۰-یا اگر اراده کند پسر و دختر هر دو به آنها می دهد و هر کس را بخواهد عقیم می گذارد!

تفسیر:

فرزندان همه هدایای او هستند

از آنجا که در آیات گذشته گوشه ای از مجازات دردناک و هول و وحشت کافران و ظالمان منعکس شده،در آیات مورد بحث روی سخن را به همه مردم کرده،به آنها هشدار می دهد پیش از آنکه گرفتار چنان سرنوشت شومی شوند دعوت پروردگارشان را اجابت کرده به راه حق باز آیند.

می فرماید:"دعوت پروردگار خویش را اجابت کنید پیش از آنکه روزی فرا رسد که دیگر بازگشتی برای آن در برابر اراده پروردگار نیست" (اِسْتَجِیبُوا لِرَبِّکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ یَوْمٌ لاٰ مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللّٰهِ) (۱).

و اگر تصور کنید در آن روز پناهگاهی جز سایه لطف او،و مدافعی جز رحمت او وجود دارد اشتباه است،چرا که"در آن روز برای شما نه ملجا و پناهی است که در برابر عذاب الهی پناهتان دهد،و نه یار و یاوری که از شما دفاع کند" (مٰا لَکُمْ مِنْ مَلْجَإٍ یَوْمَئِذٍ وَ مٰا لَکُمْ مِنْ نَکِیرٍ).

جمله" یَوْمٌ لاٰ مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللّٰهِ "اشاره به روز قیامت است،نه روز مرگ، و تعبیر"من اللّٰه"اشاره به این است که در برابر اراده و فرمان او دائر بر عدم .

---

۱ - ۱) "من اللّٰه"در جمله فوق ممکن است به معنی"من قبل اللّٰه"باشد،یعنی از سوی خدا بازگشتی نیست،و ممکن است به معنی"فی مقابل اللّٰه"باشد،یعنی در مقابل اراده پروردگار کسی قدرت باز گرداندن به دنیا را ندارد

بازگشت،کسی نمی تواند تصمیم دیگری بگیرد.

به هر حال برای نجات از عذاب راههایی تصور می شود که تمام آنها در آن روز بسته است،یکی بازگشت از آنجا به عالم دنیا و جبران خطاها و گناهان است.

دیگر وجود پناهگاهی که انسان در کنار آن مصون بماند.

و سرانجام وجود کسی که به دفاع از انسان برخیزد.

هر یک از جمله های سه گانه آیه فوق اشاره به نفی یکی از این سه راه است.

بعضی جمله "مٰا لَکُمْ مِنْ نَکِیرٍ "را به این معنی تفسیر کرده اند که شما هرگز در آنجا نمی توانید گناهان خود را منکر شوید،چرا که دلائل و شهود به قدری زیاد است که جای انکار نیست،ولی تفسیر اول مناسبتر به نظر می رسد.

*** در آیه بعد روی سخن را به پیامبر ص کرده به عنوان دلداری از آن حضرت می فرماید:با اینهمه"اگر آنها رویگردان شوند غمگین مباش،ما تو را مسئول حفظ آنان از انحراف به طور اجبار قرار نداده ایم"(فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمٰا أَرْسَلْنٰاکَ عَلَیْهِمْ حَفِیظاً).

"وظیفه تو تنها ابلاغ رسالت الهی است"خواه پذیرا شوند و خواه نشوند (إِنْ عَلَیْکَ إِلاَّ الْبَلاٰغُ).

تو باید رسالت الهی خود را به نحو کامل ابلاغ،و بر آنها اتمام حجت کنی، دلهای آماده آن را می پذیرد هر چند گروه زیادی بی خبر اعراض کنند،تو مسئولیتی در این زمینه نداری.

نظیر همین معنی در اوائل همین سوره آمده است که می فرماید:" وَ مٰا أَنْتَ عَلَیْهِمْ بِوَکِیلٍ "تو مامور وادار ساختن آنها به پذیرش حق نیستی(شوری آیه ۶).

سپس ترسیمی از حال این جمعیت بی ایمان و اعراض کننده کرده،می گوید:

"هنگامی که ما به انسان رحمتی از ناحیه خود می چشانیم حالت غرور و غفلت به او دست می دهد،و از یاد خدا غافل می گردد"(وَ إِنّٰا إِذٰا أَذَقْنَا الْإِنْسٰانَ مِنّٰا رَحْمَةً فَرِحَ بِهٰا).

"و هنگامی که بلائی به خاطر اعمالی که انجام داده دامانش را بگیرد انسان به کفران می پردازد"(وَ إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمٰا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسٰانَ كَفُورٌ).

نه نعمتهای الهی از طریق انگیزه شکر منعم او را بیدار و به شکرگزاری و معرفت و اطاعت او وامی دارد،نه مجازاتهایی که به خاطر گناهان دامنگیرش می شود او را از خواب غفلت بیدار می کند،و نه دعوت پیامبر ص در او اثر می گذارد.

اسباب هدایت از نظر "تشریع "دعوت رسولان خدا،و از نظر "تکوین " گاه نعمت و گاه مصیبت است،اما در این کوردلان بیخبر هیچ یک از این امور مؤثر نمی افتد،مقصر آنها هستند تو نیستی،تو وظیفه ابلاغ را انجام داده ای.

تعبیر "اذا اذقنا"(هنگامی که بچشانیم)در آیه فوق در مورد رحمت پروردگار و در بعضی از آیات دیگر قرآن در مورد عذاب الهی،ممکن است اشاره به این باشد که نعمتها و مصائب این دنیا هر چه باشد در مقابل نعمتها و مصائب آخرت چیز اندکی است،و یا اینکه این افراد کم ظرفیت با مختصر نعمتی مست و مغرور، و با مختصر مصیبتی مایوس و کفور می شوند.

این نکته نیز قابل توجه است که نعمت را به خودش نسبت می دهد چرا که مقتضای رحمت او است،و مصائب و بلاها را به آنها،چرا که نتیجه اعمال خودشان است.

این نکته را نیز قبلا گفته ایم که تعبیر به "انسان"در این گونه آیات اشاره به طبیعت "انسان تربیت نایافته "است که فکری کوتاه و روحی ضعیف و کوچک

دارد،تکرار آن در آیه فوق تاکیدی است بر همین معنی.

*** سپس برای نشان دادن این واقعیت که هر گونه نعمت و رحمت در این عالم از سوی خدا است،و کسی از خود چیزی ندارد،به یک مساله کلی و یک مصداق روشن آن اشاره کرده،می فرماید"مالکیت و حاکمیت آسمانها و زمین برای خدا است و هر چه بخواهد می آفریند"(لِلّٰهِ مُلْکُ السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ یَخْلُقُ مٰا یَشٰاءُ).

و به همین دلیل همه ریزخوار خوان نعمت او هستند،و نیازمندان لطف و رحمت او،لذا نه غرور به هنگام نعمت منطقی است،و نه یاس به هنگام مصیبت! نمونه روشنی از این واقعیت که هیچکس از خود چیزی ندارد،و هر چه هست از ناحیه او است اینکه:"به هر کس اراده کند دختر می بخشد و به هر کس بخواهد پسر"(یَهَبُ لِمَنْ یَشٰاءُ إِنٰاثاً وَ یَهَبُ لِمَنْ یَشٰاءُ الذُّکُورَ).

*** "یا اگر بخواهد پسر و دختر هر دو به آنها می دهد،و هر کس را بخواهد عقیم و بی فرزند می گذارد"(أَوْ یُزَوِّجُهُمْ ذُکْرٰاناً وَ إِنٰاثاً وَ یَجْعَلُ مَنْ یَشٰاءُ عَقِیماً).

و به این ترتیب مردم به چهار گروه تقسیم می شوند:آنهایی که تنها پسر دارند و در آرزوی دختری هستند،و آنها که دختر دارند و در آرزوی پسری، و آنها که هر دو را دارند،و گروهی که فاقد هر گونه فرزندند و قلبشان در آرزوی آن پر می کشد.

و عجب اینکه هیچکس نه در زمانهای گذشته و نه امروز که علوم و دانشها پیشرفت فراوان کرده قدرت انتخاب در این مساله را ندارد،و علی رغم تمام تلاشها و کوششها هنوز کسی نتوانسته است عقیمان واقعی را فرزند ببخشد،

و یا نوع فرزنـد را طبق تمایل انسان تعیین کنـد گر چه نقش بعضـی از غـذاها و داروها را در افزایش احتمال تولد پسـر یا دختر نمی توان انکار کرد،ولی باید دانست که اینها فقط احتمال را افزایش می دهد،و نتیجه هیچیک قطعی نیست.

و این یک نمونه بارز از عـدم توانایی انسان از یک سو،و نشانه روشن از مالکیت و حاکمیت و خالقیت خداونـد از سوی دیگر است،چه مثال زنـده و آشـکاری؟ جالب اینکه:در این آیات اناث(دختران)را بر ذکور(پسـران)مقدم داشـته تا از یک سو بیانگر اهمیتی باشـد که اسـلام به احیـای شخصـیت زن می دهـد، و از سوی دیگر به آنهـا که به خـاطر پنـدارهای غلط از تولـد دختر کراهت داشتند بگوید او بر خلاف خواسته شما آنچه را که به آن تمایل ندارید می دهد،و این دلیل بر این است که انتخاب به دست شما نیست.

تعبیر به "یهب"(می بخشـد)دلیـل روشـنی است که هم دختران هـدیه الهی هسـتند و هم پسـران،و فرق گذاشـتن میان این دو از دیدگاه یک مسلمان راستین صحیح نیست،هر دو "هبه"او می باشند.

تعبیر "یزوجهم"در اینجـا به معنی تزویـج نیست،بلکه منظور جمع کردن میـان این دو موهبت برای گروهی از انسانهـا است،و به عبارت دیگر واژه"تزویـج" گاه به معنی جمع کردن میان اشـیاء مختلف،یا اجناس گوناگون می آید،چرا که"زوج"در اصل به معنی دو چیز یا دو شخص است که با یکدیگر قرین گردند.

بعضـی تعبیر فوق را به معنی تولد پسـران و دختران به ترتیب پشت سـر هم دانسـته اند،و بعضی به معنی تولد فرزندان دوقلو که یکی پسر و دیگری دختر باشد.

ولی در تعبیر فوق هیچ نشانه ای بر این تفسیرها وجود ندارد.

بعلاوه با ظاهر آیه نیز سازگار نیست،زیرا آیه می خواهد از گروه سومی خبر دهد که هم صاحب دخترند و هم صاحب پسر.

ص :۴۸۳

به هر حال نه تنها در موضوع تولـد فرزنـدان که در همه چیز مشیت خداوند حاکم مطلق است،و او قادری است آگاه و حکیم که علم و قدرتش با هم قرین است،لذا در پایان آیه می افزاید:"او دانا و قادر است"(إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ).

تـوجه بـه ایـن نکتـه نیز لازم است که"عقیم"از مـاده"عقم"(بر وزن بخـل و همچنین بر وزن فهم)در اصـل به معنی خشـکی و یبوست است که مـانع از قبول اثر می شود،و زنـان عقیم به زنـانی می گوینـد که رحم آنهـا آمادگی برای پـذیرش نطفه مرد و پرورش فرزنـد نـدارد،بادهـای"عقیم"را از این جهت عقیم می گوینـد که قادر بر پیونـد ابرهای باران زا نیست،و روز"عقیم"به روزی گفته می شود که سـرور و شادی در آن نباشـد،و اینکه از روز قیامت به عنوان"یوم عقیم"یاد شده به خاطر آن است که روزی بعد از آن نیست که بتوانند به جبران گذشته بپردازند.

و بالآخره اگر به غذاهایی که میکرب آنها کاملا کشـته شده"معقم"می گویند به خاطر آن است که این موجودات مضـر دیگر در آن پرورش نمی یابند.

***

ص :۴۸۴

[سوره الشوری (۴۲): آیه ۵۱]

اشاره

وَ مٰا كٰانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اَللّٰهُ إِلاّٰ وَحْياً أَوْ مِنْ وَرٰاءِ حِجٰابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولاً فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مٰا يَشٰاءُ إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ (۵۱)

ترجمه:

۵۱-شایسته هیچ انسانی نیست که خدا با او سخن بگوید،مگر از طریق وحی،یا از وراء حجاب،یا رسولی می فرستد و به فرمان او آنچه را بخواهد وحی می کند، چرا که او بلند مقام و حکیم است.

شان نزول:

بعضی از مفسران شان نزولی برای این آیه ذکر کرده اند که حاصلش چنین است:جمعی از یهود خدمت پیامبر ص آمدند و عرض کردند:چرا تو با خداوند سخن نمی گویی؟و به او نگاه نمی کنی؟اگر پیامبری همانگونه که موسی ع با او سخن گفت و به او نگاه کرد تو نیز چنین کن،ما هرگز به تو ایمان نمی آوریم مگر اینکه همین کار را انجام دهی،پیامبر ص فرمود:موسی هرگز خدا را ندید،اینجا بود که آیه فوق نازل شد(و چگونگی ارتباط پیامبران را با خداوند متعال تشریح کرد) (۱).

***

تفسیر:

طرق ارتباط پیامبران با خداوند

همانگونه که در آغاز این سوره گفتیم در این سوره تکیه خاصی روی .

ص: ۴۸۵

۱- ۱) "تفسیر قرطبی "جلد ۸ صفحه ۵۸۷۳

مساله وحی و نبوت شده است، سوره با مساله وحی آغاز شد،و با مساله وحی که همین آیات است پایان می یابد.

و از آنجا که در آیات گذشته از نعمتهای الهی سخن در میان بود این آیات از مهمترین نعمتهای پروردگار و پربارترین مواهب او برای جهان انسانیت که همان مساله وحی و ارتباط انبیاء با خدا است سخن می گوید.

نخست می فرماید:"شایسته هیچ انسانی نیست که خدا با او سخن بگوید (و با او روبرو گردد،چرا که او منزه از جسم و جسمانیت است)مگر از طریق وحی و الهام مرموز به قلب او"(وَ مٰا كٰانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللّٰهُ إِلاّٰ وَحْياً).

"یا شنیدن سخنان پروردگار از پشت حجاب"(أَوْ مِنْ وَرٰاءِ حِجٰابٍ).

آن گونه که موسی بن عمران در کوه طور سخن می گفت،و پاسخ می شنوید، از طریق امواج صوتی که خداوند در فضا ایجاد می کند بی آنکه کسی او را مشاهده کند چرا که او مشاهده کردنی نیست.

"و یا از طریق فرستادن رسولی که پیام الهی را به او ابلاغ کند"(أَوْ يُرْسِلَ رَسُولاً).

آن گونه که فرشته وحی و پیک الهی "جبرئیل امین "بر پیامبر اسلام نازل می شد.

"در این هنگام فرستاده الهی به فرمان پروردگار آنچه را خدا می خواهد به پیامبرش وحی می کند"(فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مٰا يَشٰاءُ).

آری راهی برای سخن گفتن خداوند با بندگان جز این سه راه نیست"چرا که او بلند مقام و حکیم است"(إِنَّهُ عَلِيٌّ حَكِيمٌ).

بالاتر از آن است که دیده شود،یا با زبان سخن گوید،و تمام افعالش حکیمانه است،و ارتباطش با پیامبران روی حساب.

این آیه در حقیقت پاسخی است روشن به افرادی که به خاطر بی خبری

ص :۴۸۶

ممکن است توهم کنند مساله وحی دلیل بر این است که پیامبران خدا را می بینند، و با او سخن می گویند این آیه روح و حقیقت وحی را به صورت فشرده و دقیقی منعکس کرده است.

از مجموع آیه چنین بر می آید که راه ارتباط پیامبران با خدا منحصر به سه راه بوده است:

۱-القای به قلب-که در مورد بسیاری از انبیا بوده است مانند نوح که می گوید فَأَوْحَيْنا إِلَيْهِ أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنا وَ وَحْيِنا :"ما به نوح وحی کردیم که کشتی در حضور ما و مطابق فرمان ما بساز"(مؤمنون-۲۷).

۲-از پشت حجاب-آن گونه که خداوند در کوه طور با موسی سخن می گفت وَ كَلَّمَ اللّهُ مُوسىٰ تَكْلِيماً (نساء-۱۶۴).

بعضی نیز"من وراء حجاب"را شامل رؤیای صادقه نیز می دانند.

۳-از طریق ارسال رسول-آن گونه که در مورد پیامبر اسلام ص آمده قُلْ مَنْ كانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللّهِ :"بگو کسی که دشمن جبرئیل باشد(دشمن خدا است)چرا که او به فرمان خدا قرآن را بر قلب تو نازل کرد"(بقره-۹۷).

البته وحی بر پیامبر اسلام منحصر به این طریق نبوده است،از طرق دیگر نیز صورت گرفته است.

این نکته نیز قابل توجه است که وحی از طریق القای به قلب گاه در بیداری صورت می گرفته،چنانچه در بالا اشاره شد،و گاه در خواب و رؤیای صادقه، چنان که در مورد ابراهیم و دستور ذبح اسماعیل آمده است(هر چند بعضی آن را مصداق مِنْ وَراءِ حِجابٍ دانسته اند).

گر چه شاخه های اصلی وحی همان سه شاخه مذکور در آیه فوق است، ولی بعضی از این شاخه ها،خود نیز شاخه های فرعی دیگری دارد،چنان که بعضی

معتقدند نزول وحی از طریق فرستادن فرشته وحی خود به چهار طریق صورت می گرفته:

۱-آنجا که فرشته بی آنکه بر پیامبر ظاهر شود در روح او القاء می کرده است،چنان که در حدیثی از پیامبر ص می خوانیم:

ان روح القدس نفث فی روعی انه لن تموت نفس حتی تستکمل رزقها فاتقوا اللّه و اجملوا فی الطلب:

"روح القدس در قلب من این معنی را دمیده که هیچکس نمی میرد تا روزی خود را به طور کامل بگیرد،بنا بر این از خدا بپرهیزید و در طلب روزی حریص نباشید".

۲-گاه فرشته به صورت انسانی در می آمد و پیامبر را مخاطب می ساخت و مطالب را به او می گفت(چنان که در مورد ظهور جبرئیل به صورت دحیه کلبی (۱)در احادیث آمده است).

۳-گاه به صورتی بود که همچون زنگ در گوشش صدا می کرد و این سخت ترین نوع وحی بر پیامبر بود به گونه ای که حتی در روزهای بسیار سرد صورت مبارکش غرق عرق می شد،و اگر بر مرکب سوار بود مرکب چنان سنگین می شد که بی اختیار به زمین می نشست.

۴-گاه جبرئیل به صورت اصلیش که خدا او را بر آن صورت آفریده بود بر پیامبر ظاهر می شد و این در طول عمر پیغمبر تنها دو بار صورت گرفت(همان گونه که در سوره نجم-آیه ۱۲ شرح آن خواهد آمد) (۲).

***. .

ص:۴۸۸

---

۱ - ۱) "دحیه بن خلیفه الکلبی"برادر رضاعی پیامبر(ص)بود،و از زیباترین مردم آن زمان محسوب می شد،و هنگامی که جبرئیل به سراغ پیامبر(ص)می آمد در آن چهره نمایان می گشت(مجمع البحرین ماده دحی)-او از مشاهیر صحابه پیامبر و به حسن صورت معروف بود،پیغمبر اکرم او را به رسالت نزد قیصر روم"هرقل"فرستاد،در سال ۶ یا ۷ هجری،و تا زمان خلافت معاویه زنده بود(لغتنامه دهخدا)

۲ - ۲) فی ظلال القرآن جلد ۷ صفحه ۳۰۶

نکته ها:

اشاره

۱-وحی در لغت و قرآن و سنت:

اصل وحی چنان که راغب در مفردات می گوید اشاره سریع است خواه با کلام رمزی باشد،و یا صدای خالی از ترکیب کلامی،و یا اشاره با اعضا(با چشم و دست و سر)و یا با نوشتن.

از این تعبیرات به خوبی استفاده می شود که در وحی اشاره از یک سو و سرعت از سوی دیگر نهفته شده،و به همین دلیل برای ارتباط مرموز و سریع انبیاء با عالم غیب،و ذات پاک پروردگار،این کلمه استخدام شده است.

در قرآن مجید و لسان اخبار"وحی"به معانی مختلفی به کار رفته است،گاه در مورد انبیا،گاه در انسانهای دیگر،گاه در مورد ارتباطهای رمزی میان انسانها،و گاه ارتباط مرموز شیاطین و گاه در مورد حیوانها.

جامعترین سخن در این زمینه سخنی است که از علی ع در پاسخ شخصی که از مساله وحی سؤال نمود نقل شده،امام آن را به هفت قسم تقسیم فرمود:

۱-وحی رسالت و نبوت مانند إِنّا أَوْحَيْنا إِلَيْكَ كَما أَوْحَيْنا إِلى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَوْحَيْنا إِلى إِبْراهِيمَ وَ إِسْماعِيلَ وَ إِسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْباطِ وَ عِيسى وَ أَيُّوبَ وَ يُونُسَ وَ هارُونَ وَ سُلَيْمانَ وَ آتَيْنا داوُدَ زَبُوراً :

"ما به تو وحی فرستادیم همانگونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم، و به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط(طوائف بنی اسرائیل)و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی نمودیم،و به داود زبور دادیم" (۱).

۲-وحی به معنی الهام مانند وَ أَوْحى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ :"پروردگارت به زنبور عسل الهام فرستاد" (۲). . .

ص :۴۸۹

۱- ۱) نساء ۱۶۳

۲- ۲) نحل ۶۸

۳-وحی به معنی اشاره مانند: فَخَرَجَ عَلیٰ قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرٰابِ فَأَوْحیٰ إِلَیْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُکْرَةً وَ عَشِیًّا :"زکریا از محراب عبادتش به سوی مردم بیرون آمد و با اشاره به آنها گفت صبح و شام خدا را تسبیح گوئید" (۱).

۴-وحی به معنی تقدیر مانند: وَ أَوْحیٰ فِی کُلِّ سَمٰاءٍ أَمْرَهٰا "خداوند در هر آسمانی تقدیر و تدبیر لازم را فرمود" (۲).

۵-وحی به معنی امر مانند: وَ إِذْ أَوْحَیْتُ إِلَی الْحَوٰارِیِّینَ أَنْ آمِنُوا بِی وَ بِرَسُولِی :"به خاطر بیاور هنگامی را که به حواریین امر کردم که به من و فرستاده من ایمان بیاورید" (۳).

۶-وحی به معنی دروغپردازی مانند: وَ کَذٰلِکَ جَعَلْنٰا لِکُلِّ نَبِیٍّ عَدُوًّا شَیٰاطِینَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ یُوحِی بَعْضُهُمْ إِلیٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً :"اینچنین در برابر هر پیامبری دشمنی از شیاطین انس و جن قرار دادیم که سخنان فریبنده و دروغ را به طور سری به یکدیگر می گفتند" (۴).

۷-وحی به معنی خبر مانند: وَ جَعَلْنٰاهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنٰا وَ أَوْحَیْنٰا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْرٰاتِ "و آنها را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند و انجام کارهای نیک را به آنها خبر دادیم" (۵)(۶).

البته بعضی از این اقسام هفتگانه می توانند شاخه هایی داشته باشد که بر حسب آن موارد استعمال وحی در کتاب و سنت افزایش خواهد یافت،و لذا تفلیسی . . . . . .

۱- ۱) مریم ۱۱

۲- ۲) فصلت ۱۲

۳- ۳) مائده ۱۱۱

۴- ۴) انعام ۱۱۲

۵- ۵) انبیا ۷۳

۶- ۶) بحار الانوار جلد ۱۸ صفحه ۲۵۴

در کتاب"وجوه القرآن"وحی را بر ده وجه شمرده،و بعضی عدد را از این هم بیشتر دانسته اند.

اما از یک نظر از مجموع موارد استعمال وحی و مشتقات آن می توان نتیجه گرفت که وحی از سوی پروردگار دو گونه است:"وحی تشریعی"و"وحی تکوینی":"وحی تشریعی"همان است که بر پیامبران فرستاده می شد،و رابطه خاصی میان آنها و خدا بود که فرمانهای الهی و حقایق را از این طریق دریافت می داشتند.

"وحی تکوینی"در حقیقت همان غرائز و استعدادها و شرائط و قوانین تکوینی خاصی است که خداوند در درون موجودات مختلف جهان قرار داده است.

***

۲-حقیقت اسرار آمیز وحی

اشاره

در مورد"ماهیت وحی"سخن بسیار گفته شده،ولی از آنجا که این ارتباط مرموز از حدود ادراکات ما خارج است این بیانات نیز نمی تواند ترسیم روشنی از مساله کند،و حتی گاه به بیراهه کشانده شده،آنچه گفتنی است در حقیقت در آیه مورد بحث به صورت فشرده و زیبایی بیان شده است،و بیش از آن تلاش و کوشش دانشمندان در این بحث به جایی نرسیده است،در عین حال لازم است بعضی از تفسیرها را که فلاسفه قدیم و جدید در باره وحی گفته اند در اینجا یاد آور شویم:

الف-تفسیر بعضی از فلاسفه قدیم

آنها روی مقدمات مفصلی معتقد بودند که وحی عبارت است از اتصال فوق العاده نفس پیامبر با"عقل فعال"که سایه آن بر عالم"حس مشترک"و"خیال" نیز گسترده می شود.

توضیح اینکه:آنها معتقد بودند که روح انسانی دارای سه قوه است "حس مشترک"که با آن صور محسوسات را ادراک می کند،و"قوه خیال"که با آن صورتهای جزئیه ذهنی را درک می نماید و"قوه عقلیه"که با آن صور کلیه را درک می کند.

این از یک سو،از سوی دیگر،آنها اعتقاد به افلاک نه گانه بطلمیوسی داشتند،و برای افلاک،نفس مجرد(همچون روح برای بدن ما)معتقد بودند، و می افزودند:این نفوس فلکی از موجودات مجردی بنام"عقول"الهام می گیرند، و به این ترتیب"نه عقل"مربوط به"افلاک نه گانه"قائل بودند.

از سوی سوم،عقیده داشتند که نفوس انسانی و ارواح آنها برای فعلیت یافتن استعدادها و درک حقایق،باید از وجود مجردی که آن را"عقل فعال" می نامیدند کسب فیض کنند،که نامش"عقل دهم"یا"عقل عاشر"بود،و نام"عقل فعال"را به این مناسبت بر آن می گذاردند که سبب فعلیت استعدادهای عقول جزئیه بود.

از سوی چهارم،معتقد بودند هر قدر روح انسان قویتر باشد ارتباط و اتصالش با عقل فعال که منبع و خزانه معلومات است بیشتر خواهد بود،بنا بر این یک روح قوی و کامل می تواند در کوتاهترین مدت وسیعترین معلومات را به فرمان خدا از"عقل فعال"کسب کند.

و همچنین هر اندازه قوه خیال قویتر باشد،بهتر می تواند این مفاهیم را در لباس صورتهای حسی قرار دهد،و هر اندازه حس مشترک قویتر گردد انسان صور محسوسه خارجیه را بهتر درک می کند.

سپس از مجموع این مقدمات چنین نتیجه می گرفتند:روح پیامبر چون فوق العاده قوی است رابطه و اتصالش با عقل فعال بسیار زیاد است،و به همین دلیل می تواند در اکثر اوقات معلومات را به صورت کلی از عقل فعال بگیرد.

ص:۴۹۲

و از آنجا که قوه خیالیه او نیز بسیار قوی است،و در عین حال تابع قوه عقلیه است،می توانـد صورتهای محسوسه مناسبی به آن صور کلیه که از عقل فعال دریافت داشته،بدهد،و در لباسهای حسی در افق ذهن خود ببینـد!مثلا اگر آن حقایق کلی از قبیل معانی و احکام باشد به صورت الفاظی بسیار موزون، و در نهایت فصاحت و بلاغت از زبان شخصی در نهایت کمال بشنود! و چون قوه خیالیه او تسلط کامل بر حس مشترک دارد می تواند به این صور جنبه حسی دهد و پیامبر آن شخص را با چشم ببیند و الفاظش را با گوش بشنود! نقد و بررسی البته این بیان متکی بر مقدماتی است که امروز بسیاری از آنها مردود شناخته شده،از جمله افلاک نه گانه بطلمیوسی،و نفوس و عقولی که متعلق به آنها است فعلا جزء اساطیر محسوب می شود چرا که هیچ دلیلی بر اثبات آنها در دست نیست و یا حتی دلائلی بر خلاف آن در دست داریم.

و از سوی دیگر این فرضیه با آنچه از آیات قرآن به روشنی در باره وحی استفاده می شود هماهنگ نیست،زیرا آیات قرآن با صراحت وحی را یک نوع ارتباط با خدا می شمرد که گاه از طریق الهام به قلب،و گاه به واسطه فرشته وحی و یا شنیدن امواج صوتی،صورت می گیرد،و اعتقاد به اینکه اینها نتیجه فعالیت قوه خیالیه و حس مشترک و مانند آن است بسیار بی پایه و ناهماهنگ با آیات قرآن است،و عیب مهم دیگر آن این است که پیامبر را هم ردیف فلاسفه و نوابغ می شمرد، با عقلی قویتر و روحی نیرومندتر،در حالی که می دانیم راه وحی از راه ادراکات عقلیه جدا است،این دسته از فلاسفه بی آنکه توجه داشته باشند به تخریب مبانی وحی و نبوت پرداخته اند"و چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند".

شرح بیشتر پیرامون این موضوع در لابلای بحثهای آینده خواهد آمد.

***

ص :۴۹۳

ب–تفسیر جمعی از فلاسفه جدید در مورد وحی

این گروه از فلاسفه به طور خلاصه وحی را به عنوان یکی از مظاهر "شعور باطن"یا"شعور ناآگاه"می شمرند.

در دائره المعارف قرن بیستم در ماده"وحی"چنین آمده است:"غربیها تا قرن شانزده میلادی مانند سایر ملتها قائل به وحی بودند،چون کتابهای مذهبی آنان پر از اخبار انبیاء بود،علم جدید آمد و قلم روی کلیه مباحث روحی و ما وراء طبیعی کشید،و مساله وحی نیز جز افسانه های قدیمی شمرده شد!...

قرن نوزده میلادی فرا رسید جهان روح به وسیله دانشمندان به کمک دلائل حسی اثبات شد،مساله وحی نیز مجددا زنده گردید،این مباحث را روی اسلوب تجربی و عملی دنبال کردند،و به نتائجی رسیدند که هر چند با نظریه علمای اسلامی تفاوت داشت اما قدم برجسته به سوی اثبات موضوع مهمی محسوب می شود که روزی از خرافات شمرده می شد.

این جمعیت روی مباحث روحی مطالعه کردند و تا کنون(هنگام تالیف دائره المعارف)پنجاه جلد کتاب بزرگ از طرف جمعیت مزبور پیرامون مطالب فوق نگاشته شده،و بسیاری از مسائل روحی به کمک آنها حل گردید از جمله مساله وحی بود (۱).

سخن در این زمینه بسیار است اما جان کلام آنها این است که وحی را "تجلی شعور ناآگاه"(و جدان مخفی)می شمرند،که به مراتب از شعور آگاه قویتر و نیرومندتر است،و چون پیامبران مردان فوق العاده ای بوده اند و جدان مخفی آنها نیز بسیار نیرومند بوده،و تراوشهای آنها فوق العاده مهم و قابل ملاحظه بوده است.

***.

ص: ۴۹۴

۱- ۱) دائره المعارف قرن بیستم(فرید وجدی،ماده وحی)

نقد و بررسی ناگفته پیداست که آنچه را این گروه گفته اند صرفا یک فرضیه است، و هیچگونه دلیلی بر آن اقامه نکرده اند و در حقیقت آنها پیامبران را مردانی با نبوغ فکری و عظمت شخصیت معرفی کرده اند،بی آنکه رابطه آنها را با مبدء جهان هستی،خداوند،و دریافت علوم از ناحیه او،و از بیرون وجود خود، پذیرفته باشند.

تمام اشتباه آنها از اینجا سرچشمه می گیرد که خواسته اند وحی را با معیارهای علوم تجربی خود دریابند،و هر چه از این قلمرو بیرون است نفی کنند، و موجودات عالم را مساوی با آن بدانند که آنها درک کرده اند و آنچه را درک نکرده اند معدوم بشمرند.

این طرز تفکر آثار شومی نه تنها در بحث وحی که در بسیاری از مباحث فلسفی و عقیدتی دیگر از خود به جای گذاشته است،و اصولا-این طرز تفکر از پای بست ویران است زیرا منحصر ساختن تمام موجودات جهان را به موجودات مادی و عوارض آنها با هیچ دلیلی ثابت نکرده اند.

ج-نبوغ فکری

بعضی دیگر مطلب را از این هم فراتر برده اند و وحی را رسما نتیجه نبوغ فکری انبیا پنداشته اند،و می گویند آنها مردانی بودند پاک فطرت و دارای نبوغ فوق العاده که با آن مصالح جامعه انسانی را درک می کردند و به صورت معارف و قوانینی بر انسانها عرضه می داشتند.

این سخن در حقیقت انکار صریح نبوت انبیا،و تکذیب گفته همه آنها، و متهم ساختن آنها به انواع خلاف گوئیها است(العیاذ باللّه).

به تعبیر روشنتر هیچیک از اینها تفسیر وحی نیست فرضیه هایی است که

در حـدود افکار خود ساخته و پرداخته انـد،و چون نخواسـته انـد بپذیرند که ما ورای معلومات آنها حقایق دیگری است به این بیراهه ها کشانده شده اند.

***

حق کلام در باره وحی

بـدون شـک مـا نمی توانیم از رابطه وحی و حقیقت آن اطلاـع زیـادی پیـدا کنیم، چرا که این یک نوع ادراکی است خارج از حـدود ادراکات ما،و یک نوع ارتباطی است خارج از ارتباطهای شـناخته شده ما،عالم وحی برای ما عالمی است ناشـناخته و ما فوق ادراکات ما.

به راستی چگونه یک انسان خاکی با مبـدء عالم هستی ارتباط پیـدا می کند؟ و چگونه خداوند ازلی و ابدی و بی نهایت از هر جهت،بـا مخلوقی محـدود و ممکن الوجود رابطه بر قرار می سازد؟و در لحظه نزول وحی چگونه پیامبر یقین پیـدا می کنـد که این ارتباط از ناحیه او است؟! اینها سؤالاتی است که پاسخ آن برای ما مشکل است،و اصرار در فهم آن بسیار بی مورد.

تنها مطلبی که برای ما در اینجا معقول و قابل طرح است اصل وجود یا امکان چنین ارتباط مرموزی است.

ما می گوئیم هیـچ دلیل عقلی که امکان چنین امری را نفی کند وجود ندارد، بلکه به عکس ما ارتباطهای مرموزی را در جهان خود می بینیم که از تفسـیر آن عـاجزیم،و این ارتباطها نشان می دهـد که ما فوق حواس و ارتباطهای ما نیز درک و دیـده های دیگری وجود دارد.

بد نیست با ذکر مثالی این موضوع را روشنتر سازیم.

فرض کنید ما در میان شـهر کوران(البته کوران مادر زاد!)با دو چشم بینا زندگی کنیم،تمام اهل شـهر چهار حسی هستند(بنا بر اینکه مجموع حواس

ظاهری انسان را پنج حس بدانیم)تنها ما هستیم که آدم"پنج حسی"می باشیم، پیوسته با چشم خود حوادث زیادی را در آن شهر می بینیم،و به اهل شهر خبر می دهیم،اما آنها همه تعجب می کنند،که این حس مرموز پنجم چیست که دایره فعالیتش اینگونه وسیع و گسترده است؟و هر قدر بخواهیم در باره حس بینایی و عملکرد آن برای آنها بحث کنیم بی فایده است،جز شبح مبهمی در ذهن آنها چیزی نمی آید،از یک سو نمی توانند منکر آن شوند،چون آثار گوناگونش را می یابند و حس می کنند،و از سوی دیگر نمی توانند حقیقت بینایی را دریابند، چون در تمام عمر حتی یک لحظه بینا نبوده اند.

نمی گوئیم وحی"حس ششم"است،بلکه می گوئیم یک نوع درک و ارتباط با عالم غیب و ذات پاک خداوند است که چون ما فاقد آن هستیم حقیقت آن را درک نمی کنیم،هر چند از طریق آثار به وجودش ایمان داریم.

ما همین اندازه می بینیم مردانی بزرگ با دعوتی که محتوای آن ما فوق افکار بشر است به سوی انسانها می آیند و آنها را به خداوند و آئین الهی دعوت می کنند،و معجزات و خارق عاداتی که آن نیز فوق طاقت بشر است با خود دارند که ارتباطشان را با عالم غیب روشن می سازد،آثار نمایان است اما حقیقت امر مخفی.

مگر ما تمام اسرار این جهان را کشف کرده ایم که اگر با پدیده وحی برخورد کردیم و درک حقیقت آن بر ما مشکل شد آن را نفی کنیم.

ما حتی در عالم حیوانات پدیده های مرموزی می بینیم که از تفسیر آن عاجزیم، مگر پرندگان مهاجر که در مسافرت طولانی خود گاهی در سال هیجده هزار کیلومتر راه طی می کنند و از قطب شمال به جنوب و بالعکس حرکت می نمایند زندگی اسرار آمیزشان برای ما روشن است؟ آنها چگونه جهت یابی می کنند،و راه را دقیقا می شناسند؟گاه در روزها و گاه در شبهای تاریک سفر دور و دراز خود را ادامه می دهند،در حالی که ما

اگر بـدون وسائـل فنی و دلیل راه حتی یک صـدم مسـیر آنها را بخواهیم طی کنیم به زودی گم می شویم،این چیزی است که هنوز علم و دانش نتوانسـته است پرده از روی آن بردارد،گروه هایی از ماهیان در اعماق دریاها زندگی می کنند که معمولا به هنگام تخم ریزی به زادگاه اصـلی خود که شاید هزاران کیلومتر با آنها فاصـله دارد باز می گردند آنها از کجا زادگاه خود را به این آسانی می یابند؟ و امثال این پدیده های مرموز در جهانی که ما در آن زندگی می کنیم بسـیار زیاد است،و همینهاسـت که ما را از توسل به انکار و نفی باز می دارد،و توصـیه شـیخ الرئیس ابو علی سـینا را به یاد ما می آورد که:کل ما قرع سمعک من الغرائب فضـعه فی بقعه الامکـان لم یـذدک عنه قاطع البرهان:"هر چه از عجائب بشـنوی آن را انکار مکن،و در بقعه امکان جای ده،ما دام که دلیل قاطعی تو را مانع نشود"! اکنون ببینیم مادیها برای انکار مساله وحی چه دست و پایی کرده اند.

***

منطق منکران وحی

بعضـی از آنها هنگامی که مساله وحی مطرح می شود پاسـخ عجولانه ای به آن می دهنـد و می گوینـد:چنین چیزی بر خلاف علم است! و اگر بپرسـیم کجای آن بر خلاف علم است؟با یک لحن قاطع و غرور آمیز می گویند:همین اندازه که علوم طبیعی چیزی را ثـابت نکرد کـافی است که آن را انکار کنیم؟اصولا مطلبی برای ما قابل قبول است که با معیارهای علوم تجربی ثابت شده باشد! از این گذشـته در بررسـیها و پژوهشهای علمی در باره جسم و روان انسان به حس مرموزی که بتواند ما را با جهان ما وراء طبیعت مربوط کند برخورد نکرده ایم.

پیامبران از جنس ما بودند،چگونه می توان باور کرد که آنها احساس یا ادراکی ما ورای احساسات و ادراکات ما داشته اند؟

***

ایراد همیشگی و پاسخ همیشگی

اینگونه برخورد مادیها با مساله وحی منحصر به این مورد نیست، آنها در برابر تمام مسائل مربوط به"ما وراء طبیعت"چنین قیافه ای را به خود می گیرند،و ما نیز در همه جا برای رفع اشتباه آنها می گوئیم:

فراموش نکنید قلمرو علم(البته آنها هر جا علم می گویند به معنی علوم تجربی و طبیعی است)جهان ماده است،معیارها و ابزارهایی که برای مباحث علمی پذیرفته شده آزمایشگاهها،تلسکوپها،میکروسکوبها و سالنهای تشریح همه در همین محدوده کار می کنند،این علوم با این ابزارها و معیارها مطلقا در مورد خارج از محدوده عالم ماده نمی تواند سخن بگوید،نه نفی و نه اثبات، دلیل آن هم روشن است،و آن اینکه این معیارها توانایی محدود،و قلمرو خاصی دارند.

بلکه ابزار هر یک از علوم طبیعی،نیز برای علم دیگر فاقد توانایی و کاربرد است،فی المثل اگر میکرب سل را در پشت تلسکوپهای عظیم نجومی نبینیم نمی توانیم آن را انکار کنیم،و یا اگر ستاره پلوتون با میکرسکوبها و ذره بینها قابل مشاهده نباشد نباید زیر سؤال قرار گیرد! ابزار شناخت در هر جا متناسب همان علم است،و ابزار شناخت برای ما وراء طبیعت چیزی جز استدلالات نیرومند عقلی که راه ما را به سوی آن جهان بزرگ باز می کند نخواهد بود.

آنها که علم را از قلمروش خارج می کنند در حقیقت نه عالمند و نه فیلسوف، مدعیانی هستند خطاکار و گمراه.

ص:۴۹۹

ما همین انـدازه می بینیم که مردانی بزرگ آمدند و مسائلی به ما ارائه کرده اند که از قدرت بشـر خارج است و ارتباط آنها را بـا خـارج از جهان ماده مسـلم می سازد،اما این ارتباط مرموز چگونه است؟برای ما روشن نیست،مهم این است که ما می دانیم چنین ارتباطی وجود دارد.

***

چند حدیث پیرامون مساله وحی

روایـات فراوانی پیرامون مسـاله وحی در منابع اسـلامی وارد شـده که گوشه هایی از این ارتباط اسـرار آمیز پیامبران را با مبـدء وحی روشن می سازد:

۱-از بعضـی از روایـات اسـتفاده می شود هنگامی که وحی بر پیامبر ص از طریق فرشـته نازل می شـد حال پیامبر عادی بود،اما هنگامی که ارتباط مسـتقیم و بدون واسـطه برقرار می گشت،پیامبر ص سنگینی فوق العاده ای احساس می کرد،تا آنجا که گاه مدهوش می شد،چنان که در توحید صدوق از امام صادق ع نقل شده که از حضـرتش پرسیدند:الغشیه التی کان تصیب رسول اللّه(ص) اذا نزل علیه الوحی؟

قال ذلک اذا لم یکن بینه و بین اللّه احد،ذاک اذا تجلی اللّه له: "آن حالت مدهوشـی که به پیامبر ص به هنگام وحی دست می داد چه بود؟فرمود:این در هنگامی بود که در میان او و خداوند هیچکس واسـطه نبود و خداوند مستقیما بر او تجلی می کرد"! (۱).

۲-دیگر این که هنگامی که جبرئیل بر آن حضـرت ص نازل می شد بسـیار مؤدبانه و توام با احترام بود،چنان که در حدیثی از امام صادق ع آمده است:

کان جبرئیل اذا اتی النبی قعـد بین یـدیه قعده العبید،و کان لا یدخل حتی لیسـتاذنه: "هنگامی که جبرئیل خدمت پیامبر ص می آمد همچون بندگان .

۱- ۱) "توحید صدوق"طبق نقل بحار الانوار جلد ۱۸ صفحه ۲۵۶

در برابر حضرتش می نشست و هرگز بدون اجازه وارد نمی شد"! (۱).

۳-از روایات دیگری استفاده می شود که پیامبر ص با یک توفیق الهی (و شهود باطنی)"جبرئیل"را به خوبی تشخیص می داد،چنان که در حدیثی از امام صادق ع آمده است:که فرمود:

ما علم رسول اللّه(ص)ان جبرئیل من قبل اللّه الا بالتوفیق: "پیامبر ص نمی دانست جبرئیل از طرف خدا است مگر از طریق توفیق الهی " (۲).

۴-در حدیث دیگری که از ابن عباس نقل شده تفسیری برای مساله مدهوش شدن پیامبر ص به هنگام نزول وحی دیده می شود که قابل توجه است:

او می گوید

کان النبی اذا نزل علیه وحی وجد منه الما شدیدا و یتصدع راسه،و یجد ثقلا(و ذلک)قوله إِنّا سَنُلْقِی عَلَیْکَ قَوْلاً ثَقِیلاً ، و سمعت انه نزل جبرئیل علی رسول اللّه(ص)ستین الف مره: "هنگامی که وحی به پیامبر ص نازل می شد احساس درد شدیدی می کرد و سر مبارکش درد می گرفت،و در خود سنگینی فوق العاده می یافت،و این همان است که قرآن می گوید ما به زودی بر تو گفتار سنگینی القاء می کنیم،سپس می افزاید:من شنیده ام که جبرئیل ۶۰ هزار بار بر رسول خدا نازل شد"! (۳).

*** . . .

۱- ۱) "علل الشرائع"طبق نقل "بحار الانوار"جلد ۱۸ صفحه ۲۵۶

۲- ۲) "بحار الانوار"جلد ۱۸ صفحه ۲۵۶

۳- ۳) "بحار الانوار"جلد ۱۸ صفحه ۲۶۱

[سوره الشوری (۴۲): آیات ۵۲ تا ۵۳]

اشاره

وَ کَذٰلِکَ أَوْحَیْنٰا إِلَیْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنٰا مٰا کُنْتَ تَدْرِی مَا اَلْکِتٰابُ وَ لاَ اَلْإِیمٰانُ وَ لٰکِنْ جَعَلْنٰاهُ نُوراً نَهْدِی بِهِ مَنْ نَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِنٰا وَ إِنَّکَ لَتَهْدِی إِلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِیمٍ (۵۲) صِرٰاطِ اَللّٰهِ اَلَّذِی لَهُ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِی اَلْأَرْضِ أَلاٰ إِلَی اَللّٰهِ تَصِیرُ اَلْأُمُورُ (۵۳)

ترجمه:

۵۲-همانگونه که بر پیامبران پیشین وحی فرستادیم بر تو نیز روحی را به فرمان خود وحی کردیم،تو پیش از این نمی دانستی کتاب و ایمان چیست(و از محتوای قرآن آگاه نبودی)ولی ما آن را نوری قرار دادیم که بوسیله آن هر کس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می کنیم،و تو مسلما به سوی راه مستقیم هدایت می کنی.

۵۳-راه خداوندی که تمام آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن او است،آگاه باشید بازگشت همه چیز به سوی خدا است.

تفسیر:

قرآن روحی است از جانب خدا

به دنبال بحث کلی و عمومی که در باره وحی در آیه گذشته آمد در آیات مورد بحث از نزول وحی بر شخص پیغمبر گرامی اسلام ص سخن گفته،می فرماید:

"همانگونه که بر پیامبران پیشین،از طرق مختلف وحی فرستادیم،بر تو نیز روحی را به فرمان خود وحی کردیم"(وَ کَذٰلِکَ أَوْحَیْنٰا إِلَیْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنٰا).

ص:۵۰۲

تعبیر به"کـذلک"(اینگونه)ممکن است اشاره به این باشـد که تمام انواع سه گانه وحی که در آیه قبل آمده برای پیامبر اسـلام ص تحقق یافت، گاه مسـتقیما با ذات پاک پروردگار ارتباط می یافت،و گاه از طریق فرشـته وحی و گاه با شنیدن آوازی شبیه امواج صوتی چنان که در روایات اسلامی نیز اشاره به همه اینها شده،و شرح آن را ذیل آیه گذشته بیان کردیم.

در اینکه منظور از"روح"در اینجا چیست؟دو قول در میان مفسران دیده می شود:

نخست اینکه منظور از آن قرآن مجیـد است که مایه حیات دلها و زنـدگی جانها است،این قول را غالب مفسـران برگزیـده اند (۱).

راغب در مفردات نیز می گویـد:سـمی القران روحا فی قوله و کَذٰلِکَ أَوْحَیْنٰا إِلَیْکَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنٰا و ذلک لکون القرآن سـببا للحیاه الأخرویه:

"قرآن در آیه و کذلک اوحینا...روح نامیده شده زیرا سبب حیات اخروی است".

این معنی بـا قرائن مختلفی که در آیه وجود داردماننـد تعبیر به"کـذلک" که اشـاره به مسـاله وحی است و تعبیر به"اوحینـا"و همچنین تعبیراتی که در باره قرآن در ذیل همین آیه آمده است کاملا سازگار است.

گرچه"روح"در سایر آیات قرآن غالبا به معانی دیگری آمـده است ولی با توجه به قرائن فوق ظاهر این است که روح در اینجا به معنی قرآن است.

در تفسیر آیه ۲ سوره نحل(یُنَزِّلُ الْمَلاٰئِکَهَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلیٰ مَنْ یَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ)نیز گفتیم که قرائن نشان می دهد"روح"در آن آیه نیز به معنی .

ص:۵۰۳

۱- ۱) "طبرسی"در مجمع البیان،"شیخ طوسی"در تبیان،"فخر رازی"در تفسیر کبیر،"مراغی"در تفسیر المراغی و بعضی دیگر

"قرآن و وحی و نبوت"است،و در حقیقت این دو آیه یکدیگر را تفسیر می کنند.

چگونه"قرآن"به منزله"روح"نباشد،در حالی که در آیه ۲۴ انفال می خوانیم: یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اسْتَجِیبُوا لِلّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاکُمْ لِما یُحْیِیکُمْ :

"ای کسانی که ایمان آورده اید اجابت کنید دعوت خدا و پیامبرش را هنگامی که شما را به سوی چیزی فرا می خواند که مایه حیات شما است"! تفسیر دوم اینکه منظور"روح القدس"است(و یا فرشته ای که حتی از جبرئیل و میکائیل برتر بوده و همواره پیامبر اسلام را همراهی می کرد).

مطابق این تفسیر"اوحینا"به معنی"انزلنا"(نازل کردیم)می باشد یعنی"روح القدس"یا آن فرشته عظیم را بر تو نازل کردیم(گرچه اوحینا به این معنا در آیات دیگر قرآن دیده نمی شود).

در بعضی از روایات که در منابع معروف حدیث آمده نیز تاییدی بر این تفسیر دیده می شود،ولی همانگونه که گفتیم تفسیر اول با قرائن متعدد موجود در آیه هماهنگ تر است،لذا ممکن است اینگونه روایات که روح را به معنی روح القدس یا فرشته بلند مقام خدا تفسیر کرده اشاره به معنی باطن آیه باشد.

به هر حال در دنباله آیه می افزاید:"تو پیش از این از کتاب و ایمان آگاه نبودی،ولی ما آن را نوری قرار دادیم که به وسیله آن هر کس از بندگان خویش را بخواهیم هدایت می کنیم"(ما کُنْتَ تَدْرِی مَا الْکِتابُ وَ لاَ الْإِیمانُ وَ لکِنْ جَعَلْناهُ نُوراً نَهْدِی بِهِ مَنْ نَشاءُ مِنْ عِبادِنا).

این لطف خدا بود که شامل حال تو شد،و این وحی آسمانی بر تو نازل گشت و ایمان به تمام محتوای آن پیدا کردی.

اراده خداوند بر این تعلق گرفته بود که علاوه بر هدایت تو به این کتاب بزرگ آسمانی و تعلیمات آن،بندگان دیگرش را در پرتو این نور آسمانی هدایت کند،و شرق و غرب جهان بلکه تمام قرون و اعصار را تا پایان زیر پوشش آن

ص :۵۰۴

قرار دهد.

بعضی از کج اندیشان چنین پنداشته اند که این جمله نشان می دهد پیامبر قبل از نبوت ایمان به خدا نداشت،در حالی که معنی آیه روشن است،می گوید:

قبل از نزول قرآن،قرآن را نمی دانستی،و به محتوای و تعلیمات آن آگاهی و ایمان نداشتی،این تعبیر هیچ منافاتی با اعتقاد توحیدی پیامبر و معرفت عالی او و آشنائیش به اصول عبادت و بندگی او ندارد،خلاصه عدم آگاهی به محتوای قرآن مطلبی است و عدم معرفه اللّٰه مطلب دیگر.

زندگی شخص پیامبر ص قبل از دوران نبوت که در کتب تاریخ آمده است نیز گواه زنده این معنی است،و از آن روشنتر سخنی است که از امیر مؤمنان علی ع در نهج البلاغه آمده:

و لقد قرن اللّٰه به(ص)من لدن ان کان فطیما اعظم ملک من ملائکته،یسلک به طریق المکارم،و محاسن اخلاق العالم،لیله و نهاره:

"از همان زمان که رسول خدا از شیر باز گرفته شد خداوند بزرگترین فرشته از فرشتگانش را با او قرین ساخت،تا شب و روز وی را به راههای مکارم،و طرق اخلاق نیک سوق دهد" (۱).

در پایان آیه می افزاید:"به طور مسلم تو به سوی راه مستقیم مردم را هدایت می کنی"(وَ إِنَّکَ لَتَهْدِی إِلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِیمٍ).

نه تنها قرآن نوری برای تو است که نوری برای همگان است،و وسیله هدایتی برای جهانیان به سوی صراط مستقیم،این یک موهبت عظیم الهی است برای رهروان راه حق و آب حیاتی است برای همه تشنه کامان.

همین معنی به تعبیر دیگری در آیه ۴۴ سوره فصلت آمده: قُلْ هُوَ لِلَّذِینَ آمَنُوا هُدیً وَ شِفٰاءٌ وَ الَّذِینَ لاٰ یُؤْمِنُونَ فِی آذٰانِهِمْ وَقْرٌ :"بگو این کتاب برای .

ص:۵۰۵

۱- ۱) نهج البلاغه خطبه ۱۹۲(خطبه قاصعه)

کسانی که ایمان آورده اند مایه هدایت و شفا است،و کسانی که به آن ایمان نمی آورند گوشهایشان سنگین است"! ***
سپس به عنوان تفسیری بر"صراط مستقیم"می افزاید:"راه خداوندی که تمامی آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن او است"(صِراطِ اللّهِ الَّذِی لَهُ ما فِی السماوات و ما فی الارض).

چه راهی مستقیم تر از راهی است که به مبدء عالم هستی منتهی می شود؟ چه راهی صافتر از راهی است که به خالق عالم هستی میرسد؟ سعادت واقعی سعادتی است که خدا به آن دعوت می کند،و راه وصول به آن تنها راهی است که او برای آن انتخاب کرده است.

آخرین جمله این آیه که در عین حال آخرین جمله سوره شوری است در حقیقت دلیلی است برای این معنی که راه مستقیم تنها راهی است که به سوی خدا می رود،می فرماید:"آگاه باشید،بازگشت همه چیز به سوی خدا است" (أَلا إِلَی اللّهِ تَصِیرُ الْأُمُورُ).

از آنجا که او مالک عالم هستی و حاکم و مدبر آن است،و از آنجا که برنامه های تکاملی انسان باید تحت عنایت این مدبر بزرگ قرار گیرد،بنا بر این راه مستقیم تنها راهی است که به سوی او می رود،و جز این راه،هر طریق دیگر انحرافی است،چرا که به سوی باطل است،مگر حقی جز ذات پاک او در عالم وجود دارد؟! این جمله در عین حال بشارتی است برای پرهیزگاران،و تهدیدی است برای ظالمان و گنهکاران که بازگشت همه آنها به سوی خدا است.

و نیز دلیلی است بر اینکه وحی باید تنها از سوی خدا باشد،چرا که بازگشت همه اشیاء و تدبیر آنها به سوی او است،و به همین دلیل او باید مبدء وحی بر پیامبران باشد،تا هدایت واقعی صورت گیرد، و به این ترتیب صدر و ذیل

این آیات با یکدیگر مربوط و منسجم است،و پایان سوره نیز با آغاز آن،و خط کلی حاکم بر آن هماهنگ است.

***

نکته:

اشاره

۱-پیامبر اسلام قبل از نبوت چه آئینی داشت؟

در اینکه پیغمبر گرامی اسلام ص قبل از بعثت هرگز برای بت سجده نکرد و از خط توحید منحرف نشد شکی نیست،و تاریخ زندگی او نیز به خوبی این معنی را منعکس می کند اما در اینکه بر کدام آئین بوده؟در میان علما گفتگو است.

بعضی او را پیرو آئین مسیح ع می دانند،چرا که قبل از بعثت پیامبر ص آئین رسمی و غیر منسوخ آئین او بوده است.

بعضی دیگر او را پیرو آئین ابراهیم ع می دانند،چرا که"شیخ الانبیاء" و پدر پیامبران است و در بعضی از آیات قرآن آئین اسلام به عنوان آئین ابراهیم معرفی شده" مِلَّةَ أَبِیکُمْ إِبْرٰاهِیمَ "(حج-۷۸).

بعضی نیز اظهار بی اطلاعی کرده و گفته اند:می دانیم آئینی داشته،اما کدام آئین؟بر ما روشن نیست! گرچه هر یک از این اقوال وجهی دارد،اما هیچکدام مسلم نیست، و مناسبتر از اینها قول چهارمی است و آن اینکه:پیامبر ص شخصا برنامه خاصی از سوی خداوند داشته که بر طبق آن عمل می کرده،و در حقیقت آئین مخصوص خودش بوده،تا زمانی که اسلام بر او نازل گشت.

شاهد این سخن حدیثی است که در نهج البلاغه آمده،و در بالا ذکر کردیم که می گوید:"خداوند از آن زمان که رسول خدا از شیر باز گرفته شد بزرگترین فرشته اش را قرین وی ساخت، تا شب و روز او را به راههای مکارم،و طرق اخلاق

نیک سوق دهد".

ماموریت چنین فرشته ای دلیل بر وجود یک برنامه اختصاصی است.

شاهد دیگر اینکه در هیچ تاریخی نقل نشده است که پیغمبر اسلام ص در معابد یهود یا نصاری یا مذهب دیگر مشغول عبادت شده باشد،نه در کنار کفار در بتخانه بود،و نه در کنار اهل کتاب در معابد آنان،در عین حال پیوسته خط و طریق توحید را ادامه می داد،و به اصول اخلاق و عبادت الهی سخت پایبند بود.

روایات متعددی نیز-طبق نقل علامه مجلسی در بحار الانوار-در منابع اسلامی آمده است که پیامبر ص از آغاز عمرش مؤید به روح القدس بود و با چنین تاییدی مسلما بر اساس الهام روح القدس عمل می کرد" (۱).

"علامه مجلسی "شخصا معتقد است که پیامبر اسلام قبل از مقام رسالت دارای مقام نبوت بوده،گاه فرشتگان با او سخن می گفتند،و صدای آنها را می شنید،و گاه در رؤیای صادقه به او الهام الهی می شد،و بعد از چهل سال به مقام رسالت رسید،و قرآن و اسلام رسما بر او نازل شد،او شش دلیل بر این معنی ذکر می کند که بعضی از آنها با آنچه در بالا آوردیم هماهنگ است(توضیح بیشتر را می توانید در جلد ۱۸ بحار الانوار صفحه ۲۷۷ به بعد مطالعه کنید).

***

۲-پاسخ به یک سؤال

به دنبال این بحث این سؤال مطرح می شود که با توجه به آنچه در باره ایمان و اعمال پیامبر ص قبل از نبوت گفته شد چرا در آیه فوق می فرماید: مٰا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتٰابُ وَ لاَ الْإِيمٰانُ "تو قبلا نمی دانستی قرآن و ایمان چیست"! گرچه پاسخ این سؤال را به طور فشرده به هنگام آیه بیان کردیم ولی شایسته است توضیح بیشتری در این زمینه داده شود. .

ص:۵۰۸

۱- ۱) بحار الانوار جلد ۱۸ صفحه ۲۸۸

منظور این است پیامبر ص قبل از نزول قرآن و تشریع شریعت اسلام از جزئیات این آئین و محتوای قرآن خبر نداشت.

اما در مورد"ایمان"با توجه به اینکه بعد از"کتاب"ذکر شده،و با توجه به جمله هایی که بعد از آن در آیه آمده،روشن می شود که منظور"ایمان به محتوای این کتاب آسمانی"است،نه ایمان به طور مطلق،بنا بر این تضادی با آنچه گفته شد ندارد و نمی تواند دستاویزی برای بیماردلانی که می خواهند نفی ایمان به طور مطلق از پیامبر کنند و حقایق تاریخی را نادیده بگیرند،بوده باشد.

بعضی از مفسران پاسخهای دیگری نیز از این سؤال داده اند از جمله:

الف:منظور از ایمان تصدیق و اعتقاد به تنهایی نیست،بلکه مجموع اعتقاد و اقرار به زبان و اعمال است که در تعبیرات اسلامی بر آن اطلاق شده است.

ب:منظور از ایمان اعتقاد به توحید و رسالت است و می دانیم پیامبر اسلام ص قبل از آن موحد بود اما ایمان به رسالت خویشتن هنوز پیدا نکرده بود.

ج:منظور آن قسمت از ارکان ایمان است که انسان از طریق دلیل عقل به آن نمی رسد،و راه آن تنها ادله نقلی است(مانند بسیاری از خصوصیات معاد).

د:در این آیه محذوفی در تقدیر است و معنی چنین است ما کنت تدری کیف تدعو الخلق الی الایمان:"تو نمی دانستی چگونه مردم را به ایمان دعوت کنی" (۱).

ولی به عقیده ما از همه پاسخها مناسبتر و هماهنگ تر با محتوای آیه همان پاسخ اول است.

***.

ص:۵۰۹

۱- ۱) "آلوسی"در"روح المعانی"جلد ۲۵ صفحه ۵۵-احتمالات دیگری نیز ذکر کرده است که چون ارزشی نداشت از آن چشم پوشیدیم

۳-یک نکته ادبی

در اینکه مرجع ضمیر در جمله "لٰكِنْ جَعَلْنٰاهُ نُوراً "...(ولی ما آن را نوری قرار دادیم)چیست؟گفتگو است: بعضی گفته اند منظور همان قرآن،بزرگ کتاب آسمانی پیامبر اسلام ص است،این احتمال نیز وجود دارد که منظور از این نور نور الهی "ایمان"باشد.

ولی مناسبتر از هر دو این است که به"قرآن و ایمان"هر دو بازگردد، و چون این دو به یک حقیقت منتهی می شود،بازگشت ضمیر مفرد به آن بی مانع است.

***پروردگارا!قلوب ما را همیشه به نور ایمان روشن دار،و ما را به لطفت به آنچه خیر و سعادت ما است هدایت فرما.

بارالها!به ما آن چنان ظرفیت و شکیبایی مرحمت کن که به هنگام نعمت طغیان نکنیم،و در برابر مصائب و بلاها زانو نزنیم.

خداوندا!در آن روز که ظالمان و مستکبران حیران و سرگردان و بی پناهند، و مؤمنان در کنف حمایتت مصون و محفوظند،ما را در صف مؤمنان مخلص قرار ده.

آمین یا رب العالمین پایان سوره شوری و پایان جلد بیستم تفسیر نمونه ۵\جمادی الاولی\۱۴۰۵ ۷\۱۱\۱۳۶۳

ص: ۵۱۰

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹